

مسائل حاد جنبش ما

دومین « نشریه بحث »

بین

سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

اسفندماه ۱۳۵۵



مسائل حاد جنبش ما

دومین « نشریه بحث »
بین

سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائیان خلق ایران

از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

اسفندماه ۱۳۵۵

فهرست

- ۹ - مقدمه : انتشار خارج سازمانی "نشریه بحث"
- ۱۷ - ۲ - خطاب پس کادرها
- ۳۹ - ۳ - آخرین نامه به س.ج.ج.ف.خ.ا.
- ۴۳ - ۴ - اولین نامه س.م.خ.ا.
- ۴۴ - ۵ - پاسخ س.ج.ج.ف.خ.ا.
- ۴۷ - ۶ - اولین تحلیل درد وین نامه به مرکزیت س.ج.ج.ف.خ.ا.
- ۱۰۱ - ۷ - چگونه "یک مبارز ایرانی" برای انحراف مبارزه تلاش میکند؟
- ۱۵۱ - ۸ - درجاشیه نقد مصاحبه "یک مبارز ایرانی" با مجله الهدف
- ۱۶۱ - ۹ - سئوالاتی درباره "شعارهای وحدت" سرمقاله نبر خلسق"
- شماره ۶
- ۱۶۶ - قسمت اول : در مورد وحدت نیروهای ضد امپریالیستی
- ۱۸۸ - قسمت دوم : در مورد وظایف مارکسیست - لنینیستها
- ۱۸۹ - قسمت سوم : طرح شعار مرحله‌ای کامل مارکسیست - لنینیستهای ایران
- ۱۹۱ - ۱۰ - شکافهای در "شعارهای وحدت"
- ۲۱۴ - ادامه بحث و امتداد شکاف
- ۲۴۶ - "همکاری هرچه بیشتر نیروهای انقلابی" حکمت زندگی یا زندگی حکمت آموز ؟ !
- ۲۸۷ - ۱۱ - "شعارهای وحدت" سرمقاله نبر خلق
- ۲۹۹ - ۱۲ - ضمیمه شماره ۱ شکافهای در "شعارهای وحدت"
- ۳۱۱ - ۱۳ - ضمیمه شماره ۲ شکافهای در "شعارهای وحدت"

(انتقادی کوتاه بر اعلامیه کارگری س.ج.ف.خ.ا.)

مورخه ۱۶ / ۲ / ۵۵)

۳۳۷

۱۴- نامه سرگشاده يك رفیق مجاهد به س.ج.ف.خ.ا.

۳۸۷

۱۵- ضمیمه نامه سرگشاده : اطلاعیه توضیحی درباره آخرین

توطئه‌ی شاه خائن

www.iran-archive.com

مقدمه

انتشار خارج سازمانی

نشریه بحث

از زمانیکه مسئله وحدت نیروهای انقلاب خلق و در بطن آن وحدت نیروهای انقلابی پرولتری بعنوان مبرترین مسئله این مرحله جنبش در دستور کار سازمان قرار گرفت، هم اکنون بیش از ۲ سال میگذرد (رجوع کنید به مقاله وحدت مندرج در نشریه داخلی آذرماه ۵۳ ضمیمه بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک) در این مدت سازمان به تلاش همه جانبه‌ای در درون و بیرون تشکیلات، برای تحقق امر وحدت دست زده است. این تلاشها که قسمتی از آن در این نشریه منعکس است تاکنون در موارد معینی بنتایج کم و بیش امیدوارکننده‌ای هم دست یافته است، درحالیکه همچنان به ثمرات ارزنده‌ای که در آینده بدست خواهد آمد امیدواریم.

در این مدت سازمان ما برای رسیدن به چنین هدفی (وحدت نیروهای انقلابی خلق) کلیه نیرو و فعالیت سیاسی - تشکیلاتی خود را در آن جهت علی‌الخصوص وحدت کامل با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران سنت داد. فعالیت‌های آموزشی، تئوریک و عملی خود را حول محور "وحدت" متمرکز نمود. "خط مشی تبلیغاتی خود را در سطح جنبش بر این اساس پایه گذاری کرد. نظرات، انتقادات و اظهاراتی را که از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در مطبوعات خارج سازمانی مطرح میشد، درحالیکه این حق را متقابلاً در مقابل ما مینهاد که بصورت علنی نظراتمان را مطرح کنیم، بیخاطر اهمیت که برای وحدت کامل دو سازمان قائل بودیم (و هستیم) به جواب درونی موقوف نمودیم (رجوع کنید به مقاله‌های تیرد خلق ۶ و ۷ و همچنین مقالات نشریه حاضر) از انتشار انتقادات بسیار زیادی که بسازمان

چریکهای فدائی خلق ایران در زمینه‌های مختلف چه در داخل کشور و چه در خارج کشور داشتیم و اثرات زبان‌بار آنها نیز مشاهده می‌کردیم. "بخاطر جلوگیری از گسیختگی قطعی خودداری نموده و بکار توضیحی و انتقاد از درون پرداختیم. از افساء، مواضع سوداگرانه و در نهایت ضدانقلابی جبهه ملی (بخش خاورمیانه) بواسطه ارتباط مستقیم اما مبهم آن با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و به لحاظ اینکه مستلزم طرح انتقادات مهم ترا و اساسی‌تری نسبت به رهبری چریکهای فدائی خلق ایران بطور علنی بود (صرف نظر از اینکه ماهیت و نقش فسرعی و ثانوی سازمانی نظیر جبهه در جنبش و انحرافات شناخته شد، بدان که در جاهمیت افشاء آن رابشدت می‌کاست) خودداری نمودیم و این علیرغم فعالیت خرابکارانه و موندیانه جبهه ملی بی‌وجه در دو سال گذشته علیه سازمان ما و در واقع نهایتاً علیه کل جنبش مسلحانه پیشتاز بود که بواسطه اختلاف کیفی و تضاد ماهوی بین ایدئولوژی، مشی و مواضع عملی جنبش مسلحانه پیشتاز و سازمانها جبهه ملی (بخش خاورمیانه) جریان پیدا کرده بود. در مقابل خواست صادقانه برخی نیروهای مبارز و انقلابی که ما را برای برخورد با مواضع و نظرات انحرافی رهبری چریکهای فدائی و پاکسازی اندیشه و عمل جنبش مسلحانه پیشتاز تحت فشار قرار میدادند، باتکیه بر اهمیت وحدت، اهمیت و حساب سیت مبارزه ایدئولوژیک در این مورد، به کار توضیحی پرداختیم و متقابلاً در مقابل اپورتونیستهای مخالف جنبش مسلحانه پیشتاز که با هدف تغییر جهت لبه تیز مبارزه ایدئولوژیک از اندیشه و عمل "شان ما را مورد" انتقاد" قرار میدادند که "چرا بسا نسیظرات سازمان چریکهای فدائی خلق برخورد نمیکنید؟" و بروبنای تصورات روشنفکرانه، اقناع طلبانه و غیر مسئولشان در مورد مبارزه ایدئولوژیک بدنبال "سرگرمی جدیدی" بودند (و هستند)، با اصرار بر مواضع وحدت طلبانه خود و با افشاء مستقیم و غیر مستقیم نیاتشان، مقاومت نموده و با برخوردی آگاهانه و مسئولانه بمبارزه ایدئولوژیک بسیار حساس و ظریف خود با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از کانال

اینها همگی نشان میدهند که ما حاضر بودیم ، با تکیه بر تقدم مصالح دراز مدت جنبش بر منافع کوتاه مدت تر سازمانی و به امید بهبود و اصلاح مناسبات و تحقق وحدت کامل دو سازمان و با اعتقاد به اینکه " تا موقعیکه دو سازمان میتوانند اختلافات اصولی خود را با اتکا به توده های سازمانی خود حل کنند ، لزومی به کشاندن این اختلافات در سطح خارج دو سازمان نیست " ، در مقابل تمام مسائل و مشکلات و حوادث و عوامل ناگوار مربوطه با صبر و حوصله انقلابی برخورد نمائیم .

اینها همه برای این بود که بنظر ما مسئله " وحدت " حلقه اساسی حل مسائل این مرحله جنبش و پاسخگوی نیاز های رشد و توسعه جنبش نسوین انقلابی خلق ما بشمار می رود و ما میبایستی اصلی ترین توجه و فعالیت سیاسی - تشکیلاتی و تئوریک خود را با هوشیاری ، دقت و ظرافت انقلابی در این جهت متمرکز می نمودیم و با احساس مسئولیت عمیق و صبر و برد باری انقلابی زمینه " وحدت را قدم به قدم هموار می کردیم . مسلماً در صورتیکه از طریق درونی به موفقیت میرسیدیم ، مضامین ، تجربیات و دستاوردهای پروژه مبارزه و وحدت دو سازمان میتواند به باز هم بصورت مثبت و آموزنده ای بمثابه دستاورد جنبش مسلحانه پیشتاز در خدمت وحدت گسترده تر نیروهای انقلابی خلق و جنبش کمونیستی میهن مان و رشد و استحکام تئوری و عمل جنبش مسلحانه پیشتاز در سطح جنبش طرح شود ، که در این راه طبعاً عواقب و عوارض منفی ناشی از ضعفهایی که مورد انتقاد ما بود نیز زده میشد .

در ادامه تلاشها برای حل اختلافات اصولی دو سازمان با اتکا به توده های دو سازمان ، سازمان ما در مقدمه نشریه بحث درونی دو سازمان (شماره ۲) پیشنهادا

مشخص را به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ارائه میکنند و صریحا خواستار نظرات و اعلام مواضع رفقا می گردند .

"رفقا ! ما بسیار مناسب تر دیدیم که نخست مسائل فیما بین را با خود شما در میان بگذاریم و سپس در انتظار پاسخ شما باشیم . روش ما اکنون روش انتظار است . شاید تاکنون به اندازه ی کافی نشان داده باشیم که ما تا آنجا که از نظر اصولی امکان پذیر بوده کوشش برای جلوگیری از گسیختگی قطعی را رها نکرده ایم .

مواضع درونی و بیرون سازمانی ما در باره ی شما - روابط گذشته ی دو سازمان - از جمله نشرهای که هم اکنون در مقابل شماست ، نمونه هایی از این کوشش و نمونه های

دیگری از آمادگی برای هرگونه نزدیکی اصولی را از طرف ما نشان می دهد .

شما با مطالعه ی مقالات همین نشریه می توانید به صبر و حوصله ای که ما در قبال بسیار ری از قضایای ناگوار نشان داده ایم ، صبر و حوصله ای که مسلما خالی از امید پس -

بهبود و اصلاح نبوده است ، پی ببرید . هم اکنون نیز بنظر ما تا موقعی که دو سازمان می توانند اختلافات اصولی خود را با اتکاء به توندهای سازمانی خود ، در میان

خود حل کنند ، لزومی به کشاندن این اختلافات در سطح خارج دو سازمان نیست .

تجربیات این همکاری و تفاهم نیز بعدا می تواند بطریق مثبت برای نیروهای دیگر جنبش باز گو گردد . اما اگر هیچیک از پیشنهادات مانعی تواند مورد قبول شما باشد ،

اگر شما لزومی به اتخاذ مواضع قاطع و صریحی نسبت به مسائل مورد بحث در فوق نمی بینید و بالاخره اگر هیچگونه مسئولیتی در قبال ضروریاتی که وحدت نیروهای انقلاب -

بی موجود در جنبش و جلوتر از همه وحدت دو سازمان ما و شما را ایجاد کرده است ، احساس نمی کنید حاضر نیستید يك راه حل عملی ، روشن و قاطع برای آن ارائه بدهید ،

آنگاه مسلما گسیختگی قطعی است . مسئولیت تام و تمام این گسیختگی بعدا می شما خواهد بود و در آن صورت روشن است که ما در ادامه ی مبارزه خود ، برای تحکیم

و پاسخ به ضروریات انقلاب بسی جنبش ، در ادامه مبارزه برای

تأمین وحدت نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن وحدت نیروهای انقلابی پرولتری، در سطح جنبش و جامعه با شما نیز مواجه خواهیم بود، زیرا راه "وحدت" دیگر نه از طریق کار در میان توده‌های دوسازمان، بلکه از پهنه‌ی يك مبارزوی ایدئولوژیستك گسترش یافته در سطح جامعه عبور خواهد کرد. واضح است که در چنین صورتی ما هیچگونه تردیدی در پی‌موردن قاطع این راه به خود راه نخواهیم داد.

بدین ترتیب همچنان تا قبل از روشن شدن نظرات و مواضع سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران راجع به "مسائل مورد بحث" در اولین مقاله "نشریه بحث"، از کشاندن اختلافات بسطح جنبش خود داری نمودیم. اما اخیرا اخبار رسیده از داخل حکایت از این دارد که رهبری چریک‌های فدائی خلق ایران با ادامه روش انحرافی ضد وحدت خود حتی نیم گامی هم برای پاسخ یفاصلی‌ترین ضرورت انقلابی مرحله کمونیستی جنبش - ضرورت وحدت نیروهای انقلابی خلق و در رأس آن وحدت کامل دوسازمان ما و چریک‌های فدائی خلق ایران به پیش‌نگذاشته است.

بدین ترتیب اکنون برای پاسخ به ضرورت "وحدت" راه "مبارزایدئولوژیك گسترش یافته در سطح جامعه" در مقابل ماقرار گرفته است. راهی که دیگر هیچگونه تردیدی در پی‌موردن آن به خود راه نمانده‌یم. بدین قرار سازمان ما چاپ و انتشار "نشریه بحث" را تحت عنوان "مسائل حاد جنبش ما" در سطح جنبش ضروری دانسته و اقدام به انتشار آن نمود. با ایس اقدام، سازمان ما و جنبش نوین انقلابی و کمونیستی خلق ما در سروسره ای گسام می‌نمهد که اگر چه پرفراز و نشیب و سخت و دشوار است ولی باز در انتهای آن جز وحدت نیروهای انقلابی خلق، جز وحدت جنبش نوین کمونیستی خلق ما، جز گسترش و تحکیم مبارزه مسلحانه و بالاخره جز ارتقا و تعمیق اندیشه و عمل کمونیستی و انقلابی جنبش ظفرنمون خلق ما چیزی نمی‌بیند.

در اینجا ذکر چند نکته را ضروری میدانیم:

۱ - در انتشار خارجی این سند برخی نکات اطلاعاتی و امنیتی آن را حذف نمودیم.

آید در اولین تحلیل در دو مین نامه مرکزیت "سازمان مجاهدین خلق ایران" به ... در آن قسمت که به گفته یکی از رفقای ماکه قبلا مسئولیت هائی در خارج داشته استناد شده است چند نکته نادقیق وجود داشت که اصلاح کرده ایم. این اصلاحات جزئی، کوچکترین تغییری در محتوی و مفهوم مطالب مورد بحث نداده است.

۳- مطالبی که با امضای ما "ارگان خارج از کشور" آمده است بعدا به "نشریه" اضافه شده است.

"پیش‌بوری مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی خلق".

سازمان مجاهدین خلق ایران

ارگان خارج از کشور

www.iran-archive.com

* * * * *
* اعلام همبستگی چهار سازمان انقلابی در چهار کشور مختلف آمریکای

* لاتین در بزرگی برای انقلابیون و سازمانهای مبارز در داخل کشورمان

* در بردارد :
* * * * *

* اگر این سازمانها توانسته اند علیرغم همه ی تفاوتها که بهر حال

* در شرایط اجتماعی کشورهایشان وجود دارد یا لاخره پایه های مناسبی

* برای وحدت خویش بیابند این سؤال ، اینجا برای ما بسیار قابل توجه

* خواهد بود که چه چیز چه مانعی مبارزین پراکنده ی ما را ، سازمانهای

* انقلابی در داخل ایران را (دوره ی اول) از متحد شدن باز میدارد ؟ در

* حالیکه ماهگی بر روی یک زمینه ی عینی و ذهنی از شرایط اجتماعی حرکت

* می کنیم و نقاط اشتراك ما شاید بسیار بیشتر از نقاط اشتراك این چهار

* سازمان باشند .
* * * * *

* اکنون در زمانیکه دشمن ، به عالیترین شکلی در تمرکز و همبستگی نیروهای

* مختلف اجتماعی ، سیاسی ، نظامی و فرهنگی (مستقیماً بر یک تمرکز

* شدید اقتصادی) کوشش می کند و در زمانیکه این تمرکز فشار را هرچند

* خود را بطور روزافزونی بر نیروهای پراکنده ی جنبش وارد می سازد ؟ چه

* عواملی می تواند ما را از وحدت بازدارد ؟ چه عاملی می تواند ما را به ادامه ی

* این پراکندگی و یا عدم کوشش برای اتحاد فوری تمام نیروهای انقلابی

* وادار سازد ؟
* * * * *

* ما اکنون مدتهاست که سنگینی چنین مسئولیتی را در قبال آیندگی هی جنبش

* انقلابی ایران و در مقابل خلقمان با تمام ذرات وجود احساس می کنیم . ما

* بخوبی می دانیم که در آیندگی ، آیندگی ما یک حتی چند آن عم دور نیست ، تقاضا

* * * * *
* این بی‌اعتنائی به ضرورت‌های تکامل جنبش زاپس خواهیم داد.
* نسل‌های آینده‌ی انقلاب، نسل‌هایی که در جریان انقلاب خیلی زود تر از
* شرایط معمول زاده می‌شوند ما را مورد شمت و مو' اخذ و قرار خواهند
* داد. آنها ما را تنگ نظر و مغرور خواهند خواند و در ریشگاه تاریخ و مقابل
* آئینه‌ها، بخاطر این مسامحه‌ها، بخاطر این سهل‌انگاری‌ها و عسدم
* احساس مسئولیت، هاد رقبال آینده‌ی جنبش، سرفکند و محکوم خواهند
* شود. * * * * *

(مقصد‌های پراعلامیه‌ی وحدت سازمان‌های انقلابی آمریکای لاتین)

آذرماه ۱۳۵۳

نقل از: ضمیمه‌ی شماره‌ی یک بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک
سازمان مجاهدین خلق ایران - مهرماه ۱۳۵۴)

www.iran-archival.com

خطاب به کادرها

www.iran-archive.com

مرکزیت

سازمان مجاهدین خلق ایران

رقبا!

اینک دو مین شمارهی نشریه ی ویژه ی بحث درون د و سازمان در مقابل شماست .
نه ماه پیش در جلسهی مذاکرات حضوری د و سازمان ، رفقای رابط شما پیشنهاد
انتشار نشریه ی مشترکی را مطرح کردند که وظیفهی حل مسائل وحدت و رفع
مشکلات و موانع موجود بر سر راه تفاهم د و سازمان را بعهده می گرفت .

این پیشنهاد بلافاصله با استقبال و موافقت ما روبرو شد و بدین ترتیب برای
اولین بار در تاریخ روابط د و سازمان ، امکان یک زمینهی مشخص همکاری عملی
برای حل اختلافات د و سازمان و مجرائی برای رسیدن به تفاهم سیاسی - ایدئولوژیکی
نیان آن د و ، فراهم آمد . این توافق هر چند هنوز کوچک بود اما آشکارا
نشانه ی آن بود که رهبری د و سازمان به ضرورت وحدت د و سازمان پی برد هاند و
مصممانه در ضد دند مشکلات و موانع اساسی را که بر سر راه چنین هدفی وجود
دارد ، از میان بردارند .

با این وصف ، این توافق (کوچک هم) ساده بدست نیامده بود . د و سازمان
مان راه دزازی را برای رسیدن به آن پیموده بودند .

از یکطرف رشد و تکامل بعدی جنبش مسلحانه ، جنبشی که به پایمردی هزاران
مبارزان انقلابی ، با رنج و خون صد ها رزمند هی اسیر یا شهید ، مرحله ی اول تثبیت
سیاسی خود را از سر گذرانده بود ، دیگر به سمت گیری تود های این جنبش و نتیجتا
در قدم اول خود به وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه ی نبرد بعنوان اولین
حلقه ی تود های شدن وابسته بود . و از طرف دیگر ورود سازمان ما به جرگه ی مار -
کسیست - لنینیست ها که در طی یک مبارزهی سهمگین ایدئولوژیکی در داخل

سازمان و بعد از ده سال سابقه مبارزاتی صورت گرفته بود و تغییرات نونسی را در تعادل نیروهای انقلابی جنبش به نفع انقلابی ترین و پیشروترین بخش این نیروها - یعنی کمونیستها - موجب گردیده بود؛ مجموعاً (شرایط جدید استراتژیک ناشی از طی مرحله‌ی اول تثبیت و تغییراتی که تحول ایدئولوژیک سازمان مابعد نفع نیروهای کمونیست در سطح جنبش بوجود آورده بود) به امر وحدت د و سازمان، ضرورتی مضاعف می‌بخشید.

در چنین شرایطی، توافق کوچک د و سازمان در انتشار یک نشریه مشترک، بعنوان اولین قدم عملی وحدت، معنای بزرگی در برداشت. در واقع این توافق نمونهای درحسان از درک صحیح رهبری د و سازمان از ضرورت‌های استراتژیک جنبش مسلحانه و نیازهای انقلابی جنبش کمونیستی ایران و نشانه‌ی روشنی از اولین کوشش‌ها صادقانه در راه پاسخ به این ضرورت‌ها را در مقابل می‌گذاشت. این حرکت نشان می‌داد که امکان تکمیل و توسعه‌ی این توافق و اندیشیدن تدابیر وحدت آمیز دیگری در ابعاد و زمینه‌های دیگر و نتیجتاً هدف پیوستگی و وحدت کامل د و سازمان، چیزهایی نیستند که محتاج خوش بینی‌های بیش از اندازه و آمال و آرزوهای دور و دراز ذهنی‌گرایانه باشد.

از آن هنگام تاکنون زمان زیادی نمی‌گذرد. با این حال مانند تمام دورانهای انقلابی، جنبش‌های روزهای متلاطم تر و فراز و نشیب‌های بازم بیشتر را از سرگذرانده است. در این مدت شاهد شکست‌های نسبتاً مهم و در عین حال پیروزیهای چشم گیری بود ماست. تمامی این حوادث، چه خوب و چه بد، چه پیروزیهای چشم گیر جنبش و چه شکست‌های اسف‌آور آن، در ماهیت امر، بازم بیشتر از پیش ضرورت وحدت و پیوستگی د و سازمان را آشکارتر کرده‌اند. بعبارت دیگر اگر بگویم شکست‌های جنبش در تحلیل نهایی، علتنی جز ضعف و پراکندگی نیروهای جنبش نداشته است (هر چند که این نیروها منفرد اقبال‌نسخه قوی بوده باشند) و پیروزیهای آن

همگی مشروط به پاسخ صحیح به " ضرورت‌های وحدت " بوده اند ، سخنی بگراف نگفتم . بدین ترتیب گذشت زمان در این جا ، تنها تأیید کننده‌ی بی‌چون و چرای این هدف و آشکارکننده‌ی ابعاد دیگر این ضرورت بوده است .

با این حال رفقا ! باید قبل کیم که کوشش‌های بعدی ما برای تحقق این هدف بسیار کم و حتی ناچیز بوده است . علیرغم پیش‌بینی‌های اولیه ، دامنی این توافقات نه تنها گسترش نیافت ، بلکه سه سرور برخی از آنها عملاً نقض شد و برخی دیگر بحالت تعلیق درآمد . در حالیکه هر روز بیشتر از گذشته ، نیازهای پیشبرد کار ، کوشش‌های بسیار بیشتری را در زمینه‌های متعدد همکاری ، تفاهم و وحدت ، حجاب می‌کرده است .

اما این وضع معلول چه عللی بوده است ؟

مسلماً بررسی علل دقیق و کامل این وضع محتاج بر خورد نزدیکی مابین رهبر و سازمان است . هر یک از دو طرف باید دیدگاه‌های خود را در باری این مسئله ابراز دارند و سپس در یک جریان تبادل نظر جمعی بد نتیجه‌ی قاطع و مورد قبولی دست یابند .

تا آن موقع هرگونه اظهار نظری مسلماً نظرات یک‌طرفه را منعکس خواهد ساخت . با این حال برای روشن شدن اصل مسئله و آگاهی رفقا بد جریان گردش این روابط لازمست اشاراتی بد وقایع گذشته بکنیم . ما در همین حال ، در خلال این اشاره ، قسمتی از ملاحظات خودمان را نسبت به علل این وضع بنظر رفقا خواهیم رساند .



همانطور که گفته شد ، در جلسه‌ی مذاکرات آذرماه ، انتشارات نشریاتی

مشترک که در آن مرقع قرار بود نام " بحث وحدت " داشته باشد ، مورد توافق طرفین قرار گرفت . بدنبال این توافق و در واقع برای تکمیل و تثبیت و هدایت صحیح آن ما نیز تمهید تشکیل یک جمع مشترک از دو سازمان را برای رهبری و هدایت این ارگان مورد تأکید قرار دادیم . این تأکید که ضرورت سازمان یافتگی در هر کار انقلابی و لزیم اخذ نتیجه گیرهای مشخص در آن کار و اجتناب از بروز هرگونه هیچ و میج و لیبرالیسم فکری و عملی در یک ارگان انقلابی ، آنرا ایجاب می کرد ، آنقدر طبیعی و موجیه بود که بنظر نمی رسید محتاج به هیچگونه بحث و استدلالی باشد .

بعبارت دیگر این نظر مخالف آن (البته اگر وجود داشت) یعنی نظری که انتشار نشریه مشترک را بدون ایجاد رهبری و سازمان یافتگی متناحب با آن تجویز می کرد ، برد که می بایست دلایل خود را بر اثبات این شیوهی نامممول ارائه دهد . (مختصراً) این شیوه بیشتر از همه بین کمونیستها نامممول است ؛ چرا که کمونیستها تنها سایر نیرهای انقلابی هستند که پیش از اقدام به هر امر انقلابی به چگونگی " سازمان " آن ویا سازمان دادن آن می اندیشند . این خصیصه ریشه در ماهیت ایدئولوژی آنها دارد . بقول لنین پرولتاریا در نبرد خود علیه بورژوازی ، سلاحی جز تشکیلات ندارد)

با اینوصف پیشنهاد ما نه تنها بدون استدلال طرح نشد ، بلکه مادر طی دو نامه (در اولین دو مین نامه های بعد از نشست آذر ماه) معضلا دلایلی را که بر لزوم چنین ارگان رهبری کننده های نظارت داشت توضیح دادیم . در عین حال مادر همین نامه ها به رفقای رابط فدائی اعلام کردیم که انتشار این نشریه را در هر صورت ، چه موضوع جمع مشترک هدایت کنند ، مورد موافقت شما قرار گیرد و چه با آن مخالفت بکنید ، به ایجاد این جمع موکول نمی کنیم ؛ چرا که معتقدیم هرآینه بانظرموافق نشود بزودی صحت نظراتمان در عمل به اثبات خواهد رسید .

رفقا با این پیشنهاد ما مخالفت قاطع و روشنی بعمل نیاوردند همانطور که بطور قاطع نیز با آن موافقت نکردند . بدین ترتیب جریان بحث بین دو سازمان بصورت

مکاتبه ادامه داشت. بالاخره از آنجا که طرفین نتوانسته بودند باین طریق به استنباط واحدی از شیوهی کار برسند و نظرات هر طرف برای طرف دیگر نامفهوم باقی مانده بود، ضرورت تشکیل یک جلسهی حضوری احساس شد. این جلسه در اوائل اسفند ماه سال گذشته تشکیل شد و طی بیش از ۱۲ ساعت مذاکره، اساسی ترین موارد اختلاف طرفین مورد بحث قرار گرفت. (ر. ک به نوامذاکرات) در این جلسه آشکار شد که انتشار نشریه مشترک تنهایی تواند یک اقدام لازم باشد و تکافی زیرا نشریه بهیچوجه برای پاسخگویی به نیازهای دو سازمان (مخصوصاً اگر فاقد یک ارگان رهبری کننده باشد) برای رسیدن به وحدت کافی نیست. اقدامات مشترک دیگری در زمینه های متعدد دیگر لازم است تا بتوان لااقل در یک حد متوسط به این نیازها پاسخ گفت. در صد راین اقدامات تعاضد دائمی دو سازمان از طریق ایجاد یک کمیتهی مشترک وحدت است که با بررسی منظم و مرتب مسائل جاری در میان دو سازمان، از جمله کنترل و هدایت نشریهی مشترک و همچنین بررسی مسائل وحوال- دشی که در سطح جامعه و جنبش جاری است، قدم به قدم مشکلات و اختلافات را از میان برداشته و دو سازمان را به نحو آگاهانه ای به سمت وحدت کامل هدایت نماید. همینطور ما در اینجا روی نقطهی اصلی اشکالات پیش آمده در جریان کار، اشکال- لاتی که پیشبرد کارهای مشترک دو سازمان را سست می نمود، انگشت گذارده و رفع آنها را با موضوع اساسی تعیین هدف مشخص از ارتباط دو سازمان، در ارتباط درجسهی اول دانستیم. بدین ترتیب ما پیشنهاد کردیم که نشریهی مشترک و اصولاً تمام روابط موجود را باید از سردرگمی و ابهام فعلی بیرون آورده و در مقابل همهی آنها یک هدف نهایی، مشخص، کاملاً روشن و در عین حال ملموس قرار داد. این هدف بنظر ما عبارت بود از ادغام کامل دو سازمان. البته واضح بود که برای رسیدن به این هدف راه سهل و سادهای در مقابل نداشتیم. اما تعیین این هدف، ایمن حسن بزرگ راداشت که به تمام اقدامات و فعالیتهای مشترک دو سازمان سمت مشخص

و بدون انحرافی می‌بخشید • د و سازمان می‌توانستند در حالیکه این چشم‌انداز در مقابلشان قرار دارد ، قدم به قدم مشکلات و اختلافات اساسی و اصولی خود را پیش‌کشید و در جریان يك بحث جمعی در درون د و سازمان به تفاهم نائل آیند •

بعنوان مثال ، وقتی هدف تمام این فعالیتها و ارتباطات ، ادغام د و ساز-مان تعیین می‌شد ، آنگاه مسائل اصولی‌ای از قبیل مسئله‌ی جبهه ، مسئله‌ی موضع‌گیری در قبال روزنیویسم ، مسئله‌ی نحوه و مضمون تبلیغات ، مسئله‌ی موضع‌گیری در قبال نیروهای دیگر انقلابی ، مسئله‌ی استیباط از مرحله‌ی تودهای شدن جنبش مسلحانه ، مسئله‌ی تشکیل حزب کمونیست ••• و هر مسئله‌ی دیگری که اساسی و اصولی تشخیص داده می‌شد مورد توجه د و سازمان قرار می‌گرفت • آنگاه آنان میان موارد اختلاف جدا می‌گردید و به مرور در جریان يك بحث جمعی و هدایت شده به میان اعضا د و سازمان برده می‌شد ، جوانب حقیقی و غیر حقیقی هر مسئله روشن می‌شد و سپس نتایج و توافقات حاصله توسط کمیته‌ی مشترک جمع‌بندی شده و اعلام می‌گشت • همینطور د و سازمان می‌توانستند همگام با پیشرفت تفاهماتشان در سا-ئیل اصولی‌ایدئولوژیک و سیاسی ، دست به همکاریهای نزدیک تر عملی و سازمانی هم بزنند • کمیته‌ی مشترک می‌توانست وظیفه‌ی سازمان دادن این همکاریها را هم بعهده بگیرد • با این ترتیب امر وحدت د و سازمان تنها به انتشار يك نشریه که نه سازمان یافته ، نه بطور مشخص هدفی را دنبال می‌کند و نه طبیعتاً تعهد و مسئولیتی را به همراه دارند محدود و موقوف نشده ، بلکه از جوانب و زمینه‌های گوناگونی ، فعالیت و حرکت بدین سمت - سمت و وحدت - آغاز می‌شد (۱) •

(۱) - هم اکنون د و شماره از نشریه به انتشار درآمد است • مطابق همان پیش‌بینی‌های ماکه اکنون بتوقع پیوسته‌اند ، نشریه نه دارای هدف مشخصی است و نه از هیچ خط مشی معینی پیروی کرده است • درست است که در این د و شماره مطالب قابل اهمیتی مورد بحث قرار گرفته و برخی از مهمترین موارد اختلاف د و سازمان در آن

این فعالیتها بیان رشته های پارکی از افکار و نظرات • از نقاط گوناگون
 د و سازمان بشناخته گرفته و جریان های مختلفی را بوجود می آورند • اما این حرایمانها
 علیرغم آنکه نقاط عزیمت متفاوت • گوناگون و گاه متباعدی داشته باشند بالاخره در یک
 نقطه - یعنی کانون قیمتی مشترك - با هم تلاقی می گردند و ذخیره عظیمی از نیرو

منعکس شده است • اما با این وصف جواب این سؤال که تشریح در ادامه می رود
 باید به کجا برود • چه هدفی را دنبال کند و یا توده های د و سازمان از شرکت در
 این مباحثه • از طرف نظرشان و بررسی موارد اختلاف د و سازمان دقیقاً چه هدفی
 را دنبال می کنند • هنوز معلوم نیست • همینطور این سؤال که جمع بندی و نتیجه -
 گیری نهایی چگونه • توسط چه کسانی و بر مبنای چه ضوابط و اصولی تعیین می شود
 (و آیا اصولاً اعتقاد به اخذ يك نتیجه و ضرورت جمع بندی وجود دارد یا نه ؟) هم -
 چنان بلا جواب ماند است •

اینها همه نشانه های آنست که تا هدف روشن و قاطعی در مقابل همه ی روابط و
 اقدامات مشترك د و سازمان، از جمله تشریح مشترك گذارده نشود تا جمع منتخبی از
 د و سازمان مدلولیت هدایت و رهبری این فعالیتها و روابط را به سمت این هدف
 بعهده نگیرد • هرگونه فعالیت و کوششی عبث و بی نتیجه خواهد بود •
 جالب توجه در اینجا این است که اولاً : ما تازه بعد از گذشت بیش از نه ماه
 موفق به انتشار تنها دو شماره از این نشریه شده ایم که این دو شماره نیز هر کدام
 مستقلاً از طرف یکی از د و سازمان تهیه و تدوین شده است • بدین ترتیب بطبیعت
 خود بخودی يك نظم سازمانی بر هر يك از این دو نشریه تحمیل شده است • والا
 روشن است که حتی انتشار يك شماره ی نشریه ی مشترك بهمان صورت توافق اولیه •
 البته بدون آنکه هدف و خط مشی آن روشن شده و جمع رهبری کننده های مدلولیت
 هدایت آنرا بعهده بگیرد • غیر ممکن بود و یا اگر چنین مجامعهای منتشر می شدند
 (با زعم در صورت عدم وجود آن جمع و هدفهای تعیین شده) در بهترین حالت
 لذت اندامی خود • به چیزی جزیت جنگ ادبی - سیاسی تبدیل نمی شد •

ثانیاً : دو نشریه ی چاپ شده نیز در واقع امر همان چیزی نیستند که در ابتدا
 و در همان جلساتی آذر ماه مورد توافق قرار گرفته بودند • چرا که اصلیشین ویژگی
 نشریه مورد توافق این بود که بحثها و نظرات مطروحه در آن آزاد باشد • یعنی
 تمام اشخاص د و سازمان بتوانند نشرات و مقالات خود را ب و ن عبور از صافی مرکبت

و انرژی فکری (وعملی) را بوجود می‌آوردند.

کمیته مشترک نیز این ذخیره نیرو و انرژی را، بدون آنکه فرصت کوچکترین عجز روی و انحراف از هدف به آن بدهد، مجدداً در رگ و پی‌های دوسازمان، در تمام اعضا، و جوارح آن جاری می‌ساخت. در روند چنین فعالیت همه‌جانبه، جمعی، آزاد و در عین حال جهت‌دار و هدایت‌شده‌ای بود که زمینه‌های ذهنی-تفاهم‌آماده می‌شد و آهسته‌آهسته پایه‌های استوار بنای وحدت دوسازمان بالامی-رفت. (ر. ک به نوار مذاکرات اسفندماه، ساعت‌های یازدهم و دوازدهم)

دوسازمان در نشریه منعکس‌سازند و مرکزیت دوسازمان نیز موظف باشد نشریه منتشره را بی‌کم و کاست و بدون هیچگونه دخل و تصرف یا حذف و استثنایی در اختیار تمام کادرهای خود بگذارد (در نوار مذاکرات آذرماه این توافق با این جملات که گفتگوها باز باشد و رفقای مرکزی هم مانند رفقای دیگر ۰۰۰ مورد تأکید قرار گرفته بود) طبیعی بود که احتراز چنین شرطی، خود بخود وجود یک جمع مشترک هدایت‌کننده را ضروری می‌ساخت بهمین دلیل نیز ما تشکیل آنرا امری طبیعی می‌دانستیم. اما رفقای رابط فدائی، بعداً، از آنجا که جواب قاطعی به پیشنهاد ما مبنی بر تشکیل جمع نداده بودند و از طرف دیگر در جریان عمل روشن شده بود که شکل مورد توافق اولیه، بدون وجود این جمع پیش‌نخواهد رفت، درصد برآمدند بشکل دیگری این تضاد را حل کنند. بدین جهت طی نامه‌ای به ما اطلاع دادند که لازم است: "در هر سازمان کمیته‌ای مسئول کنترل مقالات رسیده باشد و پس از کنترل و تأیید در نشریه درج شود!" روشن است که این شکل، نقض اساسی‌ترین اصل مورد توافق، یعنی آزاد بودن بحث میان دوسازمان بود. بدین دلیل ما در پاسخ این نامه، متقابلاً نظر خودمان را به این صورت ابراز کردیم:

"شما همچنین نوشته‌اید: "در هر سازمان کمیته‌ای مسئول کنترل مقالات رسیده باشد و پس از کنترل و تأیید، در نشریه درج شود." ما معنا و وظیفه این کمیته را نفهمیدیم. اگر منظور شما اینست که در هر سازمان، این کمیته مستقلاً تشکیل شده، مستقلاً نسبت به کنترل و تأیید مقالات رسیده تصمیم بگیرد که اولاً دیگر هیچ ضرورتی به تشکیل کمیته‌ی خاص نبود. مرکزیت هر سازمان یا هر عنصر یا عناصر مسئول دیگری که از طرف مرکزیت انتخاب می‌شوند، می‌توانند اینکار را بکنند. و دیگر

بدین ترتیب د و سازمان د جریان يك سوخت و ساز مشترك ايد ثولوزيك قرار می‌گردد -
 فتند و کمیته‌ی مشترك خود بعنوان اولین نقطه‌ی پیوند سازمانی ، در زمین آنکه جریان
 سالم و طبیعی این سوخت و ساز را هدایت می‌کرد ، زمینه های تشکیلاتی مناسبی
 برای پیوند کامل د و ارگان فراهم می‌ساخت .
 اینها اصلی‌ترین ملاحظات مادر باره‌ی انتشار نشریه و کلا روابط د و سازمان

ارتباطی هم به سازمان دیگر نداشت . ثانیاً و مهمتر اینستکه : در چنین صورتی
 اصل اساسی مورد توافق یعنی آزاد بودن بحث نقض می‌شود .
 اما اگر منظور شما از تشکیل این کمیته ها درد و سازمان این است که دو کمیته
 در رابطه با هم و بصورت يك کمیته مشترك از د و سازمان باشد که بحث ها و مقالات
 رسیده را از د و سازمان مورد بررسی و کنترل قرار داده و با تشريك مساعی جمععی
 (مراد از جمع همان عناصر کمیته‌ی مشترك مرکب از افراد د و سازمان است) نشریه
 را هدایت کند که در چنین صورتی مانیز کاملاً با این شکل موافق بوده و از ابتدا به
 عنوان یگانه شکل صحیح هدایت و رهبری این نشریه ، مورد تاکید قرار داده بودیم
 که از قبل نیز مورد موافقت شما قرار گرفت . آزاد بودن بحث نیز تنها در چنین
 شکلی از کار ممکن است (پایان نقل قول از نامه‌ی مورخ دیماه سال ۵۴
 به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران) . این مکاتبات همانطور که قبلاً گفته شد
 به نتیجه‌ی لازمی نرسید . سرانجام بحثها به نشست اسفند ماه موقوف شد . در این
 نشست نیز مسئله بصورتی در آمد که عملاً یا می‌بایست فعلاً از انتشار این نشریه
 چشم پوشی می‌شد و بحث بر سر لزوم آزاد بودن بحث بهمان معنای مورد توافق اولیه
 و لاجرم لزوم جمع مشترك هدایت کننده ادامه می‌یافت و یا طرح محدود کننده‌ی
 رفقای فدائی ، مبنی بر کنترل جداگانه‌ی مقالات رسیده توسط هر سازمان ، فعللاً
 تا یکی د و شماره مورد قبول قرار می‌گرفت (البته این کنترل دیگر شامل خود نشریه
 و یا مقالات رسیده از طرف هر يك از سازمانها نمی‌شد . هر سازمان فقط می‌توانست
 مقالات مربوط به اعضا خود را کنترل کند و یا آنها را رد یا قبول نماید . ولی
 موظف بود مقالات رسیده از سازمان دیگر را تمام و کمال در اختیار تمام اعضا خود قرار
 دهد این موضوع صریحاً در نوار مذاکرات مضبوط است) ما اجباراً شق دوم را پذیرفتیم
 فتمیم ، چرا که بهر حال وجود همین رابطه و اصلاح و تقویت آن بر آورنده بهتر از
 گسسته شدن آن می‌دانستیم . هر چند که قبول حتی موقتی این شق جز با نقض

بود که در جلسه مذاکرات مشروحا عنوان شد . در عین حال مادر همین جلسه و پیرو همین ملاحظات ، دو نکته مهم دیگر را نیز متذکر شدیم :

نکته اول این بود که " اصول " مورد بحث ، مطالب مبهم و نامعینسی نیستند که بحث بر سر آنها ، مارا دچار تبعیت از يك دور و تسلسل باطل کند . این اصول چه از جهت سیاسی و استراتژیک وجه از جهت ایدئولوژیک معین و اعلام شده اند و عبارتند از همان خطوط اصلی سیاسی - استراتژیک که تحلیل مارکسیستی - لنینیستی جامعه و جهان بینی علی (ماتریالیزم دیالکتیک) در مقابل د و سازمان می گذارند . (ر . ک به نامه جوابی سازمان مادر مورد روابط سازمان شما با جبهه ملی خارج - صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱ همین جزوه)

بدین قرار د و سازمان باروشی نه چندان مشکل می توانستند اصول مورد بحث را از اختلافات فقهی و حاشیهای جدا کرده و فشار اساسی خود را روی حل اختلافات اصولی متمرکز کنند .

نکته دوم این بود که ما صریحا اظهار داشتیم حاضرم در موارد غیر اصولی ، در موارد جزئی ، در مواردی که مسئله صرفا به نفع سازمانی ما بر می گردد و با منافع اساسی جنبش در تضاد قرار نمی گیرد ، هرگونه گذشت و اغماضی را مورد قبول قرار د هم (ر . ک بهمان نوار فوق الذکر در همان ساعات یازدهم و دوازدهم بحث) .

اینها ملاحظات ، هدفها و شیوه هایی بود که ما برای ادامه روابط پیشتهساد می کردیم که البته از طرف رفقای رابط فدائی رد نشد ؛ اما متاسفانه فرصت يك نتیجه گیری عملی هم بدست نیامد . در پایان این جلسه تصمیم گرفته شد که بهر حال یکی د و شماره از نشریه ، در جریان شکل مورد قبول رفقای فدائی (کنترل مجزای هر سازمان روی مقالاتی که برای دچ در نشریه فرستاده می شود) از چاپ بیرون آید

یکی از اصول مورد توافق اولیه - یعنی اصل آزاد بودن بحث - امکان پذیر نمی شد . محدودیت و شکل خاصی که هم اکنون در د و شماره چاپ شده نشریه نیز مشاهده

ودر این فاصله رفقای فدائی نیز فرصت پیدا کرده روی پیشنهادات ما فکرکنند (ر).
 ک به نوار مذاکرات همچنین برای توضیح بیشتر این قسمت رجوع کنید به پاروئیهای
 صفحات ۶ تا ۱۱ همین مقدمه)

متأسفانه مدت کوتاهی بعد از انتشار اولین شماری نشریه بحث و درست در
 حالیکه ما خودمان را آماده می کردیم تا دومین شماری نشریه را در اختیار رفقا قرار
 بدیم ، ضربات ماههای اردیبهشت تا تیر ، همه چیز را بحال تعلیق و توقف
 درآورد . در این فاصله ، بسیاری از رفقای فدائی و کادرهای مسئولی که در جریسان
 روابط و سازمان قرار داشتند ، از جمله رفقای را بسط در جلسات مذاکرات حضوری
 - بهادت رسیده بودند . ارتباط و سازمان بالکل قطع شده بود و همهی چشمها و
 فکرها در جستجوی علل و نتایج تاکتیکی ، سیاسی و سازمانی این ضربات بود .

بهر صورت مدتی بعد تماس با رفقای فدائی حاصل گشت . در این تماس مابا
 کمال حیرت مشاهده کردیم که رفقای رابط جدید (رفقای که در اولین جلسه مذا-
 کرات حضوری بعد از ضربات این دوره شرکت داشتند) که از عناصر مرکزی رفقای فدایی
 بسط شمار می آمدند ، تقریباً هیچ چیز از روابط و مذاکرات و سازمان نمی دانند این
 رفقا حتی نوار مذاکرات دوازده ساعته ی مابین دو سازمان را گوش نکرده بودند و از
 مضمون نامه های متبادله و بحثهای گذشته بین رهبری و سازمان هیچ اطلاعی
 نداشتند . این وضع البته خاص رفقای رابط جدید نبود . بلکه مادر همین جریانات
 (جریان تماسهای اضطراری یا برخی از رفقای فدائی که ارتباطشان قطع شده بسط
 و یا تماسهای دیگری که بعلمت حوادث این ماهها با رفقای دیگر دست داده بود)
 با قرب بیش از ۱۰ نفر از اعضا سازمان شما برخورد داشتیم که آنان نیز هیچگونه
 اطلاعی از چگونگی این روابط و مذاکرات و سازمان نداشتند . در عوض ، ما مشاهده
 کردیم که این رفقا نحو واقعا تعجب آور و در عین حال اسف باری نسبت به سازمان
 مسی نمود . معلول نقض اجباری (اجباری البته از طرف ما) همین مورد است .

ما نسبت به نقطه نظرهای سیاسی - استراتژیک ما بدین هستند . ما در برخورد با این رفقماوجه باید جریان سیاستیک " ضد مجاهدی " شدید ، جریانی کبریاژگونه جلوه دادن واقعیات سازمانی ما ، بر تحریف نقطه نظرات ، اقوال ، اعتقادات و اعمال ما دلالت داشت و بخوبی معلوم بود که بطور منظمی در سطح سازمان شما هدایت شده است . بعنوان مثال برخی از این رفق در همان برخورد های اولیه با اعضا ما ، وقتی راجع به مسائل استراتژیک صحبت بعیمان می آمد و نظرات و طرف مورد بحث قرار می گرفت ، می گفتند ما تا کنون تصور می کردیم که شما بجای خط مشی مسلحانه ، خط مشی دفاع مسلحانه ! را مورد قبول قرار داد اید ! و وقتی به این رفق گفته می شد مگر شما مطبوعات و انتشارات سازمانی ما را مطالعه نکرد اید و یا از آن مهتر اقامات و عمل ما را در سطح جامعه مورد مشاهده قرار نداد اید ؟ می گفتند ما در کلاس هایمان اینطور بحث کرده ایم و ... الخ ... و یا در حالیکه ما تعریف اصولی خودمان را از جنبه ، ضرورت جنبه و نیروهای انقلابی ای که می توانستند در این جنبه شرکت داشته باشند ، صریحا و بطور قاطع اعلام کرده بودیم و موکداً نشان داد بودیم که تنها نیروهای انقلابی وارد در جنبه می توانند در این جنبه شرکت کنند و بطور واضح و قاطعی بر جدائی روزنیستیها ، گروهها و سازمانهای اپورتونیستی از قبیل بقایای حزب توده و ... از نیروهای انقلابی تصریح کرده بودیم (صفحات ۸۲ و ۸۳ مقدمای بر بیانیه ای اعلام مواضع ایدئولوژیک *) ؛ اما باز هم ما به رفقایی از سازمان شما برخورد می کردیم که به ما می گفتند منظورتان از جنبه چیست ؟ مگر نه این است که شما می خواهید با حزب توده تشکیل جنبه بدید ؟ ! و جالب توجه تر از همه ، اینجا بود که این رفق درست همان موقعی نا آگاهانه و تحت تاثیر همان تبلیغات منظم ضد مجاهدی چنین تهمت را به ما می زدند که رهبری سازمان خود - شان ، از طریق جنبه ای ملی خارج به تماسهای گسترده ای با حزب توده دست

* - مطابق با پاروقی صفحه ی ۴۹ بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک چاپ خارج .

زده بود و از این طریق درصد کسب حمایت‌های مالی و تسلیحاتی بود !!

در مواردی دیگر ما با کمال تأسف مشاهده می‌کردیم که این رفقا یا اعلامیه‌ها و مقالات و نشریات ما را مطالعه نکردند * یا در صورت مطالعه بدلیل پیشداوری‌های مد‌هش‌دهنی * بدلیل حاکمیت تصورات نادرستی که فقط می‌توانست از وجود شایعات تحریف‌آمیز * عمدی و مغرضانه‌ای علیه ما حکایت داشته باشد * همه چیز آن بنظرشان معکوس رسید * است * از الف * یا * فهمید ماند و از یاء * بگو که قساف رسیده اند * .

این قضایا وقتی در کنار یکی از مقالات مندرج در نشریهی نبرد خلق شماره ۷ که درست در میانه‌ی ضربات اردیبهشت تا تیرماه وارد بر سازمان شما منتشر شده بود * قرار می‌گرفت * کم‌کم ابهامات و اعجاب ما را که در جریان این برخورد ها شکل گرفته بودند * میزدود و بطور متقابلی منشاء اصلی این قضاوتها و این بدبینی‌ها و پیشداوریها را نشان می‌داد * .

این مقاله که جز برخی موعظه‌های اکتویستی و تسلیم‌گرایانه در باره‌ی خود - داری از حمله به منافع و تأسیسات امپریالیستها (امپریالیسم آمریکا) و اظهار لحنیه‌های فاضل‌مآبانه در باره‌ی مطالب بدیهی و پیش‌نیافتاد مای از قبیل پرهیز از عملیات آوانتورستی * آتش‌زدن سینما و * * * و تکرار و اقتباس ناقص و ایترو نشسته‌ها و نظرات مشهور دیگران * همراه با سبلی از اکاذیب و تهمت و افترا نسبت به ما * چیز دیگری نبود * به نحو غیرصادقانه‌ای سعی کرده بود حقایق را وارونه جلوه دهد و آنجایی که دیگر امکان چنین بازگونه‌سازی وجود نداشت * باروش‌کودکانسهای درصد برآمده بود خودش چیزهایی را به ما نسبت دهد و بعد هم خودش بنا طمطراق و طنطنه * تمام آنها را رد و نفی نماید ! و به این ترتیب بدون آنکه حتی به یک جمله و به یک کلمه از نظرات مشخص و اعلام شده‌ی ما استناد کرده باشد * بطور غیر مستقیم ما را مورد حمله قرار دهد * .

انتشار این مقاله که از نظر محتوا مخالف تمام واقعیات و حقایق موجود بود. از نظر شکل و شیوهی طرح، برای اولین بار به تبلیغات مغرضانه‌ای علیه ما شکل علمی می‌داد که این موضوع - جمله‌ی علمی به ما در مطبوعات خارج سازمانی - که خود مخالف روح همه‌ی توافقات و تفاهات موجود بین دو سازمان بود، - مجبورا به ما نشان می‌داد که علیرغم تمام قول و قرارها و تفاهات رسمی و تاکید شده از طرف دو سازمان در جلسات مذاکرات حضوری و غیره، شما حاضر به رعایت این توافقات نیستید یا لااقل هنوز به تصمیم قاطعی درباره‌ی چگونگی برخورد دو سازمان و مضمون و محتوای روابط آنها نرسیده‌اید. بدینقرار ما مجبور می‌شدیم برای روابط خودمان با شما حساب دیگری هم باز کنیم. این حساب عبارت بود از ملحوظ داشتن يك جریان "ضد مجاهدی" در درون شما که هر لحظه می‌تواند مناسبات دو سازمان را دچار گرگونی‌های منتهی نموده و به آسانی بر توافقات دو سازمان خط بطلان بکشد. همینطور مجموعه‌ی قرائن موجود نشان می‌داد که این جریان نه تنها جریانی ضعیف و محکوم نیست، بلکه اگر تاکنون حاکمیت مطلق بر کل سازمان شما بدست نیاورده، نباید در نفوذ قابل اهمیت و گاه تعیین کننده‌ی آن هیچگونه شك و تردیدی بخود راه داد. ما تا این موقع تصور می‌کردیم روابط دو سازمان، باید در چهارچوب همان توافقات رسمی و حواشی ضمنی آن که در مذاکرات حضوری و مکاتبات معموله مورد قبول قرار گرفته بود، بسمت وحدت پیش برود و اختلافات و نقاط افتراق با سعی صدوری انقلابی، در جریان يك کار مشترک توضیحی - آموزشی - فرهنگی در سطح دو سازمان، با استفاده از وسائل مانند همان نشریه‌ی بحث، حل و فصل گردد. اگر انتقادی موجود است، نخست باید در سطح دو سازمان مطرح گردد و اگر اختلاف نظری موجود است، نخست باید در روابط درونی دو سازمان کوشش برای رفع آنها بعمل آید. (بهین دلیل ما در تمام طول این روابط حتی تا هم اکنون که این نشریه در اختیار رفق قرار می‌گیرد - در حالیکه شما عملا این توافق را با انتشار مقالته‌ی

مذکور در خرداد ماه گذشته نقض گردید - از این سیاست عدول نکردیم (آنگاه اگر توده های دو سازمان و تبعاً رهبری آنها ، نتوانستند در اصول مورد نظریه توافق برسند ، واضح است که این نیروهای انقلابی دیگر جنبش و توده های خلق خواهند بود که تضاد نهائی را بعهده خواهند گرفت . در حالیکه اینک با نقض آشکار این توافقات از طرف رفقای فدائی ، همدی این تصورات باید مورد تردید قرار می گرفت .

بعبارت دیگر موضوع بر سر آن نبود که چرا این رفقا ما را مورد انتقاد و حمله قرار دادند و یا اینکه ما منکر حق طبیعی رفقا در طرح آزاد هر مسئله ای که بنظرشان لازم می رسد در مطبوعات خارج سازمانینان هستیم ، بلکه مسئله بر سر آن بود که - را توافقات نقض شده اند ؟ چرا رفقای فدائی این حملات و انتقادات را قبلاً در روابط دو سازمان مطرح نکرده بودند (کاری که ما هم اکنون با انتشار این رساله نخست در میان دو سازمان انجام می دهیم) . و باین ترتیب چرا این توافق را که در طرف اختلافات و تضادات مخالف خودشان را نخست باید در نشریه بحث درونی دو سازمان منعکس سازند نادیده گرفته بودند ؟ بدین ترتیب مسائل دیگری از این قبیل که چرا و به چه دلیل این رفقا به خودشان حق داده اند و اقیعات ملموس جنبش را نادیده بگیرند ؟ چرا و به چه دلیل از یکطرف حقایق مربوط به ضرورت مبارزه ی ضد امپریالیستی خلق و جدایی ناپذیری آن از مبارزه ی ضد سلطنتی ، ضد سرمایه داری را منکر می شوند (تنها به این دلیل که زمینه ای برای نفی عملیات انقلابی ما ، توجیهی برای گذشته ی خود و محملی برای حمله به ما بدست آورند !) و از طرف دیگر مطالبی غیر واقع را به ما نسبت می دهند و بعد بدون آنکه هیچگونه مدرک و دلیلی مبنی بر اسناد این مطالب به ما ارائه داده باشند ، ما را مورد حمله قرار می دهند

اینها همگی مسائلی بود که در مقایسه با نقض توافقات رسمی دو سازمان در درجه ی دوم اهمیت قرار می گرفت .

بنابراین تعیین کیفیت و خط آینده روابط دو سازمان در درجه ی نخست همسر

اقدام بعدی مقرر می‌گردد. هر چند که انتشار مقاله‌ای گداین شمار زبرد خلق، همواره به ما این حق را می‌داد که بدون رعایت هیچگونه الزام یا تعهدی نسبت به ادا مسی روشهای گذشته، انتقادات خودمان را مستقیماً در مطبوعات خارج سازمانی خود منتشر سازیم. با این وصف ما تصمیم گرفتیم که توموقعی که توضیح مشخص شما را نشنیده ایم، توموقعی که تأیید رسمی ای از جانب شما مبنی بر لغو این توافقات اخذ نکردیم، این توافقات را محترم بشماریم.

نتیجتاً اولین و فوری ترین اقدامی که در مقابل ما قرار داشت این بود که خواستار توضیح صریح و قاطع سیاست جدید سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در قبال خودمان بشویم. همینطور معلوم نماییم که این رفقا نسبت به آینده‌ی روابط دو سازمان چه نظری دارند و چه هدفی برای ارتباط و فعالیت مشترک دو سازمان در نظر دارند. اما حرکت موج دوم ضربات پلیس بر سازمان شما که همراه با شهادت و دستگیری جمعی دیگر از رفقای فدائی و قطع ارتباط مابین دو سازمان بود، در میان گذاردن این قضایا را به حالت تعلیق درآورد.

بعد از وصل ارتباط، در اولین جلسه که با حضور دوشین از عناصر مرکزی رفقای فدائی تشکیل شد، این رفقا، بدلیل شرایط اضطراری ناشی از این ضربات، خواستار محدود کردن بحث صرفاً به مسائل و همکاری‌های تاکتیکی شدند. ما نیز طبیعتاً به دلیل وجود همان شرایط، فوراً موافقت خودمان را اعلام کردیم. و بدین ترتیب طرح همی این قضایا تا فرصت مناسب دیگری به تعویق افتاد. (۱) از آن هنگام تا کنون هیچ تماس دیگری (غیر از ارتباط علامتی روزانه) بین دو سازمان وجود نداشته است. حتی نامه‌هایی که ما تا کنون برای سازمان شما نوشته‌ایم

(۱) - این فرصت مناسب از نظر ما عبارت بود از فرصتی که امر سازماندهی مجدد رفقا به انجام رسیده و رفقا از نظر شرایط امنیتی و اوضاع سازمانی به حالت استقرار رسیدند. خوشبختانه هم اکنون بنظرمی‌رسد که بعد از گذشت سه ماه از آخرین مسوچ ضربات، این نتایج حاصل شده‌اند.

ممکنی بلا جواب مانده اند (مجموعه چهارنامه) (۱). در این مدت، شما نسخه سیاست جدید خودتان را نسبت به مسئله وحدت و روابط د و سازمان اعلام کرد ماید و نه در باره تغییر احتمالی نظراتتان نسبت به توافقات قبلی توضیحی داده اید. در حالی که ضرورت یک موضع گیری روشن و قاطع در قبال این مسائل، در قبال مسئله وحدت، مسئله روابط د و سازمان، مسئله اصلی انتقادات فیما بین و تعیین شیوه های حل این اختلافات و ... هر روز بیشتر از پیش احساس می شود. (این ضرورت را حوادث خونبار و اسف انگیز ماه های اخیر بعینه و با شدت باز هم بیشتری نشان داد.) باین ترتیب خود نداری شما از توضیح سیاست خود تان نسبت به مسئله وحدت بطور کلی و روابط د و سازمان بطور خاص، خود داری از برابر تغییر احتمالی نظراتتان نسبت به توافقات قبلی یا تأیید مشخص و قاطع آن، همچنین عدم توضیح در باره نقض توافقات گذشته مابین د و سازمان (انتشار مقاله فوق الذکر در نبرد خلق شماره ۷ و تبلیغات ضد مجاهدی در داخل سازمان) چیزی جز قدمی به تهاورا و افزودن بر تانگیها و ابهامات موجود حاکم بر روابط فعلی د و سازمان نخواهد بود.

هم اکنون نه تنها اندیشه وحدت د و سازمان، اندیشهی قراردادین یک هدف مشخص در مقابل روابط د و سازمان و سازمان دادن تمام فعالیت های عملی و نظری در این سمت و در تحت رهبری و مسئولیت یک کمیتهی مشترک از عناصر د و سازمان، همچنان بر زمین مانده است، بلکه همان روابط عادی و معمول گذشته نیز امروز مورد تردید قرار گرفته است. امروز روابط د و سازمان در فضای حرکت دارد کسه پرد می ابهام و غبار اوهام آنرا محاصره کرده است. هر چه در این نضا جلوتر می روم نقاط روشن آن کم تر و تیرگی و ابهام آن افزون تر می گردد.

(۱) - بلحاظ ارتباط کاملاً نزدیکی که آخرین نامی ما با مطالب مورد بحث در این مقدمه دارد، متن کامل این نامه را در آخر همین نوشته نقل کرده ایم.

بدین قرار چشم انداز روابط د و سازمان - برآینه روند کنونی ادامه یابند -
 بهینچوجه نقطه‌ی روشن و امید بخشی را ننویسند -
 چنین چشم انداز تاریک و ناامید انهای برای روابط د و سازمان بی‌تردید نمی -
 تواند موجب تأسف همهی ما و تمام کسانی نشود که نسبت به سر نوشت جنبش مسلحانه
 پیشساز ، بقا و پیروزی آن و همچنین زندگی و استحکام جنبش انقلابی ایران
 احساس مسئولیت می‌کنند .

رقبای سرکزی !

اینک رفع بسیاری از ابهامات و تیرگی‌های موجود در روابط د و سازمان ، به
 اقدام شجاعانه‌ی شما در تعیین صریح و قاطع هدفهایی که در رابطه با
 سازمان ما و سایر نیروهای انقلابی جنبش دنبال می‌کند ، وابسته است . همانطور
 که تکامل بعدی جنبش انقلابی ما ، قدرت بیشتر و گسترش موقعیت توده‌ای آن در یک
 مرحله - مرحله‌ی فعلی - منوط به درک ضرورت وحدت نیروهای انقلابی خلق و جلوتر
 از همه وحدت کامل د و سازمان ما و شماست .

بدینقرار پیشنهادات فوری ما برای رفع ابهامات و تیرگیهای حاکم بر روابط
 د و سازمان عبارتست از :

- ۱ - روشن شدن سیاست اصولی شما نسبت به مناسبات د و سازمان ، نسبت
 به مسئله وحدت و چگونگی راهپایسی که برای رسیدن به آن مورد قبول قرار می‌دهید
- ۲ - توضیح درباره‌ی نقض یکطرفه‌ی توافقات گذشته‌ی د و سازمان .
- ۳ - تشکیل یک کمیته‌ی مشترک از اعضا د و سازمان با وظایف زیر :

الف : رسیدن به توافقی بر سر اصولی‌ترین و عاجل‌ترین هدفی که در مقابل

مناسبات د و سازمان قرار دارد .

ب : توافقی بر سر خط منی اساسی و کلیه‌ی اقدامات و فعالیت‌های

مشترکی که برای رسیدن به هدف توافق شده باید انجام گیرد .

ج : تمرکز یافتن مسئولیت هدایت ، رهبری و کنترل نشریه بحث

در این کمیته .

۴ - ادامگی انتشار نشریه بحث ، تحت رهبری و کنترل کمیته مشترک ،

منطبق با هدفها و خطوط توافق شده در بند الف و ب .

رفقا !

ما بسیار مناسب تر دیدیم که نخست مسائل فیما بین را با خود شما در میان

بگذاریم و سپس در انتظار پاسخ شما باشیم . روش ما اکنون روشن انتظار است .

شاید تا کنون به اندازه‌ی کافی نشان داده باشیم که ما تا آنجا که از نظر اصولی امکان

پذیر بوده کوشش برای جلوگیری از گسیختگی قطعی را رها نکرده ایم .

مواضع درونی و بیرون سازمانی ما درباری شما - روابط گذشته‌ی دو سازمان -

از جمله نشریه‌ای که هم اکنون در مقابل شماست ، نمونه‌هایی از این کوشش و نمونه -

های دیگری از آمادگی برای هرگونه نزدیکی اصولی را از طرف ما نشان می‌دهد .

شما با مطالعه‌ی مقالات همین نشریه می‌توانید به صبر و حوصله‌ای که ما در قبسال

بسیاری از قضایای ناگوار نشان دادیم ، صبر و حوصله‌ای که مسلماً خالی از امید

به بهبود و اصلاح نبوده است ، پی ببرید . هم اکنون نیز بنظر ما تا موقعی که

دو سازمان می‌توانند اختلافات اصولی خود را با اتکا به توده‌های سازمانی خود ، در

میان خود حل کنند ، لزومی به کشاندن این اختلافات در سطح خارج دو ساز -

مان نیست .

تجربیات این همکاری و تفاهم نیز بعداً می‌تواند بطریق مثبت برای نیروهای

دیگر جنبش‌پاز گوگرد . اما اگر هیچیک از پیشنهادات ما نمی‌تواند مورد قبول شما

باشد ، اگر شما لزومی به اتخاذ مواضع قاطع و صریحی نسبت به مسائل مورد بحث

در فوق نمی بینید و بالاخره اگر هیچگونه مسئولیتی در قبال ضروریاتی که وحدت نیروهای انقلابی موجود در جنبش و جلوتر از همه وحدت دوسازمان ما و شما را ایجاد کرده است ، احساس نمی کنید و حاضر نیستید يك راه حل عملی ، روشن و قاطع برای آن ارائه بدهید ، آنگاه مسلماً گسیختگی قطعی است . مسئولیت تام و تمام ایمن گسیختگی بعهد می شما خواهد بود و در آن صورت ، روشن است که ما در ادامه مبارزه ی خود ، برای تحکیم و پاسخ به ضروریات انقلاب جنبش ، در ادامه مبارزه برای تامین وحدت نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن وحدت نیروهای انقلابی پرولتری ، در سطح جنبش و جامعه با شما نیز مواجه خواهیم بود ، زیرا راه " وحدت " دیگری از طریق کار در میان توده های دوسازمان ، بلکه ساز پهنه ی يك مبارزه ی ایدئولوژیک گسترش یافته در سطح جامعه غیر خواهد کرد . واضح است که در چنین صورتی ما هیچگونه تردیدی در پیمودن قاطع این راه به خود راه نخواهیم داد .

۱۳۵۵ / ۱ / ۳۱

آخرین نامه

«مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران»

به

«مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»

رفقا!

همانطور که مطلع هستید، از یکسال پیش تاکنون، در سطح رهبری و سازمان ما و شما، مذاکراتی در جهت وحدت و سازمان جریان داشته است. این مذاکرات متأسفانه با شهادت دروغ انگیز جمعی از رفقای فدائی، از جمله رفقای رابط سازمان شعبا، لاجبار متوقف گشت و بعداً نیز دو رفیق رابط جدید که در شرایط اضطراری روزهای بحرانی تیرماه، با ما تماس گرفتند، از ادامه مذاکرات سیاسی مابین دو سازمان بطور موقت خودداری کرده و پیشنهاد کردند که صرفاً در سبب همکاریهای تاکتیکی صحبت شود که ما نیز به دلیل همان شرایط خاص، بلافاصله موافقت خودمان را اعلام کردیم.

از آن زمان تاکنون بیشتر از دو ماه و از زمان شروع ضربات و قطع مذاکرات بیشتر از سه ماه می‌گذرد.

در این فاصله مسلماً رفقا موفق گشته‌اند امر بازسازی مقدماتی و استقرار سازماندهی جدید را به انجام برسانند. از این نظر ما موقعیت را مناسب تشخیص داده خواستیم نظر رفقا را راجع به کیفیت ادامه این مذاکرات، ادامه‌ی بحثهای مربوط به مناسبات میان دو سازمان، مسئله وحدت و... خواستار شویم. این امر از این جهت نیز خواه ناخواه ضرورت پیدا می‌کند که با شهادت رفقای

رابط و تغییر اجباری کادر قدیم رهبری سازمان شما ، ما طبیعتاً خواستار روشن شدن مجدد سیاست سازمان چریکهای فدائی خلق ، در قبال مسئلهی مناسبات مابین دو سازمان باشیم .

واضح است که سیاست ما در قبال مسائل فوق الذکر کماکان بر پایهی همان اصول و روشهای طرح شدهی قبلی ، مضبوط در نوار مذاکرات مابین دو سازمان قرار دارد . باین توضیح اگر رفقاً مایل به ادامهی سیاست " کوشش برای رسیدن به تفاهم و وحدت دو سازمان " هستیم ، طبیعی است که يك جلسهی نشست حضوری پسرای تنظیم و تحکیم روابط آیندهی دو سازمان و تعیین سرنوشت مباحثات نیمه تمامی که بین دو سازمان جریان داشته است ، ضروری می باشد .

در صورت موافقت ، ما می توانیم تهیهی امکانات تاکتیکی مربوط به این نشست را بعهده بگیریم .

اما در غیر این صورت ، هرگاه رفقاً نظرات جدیدی در بارهی آیندهی مناسبات دو سازمان دارند ، روشن است که لازم خواهد بود تا ما را در معرض نظرات صریح خودشان نسبت بسامین روابط قرار بدهند . بهر حال منتظر پاسخ شما دربارهی این موارد هستیم . در ضمن تذکر دو نکتهی مهم در اینجا ضروری خواهد بود :

نکتهی اول اینکه : بنظر ما امر اعتلا ، سیاسی هر يك از گروهها و سازمانها مسلح انقلابی و تحکیم و تقویت میانی سازمانی آنها (بعنوان مثال کوششهایی که هم اکنون شما در امر بازسازی و تحکیم سازمانی خودتان در پیش دارید) نمی تواند از امر اعتلا ، سیاسی کل جنبش مسلحانه (گسترش موقعیت توده ای آن) و تحکیم و تقویت کل سازمان جنبش جدا باشد . همانطور که ضربات سهمناکی که در حدود يك سال اخیر بر پیکر جنبش وارد آمد ما ست و ضربات بزرگتری که در آینده بسیار محتمل خواهد بود از عدول از امر وحدت نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن وحدت کامل نیروهای مارکسیستی - لنینیستی معتقد به خط مشی مسلحانهی پیشتان جدا نبوده

و در آینده نیز جدا نخواهد بود .

بدین‌قرار از نظر ما حتی کوششهای تاکتیکی ، کوشش برای تحکیم موقعیت ساز-مانی سازمانهای انقلابی موجود و ضربه ناپذیری آنها ، به نحوی که مثلا مانع از تکرار ضربات اردیبهشت تا تیرماه سال جاری بر سازمان شما بشود ، در این مرحله از رشد جنبش انقلابی ، نمی‌تواند از کوشش برای وحدت نیروهای انقلابی خلق ، یعنی از سمت اساسی استراتژیکی خودش جدا باشد . همانطور که در آینده نیز - هر آینه به چنین ضرورتی پاسخ مناسبی داده نشود - مسئولیت ضربات محتمل وارد بر عریک از نیروهای جنبش انقلابی ، مسلما نمی‌تواند بردوش‌هممی نیروهای آگاه و پیشتاز خلق و جلوتر از همه بردوش نیروهای انقلابی کمونیستی جنبش ، مخصوصا در این مرحله ، سازمان ما و سازمان شما قرار نگیرد .

بدنیال چنین درکی از مسئولیت در قبال بقا ، و رشد نیروهای جنبش است که ماکوشش برای تحقق امر وحدت را ضرورتی تعیین کننده تلقی کرده و معتقدیم نادیده گرفتن این ضرورت و عدم توجه به رابطی بسیار مستحکم که بین شرایط حیات و رشد یک سازمان و شرایط حیات و رشد کل جنبش بوجود آمده ، منشایی جز تنگ نظری - های خرده بورژوازی ، خودخواهی‌های فردی ، انفراد منشی‌روشنفکرانه و تعصبات قسمتی و گروهی نداشته و به نتیجه‌ای جز متلاشی شدن جنبش کمونیستی نوپای میهنمان - لااقل در یک مرحله - و از هم گسیختگی و تلاشی جنبش‌نویین انقلابی خلق منجر نخواهد شد .

نکته ی دوم عبارتست از : ابراز این امیدواری که نظرات و پیشنهادات صمیمانه ما بهمان گونه که با صراحتی قاطع ، ناشی از اعتماد رفیقانه به شما طرح شده اند ، به همان گونه که صرفا از روی احساس مسئولیت انقلابی نسبت به سرنوشت جنبش‌مطین گشته اند ، با همان روحیه فارغ از هرگونه حسابگریهای دیپلماتیک معمول در اغلب نیروهای سیاسی غیرپرولتاری ، از طرف شما استقبال شود .

ما معتقدیم مناسبات ما و شما، بعنوان دو سازمان انقلابی مارکسیستی —
 لنینیستی که در روی یک سرزمین و برای یک هدف و مقصود مبارزه می کنند، نمی تواند
 و نیاید از ملاحظات دیپلماتیک بورژوازی تبعیت کند. تصوّراتی از این قبیل که
 مثلاً " ما هم اکنون ضربه خورده ایم و ممکنست در یک مذاکره یا مباحثه ی سیاسی
 دارای آن موضع قدرت لازمه نیاشیم " و یا " انتظار برای آن که نیروهای انقلابی
 دیگر به آن اندازه ضعیف بشوند که خود بخود شرایط ما را برای هرگونه اتحاد و
 همکاری قبول کنند و یا مثلاً ما مستقل از رشد نیروهای انقلابی دیگر جنبش آنقدر روی
 شویم که نظراتمان را به نیروهای دیگر دیکتیکیم و الخ " (۱)، مسلماً جز
 تصوّراتی مبتنی بر ملاحظات تنگ نظرانه ی دیپلماسی بورژوازی و انتظارات اپورتونیستی
 — ایده آلستی یک خود نگر کوتاه بین چیز دیگری نیست. واضح است که نکات
 فوق مسلماً در مد نظر شما نیز خواهد بود. همانطور که ما نیز بطور کامل به آن
 توجه داریم. با این وصف تذکراتها در اینجا به این دلیل لازم بود که دیگر
 جای هیچگونه ابهام و ملاحظه کاری در روابط دو سازمان باقی نمانده و رفقتی دو
 سازمان، مسائل فیما بین را با فراغ بال، بطور صریح و باز مطرح سازند.

پیروز باشید

با درود:

* سازمان مجاهدین خلق ایران *

۱۳ / ۶ / ۱۳۵۵

(۱) — چیزی که عملاً امکان نداشته و در شرایط جنبش ما به ناپودی مبلغین
 کوتاه نظر چنین نظراتی خواهد انجامید.

اولین نامه ی " مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران "

" سازمان چریکهای فدائیس خلق "

پیرامون روابط با " جبهه ملی خارج سپهخشن خاورمیانه "

رفقا !

۱- ...
۲- ...
۳- خبرهای رسیده بود از رفقای خارج از کشور راجع به برخی موضعگیریها که رقیق نمائنده ی شما در رابطه با مسئله ی رادیو و اتحاد باجبهه ملیها بعمل آورده بود . از قرار معلوم رفقای مادر آنجا نسبت به این مواضع انتقادات شدیدی دارند . البته ما هنوز از ریز قضیه مطلع نیستیم ولی گویا اساس مسئله بر سر همان وارد کردن جبهه ایها بعنوان يك پای مستقل در قضیه ی رادیو (یا در سایر موارد) باشد که رقیق رابط شما موافق این مسئله و رفقای ما مخالف آن هستند . سوال ما این بود که نظر رقیق رابط شما در خارج دقیقاً متعکس کننده ی سیاست رسمی شما در مورد اتحاد با جبهه ایهاست و آیا این موضع از طرف شما تأیید می شود یا نه ؟ مسئله ی دیگر مسئله ی موضعگیری احتمالی است که رفقای خارج ممکن است در رابطه با اقدامات اخیر رقیق رابط شما و جبهه ایها داشته باشند که البته مادر صدد کتب اطلاع از ریز قضایا خواهیم بود . ولی لازمست شما نیز قبلاً نظر خودتان را در این باره به ما اعلام کنید .

اسفندماه ۱۳۵۴

پاسخ "مرکزیت سازمان چریکهای فدائیان خلق"



"سازمان مجاهدین خلق ایران"

پیرامون روابط با "جبهه عملی خارج - بخش خاورمیانه"

رفقا سلام

در مورد مسئله ی رادیو و شرکت جریان سوم در فعالیت های آن باید بگوییم که حق شرکت در این کار بر اساس امکانات و سازمانی که این جریان در اختیار دارد به او داده شده است. آنها نیرویی هستند متشکل و صاحب هویت در خارج و در بسیاری از مجامع و محافل دارای امکانات و نفوذ هستند. رابطه با آنها رابطه ی دوستی و همکاری است. رفقای ما در خارج نیز در همین چارچوب عمل می کنند. فعالیت های عملی این جریان تا بحال اما ساده در جهت خط مشی جنبش مسلحانه بوده است. فعالیت های رادیویی قبلی مثل سروش و میهن پرستان اساسا بنا بر اقدامات این جریان به وجود آمده و اداره می شد. همچنین موج اخیر یا فعالیت آنها از طریق روابط آنها به دست آمده است لذا مسئله ی طرد این جریان عملی نیست. ماضیها مانطور که در جلسه گفتیم با آنکه از نظر ایدئولوژیک با برخی عناصر آنها توافق نداریم فعالیت های شان را مثبت می دانیم. البته منظور فعالیت های عملی - شان در جهت تثبیت هر چه بیشتر مواضع جنبش مسلحانه است. نماینده ی ما در خارج مواضعش مورد تأیید ما است ولی ضمنا اگر اشتباهی کرده باشد به او انتقاد خواهیم کرد و تمام انتقادات شما را هم ضمن طرح انتقادات سازمانی برایشان ارسال کرده ایم تا خط کار خود را اصلاح کنند. از شما می خواهیم که هرگونه شکالی در روابط مشاهده می کنید، برای ما بنویسید

ما سازمانها اقدام خواهیم کرد • مسایل فوق نیز شاید مدتی بعد پس از آنکه جریسان سوم تکلیف مشخص تری از لحاظ موضعگیری درونی پیدا کند روشن تر شود. بهرحال فعلا سیاست ما اعمال فشار و طرد جریان سوم نیست • همچنین مواضع اصولی شما را تا جایی که با خط استراتژیک مان خوانایی داشته باشد مورد پشتیبانی قرار می دهیم که البته این امر به نتایج بحث های درون دوسازمان و مشخص شدن دقیق تر مواضع سیاسی و استراتژیکی شما ارتباط خواهد داشت •

دست رفقا را می فشاریم

با ایمان به پیروزی راهمان

www.iran-archive.com

اولین تحلیل در دومین نامه

مرکزیت «سازمان مجاهدین خلق ایران»

به

«سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»

پیرامون روابط با

«سازمانهای جبهه ملی خارج - بخش خاورمیانه»

www.iranarchive.com

دومین تاسمه . . .

مبارزه ی حزبی به حزب
نیرو و حیات می بخشد . بزرگترین
دلیل ضعف حزب ، پراکندگی و ابهام
حدود صریحا مشخص است . حزب با
تصفیه ی خویش استحکام می یابد

از نامه لاسال به کارل مارکس
نقل از : " چه باید کرد "

رفقا ! درودهای گرم ما را بپذیرید .
در مورد مسئله ی رادیکال سازی مربوط به ارتباط با گروهها و محافل خارج از کشور
از جمله ارتباط با " سازمانهای جبهه ی ملی خارج از کشور - بخش خاورمیانه " -
که منبعد به لحاظ رعایت اختصار آنرا " جبهه ی ملی خارج - بخش خاورمیانه " -
خواهیم نامید - ملاحظاتی و ملاحظات داشتیم که بطور کوتاه و بسیار مختصر در همان
جلسه ی بحث حضوری به آنها اشاره کردیم . اما با توجه به مفاد نامه ی اخیر شما
مخصوصا از این جهت که تأکید شده بود : " اگر در روابط رفا با " جبهه ی ملی
- بخش خاورمیانه " اشکالاتی بنظر ما می رسد مطرح کنیم " ، لازم دانستیم نظرات
و ملاحظات مورد اشاره در فوق را اکنون بطور مشروح تری بنظر رفا برسانیم .
ماهیت رابطه با گروههای سیاسی خارج از کشور
و ضوابط انقلابی این ارتباط از نظر ما :

شاید شما نیز با ما موافقت داشته باشید که آنچه مسئله ی اساسی رادیکالیسم
سازمانهای انقلابی مسلح داخل (ما و شما) با گروهها و نیروهای خارج از کشور
تشکیل می دهد نفس این ارتباط و یا ضرورت و لزوم آن نیست . و باز شاید در اینکه

باید از نیروهای موجود در خارج از کشور به نفع استحکام و تثبیت جنبش مسلحانه استفاده کرد و حتی الامکان این نیروها را در همین رابطه سازمان داد، نه ما و نه شما حرفی نداشته باشیم. بنابراین مسئله‌ی اساسی در این میان چیست؟

به نظر ما این مسئله عبارتست از ضوابط و معیارهای این ارتباط و یا عبارت روشن تر عبارت از تعیین آن مرزهای سیاسی - تشکیلاتی - ایدئولوژیکی است که یک سازمان انقلابی با خط مشی معین وارد درجه‌ی نبرد را - و در اینجا با خط مشی مسلحانه را - از یک سازمان صنفی - سیاسی، بدون هویت مشخص ایدئولوژیک که حد اکثر فعالیت عملی آن در پشت جبهه قرار دارد جدا می‌کند.

لنین می‌گوید: "پیش از آنکه متحد شوم و برای آنکه متحد شوم ابتدا بطور قاطع و صریح لازم است خط فاصلی بین خود قرار دهم".

بدین قرار ما معتقدیم بدون یک مرزبندی دقیق و اصولی، در سه زمینه ماهیت اجتماعی (طبقاتی)، سمت سیاسی و مواضع عملی بین خود و این گروهها هیچگونه وحدت یا اتحاد و یا همکاری سالم و انقلابی نمی‌تواند برای ما و یا هر سازمان انقلابی مازکسیستی - لنینیستی دیگری وجود داشته باشد.

اما این خط فاصل چیست و این مرزبندی‌ها در این سه زمینه‌ی مشخص و اصولی کدام است؟ اجازه بدهید که ملاحظات اصولی فوق را در همین موضوع اخیر که مورد بحث متقابل ما و شما قرار گرفته است مورد توجه قرار دهم. منظور ما همان رابطه با "جبهه‌ی ملی خارج - بخش خاورمیانه"، و خطوط فاصل و نتیجتاً خطوط مشترکی است که ما می‌توانیم بین خودمان و آنها ترسیم نماییم.

"جبهه‌ی ملی خارج - بخش خاورمیانه" همانطور که از اسم آن نیز مشخص است سازمانی است ملی با تعالیات ضد امپریالیستی که اصلی ترین فعالین آنرا دانشجویان ایرانی مقیم خارج و برخی روشنفکران مترقی ضد امپریالیست مقیم خارج (یا گروهها و محافل سیاسی دانشجویی فعال در جبهه) تشکیل می‌دهند.

فعالیت های عمده ی " جبهه ی ملی خارج - بخش خاورمیانه " تاکنون عبارت بوده است از:

۱ - انتشار نشریه ای تحت عنوان " باختر امروز " • کلیشه نام دکتر فاطمی - سخنگوی دولت مصدق و وزیر امور خارجه ی او - در سرلوحه ی همه ی شعارهای آن ، به عنوان بنیادگذار این نشریه ، تاکید مستقیمی است از طرف ناشرین آن مبنی بر آنکه بهر حال ارتباط این سازمان (جبهه ی ملی خارج کشور) با اسلاف اصیل ملی خود در سالهای ۲۰ به بعد ، هنوز برقرار است و شاید این معنی که " جبهه ی ملی خارج کشور " ادامه دهنده ی هدف و برنامه ی همان جبهه ی ملی سالهای ۲۰ به بعد است ! بهر صورت صرف نظر از هرگونه نامگذاری ، این روزنامه (نشریه) بطور کلی تمایلات ضد امپریالیستی و احساسات دموکراتیک بخش هایی از محافل دانشجویی - روشنفکری ایرانی مقيم اروپا را منعکس می سازد • تمایلات چپ در آن دیده می شود ، اما فاقد يك موضوع مشخص ایدئولوژیک است • این عدم موضوع مشخص ایدئولوژیک همانطور که بعداً نیز خواهیم دید دقیقاً با همان ماهیت سیاسی - اجتماعی سازمان انتشار دهنده ی آن قابل توجیه است •

۲ - شرکت در فعالیتهای صنفی - سیاسی - دانشجویی در خارج کشور و جلب سمپاتی بخشی از دانشجویان عضو کفدراسیون محصلین ایرانی خارج از کشور •

۳ - تبلیغاتی به نفع مبارزین داخل • این تبلیغات البته در کنار همان تبعیت از احساسات دموکراتیک و تمایلات ضد امپریالیستی گروه های دانشجویی خارج معنی داده و " جبهه ی ملی خارج " اجباراً می بایست به چنین نیاز و تمایلی در فعالیتهای و ارگان سیاسی اش پاسخ بدهد • البته این تبلیغات نیز به مرور از شکل تمام جنبشی و بی قید و شرطش خارج شده و به دو قسمت کاملاً مجزا

تبدیل می‌گردد. قسمت اول کلاً اختصاص به تحلیل از سازمان شما و اشتها نام آن پیدا می‌کند و قسمت دوم بطور منفی، صرف تحریف اخبار و واقعیت‌های جنبش حتی برخی موضع‌گیری‌ها و تبلیغات مودیانه علیه سازمان ما می‌گردد (۱).

با این توصیف اکنون می‌توان روشن کرد که مضمون اجتماعی - سیاسی - ایدئولوژیک فعالیت‌های "جبهه‌ی ملی خارج - بخش خاورمیانه" چه می‌باشد (۲). جبهه‌ی ملی خارج - بخش خاورمیانه عبارت از سازمان صنفی - سیاسی - دانشجویی است که حتی بنا به مقدماتی‌ترین و در عین حال روشن‌ترین معیارهای مارکسیستی - لنینیستی فاصله‌ی بسیار عمیق و کیفی با یک سازمان متشکل از انقلابیون حرفه‌ای و با یک جبهه‌ی انقلابی متشکل از سازمان‌های انقلابی دارد. این فاصله در همه معانی سیاسی - علمی - ایدئولوژیک‌اش مورد نظر می‌باشد. لنین می‌گوید:

"تردیونیسم، چنانکه بعضی‌ها گمان می‌کنند به هیچ وجه ناسخ و نافی هرگونه "سیاست" نیست. تردیونیسمها (سازمان‌های صنفی) همیشه تا درجه‌ی معینی تبلیغات سیاسی و مبارزه سیاسی ((لیکن نه مبارزه‌ی سوسیالیستیک)) نموده‌اند."

(پایان نقل قول)

(۱) - در مورد این انگتاک و ماهیت و علل آن فعلاً به دلیل طرح مسایل مهمتری که مورد نظر اصلی ماست وارد بحث نمی‌شویم؛ چرا که اولاً این موضع، خود معلول علل و عوامل دیگری است ثانیاً از این جهت که بهر حال اگر شما در قبال جبهه‌ی ملی خارج موضع‌گیری اصولی‌ای بکنید، این تبلیغات در مجموع به نفع جنبش بوده که مسلماً نمی‌تواند از منافع ما جدا باشد. همانطور که گفته شد منظور ما در اینجا فقط مشخص کردن عمده‌ترین فعالیت‌های عملی جبهه‌ی ملی و از آنجا تعیین مضمون سیاسی - اجتماعی این فعالیت‌ها است.

(۲) - البته اینکه جبهه‌ی ملی خارج تا کنون اهداف اصولی خود و برنامه‌ی مشخص سیاسی‌ای را بطور مدون اعلام نکرده است (غیر از همان شعار و تیرهنای

از این قرار وقتی می‌گوییم جبهه‌ی ملی خارج یک سازمان صنفی - سیاسی - دانشجویی است به معنای آن نیست که جبهه فاقد هرگونه محتوای عملی و نظری یک مبارزه‌ی سیاسی است بلکه مورد نظر در اینجا تکیه روی تفاوت این مبارزه سیاسی که بهر حال وابسته به نوعی محدودیت‌های صنفی و طبقاتی است با فعالیت - انقلابی و مبارزه‌ی سیاسی یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی می‌باشد .

حال اگر بخواهیم تعریف فوق را با معیارهای مربوط به فعالیت‌های صنفی - سیاسی و یا سیاسی - انقلابی در یک کشور یا نسبت به شرایط دموکراتیک که امکان اینگونه فعالیت‌ها نیز بهمان نسبت بطور آزاد در آن موجود است مقایسه کنیم ، مضمون فعالیت جبهه‌ی ملی ، چیزی خواهد بود درست در حد مضمون فعالیت صنفی - سیاسی یک سازمان دانشجویی که البته تفاوت کیفی ای با فعالیت - انقلابی در همان کشور خواهد داشت منتهی اگر " در کشورهای کسب آزادی سیاسی وجود دارد فرق بین سازمان‌های حرفه‌ای (صنفی) و سازمان‌های سیاسی کاملاً روشن است و درباره‌ی اینکه در کشورهای آزاد سازمان اتحادیه - های حرفه‌ای یا سازمان حزب سوسیال دموکرات منطبق شود جای سخنی هم نمی‌تواند باشد " (۱)

کلی که معمولاً در روزنامه‌ی یا اخترا امروز منعکس می‌شود (اولاً نمی‌تواند مانع از تشخیص هدف‌های مضمون اصلی فعالیت او باشد ثانیاً نمی‌تواند باعث مشتبه شدن یا هدف و مضمون فعالیت‌ها حتی یک سازمان یا گروه ملی‌ای که مستقیماً در جبهه‌ی نبرد شرکت دارد بشود (مثلاً یک گروه مذهبی یا غیرمذهبی فعال در داخل) هر چند که گروه جبهه‌ی ملی خارج این موضوع را نادیده گرفته و مرز خویش را تاکنون نه با آن اندیشه و عملی که به حق به نام جبهه‌ی ملی اصلی (داخل) آنطور که نزد مردم معروف و شناخته شده است ، مشخص کرده باشد و نه نام و عنوان واقعی متناسب با فعالیت‌های واقعی خودش و مضمون اصلی آنها را انتخاب کرده باشد ، بهر حال هیچکدام از اینها باعث نمی‌شود که ما نتوانیم موضع اجتماعی - سیاسی جبهه‌ی ملی خارج را به درستی تشخیص بدهیم .

(۱) - لنین این تفاوت را بطور عمد ، مخصوصاً بین یک سازمان انقلابی مرکب از

در عوض در کشورهای با حکومت مطلقه و دیکتاتوری (مانند ایران) از آنجا که هرگونه فعالیت های صنفی و هرگونه محفل یا گروه صنفی - سیاسی ممنوع است، به سادگی ممکن است این تفاوت در پشت سر ضرورت فعالیت مخفی برای هر دو نوع فعالیت، پنهان مانده و عده ای را نسبت به نوع و مضمون کیفیتا متفاوت فعالیت های صنفی با فعالیت های واقعا انقلابی به اشتباه بیاندازد.

این تعریف که مستقیما از مضمون فعالیت این گروه (جبهه ی ملی خارج) و بررسی ماهیت اجتماعی و سمت سیاسی آن (چه در تئوری و چه در عمل) بدست می آید می تواند خود به وسیله ی روشن تر شدن ابعاد دیگر همین هدف ها و توجه به زمینه های دیگری از فعالیت های عملی ای که هم اکنون و یا تاکنون جبهه ی ملی انجام داده تایید شود:

انقلابیون حرفه ای (یک سازمان سوسیال دموکرات) و سازمان های حرفه ای کارگری که البته فعالیت های سیاسی ای هم داشتند مورد توجه قرار می دهند که عینا در مورد سایر سازمان های حرفه ای غیر کارگری نیز (حتی به طریق اولی) مصداق دارد. عین گفتار لنین در این باره چنین است:

* در کشورهای که آزادی سیاسی وجود دارد فرق بین سازمان های حرفه ای و سیاسی کاملا روشن است همانطور که فرق بین ترندیونیونی ها و سوسیال دموکراسی روشن است. مناسبات آخرها با اولیها بدیهی است که در ممالک گوناگون بر حسب شرایط تاریخی و حقوقی و شرایط دیگر، کم و بیش نزدیک، پیچیده و غیره می باشد (از نظر ما این مناسبات باید هر قدر ممکن است نزدیک و روشنی المقدور کمتر پیچیده باشد) لیکن درباره ی اینکه در کشورهای آزاد سازمان اتحادیه های حرفه ای با سازمان حزب سوسیال دموکرات منطبق شود جای بحثی هم نمی تواند باشد. اما در روسیه در نظر اول مستگیری حکومت مطلقه هرگونه تفاوتی را بین سازمان دموکرات و اتحادیه ی کارگری از میان می برد زیرا هرگونه اتحادیه های کارگری و هرگونه محفلی ممنوع است و... (صفحه ۱۸ آنچه باید کرد)

جبهه ملی تاکنون علاوه بر سازمان دادن برخی فعالیتهای دانشجویی در خارج و مشارکت در هدفهای سیاسی و صنفی آنها، بطور مشخص مدعی انتخاب هدف پشتیبانی از مبارزین داخل کشور نیز بوده است. این هدف بطور مطلق و صرفنظر از هرگونه استتباط فرصت طلبانه از آن، هدف درستی است و جبهه ملی با آن خصوصیات اجتماعی و سازمانی که بر شمرديم مجبور است چنین هدفی را مورد قبول قرار دهد (توجه کنید به پایگاه اجتماعی این سازمان و فشار جنبش دانشجویی خارج از کشور). اما این هدف، از آنجا که کاملا محدود و مشروط به فعالیتهای مبارزین داخل است تنها وحداکثر می تواند يك نقش ثانوی، يك نقش با اصطلاح ریشت جبهه ای برای گروه جبهه ملی خارج به وجود آورد (تازه اگر صادقانه در اجرای همین هدف کوشا باشد) و این همانطور که بعدا هم خواهیم دید درست مخالف آن استتباطی است که شما از مضمون فعالیتهای جبهه مبنی بر جریان سوم بودن آن ایراز داشته اید. در واقع جبهه ملی خارج بعنوان يك سازمان مترقی دانشجویی (مانند هر سازمان صنفی سیاسی مترقی دیگر در داخل چنانچه شرایط دموکراتیک فراهم بود) وظیفه اصلی خود را (حمایت از مبارزه ملی و سیاسی و انقلابی خلق) قبول کرده و مجبور است در راه اجرای آن صادقانه عمل نماید.

اینجا دو مسئله پیش می آید:

مسئله اول - آیا جبهه ملی خارج، می تواند هدف دیگری غیر از حمایت بی قید و شرط از انقلابیون و مبارزین داخل را برای خود انتخاب نماید؟ بعنوان مثال يك خط سیاسی مشخص مستقل از خط انقلابیون داخل برای خود انتخاب نماید؟ این امر به دلایل گوناگون با ماهیت اجتماعی و هویت سیاسی فعلی جبهه ملی خارج مغایر است:

اولا: جبهه ملی خارج نمی تواند دارای يك ایدئولوژی مشخص باشد. آنها هم تنها به دلیل جبهه (۱) بودنش بلکه به دلیل ماهیت و مضمون فعالیت این سازمان باور قوی در صفحی بعد

به دلیل آنکه يك سازمان صنعتی - سیاسی دانشجویی اساساً نمی تواند دارای هریک
خاص ایدئولوژیک باشد (۲).

ثانیاً: هرگاه عده ای یا گروهی از جنبه ی ملی خارج جدا شده، یا به فرض
محال همه ی عناصر آن به توافق برسند یا اگر همه ی اینسن
عناصر قبلاً نیز بر سراسول يك ایدئولوژی مشخص توافق کرده باشند (چنین فرض
محالی اجباراً چنین جملات و مفاهیم نادرستی چون "توافق در يك ایدئولوژی"
و استعارات بدون محتوای دیگری از این قبیل را پیش می آورد؛ ولی ما می خواهیم
مثال را در حد نهایی اش طرح کنیم) دیگر "سازمانهای جنبه ی ملی خارج کشور
- بخش خاورمیانه" ای وجود نخواهد داشت. در آن صورت ما بلافاصله خواهیم
پرسید فعالیت عملی این سازمان یا گروه جدید التاسیس در داخل ایران چیست؟
اگر موافق مشی مسلحانه است عملیات مسلحانه اش کجاست؟ اگر معتقد بدگامی سیاسی
است، نتایج و موارد فعالیت عملی اش کجاست؟ اگر سازمان پشت جنبه است
سازمان جلوی جنبه اش کجاست؟ اگر...

بنابراین این سؤال قابل پرسش است که شما چگونه يك جریان صنعتی دانشجویی
خارج از کشور را "جریان سوم" می نامید و آنرا همراه و همپای نیروهای انقلابی

(۱) - وقتی که می گویم جنبه ی ملی خارج ۰۰۰ باز هم لازم می دانیم تکرار کنیم که
مراد ما در اینجا از مفهوم جنبه مطابق با همان واقعیات مربوط به فعالیت و محتوای
سیاسی - اجتماعی این سازمان، یعنی جنبه ای است از سازمانها و گروه های
دانشجویی خارج از کشور و این را نباید بهیچوجه با يك جنبه ی انقلابی مرکب از
"نیروهای انقلابی وارد در جنبه ی نبرد" اشتباه کرد.

(۲) - نداشتن هويت خاص ایدئولوژیک الزاماً به معنای آن نیست که جنبه ی ملی خارج
دارای پایگاههای طبقاتی و اجتماعی خاص خود و لاجرم دارای ماهیت مشخص ایدئولوژیک
نباشد. همانطور که قبلاً نیز توضیح دادیم، پایگاه اجتماعی جنبه ی ملی خارج، بخش -
هایی از دانشجویان (و روشنفکران) مرفق ایرانی مقیم خارج است و طبیعتاً سیاست

داخل قرار می‌دهید؟ در حالی که این جریان، حتی اگر قادر باشد با استحاله و نفی موجودیت فعلی خود یک موضع مشخص سیاسی و ایدئولوژیک بگیرد، تازه باز هم تا موقعی که مواضع مشخصا عملی‌ای در مبارزه‌ی انقلابی خلق نگرفته نمی‌توانسد چنین موضعی را احراز کند. البته یک شق دیگر هم اینجا می‌ماند و آن اینکه این گروه یا سازمان جدید که البته ممکن است از فعل و انفعالات و استحاله‌های سیاسی - ایدئولوژیک جنبه‌ی ملی‌خارج به وجود آمده باشد بخواهد با پذیرفتن مشی مسلحانه در سازمان شما ادغام شود؟ در چنین صورتی دیگر باز هم جریان سوسی وجود نخواهد داشت. این گروه یا سازمان جدید که حتی گفتیم به فرض مجال ممکنست همه‌ی عناصر جنبه‌ی ملی‌خارج از کشور را در برگیرد، دیگر جزء سازمان شماست. ما و نیز دیگران باز هم با رفقای سازمان چریکهای فدائی خلق روبرو خواهیم بود. اما مسئله‌ی دوم - آیا جنبه‌ی ملی‌خارج کشور می‌تواند از انجام ایسین وظیفه - حمایت بی‌قید و شرط از انقلابیون داخل و مبارزه‌ی انقلابی جاری - بعنوان وظیفه اصلی خود سرباززند؟ البته می‌تواند؛ اما آن وقت دیگر حتی یک سازمان مترقی ضد رژیم، ضد امپریالیست، نماینده‌ی واقعی تمایلات مترقی همان قشرهای دانشجویی اروپا هم نیست و در آن صورت دیگر دلیلی هم ندارد در چنین کمادری درباره‌اش صحبت کنیم؛ چراکه چنین سازمانی به دلایل قاطع و بیشماری - شایسته‌ی افشاء شدن بعنوان یک ارگان ضد انقلابی و اپورتونیستی است.

نتیجه بگیریم :

۱ - " جنبه‌ی ملی‌خارج " " " " یک سازمان صنفی - سیاسی - دانشجویی با هدفهای مترقی ضد امپریالیستی در خارج از کشور است. پایگاه اجتماعی ایسین

→
 و ایدئولوژی و نیز هم بدین دلیل و هم به دلیل تحلیل و ارزیابی مضمون اجتماعی جهت گیریهای سیاسی و عملی او، در حیطه‌ی سیاست دموکراتیک و ایدئولوژی پروژوایی قرار می‌گیرد.

سازمان و مضمون اصلی فعالیت‌های آن نیز در این تعریف کاملاً قابل تشخیص است.

۲ - "جبهه ی ملی خارج" بعنوان يك سازمان پشت جبهه —
 موظف است از مبارزه ی انقلابی داخل حمایت کند . رهبری جبهه مدعی است
 این وظیفه را تا کنون انجام داده است . ما اساس استدلال را فعلاً بر همین ادعا
 می‌گذاریم و راجع به انتقادات خودمان در این موارد فعلاً صحبت نمی‌کنیم .

۳ - رابطه ی يك سازمان انقلابی یا چنین ارگانی ، از همان قوانین و ضوابطی
 تبعیت می‌کند که ارتباط با يك سازمان صنفی — سیاسی مترقی (مثل يك سازمان مترقی
 دانشجویی یا يك سازمان سندیکایی مترقی فلان حرفه) در این باره باز هم
 توضیح خواهیم داد .

انتقادات ما به نظر رقبا در باره ی موضع جبهه ملی خارج از کشور :

ما تا اینجا با تحریفی که از ماهیت اجتماعی ، سنت سیاسی و مواضع مشخص
 عملی جبهه ی ملی خارج بعمل آوردیم ، کاملاً معین کردیم که مترز
 میان خودمان را با جبهه ی ملی خارج چگونه تعیین می‌کنیم . بدینقرار مناسبات
 ما نیز با این سازمان هرگونه وحدت و همکاری با آن نمی‌تواند از این مرزبندی
 مشخص جدا باشد . اکنون می‌توانیم با اتکا به این مرزبندی که البته می‌تواند مورد
 قبول شما نباشد ، به بررسی و پاسخ به نامه ی اخیر شما در این باره (ارتباط با
 جبهه) بپردازیم .

شمانوشته ایند :

" آنها نیرویی هستند متشکل و صاحب هویت در خارج و در
 بسیاری از مجامع و محافل دارای امکانات و نفوذ هستند . رابطه
 با آنها رابطه ی دوستی و همکاری است . رفقای ما در خارج نیز در
 همین چارچوب عمل می‌کنند ."

رفقا! سؤال ما اینست: در اینکه "آنها متشکل هستند، صاحب هويت در خارج هستند و در بسياری از مجامع و محافل نفوذ و امکانات دارند"، هيچ صحبتی نيست. صحبت بر سر اين است که آنها حول چه محور سياسی ای متشکل هستند؟ مضمون اصلی فعاليت سازمانی آنها که چنين تشکلی را فراهم آورد ماست چيست؟ اين هويت که شما آنرا به رسميت می شناسيد دارای چه پایگاه اجتماعی و طبقاتی است و در تحت چه چارچوب ايدئولوژیک جای می گیرد؟ والا صرف متشکل بودن، صاحب هويت و نفوذ و امکانات بودن که دلیلی بر "همکاری و دوستی" با کسی و مخصوصاً دلیلی بر يك ارتباط سالم انقلابی نمی شود! اين تشکل را شما ممکن است در خیلی از نیروهای خارجی ديگر (یاد اخلی) که هيچ ارتباط انقلابی و سياسی نمی توانند با جنبش ما داشته باشند، پیدا کنید و يا اين نفوذ و امکانات را شما می توانید در خیلی از گروهها یا سازمانهای سياسی یا صنفی (البته اگر حتمی اپورتونیست هم باشند) و مثلاً حتی خیلی بیشتر از همه ی آنها در همین حزب توده هم ببینید. آیا همه ی اینها موجب می شود که شما "روابط همکاری و دوستی" با این نیروها برقرار کنید؟ از امکانات و نفوذ ۰۰۰ آنها استفاده نمائيد و در مقابل، آنها را به مثابه يك نیروی انقلابی و يك پای مستقل جنبش داخل برسميت بشناسيد؟ بنا بر اين اگر صرف تشکل داشتن بدون آنکه محور سياسی اين تشکل روشن باشد، آشنایی با محافل گوناگون و امکانات و نفوذ داشتن بدون آنکه پایگاه اجتماعی و محتسواي ايدئولوژیک اين نیرو مشخص باشد و ۰۰۰ دلیلی بر "دوستی و همکاری" نمی شود؛ دلیلی بر آن نمی شود که ما منافع اصولی و دراز مدت جنبش را نادیده گرفته و با مخدوش کردن مرزها و اجبار اميدان دادن به رشد برخی انحرافات و ۰۰۰ (۱) تنها

(۱) - حتماً شما هم با ما هم عقیده هستید که هستند بسياری از اين تشکلها، بسياری از اين ذی نفوذها و صاحب امکاناتها که "همکاری و دوستی" با آنها نه تنها بی نفع مردم ما نيست؛ بلکه مشخصاً در نقطه ی مقابل با منافع انقلابی آنان قرار دارند.

منافع جزئی، لحظه ای و قسمتی را در نظر آوریم. آری در چنین صورتی - در صورتی که شرط هر گونه اتحاد و همکاری، معین کردن مقدماتی مرزهای سیاسی - طبقاتی و ایدئولوژیکی است - آنگاه ما از شما می‌پرسیم: آنچه که رابطه‌ی شما را با آنها رابطه‌ی "دوستی و همکاری" قرار می‌دهد باید مبتنی بر یک تعریف مشخص از مضمون سیاسی - اجتماعی و عملی این سازمان (جبهه‌ی ملی خارج) و تعیین مرزهای ایدئولوژیک و نقاط اشتراك و افتراق سیاسی خودتان با آن باشد. این تعریف مشخص شما چیست؟ این تحلیل معین و روشن شما از این سازمان که بر اساس آن نه تنها صحبت همکاری و دوستی با آن می‌کنید (که مسلماً در نفس آن حرفی نیست) بلکه آنرا یک پای مستقل جنبش بحساب می‌آورید کجاست؟ (۱) آیا شما

حزب توده از این نظر سمبل بسیار خوبی بشمار می‌رود.

(۱) - موضع ما در این باره روشن است. "جبهه‌ی ملی خارج - بخش خاورمیانه" تنها می‌تواند بعنوان یک نیروی پشت جبهه، بعنوان یک سازمان دموکراتیک صنفی - سیاسی - دانشجویی شناخته شود و در این رابطه باید هر گونه کمک و نفوذ خودش را بدون هیچ گونه قید و شرط در اختیار مبارزه‌ی انقلابیون داخل یعنی منطبق بر همان هدف اصلی خود قرار دهد. طبیعی است که در این رابطه، حتی عیجگونه برخورد معامله‌گرانه، امتیاز خواهانه و ... مطالبات غیر انقلابی‌ای از قبیل آنکه یک پای جنبش داخل شمرده شده و مثلاً نیروی سومی در کنار سازمان ما و شما بشمار رود نخواهد داشت. و باز هم طبیعی است در این رابطه، جنبش انقلابی داخل نیز متقابلاً حمایت و تأیید خود را در حد همان تحلیل‌های فوق، از نیروهایی که صادقانه و بدون هیچگونه چشم داشت فرصت طلبانه‌ای وظیفه‌ی حمایت آمیز خودشان را از انقلابیون داخل انجام می‌دهند اعلام خواهد داشت. رفقای مادر خارج نیز بر اساس همین تحلیل در مورد مسئله‌ی رادیو، به موضع شما که حاضر شده اید جبهه‌ی ملی خارج را بعنوان پای مستقل در رادیو شرکت بدید انتقاد دارند. آنها می‌گویند حتی اگر جبهه‌ی ملی خارج می‌توانست تنها به اتکاء امکانات سازمانی خودش چنین امکانی را (رادیو را) فراهم آورد، باز هم حق نداشت خودش بعنوان سخنگوی جنبش داخل در آن شمرده شود و یا بدون اینکه

بر حسب امکانات و نفوذ يك گروه یا سازمان و یا صرف تشکل و صاحب هويت بودن آن ، با گروه یا تشکیلاتی همکاری می کنید ؟ البته همین جا لازمست يك تذکر مهم نیز داده شود و آن این اصطلاح " صاحب هويت " است که شما بکار برده اید . ما از این اصطلاح شما تنها می توانیم معنای اسم داشتن ، شهرت داشتن و معروف و مشهور به يك اسم بودن را بفهمیم . در حالی که باز هم مسئله ی ماهیت سیاسی اجتماعی (ایدئولوژیک) این سازمان همچنان باقی می ماند . بنابراین تکیه ی شما روی هويت داشتن این سازمان بعنوان یکی از دلایل رابطه ی " دوستی و همکاری آیا امر صحیحی است ؟

شما می گوید " آنها نیرویی هستند متشکل و صاحب هويت در خارج و در بسیاری از مجامع و محافل دارای امکانات و نفوذ هستند " (اینها تا اینجا بخودی خود هیچ چیزی را ثابت نمی کنند . دوستی یا عدم دوستی ، دشمنی یا رفاقت را) " رابطه ی ما با آنها رابطه ی دوستی و همکاریست " (از همین جا سئوالات ما آغاز می شود) و بعد ، " رفقای ما در خارج نیز در همین چارچوب عمل می کنند ، این دیگر نتیجه ی غربی است . شما می گوید اینها صاحب نفوذ و امکانات هستند . مشکل هستند . . . ما هم حرفی نداریم . بسیار خوب باشند . می گوید رابطه ی ما با

حد و مرز روابطش با سازمانهای داخل و با جنبش داخل که همواره مبنای هر حرکت و محاسبه ای باید قرار گیرد ، مشخص شود ، بعنوان يك پای مستقل از طرف شما برسمیت شناخته شود ، در حالی که تازه واقعا جبهه ی ملی امکان رادیو رانه بنام يك سازمان دانشجویی فعال در خارج کشور و نه اصولا يك سازمان سیاسی فعال در خارج کشور - حالا با هر محتوایی که خودش مدعی آنست - بلکه بنام کل جنبش مردم از این کشور دریافت کرده است . همینطور کمکهای دیگر تاکتیکی و دارکاتی حتی مطابق برخی اطلاعات و گزارشات رسید ما این موضوع صرفا به قضیه ی امکان رادیو محدود و نمیشود بلکه از قرار معلوم چنین شیوهی نادرست و واقعاً زشتی در موارد دیگر به شکلهای دیگری صورت گرفته که ما درصدد تحقیق و تهیه ی فاکسهای لازم و درجه ی صحت و سقم این خبرها هستیم .

آنها رابطه‌ی دوستی و همکاری است. می‌پرسم: بسیار خوب، اما این دوستی و همکاری فقط به لحاظ نفوذ و امکانات... آنهاست یا اینکه ضوابط و معیارهای دیگری برای شما موجود است؟ این ضوابط و معیارها چیست و... بعد ناگهان شما نتیجه‌گیری می‌کنید که رفقای سازمان شما در خارج در همین چارچوب عمل می‌کنند! کدام چارچوب؟ این "همین چارچوب" چیست؟ در کجاست؟ از ابتدای نوشته‌ی شما تاکنون که چارچوبی مشخص نشده... آیا نفوذ و امکانات و هویت داشتن همان چارچوب است؟ آیا فرمول "دوستی و همکاری" این چارچوب را تشکیل می‌دهد؟ در چنین صورتی (صورت اخیر) آیا محتاج به اثبات است که اصولاً چارچوبی معین نشده و حد و مرز سیاسی... ایدئولوژیکی که یک چارچوب واقعی را معین و مشخص می‌کند، در اینجا در این فرمول "دوستی و همکاری" کاملاً محسو و مبهم مانده است؟ فرمول "دوستی و همکاری" چه چیزی را می‌تواند اثبات یا نفی کند؟ آری این فرمول فقط می‌تواند بگوید که شما "جبهه‌ی ملی خارج" را در جناح دشمن نمی‌دانید! اما آیا معنای چارچوب مورد قبول شما در رابطه با نیروهای مختلف سیاسی همین است؟ فرمول "دوستی و همکاری" می‌تواند دامنه‌ای از صفرتا بی نهایت را در برگیرد. می‌تواند از یک رابطه‌ی ساده‌ی معنوی، از یک رابطه‌ی دوستی و همکاری حتی با یک مومسه یا سازمان بورژوازی ضد امپریالیستی، خواه سیاسی، خواه صنفی، خواه علمی، خواه مخفی و... شروع شده تا دوستی و همکاری در نزدیکترین حد خود مثلاً اذ غام و اتحاد با یک سازمان انقلابی مارکسیستی - لنینیستی یا همبستگی مستحکم انترناسیونالیستی با سایر احزاب و گروههای مارکسیستی سایر ملل پیش برود. در چنین دامنه‌ی وسیعی، این "چارچوب" شما چگونه حد و مرز مشخص شده است؟ و رفقای شما در خارج چگونه در این "چارچوب" بدون آنکه "اصول" را از مد نظر بیاندازند عمل می‌کنند؟

ساراگراف دوم این نامه با این جملات آغاز می‌شود:

فعالیت‌های عملی این جریان تا به حال اساساً در جهت خط جنبش مسلحانه بوده است. فعالیت‌های رادیویی قبلی در جهت سرش و میهن پرستان اساساً با اقدامات این جریان به وجود آمده و اداره می‌شد. همچنین موج اخیر با فعالیت آنها و از طریق روابط آنها بدست آمده است. ...

اما از شما می‌پرسم: منظور از فعالیت‌های عملی‌ای که اساساً در جهت خط جنبش مسلحانه بوده باشد چیست؟ از دو حال خارج نیست یا شما دارید در مورد یک سازمان مستقل انقلابی با خط‌مشی معین و ایدئولوژی مشخص صحبت می‌کنید (که گویا سابق قرائن حد و ا همینطور است) که در این صورت معنای فعالیت‌های عملی‌ای که اساساً در جهت خط‌مشی مسلحانه باشد، حداقل و در وهله‌ی اول نمی‌تواند چیزی جز انجام مستقیم عمل مسلحانه، شرکت مستقیم در نبرات جنگ مسلحانه و تحقق این نظر در عمل باشد (۱). بنابراین اگر چنین چیزی واقعیت ندارد معلوم می‌شود که شما دانسته یا ندانسته، دارید در باره‌ی سازمانی صحبت می‌کنید که اساساً مضمون عمده‌ی فعالیت‌ش یک فعالیت انقلابی نیست؛ بلکه فعالیت‌اش از نوع دیگر، با محتوای اجتماعی (طبقاتی) سیاسی دیگر که تفاوت کیفی‌ای با محتوای فعالیت یک سازمان انقلابی (معتقد به خط‌مشی مسلحانه) دارد. با محتوای سیاسی - اجتماعی این نوع فعالیت، فعالیت جبهه‌ی ملی

(۱) - اینکه شما صحبت از فعالیت‌های عملی‌ای در جهت خط‌مشی مسلحانه از طرف این گروه کرده‌اید (و نه حتی اینکه مثلاً این گروه خط‌مشی مسلحانه را به طرقی تأیید کرده که البته اگر تعریف و معنای مشخصی از فعالیت اصلی گروه بدست ندهید باز هم در اصل قضیه تغییری نمی‌دهد) ممکن است این اشتباه را برای خواننده پیش بیاورد که دوستان جبهه‌ی تاکوین فعالیت مسلحانه‌ی مشخصی در ایران داشته‌اند و الا چطور ممکن است یک سازمان (انقلابی) فعالیت‌های عملی‌اش اساساً در جهت خط‌مشی مسلحانه باشد اما حتی یک مورد مشخص فعالیت مسلحانه نداشته باشد؟

خارج را قبلاً مورد بررسی قرار داده ایم و در اینجا نیز تنها در صورتی که جبهه ملی خارج به مثابه يك ارگان اساساً صنفی - سیاسی - دانشجویی شمرده شود می تواند فعالیت اساسی آن که اصولاً صنفی - سیاسی است، جهت در رسمیت تأیید خط مشی و عملیات انقلابیون و سازمانهای مسلح که طبیعتاً سازمانها و انقلابیون داخل ایران خواهند بود بخود بگیرد (مانند هر سازمان صنفی - سندیکایی مترقی دیگری در داخل یا خارج) . بنابراین همانطور که ملاحظه می شود استنباط متفاوت ما از موضوع پشتیبانی جبهه ی ملی خارج از جنبش مسلحانه با استنباط شما مانند تمام موارد دیگری که در قسمت قبل مورد بحث قرار گرفت به این موضوع تحویل می شود که ماهیت اجتماعی - سیاسی جبهه ی ملی خارج و مضمون واقعی فعالیت های عملی او چیست ؟ تناقضاتی که در گفتار شما با واقعیات موجود و همچنین نظرات مساجد جامع به مشکل بودن ، هویت داشتن ، نفوذ و امکانات داشتن و بالاخره فعالیت اساسی در جهت خط مشی مسلحانه داشتن جبهه ی ملی خارج . . . وجود دارد دقیقاً معلول آنست که شما از تعیین دقیق مرزهای سیاسی - تشکیلاتی - ایدئولوژی - يك خودتان با جبهه ی ملی خارج بر اساس يك تحلیل مشخص مارکسیستی - لنینیستی از آن و واقعیتهای مربوط به این مسئله سر باز زده اید .

بدین قرار حتی اگر شما جمله ی اخیر را " فعالیت های عملی . . . بوده است " بعنوان همان " چارچوب " ارتباط با " جبهه ی ملی خارج . . . مطرح سازید ، تا زمانی که روشن نسازید مضمون سیاسی - اجتماعی این " فعالیت های عملی " چیست ، این جمله نه تنها جمله ای کلی و بدون معنای خاص خواهد بود و نه تنها ممکن است بر حقایق اوضاع پرده ساتری بیفکند و دایره اشباه و انحراف بیندازد ، بلکه از همه بدتر ممکن است وسیله ی مناسبی باشد برای سوء استفاده ی لاقط و مشابله همان " برخی عناصر " در درون جبهه ی ملی خارج ، که بدین نحو تأیید شان میکند و چنین امتیاز و مقام ناحق برایشان قائل می شود . در حالی که به قول خودتان " از

نظر ایدئولوژیک با آنها توافق ندارد! آیا چنین امری امکان پذیر نیست؟ (۱)

بلی، جبهه‌ی ملی خارج، به خلاف خیلی از جریانهای دیگر اروپایی، با جنبش مسلحانه مخالفتی ابراز نکرد و اگر بخواهیم خیلی از نکات را نادیده بگیریم، حرکات تأیید آمیزی به نفع انقلابیون داخل و اگر صحیح تر بگوییم، عمدتاً و بطور اختصاصی به نفع سازمان شما داشته است (هر چند که مضمون سیاسی-ایدئولوژیک یک همین تأییدها نیز همانطور که خودتان هم در نوار مذاکرات متذکر شدید به هیچ وجه انطباق کاملی با هدفها و معیارهای مارکسیستی-لنینیستی سازمانهای مسلح داخل ندارد و یا گرایشات گوناگون تروتسکیستی، ضد استالینی، ضد مائوئی و... وجود در میان آنها، طبیعتاً نمی‌تواند از مبانی سالم ایدئولوژیک در همان حدود طبقاتی خود، صورت گیرد.) (۲) اما این حرکات تأیید آمیز، این فعالیت‌های عملی و به قول شما در جهت خط‌مشی مسلحانه، تنها و تنها می‌توانسته در رابطه با ملزومات و ملاحظات ناشی از محتوای سیاسی-ایدئولوژیک این سازمان (جبهه‌ی ملی خارج) صورت بگیرد. همانطور که در عمل هم هرگز از همین چارچوب خارج نشده است.

فعالیت‌های تبلیغاتی به نفع یک سازمان انقلابی (و یا به قول شما یک خط‌مشی)؛ پخش تراکت، فراهم آوردن امکانات مالی یا تکنیکی و تبلیغاتی از کشورهای دیگر و یا از امکانات عناصر وابسته به خود (بطور کلی دامنه‌ی نفوذ و امکانات خود را به نفع یک سازمان انقلابی بکار گرفتن) و... اینها فعالیت‌هایی است که تماماً در همان چارچوب فعالیت‌های صنفی-سیاسی می‌گنجد و هر سازمان صنفی حمایتگر

- (۱) - چون بهر حال مضمون این نامه، بیان سیاست عملی شماست.
- (۲) - در واقع این عدم انطباق ناشی از همان تفاوت کیفی مضمون فعالیت انقلابی سازمانهای مسلح داخل با مضمون تردیونینویستی-دانشجویی فعالیت جبهه‌ی ملی خارج بوده و بهیچوجه امر عجیب و غیر منتظره‌ای نیست.

از هر جنبش یا سازمان انقلابی، این اقدامات را انجام خواهد داد. بعنوان مثال در همین ایران خودمان، توجه کنید به فعالیت های صنفی - سیاسی دانشجویان در حمایت از جنبش مسلحانه. هیچکس نمی تواند قبول نکند که محور تمام اقدامات چند ساله ای اخیر جنبش دانشجویی داخل، که علیرغم تمام محدودیت های پلیسی و اجبارات کار مخفی ناشی از سرکوب خونین ۰۰۰ از نظر تاثیرات اجتماعی و به لحاظ سیاسی - سازمانی، بسیار گسترده تر، مؤثرتر و پر کیفیت تر از اقدامات دانشجویان مبارز خارج از کشور در همین نوع سازمانها مانند جبهه ی ملی خارج ۰۰۰ است. در جهت تایید و پشتیبانی فعال از خط مشی جنبش مسلحانه و سازمانهای پیشتاز نبوده است. با این وصف آیا شما فعالیت های عملی این جنبش را (جنبش دانشجویی داخل را) و یا فعالیت عملی گروه های بسیار کوچکتر از جبهه ی ملی خارج، از نظر کیفیت اما فعالتر و شاید پر کیفیت تر از آنرا که این اعتصابات و تظاهرات ۰۰۰ را در بر می کند (۱) فعالیت اساسی سیاسی در جهت خط مشی جنبش مسلحانه می دانید و یا

(۱) - در اینکه این جنبش ها (جنبش دانشجویی داخل ایران) از نظر اجتماعی مؤثرتر و از نظر سیاسی از محتوای عالی تر و با کیفیت تری برخوردار بوده اند تصور نمی کنیم شما هم مخالفت داشته باشید ولی ممکن است بگویید در اینجا گروه ها و عناصر پیشتاز این جنبش، دارای تشکلی هم سطح تشکل جبهه ملی خارج نیستند. ما مجدداً ضمن اشاره به ارتباط ناگسستی این میان هرگونه تشکل و محتوای موجود است به شما اطمینان می دهیم که سران و رهبران همین جنبش های دانشجویی و همین گروه های کوچک سیاسی دانشجویی ما در داخل که تعداد اعضایشان معمولاً از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی کند، اگر شرایط دموکراتیک خارج را در اینجا داشتند آنگاه می دیدید که چگونه دستاورد عریض و طویل صنفی - سیاسی خود را، سازمانهای پر قدرت دانشجویی خود را بسیار عریض و طویل تر از جبهه ی ملی خارج و بسیار پر قدرت تر بسو خود می آورند (کیفیت کارشان در همین مرحله این امر را ثابت می کند). همانطور که اگر قرار باشد جبهه ی ملی خارج نیز پهنای فعالیتش را به داخل ایران بکشاند آن وقت خواهیم دید که چگونه گلوله ی سرف

نه فعالیت عملی آنها را فعالیتی اساساً منفی اما در جهت تایید پیشتاز انقلابی (سازمان مسلح پیشتاز) و تئوریها و عملیات آن بحساب می آورید ؟ آیا حرکات تایید آمیز آنها را از جنبش مسلحانه (که بسیار موثرتر از همین حرکات در جنبش دانشجویی خارج است) بهر حال علیرغم تمام دامنه شدت و وحدتش ، اساساً و باز هم در رابطه با همان محتوای منفی - سیاسی دانشجویی مبارزه خود آنها می دانید (هر چند که این جنبش حتی شعار نابودی دستگاه دیکتاتوری طبقه حاکم را هم مطرح سازد) و یا نه محتوای آن را با وظایف و محتوای فعالیت های يك سازمان انقلابی پیشتاز و در اینجا يك سازمان مسلح پیشتاز (اگر نه کاملاً ولی حد و دایره یکسان می گیرید ؟

هر چند که درد و شماره ی نشریه ی دانشجویی اخیر شما - پیام دانشجویی - چنین گزاشی بطور مبهم اما محسوس وجود دارد که مرز میان جنبش دانشجویی و جنبش مسلحانه ی پیشتاز ، مرز فعالیت و وظیفه ی يك سازمان انقلابی یا يك انقلابی حرفه ای را با وظایف و نقش گروههای دانشجویی یا يك دانشجویی ... مشخص کرده و وظایف متفاوت سیاسی و ماهیت کاملاً متفاوت اجتماعی و طبقاتی آنها و جنبش مربوط به هر يك از آنها را نادیده گرفته (۱) ؛ اما با این وصف فکری گمب شما بطور مشخصی آنطور که در فوق راجع به جبهه ی ملی خارج اظهار نظر کرده اید در این

اروپایی در زیر آفتاب داغ ایران خوب خواهد شد .
 (۱) - این مسئله یکی از آن انتقاداتی است که بنظر ما به نشریه ی پیام دانشجویی شما وارد است . البته همانطور که گفته شد این مسئله بنظر ما مبهم اما البته محسوس در این نشریه مشاهده می شود ؛ نوعی تفویض وظایف انقلابی و اصلی خود - یعنی تفویض وظایف انقلابی يك سازمان انقلابی پیشتاز به جنبش دانشجویی یا به دانشجویان و گروههای سیاسی فعال دانشجویی در این جنبش ، که این نقطه نظر به هر حال نمی تواند از نادیده انگاشتن تفاوت کیفی ماهیت طبقاتی و محتوای سیاسی جنبش انقلابی با جنبش دانشجویی جدا باشد . این موضوع را چنانکه جریان بحث های مربوط به " نشریه ی وحدت " آغاز

مورد هم همین نظر را ابراز دارند .

با این توصیف ، آیا شما درباره ی ماهیت اجتماعی و سیاسی جنبه ی ملی خارج دچار اشتباه نشدید وقتی که آنرا " جریان سوم " در کنار دو جریان دیگر ، سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق قلمداد کردید ؟ (۱) چه وجه تشابه اجتماعی - سیاسی و عملی بین سازمانهای انقلابی داخل کشور که مستقیماً در جریان عمل انقلابی شرکت دارند ، دارای هویت مشخص ایدئولوژیک و سمت سیاسی معین هستند با یک سازمان صنفی دانشجویی مقیم خارج وجود دارد که شما آنها را در یک ردیف قرار داده اید ؟

شما می نویسد :

" حق شرکت در اینکار (در کار اداره ی رادیو و شرکت بقول

شما جریان سوم در فعالیت های آن) بر اساس امکانات و سازمانی

که این جریان (جنبه ی ملی خارج) در اختیار دارد بما داده شد .

است ."

رفقای عزیز! اگر معیار حق شرکت در سرنوشت جنبش (۲) ، معیار

برسمیمت شناختن یک گروه یا یک سازمان بعنوان یک سازمان انقلابی و حتی اعطای

نده و گسترش یابد بطور مشخص تری در همان جاعنوان خواهیم کرد .

(۱) - رجوع نمود به متن نامه .

(۲) - وقتی می گویم " حق شرکت در سرنوشت جنبش " بدین معنی نیست که مثلاً

یک گروه یا انکاء به یک سری امکانات و . . . بدون آنکه واقعا صلاحیت و شایستگی

ایدئولوژیک و عملی کسب کرده باشد قادر است سرنوشت خلق ما را تعیین کند یا در

شرایط قدرت نیروهای واقعا انقلابی قادر باشد به انکاء این امکانات ضریحی بسختی بر

جنبش وارد کند ، بلکه مراد از این جملات آنست که امکانات و نیروهایی که باید در خدمت

انقلاب قرار گیرند ، هر آینه سمت و موضع صحیحی اتخاذ نکنند ، بهر حال می توانند

به نحوی در پیشبرد هدفهای انقلاب اختلالات کم و بیش مهمی ایجاد کنند .

حق سخنگویی جنبش به او بر اساس درجه ی شهرت و نفوذ آن و " سازمانی " که طبیعتا هر موسسه با هر نوع فعالیتی حتما دارای آنست ، صورت می گیرد و نه واقعا ماعت ایدئولوژیک و مضمون سیاسی - اجتماعی فعالیت های آن ، و اگر امکانات و نفوذ يك سازمان صنفی - سیاسی ، دانشجویی در خارج کشور می تواند شماراتسا این حد متقاعد کند که او را بعنوان يك جریان سوم ، يك جریان مستقل ، همپای دو جریان انقلابی دیگر در داخل ایران برسمیت ی شناسید آنگاه آیا ما نباید از شما بخواهیم که آن پافشاری کمونیستی بر روی " اصول " کجارت ؟ آیا نباید پرسیده شود که شما چگونه مرز میان يك فعالیت صنفی و يك فعالیت انقلابی ، مرز میان دو طبقه ، دو گرایش ، دو ایدئولوژی ، دو سیاست و دو عمل را بخاطر منافع جزئی موقتی که شاید بهمین دلیل که بریک پایه ی اصولی و مشخص بدست نیامده ، بالقوه قابل انحراف خواهد بود ، مخدوش کرده اید ؟ آیا ما نباید نگران آن باشیم که در آینده پای جریان های چهارم و پنجم و ششم و ... دیگری هم فقط به این اعتبار که دارای نفوذ و امکانات هستند ، طبیعتا متشکل هم هستند و " سازمانی " هم دارند و ... به میان کشیده شود ؟ بدین ترتیب چه تضمینی وجود دارد که سه روزیونیستها و سازمانها و گروههای منحرف از این دست ، که به مراتب متشکل تر و حتی اصولگراتر از جبهه ی ملی خارج هستند و شاید به میزان بسیار وسیعتری از جبهه ملی خارج دارای امکانات و نفوذ هستند پاهای چهارم و پنجم و ... جنبش شمرده نشوند ؟

در این مورد هیچ دچار اشتباه نشوید . در میان همین جریانهای اپورتو - نیستی - روزیونیستی مخالف مشی مسلحانه نیز هستند جریانهایی که حتی حاضرند به اعتبار همان مواضع اپورتونیستی خودشان ، با جنبش مسلحانه کنار بیایند . حاضرند امکانات شاید بیشتری از رادیو و پول و تبلیغات گرفته تا ارتباط با کشورها و احزاب و ... هم در اختیار جنبش مسلحانه قرار بدهند ، فقط به يك شرط ، يك شمرط

کوجک و بی قابلیت !! اینکه آنها هم‌پای دیگری از جنبش انقلابی داخل شمرده شوند! تصدیق می‌کنید که با بدعتی که شما در مورد تلقی جبهه‌ی ملی خارج بعنوان یک جریان نسوم گذاشته‌اید، آنرا بعنوان یک پای مستقل، در اداره‌ی یک ارگان تبلیغاتی مخصوص انقلابیون داخل شرکت داده‌اید و ... این شرط دارد به مرور واقعا به یک شرط بی‌قابلیت تبدیل می‌شود! قول می‌دهیم در آن صورت این گروه‌ها خیلی بیشتر از جبهه، درباره‌ی انقلابیون داخل و سازمانهای مسلح داد سخن بدهند. آنها همچنین بخوبی بلدند که چگونه "همکاری و دوستی" جدید خودشان را با جنبش مسلحانه با شیوه‌های به اصطلاح علمی تر و فرمولهای بسه اصطلاح مارکسیستی تر توجیه کنند و در چنین صورتی، وقتی که آنها چنین کمکهایی را حاضر باشند به جنبش مسلحانه و سازمانهای مسلح بکنند آیینی توان همواره دلائلی بدست آورد که می‌شود "فعالیت آنان را هم اساسا در جهت خط مشی مسلحانه" دانست؟

در واقع کدام گروه کدام سازمان سیاسی یا صنفی - سیاسی مقیم خارج از کشور است که در این معامله ضرر بکند؟ شما محاسبه کنید در همین روابط فعلی‌تان با جبهه‌ی ملی خارج، چه چیزهایی داده‌اید و چه چیزی واقعا به نفع جنبش گرفته‌اید؟ اما وقتی شما با طرح جملاتی از این قبیل: "فعالیت‌های رادیویی قبلی مثل سروش و میهن پرستان اساسا با اقدامات این جریان بوجود آمده‌وا داره می‌شد، همچنین موج اخیر با فعالیت آنها و از طریق روابط آنها بدست آمده است، لذا مسئله‌ی طرد این جریان عملی نیست"، خودتان را از برخورد با ماهیت مسئله کنار می‌کشید. وقتی حاضر می‌شوید برای توجیه وضع موجود، به چنین دلائل سطحی، بی‌اعتبار و حتی غیر واقعی استناد کنید؛ وقتی با جملات بهم پیچیده، با خلط مبحث، حتی چشم پوشی از بسیاری واقعیت‌های اساسی تر حاضر نیستید به کشف حقایق کمک کنید، آیا برای ما نباید این تصور ایجاد شود که واقعا نکند این

قبیل بحث‌ها آب در هاون کوبیدن و باد در غریال کردن باشد ؟

رققا ! مسئله که بر سر طرد این جریان نبود - چه کسی گفت جبهه ی ملی خارج یا هر نیروی دیگری که کوچکترین گزاشی به تأیید و حمایت از جنبش انقلابی را داشته باشد طرد شود ؟ ما فقط می‌پرسیم وحدت شما با جبهه ی ملی خارج بر اساس چه ضوابط و یا چه مرزندیهای سیاسی - تشکیلاتی - ایدئولوژیکی صورت گرفته است ؟ ما می‌پرسیم استفاده از به اصطلاح امکانات و نفوذ و هویت آنها (البته ما بعدا نشان خواهیم داد که امکاناتی از قبیل رادیو و ... چیزهایی نیستند که سازمانهایی مانند جبهه ی ملی به انکاء قدرت و مضمون فعالیت خود - نشان بدست آورند - همچنین بعدا نشان خواهیم داد که این قبیل امکانات تحت چه نام و چه وسایل و شیوه‌های بدست آمده اند) به چه بهایی صورت گرفت است ؟ جبهه ی ملی خارج مانند هر سازمان مترقی ضد امپریالیست در خارج کشور وظیفه دارد هر امکان عملی و سیاسی ، تبلیغاتی یا تدارکاتی را که دارد در اختیار انقلابیون داخل ، در اختیار آن کسانی که واقعا در جبهه ی اصلی نبرد کار می‌کنند بدون هیچ قید و شرطی قرار دهد . جبهه ی ملی خارج تنها وحدت اکثر می‌تواند بعنوان يك سازمان پشت جبهه نقش ثانوی (درجه دوم) در کل جنبش‌ها داشته باشد و این بدان معنی است که هر گونه تضادی بین منافع سازمانها و نیروهای جنبش در داخل با منافع این سازمان باید به نفع نیروهای داخل حل شود (۱) و (۲) .

(۱) - درست است که این موضع اصولی مامکن است برای برخی نیروهای سلطه طلب با گرایشات انحرافی در خارج خورشایند نباشد اما این بدان معنی نیست که يك فکسر صحیح بالاخره بیروان صادق پیدا خواهد کرد ! مانیزه اندازه ی کافی این صبر و حوصله را در خود می‌بینیم که بر مواضعی که اصولی و صحیح می‌دانیم مدتها بسیار و سالهای سال پافشاری کنیم .

(۲) - نکته ی جالب توجهی که در جنبش ما به چشم می‌خورد اینست که يك موضع صحیح و يك فکر درست مدت زیادی به اصطلاح روی زمین ننشاند . این شایسته

بنابراین چرا و به چه دلیل باید در قبال استفاده‌ی جنبش مسلحانه‌زبه قول شما امکانات و نفوذ این سازمان (جبهه‌ی ملی‌خارج) چنین امتیازات اصولی ناهقسی به او داده شود؟

شما می‌گویید "حق شرکت در اینکار" یعنی مشارکت با دو سازمان بعنوان يك جریان سوم در رادیو، بر اساس امکانات و سازمانی که این جریان در اختیار دارد به او داده شده است. این استدلال شما درست به مثابه‌ی آنست که شما بخواهید ارگان سیاسی سازمانتان را چاپ کنید اما فاقد امکانات کاغذ و چاپ باشید. آنگاه فرد خیرخواه و دوستداری! پیدا شود امکانات کاغذ و چاپ را در اختیار شما بگذارد، فقط به يك شرط! و آن اینکه روزنامه‌ی سیاسی سازمان شما، ارگان مشترک دو سازمان یکی سازمان انقلابی شما و دیگری سازمان چاپ و انتشارات جناح ایشان باشد و شما نیز این حق را بر اساس امکانات و سازمانی که این جریان (چاپخانه دار و صاحب کاغذ!) در اختیار دارد به او بدهید! البته اگر چاپخانه‌دار بر مدعای ما تنها در این ادعا که "بدون امکانات اساسی او" بدون سازمان و امکانات نفوذ او "چاپ و نشر روزنامه‌ی سیاسی شما امکان پذیر نمی‌شد" محق باشد، "جبهه‌ی ملی‌خارج" در ادعای مشابه خود که: "بدون سازمان و امکانات و نفوذ او، انقلابیون داخل نمی‌توانستند دارای چنین تریبونی بشوند" و یا "فعالتهای رادیویی قبلی مثل سروش و میهن پرستان اساساً با اقدامات او وجود

ناشی از سطح بالای آگاهی در میان خلق ما و نیروهای عبارزمنایند، آن باشد. بهر حال مورد مشخص آن در همین خارج کشور یا سخن مساعدی است که برخی نیروهای سیاسی موجود در آن - و در واقع صاف دقت‌رین آنها - به مواضع و نظرات سیاسی - تشکیلاتی ما داده اند. این نیروها با آنکه تاکنون چنین امری سابقه نداشته و با آنکه خود از سطح بالاتری از آموزش تئوریک و درک مارکسیسم - لنینیسم نسبت به سایر گروهها و نیروهای خارج برخوردار هستند، موضع ثانوی خود را قبول کرده و ضرورت هرگونه کمک و پشتیبانی بی‌قید و شرط را از نیروهای انقلابی داخل مورد تاکید قرار داده اند.

آمده و در غیر این صورت چنین امکاناتی فراهم نمی‌شد. مطمئناً محق نخواهد بود. این امر کاملاً روشن است و احتیاج به اثبات ندارد که امکان رادیو تئهبایه اعتبار فعالیت و کار انقلابیون داخل و به نام آنها بدست آمده و می‌باید اقدامات و نظرات و مبارزات آنان را منعکس نماید. حتی اگر جبهه‌ی ملی خارج به نام شما و تحت نمایندگی خاص سازمان شما و طبیعتاً به انکاء عمل و پایگاه سیاسی و اجتماعی شما چنین ارتباطاتی گرفته باشد و امکاناتی تحصیل کرده باشد باز هم تنهایی تواند در تأیید واقعیت فوق باشد؛ نه تأییدی بر ادعاهای جبهه‌ی ملی خارج (۱). اما این نکته که شما آشکارا بر چنین ادعاهایی صحنه می‌گذارید با اینکه بخوبی می‌دانید حتی ساصر معروف و شناخته شده‌ی جبهه‌ی ملی با عناوینش از قبیل عضو دفتر سیاسی (۲) سازمان چریکهای فدائی خلق (۳) با دولتها و نیروهای گوناگون تماس می‌گیرند و آنکه

(۱) - البته اگر بگوییم ادعاهای احتمالی جبهه‌ی ملی خارج شاید درست تر باشد. چون بهر حال آنها هنوز بطور رسمی چنین ادعایی نکرده اند و ما تنها به اعتبار نوشته‌های اخیر شما و حقی که از این بابت برای آنها قائل شده‌اید، است که تصور می‌کنیم لابد چنین ادعایی وجود دارد.

(۲) - گویانکه در بعضی موارد ما مستقیماً در جریان اینک جبهه‌ی ملی در رابطه با چریکهای فدائی خلق به چه نام خود این را معرفی می‌کنیم و معرفی عناوینش مثل عضو دفتر سیاسی و یا مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق، اغلب از منابع دیگری بدست ما رسیده است ولی وقتی تلقی بسیاری از فلسطینی‌ها، ظفارها و بحرینی‌ها از مسئولین جبهه بعنوان نمایندگان سیاسی چریکهای فدائی خلق و یا مرکزیت این سازمان در کارشاهدات عینی خود ما و به صورت مشخص در «قراموس ترق» برای ما کمتر شبیه‌های باقی می‌گذشت که تصورات و تلقی این محافل مبتنی بر چنین برخوردها و معرفیهای سیاسی نباشد.

مسئولین امور خارج از کشور
سازمان مجاهدین خلق ایران

(۳) - همانطور که می‌دانید برخی از سران معروف و شناخته شده‌ی جبهه‌ی ملی خارج در تماس با نیروها و سازمانهای مختلف خارجی خود را بنام مقتضیات

بخوبی آگاه هستید که جبهه ی ملی در واقع با نمایانندن خود بعنوان جبهه ای سازا-
مانهای انقلابی و به اصطلاح بعنوان نماینده ی این نیروها خود را معرفی می کند ،

شرایط ، گاه عضو دفتر سیاسی یا عضو کمیته ی مرکزی سازمان شما معرفی می کنند و گاه
نماینده ی جبهه ی ملی ایران ، البته مانعی دانیم شما چگونه چنین شیوه هایی را مورد قبول
قرار می دهید و چگونه ممکن است با شیوه های غیر انقلابی و نادرست به یک هدف
درست و انقلابی رسید ؟ مخصوصا اینکه وقتی یک عنصر مرکزی شما در روابط
مختلف ، بر حسب شرایط چهره های مختلفی به خود می گیرد و مواضع ایدئولوژیک و
سازمانی گوناگونی اتخاذ می کند ، چگونه می تواند به وحدت ایدئولوژیک و سازمانی شما
و اعتمادی که در آن ها عمومین نسبت به این وحدت وجود دارد لاقول در یک زمان
وسیعتر لطمه وارد سازد ؟

و اما بعد ، صرف نظر از نادرستی نفس این عمل (عضویت یک فرد در دو سازمان
و داشتن مواضع گوناگون سیاسی - ایدئولوژیک) از این نظر که شیوه های بورژوازی
سیاست هم از این طریق وارد در روابط انقلابی یا سیاست سازمانهای انقلابی
می شود ، نیز قابل توجه است . منظور ما همین اصطلاح " دفتر سیاسی " است .
دفتر سیاسی (پولیت بورو) معمولا به یک ارگان عالی اجرایی و تصمیم گیرنده سیاست
های حزبی در غیاب کمیته ی مرکزی اطلاق می شود . علت اساسی ایجاد این ارگان در
یک حزب ، همان تعدد و کثرت عناصر مرکزی آنست که امر تصمیم گیری را در هر لحظه
مشکل می کند . بهمین جهت اختیارات کمیته ی مرکزی به این ارگان که اعضای هم
منتخب همین کمیته و از میان اعضا کمیته هستند تفویض می شود . مثلا کمیته ی مرکزی
حزب کمونیست چین حدودا ۲۰۰ عضو دارد (گویا رقم فعلی آن ۱۱۵۶ است) در حالی
که دفتر سیاسی آن که منتخب همین کمیته است ۲۲ عضو بیشتر ندارد و یا در شوروی
اعضای دفتر سیاسی گویا ۱۵ یا ۱۶ نفر هستند در حالی که اعضا کمیته ی مرکزی آن
بیش از ۱۰۰ نفر است . بطور عمده این ارگان موقعی اصولا امکان وجود ندارد که
شرایط فعالیت علنی و وسیع حزبی و تشکیل کنگره ی حزبی امکان پذیر باشد (در زمانی
که حزب قدرت را بدست می گیرد نقش دفتر سیاسی به مثابه همان هیات وزیران در
رژیم های بورژوازی است و در واقع وظیفه ی دولت را ایفا می کند) . با این توضیح
بدیهی که اجبارا به تفصیل انجامید معلوم می شود که وقتی در عرف معمول می گوئیم
" دفتر سیاسی " منظور ما چه ارگانی است و چه وظیفه و چه معنایی دارد . بنابراین
این باب کردن چنین اصطلاحات ناجاود هان پرکی در فرهنگ سیاسی جنبش مسا

چگونه و بر اساس چه تحلیل و چه نظری توجیه می شود ؟ چگونه شما حاضر می شوید چنین واقعیت روشن و آشکاری را به نحو دیگری منعکس نمایید ؟ ما فعلا در این زمینه منتظر نظر خود شما خواهیم ماند .

اما ممکن است شما علیرغم اطلاعات مستقیم خودتان ، باز هم از مانع های مشخص و دلایل عینی ای برای اثبات این امر بخواهید . در چنین صورتی اجازه بد هید چند جمله از گزارشی که یکی از رفقای ما که در گذشته مسئولیتهایی در گروه خارج داشته نوشته است در اینجا نقل نمایم . ما صمیمانه از شما دعوت می کنیم که چنانچه هر قسمت از آنرا نادرست و خلاف واقعیت می دانید و یا اطلاعات شما متناقض و متفاوت با آنست سرحا اعلام و تکذیب کنید . ماضن پیگیری قضیه با کمال میل انتقادات شما را

با تمام آن مخطوبات و محدودیتهایی که هر یک از گروهها و سازمانهای وابسته به آن با آن روبرو هستند چه معنایی جز افتادن به دام فرمالیسم و شیوه های منحط تبلیغاتی بیوزوایی ، جایگزین کردن فرهنگ و روابط بوروکراتیک سازمانهای بیوزوایی به جای فرهنگ و روابط انقلابی و نتیجتا افتخار تمایلات انحرافی و روشنفکرانه دارد ؟ در همین جا لازم است سؤالی که بنظر می رسد نیز طرح گنرد و آن اینکه آیا کاربرد چنین اصطلاحاتی از طرف یکی از عناصر مرکزی یا وابسته به شما ، خود از یک استنباط ریشه ای و سه مان اندازه نادرست تراز پیروسی تشکیل حزب ، مبتنی برگسترش و توسعه ی کمی یک سازمان کمونیستی تا حد یک حزب طبقه سرچشمه نگرفته است ؟ مضمون این نقطه نظر که گویا حزب طبقه می تواند در جریان گسترش اعضا و توسعه ی کمی یک سازمان محدود کمونیستی بوجود آید البته نه با شکل و بیان مشخص ، که گاه از طرف برخی عناصر وابسته به شما شنیده شده است . البته چون هنوز شما موضع مشخص در باره مسئله ی حزب کمونیست نگرفته اید ما در این باره نه انتقادی داریم و نه روی انتساب این شنیده ها به شما اضرار خواهیم داشت . اما اگر چنین استنباطی از پیروسی تشکیل حزب کمونیست در ایران وجود داشته باشد آنوقت لابد چنین اصطلاحی (دقت سیاسی) هم می تواند برای یک گروه کوچک مارکسیستی هم بکار رود . بعبارت دیگر اگر معنای مفهوم حزب کمونیست بتواند نمونه ی ماکروسکوپیک یک سازمان محدود مارکسیستی باشد ، آنوقت وظایف و ارکانهای کوناگون و بسیار متعدد آنها از جمله "دقت سیاسی" می تواند لا اقل در یک بعد مینیاتوری امکان وجود پیدا کند .

خواهیم پذیرفت :

۰۰۰ در سطح وسیعتر و در ارتباط با گروهها یا حکومت‌های مترقی نیز کوششهای نفع طلبانه جبهه ی ملی خارج در جانتد اختن خود بعنوان رهبر جنبش و نتیجتاً گرفتن يك سری امکانات ۰۰۰ از آن کشورها یا گروهها و ۰۰۰ بنام جنبش انقلابی ایران تقریباً از زمان اوجگیری فعالیت های انقلابی داخل آغاز شده است که متأسفانه از هنگام آمدن رفیق رابط فدائی، این امر دیگر پایه ی عینی و محمل مادی هم پیدا کرده است (چیزی که جبهه ی ملی علیرغم دو سال تلاش در رابطه با ما نتوانست به آن برسد).

نمونه های مشخص این مسئله یکی در لیبی است که حدود سه سال پیش قبل از اینکه رادیوی میهن پرستان شروع شود، جبهه ی ملی خارج بعنوان نماینده ی جنبش در کنگره ی جوانان که در لیبی تشکیل گردیده بود شرکت کرد. در جریان کنگره، روزنامه ی " الفجرالجدید " لیبی مصاحبه ای با نماینده ی " جبهه ی ملی ایران " بعمل آورد و در آن مصاحبه از تاریخچه جبهه ی ملی و جنبش ملی ایران و عملیات مسلحانه و ۰۰۰ سخن رانده شد. بود. دوستان " جبهه ی ملی " یا کمال انصاف! جنبش انقلابی ایران را در " سازمانهای جبهه ی ملی ایران " خلاصه کردند و تاریخچه ی جنبش و تحول از فرمیسم به مبارزه ی مسلحانه ی انقلابی را برای " جبهه ی ملی ایران " بازگو کردند و اینکه این جبهه سئولهای مخفی دارد، عملیات نظامی کرده است و ۰۰۰ و حتی کلیه ی عملیات نظامی ما و رفقای فدائی را بعنوان عملیات نظامی " جبهه ی ملی " برشمردند!! و سپس عین متن عربی روزنامه را از روی روزنامه ی " الفجرالجدید " تکثیر کردند و در کشورهای اروپایی بویژه پاریس در برخی محافل عرب پخش کردند! ما روزنامه را دیدیم انتقاد کردیم که این چه صحیتهایی است؟! و ۰۰۰ " دوستان " بساز هم با کمال انصاف! گفتند: " این خطای روزنامه نگار است. از خودش نوشته است و ما اینها را به او ننگفته بودیم و ۰۰۰! " دوباره چندی از این موضوع نگذشته بود که جریان مشابهی طی مصاحبه ای با مجله ی "الی الامم" (وابسته به جبهه ی خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی کل - احمد جبریل) تکرار شد. این بار البته جریان بدان صورت گذشته واضح نبود ولی طوری گفته شده بود که گوین سازمان مجاهدین و سازمان فدائیه از سازمانهای " جبهه ی ملی ایران " هستند! دوباره انتقاد

شده که این دیگر چیست ؟ دیدیم که دوباره " مصاحبه کننده ی مجله خطا کرده است " !! روزنامه ی " ایران الثورة " شروع بکار کرد در سرفاله آن هدف روزنامه را " انعکاس اخبار عملیات انقلابی رفقادر داخل ایران " ذکر کرده بود . واضحست که برداشت ساده ی هر خواننده از آن ، ایس می شد که عملیات نظامی داخل ایران مربوط به رفقای " سازمانهای جبهه ی ملی ایران " در داخل ایران است. این دفعه هم انتقاد کردیم . جواب دادند که : " مترجم اشتباه کرده است و این تقصیر شماست (یعنی مجاهدین) که عربی بلد هستید ولی ترجمه ی مترجم " ایران الثورة " را قبل از زیر چاپ رفتن چک نمی کنید و ما را که عربی بلد نیستیم از خطاهای مترجم ! آگاه نمی کنید ! " خیلی از سازمانها و حکومتهای غیر ایرانی ، غیر از آنها یی که روابط بسیار نزدیک با آنها داریم برداشتهای این است که مجاهدین و فدای ها و سازمان از " سازمانهای جبهه ی ملی ایران " هستند و ایس مسلمان چیزی نیست جز نتیجه نحوه ی برخورد و معرفی خودجبهه های باقیان صورت (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) . . . البته تنها با يك چنین مغالطه کارهایی است که جبهه ملی خارج می توانسته چنین اعتبار و نفوذی در میان این نیروها پیدا کرده و امکانات مادی نسبتا وسیعی از آنها دریافت دارد . در این مورد يك بار از " جبهه ی ملی خارج " و بطور مشخص از س توضیح خواستیم که چرا شما خودتان را اینطور معرفی می کنید ؟ و یا اگر شما متوجه می شوید که سازمانی یا کسی چنین برداشتی از شما دارد چرا او را روشن نمی کنید ؟ پاسخش بسیار جالب بود ! می گفت : " مگر ما مرتض هستیم که خودمان را پایین تر از آنچه که کسی برداشت کرده است ، به او معرفی کنیم ؟ ! . . . " (۱) البته این عین جمله اش نیست ولی چیزی بهمین

(۱) - همین جلازمت این موضوع را تذکر دهیم که مسلمانین چنین شیوه و برخورد ساده لوحانه با چنین نقطه نظرها و شیوه های يك سازمان دیگر از طرف رفقای قدیم ما در آنجا ، همینطور برخی مواضع منفعل و نادرستی که مدتها در رابطه با بعضی نیروها از جمله همین " جبهه ی ملی خارج " داشته اند نمی تواند مورد انتقاد ما نباشد . ما در این باره در قسمت دیگری از این نامه باز هم توضیح بیشتری خواهیم داد ؛ ولی اصل مسئله در اینجا همانطور که قبلا مشخص ساختیم نه چگونگی عکس العمل رفقای ما ، بلکه ذکر نمونه ها و نمود های مشخص و روشنی است از سیاست غیر انقلابی " جبهه ی

مضمون) این جریان فرصت طلبانه را مضمون و محتوای "ایران الثورة" ترکیب مطالب و نحوه ی تبلیغات آن نیز نباید می کند. (ما به دنبال مذاکرات حضوری نمونه هایی از لوژ کردن اخبار و مطالب مربوط به جنبش داخل را در یکی از شماره های همین روزنامه برای شما ارسال کردیم) بطوریکه برای خواننده ی غیر مطلع هیچ شکی باقی نمی گذارد که این اعلامیه ها، این اخبار و حوادث مربوط به جنبش داخل که در این روزنامه بعنوان اعلامیه ها، اعمال و اخبار مربوط به "رفقای ما" منعکس می شود، مربوط به همان گروهها و سازمانهایی است که "جبهه ی ملی" آنها را در بر گرفته و بدین ترتیب آنها را در خارج نمایندگی می کند.

نمونه اخیر از اجرای این قبیل شیوه های غیر انقلابی، اقدامات آنها در A است. در B آنها خود را نماینده ی "جنبش انقلابی ایران" و جبهه ملی را جبهه ای متشکل از همه ی سازمانهای انقلابی ایران معرفی کرده اند و C (این مطلب را) که خودش معروف و ناظر بر کار آنها بوده است مستقیماً پس از روبرو شدن با "رفقای ما" اظهار داشتند (D). در واقع آنچه که در این روابط برای رهبری جبهه ی ملی خارج تعیین کننده است، این است که در کجا و با کدام نام بهتر می تواند منافعیم بسازد (هر چند این منافع بر خلاف اصول انقلابی و طبیعتاً منافع اساسی خلق باشد). وقتی پای رادیو به میان می آید، یک دفعه می بینیم با سازمان یعنی جبهه ی ملی خارج و سازمان چریکهای فدائی خلق روبرو هستیم که "رفقای فدائی حاضر نیستند بدون وجود" جبهه ی ملی خارج بعنوان یک پای مستقل "با همکاری کنند". وقتی جریان B پیش می آید و تماس با B می بینیم که "جبهه ی ملی خارج" و "رفقای فدائی خلق" با هم متحد شده و تحت نام واحد "سازمان چریکهای فدائی خلق" خودشان را (به ما و B) معرفی می کنند.

وقتی جریان A پیش می آید می بینیم: "جبهه ی ملی خارج" و "سازمان چریکهای فدائی خلق" یکی شده و تحت نام "جبهه ملی" با ما یا A روبرو می شوند. در رابطه با روزنامه ی "التضامن" (۱) که می شود می بینیم

ملی خارج "و نایبیدی که تاکنون شما بر آن داشته اید."

(۱) - اشاره به یک پوشتن خبری بنام "التضامن" است که بنا بود با همکاری چهار سازمان: "جبهه ی خلق در بحرین"، "جبهه خلق برای آزادی عمان"، "سازمان چریکهای فدائی

جبهه‌های "در لباس" رفقای فدائی "ظاهر می‌شود و نمایندگی آنان را در آنجا
 پعهده می‌گیرد. بطور خلاصه روابط تشکیلاتی ما و با هر رابطه‌ی اصولی دیگر
 ملعبه‌ی این‌گونه روشها و شیوه‌ها قرار گرفته است. . . . (۱) * (پایان نقل قول)

آنچه که نقل شد تکفای از گزارشی بود که یکی از رفقای مطلع ما راجع به اوضاع
 گروه‌های خارج و نوشته است اما برای کامل تر شدن قضیه اجازه بدید تکفای

خلق" و سازمان مامتشر شود که در این مورد رفقای فدائی بعداً با پانشاری و مقاومت
 ما مواضع خود را تصحیح نمودند.

۱ - (مربوط به همان نقل قول است) هم اکنون "جبهه‌کلی خارج" رسماً در
 بسیاری از محافل و گروهها (سازمانهای فلسطینی، ظفارها و . . .) به عنوان
 "دفتر سیاسی" سازمان چریکهای فدائی خلق شناخته شده است. امروز ح - م
 یکی از رهبران اصلی و شناخته شده‌ی جبهه‌کلی خارج و یا ح - س رهبر دیگر
 جبهه به عنوان نمایندگان رسمی سازمان چریکهای فدائی خلق و اعضا "دفتر سیاسی"
 این سازمان، اعضا و کادر مرکزی آن با سازمانها و دولتها تماس می‌گیرند. برای
 مثال، در مذاکرات رسمی بین کمیته‌ی مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق و جبهه
 خلق برای آزادی فلسطین فرماندهی کل (احمد جبریل) * بنابه گفته‌ی یکی از اعضا
 مرکزی همین جبهه که در مذاکرات شرکت داشته است، اعضا کادر مرکزی و رفقای
 چریک که در مذاکرات شرکت کرده بودند عبارت بودند از: ۱ - رفیق چریک رابطه
 ۲ - ابو . . . (ح - م) رهبر معروف جبهه‌های) ۳ - ح - س رهبر دیگر
 جبهه‌های . . . و یاد در مذاکرات با B، اعضا هیات نمایندگی رفقای فدائیس
 عبارت بودند از: رفیق رابطه + ح - م که خود را هیات نمایندگی سازمان چریک
 یکهای فدائی خلق معرفی کردند. و البته در سراسر مذاکرات ح - م سخنگوی
 این رفقا بود (البته نه به دلیل اینکه رفیق رابطه چریک زبان نمی‌دانست) و یا
 اینکه ح - س سردتتها در B بعنوان نماینده‌ی سازمان چریکهای فدائی برای گرفتن
 امکانات با B مذاکره می‌کرد. از طرف دیگر خود ما شاهد بودیم که ح - س و
 ح - م حتی در مقام مسئول آموزشی و تشکیلاتی به کار عناصر و سمپاتی‌زانه‌های
 رفقای فدایی رسیدگی و سرکشی می‌کنند.

دیگری از نامه ای که چندی پیش رفقای مسئول گروه خارج برای ما فرستادند
برای شما نقل کنیم (۱)

در مورد رابطه با دوستان جبهه ای با توجه به اینکه آنها همان روابط و امتیازاتی را از ما خواستار هستند که در رابطه با رفقای فدائیس بدست آورده اند و طبیعتاً به دلیل تضاد این انتظارات با نظرات اصولی ما در این باره، چنین امری ممکن نیست. از این نظر روابط ما با آنها معلق شده و منتظر دریافت دستور العمل مشخصی در این باره هستیم. ما خیلی بعید می دانیم که آنها با توجه به منافع مشخصی که از اینگونه روابط با رفقای فدائی بدست آورده و می آورند حاضر باشند از مواضع ما استقبال کنند. در حقیقت قبول این مواضع به معنای صرف نظر کردن از خیلی چیزهایی است که آنها به آن امید بسته اند. آنها مستقیم و غیر مستقیم می گویند شما شیوه های استالینی را بکار می برید (الیه می دانید که آنها ضد استالینی هستند!) و شیوه های کار رفقای فدائی دموکراتیک تر است! (۲)

رفقا! نکات دیگری نیز در نامه ی شما وجود دارد که نشان می دهد مسئله مبهم ماندن مرزهای ایدئولوژیک، سیاسی و عملی شما با جبهه ی ملی خارج تصادفی نبوده، اصولاً و شاید از یک استنباط نادرست از ماهیت سیاسی-اجتماعی جبهه، ملی خارج ناشی شده باشد. در واقع ممکن است شما اینطور استدلال کرده باشید که عمده ی عناصر آنها تمایل به چپ دارند. جنبش مسلحانه را هم در تئوری تأیید

- (۱) - ما بعد از دریافت همین نامه بود که نظر شما را راجع به اختلافات و مسایلی که ما بین رفقای شما و ما همینطور جبهه ایها در خارج پیش آمده بود، پرسیدیم
(۲) - روشن است که این نامه در مقام تحلیل قضیه ی روابط فیما بین نیست، بلکه صرفاً یک گزارش خبری است. اما ذکر این نکته در این جا بیهوده نخواهد بود که وقتی دوستان جبهه ای ما را از مواضع ضد استالینی خودشان مورد حمله قرار می دهند چقدر واضح و آشکار مرز مابین خودشان با ما یعنی مرز مابین یک سازمان صنفی-سیاسی - دانشجویی که طبیعتاً دارای ماهیت لیبرال بورژوازی است با یک سازمان

می‌کنند. * فعالیتهای عملی شان هم تا به حال اساساً در جهت خط مشی جنبش مسلحانه بوده * (۱) ، نسبت به سازمان ما (چریکهای فدائی خلق) هم سمپاتیسی دارند و حاضرند نفعالانه برای ما فعالیت های تبلیغی و ... بکنند پس چسبه تفاوت عمده ای بین ما ، سازمان چریکهای فدائی خلق و آنها یعنی سازمانهای جبهه ملی خارج از کشور وجود دارد ؟ ما هم می‌پرسیم : واقعا چه تفاوت عمده ای بین سازمان چریکهای فدائی خلق و جبهه ی ملی خارج از کشور وجود دارد ؟ متاسفانه تاکنون جوابی که ما به این سؤال (در ستور پیشین) داده ایم با جوابی که شما به آن می‌دهید تطابق ندارد . وقتی شما می‌نویسید : " ما ضمناً همانطور که در جلسه گفتیم با آنکه از نظرایدئولوژیک با برخی عناصر آنها توافق نداریم فعالیت هایشان را مثبت می‌دانیم ، البته منظور فعالیت عملی شان در جهت تثبیت هر چه بیشتر مواضع جنبش مسلحانه است " (۲) آیا این بدان معنی نیست که غیر از آن برخی عناصر شما با بقیه ی آنها توافق ایدئولوژیک دارید ؟ و آیا این بدان معنی نیست که اختلاف شما با جبهه ی ملی خارج محدود به اختلاف با برخی از عناصر آنهاست ؟ اما وقتی شما این برخی عناصر را از کل آن سازمان جدا می‌کنید معنایش اینست که اینها در درون خود شان هم از یکدیگر میز شده و بنابراین کل سازمان جبهه ی ملی

→
 مارکسیستی - لنینیستی انقلابی منضبط را روشن می‌کنند . ما از یک چنین مرزبندی ای هر چند که ناآگاهانه صورت گرفته باشد استقبال می‌کنیم و متقابلاً با مواضع اصولی و قاطع خودمان جبهه را وادار به موضعگیری هر چه شدیدتر و مشخص تر و آگاهانه‌تر در این باره خواهیم کرد . و اما برای نیروهای واقعا پرولتری جامعه این نکته که امروز حمله به استالین چقدر یاب طبع امپریالیستها و روزنویستهاست و این نکته که جزو بازی جهانی چه داغ بزرگی از استالین که پرچم دیکتاتوری پرولتاریا را در اولین کشور سوسیالیستی جهان سالیان دراز بعد از لنین همچنان برافراشته نگاه داشت بر دل دارد ، فکر نمی‌کنیم . سایل و نکات پوشیده‌های در برداشته باشند .
 (۱) و (۲) - جملات داخل گیومه نقل از همان نامه .

خارج یا با این "برخی عناصر" مشخص می‌شود و یا با بقیه‌ی آنها که شما با انسان توافق اید تئولوزیک دارید. در صورت اول، یعنی هرگاه جبهه‌ی ملی خارج بطور غالب مرکب از همان برخی عناصری باشد که شما با آنها توافق اید تئولوزیک ندارید (یعنی بطور عمده نظرات و عقاید جبهه را همین برخی عناصر منعکس می‌نمایند) این عدم توافق اید تئولوزیک چیست؟ در کجاست؟ وجه تحلیل مشخص درباره آن وجود دارد؟ دامنه‌ی تاثیر این اختلاف اید تئولوزیک در عمل و در رابطه "سازمانی با آنها چگونه است؟ و ۰۰۰ خلاصه همه‌ی آن سئوالات گذشته‌ی ما در باره‌ی رابطه‌ی ما بین سازمان شما و جبهه‌ی ملی خارج همچنان مطرح است.

اما در صورت دوم یعنی هرگاه جبهه‌ی ملی خارج بطور غالب مرکب از همان کسانی باشد که شما با آنها توافق اید تئولوزیک دارید، یعنی این همان بقیه‌ی "برخی عناصر" باشند که بطور عمده نظرات و عقاید جبهه‌ی ملی را منعکس نمایند، آنگاه شما نه تنها با اکثریت عناصر تئولوزیک سازمان (وجه غالب تضاد) بلکه بطور کلی با کل این سازمان توافق داشته و مورد اختلاف همی جز همان "برخی عناصر" که مسلماً یا باید مواضع شما را مورد قبول قرار دهند و یا باید کنار بروند باقی نمی‌ماند. در چنین صورتی دیگر جبهه‌ی ملی‌ای وجود نخواهد داشت! این ارگان یک شاخه از سازمان شما خواهد بود، شما با آنها توافق اید تئولوزیک دارید، فعالیت‌های عملی آنها هم تاکنین اساساً در جهت خط مشی مسلحانه بوده، ارتباط کاملاً نزدیک سازمانی هم بین شما موجود است حتی عناصر معروف این سازمان خود را عضو دفتر سیاسی یا کادر مرکزی سازمان چریک‌های فدائی خلق می‌خوانند آن وقت دیگر چه جبهه‌ی ملی‌ای؟ چه دلیلی دارد که یک شاخه از سازمان شما اسم جداگانه‌ای برای خودش انتخاب کند و یا عده‌ای از اعضا، شما دارای دو هویت سازمانی باشند؟ ۰۰۰ بلی یک احتمال ضعیف هم در این میان هست و آن اینکه به جای مستحیل شدن جبهه‌ی ملی خارج در سازمان شما، شما بعنوان یکی از سازمانهای

جبهه‌ی ملی، داخل در جبهه شده و در واقع قالب جبهه‌ی ای جدیدی بوجود آورده باشید که باز هم تناقضات فوق در این شکل تقریباً نامحتمل نیز به اشکال دیگری همچنان باقی خواهد ماند.

اما اگر هیچک از این شقوق وجود ندارد، اگر علیرغم همه‌ی نزدیکیهای عملی و روزمره بین سازمان شما و جبهه‌ی ملی خارج از نزدیکیهایی که مشخصاً به صورت وحدت کامل در عمل جلوه‌گرمی شود، هنوز يك نظر روشن و تحلیل معین درباره معنی و ضوابط این نزدیکیها وجود ندارد، اگر علیرغم تأیید همه‌جانبه‌ی جبهه‌ی ملی در عمل، شما هنوز حاضر نیستید همه‌ی جنبه‌های فکری و عملی آنها را علناً تأیید کنید و ترجیح می‌دهید تناقضات حاصل بین وضع موجود و اصول عام انقلابی را با ذکر برخی جملات مبهم و چندپهلواز دیده بیندازید (۱) و بالاخره اگر هنوز تضادهایی بین شما و جبهه‌ی ملی وجود دارد که شما آنها را به صورت بسیار ناقص و ناکافی "اختلاف با برخی از عناصر آنها از نظرایدئولوژیک" توضیح می‌دهید تنها می‌توانیم يك نتیجه بگیریم و آن عبارت از اینست که شما نه تنها برای بیان اختلافاتان با جبهه‌ی ملی، بیانی روشن، رسا و قاطع انتخاب نکرده‌اید؛ بلکه از این مهم‌تر، این اختلاف را اساساً بنحو اصولی و صحیحی ارزیابی نکرده‌اید. اختلاف شما با جبهه‌ی ملی فقط نمی‌تواند "اختلاف با برخی از عناصر آنها از نظرایدئولوژیک" باشد؛ بلکه این اختلاف از پایه و بن، بین محتوای اجتماعی - سیاسی و عملی سازمان انقلابی شما و سازمان صنفی - سیاسی - دانشجویی جبهه‌ی ملی خارج وجود دارد. بنابراین وقتی شما برای بیان اختلافاتان با جبهه‌ی ملی خارج تنها روی عناصری از آنها که از نظرایدئولوژیک با شما توافق ندارند تکیه می‌کنید می‌تواند این معنی را داشته باشد که اولاً؛ شما هیچ تفاوت اصولی و بنیادی ای (بمعنا^ی

(۱) - برای توضیح بیشتر به پاورقی ۲ صفحه‌ی ۲۱۷ مراجعه کنید.

طبقاتی) بین خودتان و جنبه‌ی ملی‌خارج قابل نیستید و تنها مرز و فاصله‌ی و در سازمان را برخی عناصر در میان آنها می‌دانید که با شما توافقات ایدئولوژیک ندارند. عبارت دیگر، این عدم توافق ایدئولوژیک با برخی عناصر موجود در جنبه‌ی ملی‌خارج بهیچوجه برای شما به معنای عدم توافق ایدئولوژیک با جنبه‌ی ملی‌خارج نیست. **تایا:** شما گرایش‌ها ضد استالینی، تروتسکیستی و ضد مائوئی و یا اصولاً این قبیل انحرافات موجود در جنبه‌ی ملی‌خارج را نه بمثابة یک جریان سازمانی ناشی از ماهیت طبقاتی و مضمون سیاسی - اجتماعی این سازمان، بلکه حداکثر، ناشی از انحرافات برخی از عناصر موجود در جنبه‌ی ملی‌خارج می‌دانید (۱).

این در نتیجه دقیقاً معنی همان جملاتی است که شما برای بیان اختلافات با جنبه‌ی ملی‌خارج بکار برده اید. این معنی را جمله‌ی دیگر شما در چند سطر بعد نیز تأیید می‌کند: "مسائل فوق (چه مسایلی؟) (۲) نیز شاید مدتی بعد،

(۱) - جالب توجه در اینجا اینست که امروز درست همان کسانی که رهبری جنبه‌ی ملی‌خارج را در دست دارند هستند که چنین مواضع منحرفی را تبلیغ می‌کنند و درست همین افراد هستند که در مجامع و محافل گوناگون بنام شما، بنام عضویت در سازمان و مرکزیت شما سخن می‌گویند. آنگاه وقتی که شما با بی‌دقتی عامدانگسهای قضیه‌ی انحرافات جنبه را به یک پدیده‌ی مجهول "برخی عناصر" مربوط می‌کنید، برای خواننده‌ی بی‌غرض چه استنباطی می‌تواند از این نحوه‌ی برخورد شما بسا مسایل بدست آید؟ ما از بحث روی تضادی که این قسمت از نامه‌ی شما با واقعیات مذکور در فوق دارد، مخصوصاً از آن جهت خود داری می‌گیریم که ممکنست به جای یک بحث علم و همد جانبه، مسئله‌ی اصلی را بصورت اختلاف با عناصر خاص و مشخص در آورده و روح کلی انتقادات ما را تحت الشعاع موارد جزئی قرار دهد.

(۲) - نقل از نامه‌ی رفقا. نگاه‌ی به جملات همین نامه و همینطور نامه‌های گذشته رفقا، وجود و حاکمیت یک شیوه‌ی خاص در نگارش، وجود ابهام و ابهام در سخن را نشان می‌دهد. مثلاً در همان جمله‌ی گذشته: "با آنکه از نظر ایدئولوژیک با برخی از عناصر آنها توافق نداریم، فعالیت‌هایشان را مثبت می‌دانیم، البته منظور

پس از آنکه جریان سوم تکلیف مشخص تری از لحاظ موضعگیری درونی پیدا کنند روشن تر شود " اولین پرسش این است که این مسایل فوق کدامند ؟ علی القاعده

فعالیت های عملی شان ۰۰۰ مسلحانه است " ، دو حکم کلی ، مبهم و تقریباً مجزا از هم به اضافه ی دو استثنا ، و یک شرط آورده شده است . جمله ی " از نظرسر ایدئولوژیک توافق نداشتن با آنها " ، اولین حکم کلی است که بلافاصله با استثنا " بقیه ی برخی از عناصر آنها " ، مشروط می شود (یعنی با بقیه ی آنها توافق ایدئولوژیک داشتن) . دومین حکم با جمله ی " مثبت دانستن فعالیت های شان " معین می شود ، اما البته " فعالیت های عملی شان " و نه فعالیت های نظری آنها . این استثنا ، دوم است در حکم دوم . و قسمت آخر جمله اصلی ، اینکه از میان همان فعالیت های عملی هم تنها آن فعالیت هایی که در جهت تثبیت هر چه بیشتر مواضع جنبش مسلحانه باشد ، مورد تأیید است ، شرط کلی و مبهم دیگری است (چون بهر حال نوع این فعالیت ها و اختلافاتشان با فعالیت هایی که مورد قبول نیست معلوم نشده) برای این استثنا ، بدین ترتیب برای خواننده به سادگی ممکن است استنباطات گوناگون و متفاوتی از این جنابات دست دهد . و حتی اورانسیت به مقصود اصلی نویسنده به اشتباه بیندازد ، مثلاً از همین جمله ی فوق الذکر ، می توان چنین برداشت هایی کرد که جیبه ی ملی خارج سازمانی است که شما به غیر از برخی از عناصر وابسته به آن ، بطور کلی با آن توافق ایدئولوژیک دارید یا برعکس به جز باقیمانده ای از این برخی عناصر با کل سازمان جیبه ی ملی بهیچوجه از نظر ایدئولوژیک توافق ندارید (هر دو اینها ممکن است فهمیده شود) . فعالیتهای عملی شان را اساساً مثبت دانسته تأیید می کنید اما فعالیت شوریک و نظری آنها ، یعنی نقطه نظرات سیاسی و ایدئولوژیک آنها را مثبت نمی دانید . اما درباره ی اینکه چگونه ممکن است فعالیت عملی کسی درست باشد اما نقطه نظرش صحیح نباشد حرفی نمی زنیم . یعنی می توان فعالیت عملی را از پایده ی شوریک و ایدئولوژیک آن جدا کرد و بالعکس . همینطور با اینکه بهیچوجه راجع به تأیید نقطه نظرات شوریک آنها صحبت نشده اما با این وصف یا عده ای از آنها (غیر از برخی عناصر) و وحدت ایدئولوژیک دارند ! در مورد فعالیتهای عملی آنها هم آن قسمتی که در جهت تثبیت هر چه بیشتر مواضع جنبش مسلحانه است مورد قبول شماست یعنی عمل اجتماعی یک سازمان می تواند دویا چند پاره شده ، قسمتی از آنها در جهت تثبیت هر چه بیشتر جنبش مسلحانه باشد ، قسمت دیگر نباشد ، که آنوقت مورد تأیید شما نیست .

باید مسایلی باشند که از وجود همان برخی عناصر که با شما توافق ایدئولوژیک ندارند ناشی شده باشد، بعبارت دیگر، تظاهرات خارج سازمانی و بارز انحرافات ایدئولوژیک موجود در جبهه‌ی ملی و مخالفتی که این انحرافات بهرحال در میان نیروهای اپوزیسیون مارکسیستی - لنینیستی داخل و خارج کشور برانگیخته، مشکلات و مسایلی را برای روابط بسیار نزدیک و کاملاً متحد شما با جبهه‌ی ملی بوجود آورده است. شما از یک طرف در جریان کار و عمل انقلابی می‌بینید که نمی‌توانید با این نظرات انحرافی جبهه‌ی ملی موافقت داشته باشید و تبعاً حاضر نیستید شما را مؤید و شریک این انحرافات بدانند و از طرف دیگر عملاً سر رشته‌ی بسیاری از کارها و امکانات شما در خارج کشور در دست همین سازمان قرار گرفته است (بدون آنکه محتاج دلیل دیگری در این باره باشیم مضمون سطور اول نامه‌ی شما راجع به درجه امکانات و نفوذ و ... جبهه‌ی ملی خود بخود نقطه‌ی توجه و اتکاء شماران شماست) بنابراین یا باید بطور قاطع با انحرافات آن برخورد کرده و مرزهای سیاسی - سازمانی و ایدئولوژیک خودتان را با آن صریحاً روشن کنید یا اینکه علناً و

اما این مطلب همین جا با جمله‌ی چند سطر بالاتر همین نامه که: "فعالتهای عملی این جریان اساساً در جهت خط مشی مسلحانه" دانسته شدید در تناقضی قرار می‌گیرد و بعد در ادامه‌ی همین تقسیم بندی و شروط متعدد مربوط به هر یک از آن، این نتیجه نیز ممکن الحصول است که هر کدام از این دو نوع فعالیت عملی، توسط دو عده‌ی متفاوت از عناصر این سازمان نمایندگی می‌شود (برخی عناصر مسرود اختلاف و بقیه که مورد توافق شما هستند) که باز هم این دو گروه هیچگونه ارتباطی با هم ندارند (والا این ارتباط را روشن می‌کردید) ولی در عین حال همگی آنها متعلق به یک تشکیلات هستند و ... رفقا! تصدیق می‌کنید که استفاده از چنین شیوه نگارش، استفاده از ابهام و ابهام در سخن، در مکاتبات دو سازمان نه درست است و نه لازم (اغلب نامه‌های گذشته‌ی شما نیز علیرغم همه‌ی اختصارش، حاوی جملاتی پیچیده تر و تعبیرات کثیرتر از جمله‌ی نمونه است. بطوریکه برای درک مقصود اصلی نویسنده عمدتاً مجبور می‌شوید شقوق و احتمالات گوناگونی را مد نظر بیاوریم

آخرین حد با انحرافات سیاسی - ایدئولوژیک آن همراهی و همگامی کنید . اما شما ظاهراً برای رفع این محذور به يك راه حل میانه می‌رسید . این راه حل میانسه عبارتست از قبول اختلاف ایدئولوژیک آنها با برخی از عناصر جبهه ی ملی خارج . اما این مرز بسیار لرزان تر از آنست که بتواند نقطه ی تمیزی را معین کند و پایگاه ثابتی را فراهم آورد .

دروغله ی اول باید پرسید ماهیت سیاسی - اجتماعی این اختلاف ایدئولوژیک چیست ؟ از نظر سیاسی ممکن است از بعضی قرائن (منجمله صحبت های حضوری) اینطور استنباط کنیم که منظور شما از اختلاف ایدئولوژیک همان مخالفت داشتن با گرایشات ضد مائوئی ، ضد استالینی و تروتسکیستی آنهاست . این چنین مخالفتی البته امر بسیار درستی است و اهمیت موضعگیری صریح در مقابل يك چنین گرایشات منحرفی کم نیست (مخصوصاً در این باره لازمست کار بسیار بیشتری نسبت به آنچه که در گذشته صورت گرفته در سطح جنبش انجام بدهیم) . اما به شرطی ایسین وظیفه تا سرحد کمال انقلابی خود انجام خواهد شد که اولاً ریشه های اجتماعی و طبقاتی آن تحلیل شود (چیزی که بهیچوجه در نامه ی فوق الذکر و یا در جای دیگر ، شما به آن اشاره ای نکرده اید) . ثانیاً جریان سازمانی آن در هر مورد مشخص گردد . ثالثاً اثرات زبان پارعلی و سیاسی آن افشاء شود . اما شما متأسفانه تنها ماهیت اجتماعی و طبقاتی این اختلاف را روشن نمی‌کنید (حتی موضوع آنرا هم تصریح نکرده اید . ما فقط از روی برخی قرائن ، استنباطی داشتیم که مطمح

حتی اگر به فرض بعید این چنین شیوه‌ای در موقع و شرایطی خاص جایز باشد مسلماً آن موقع و شرایط بحث میان ما و شما که هر دو در روی یک سرزمین ، و در مقابل یک دشمن و برای یک هدف مبارزه می‌کنیم نخواهد بود .

ساختیم) بلکه با طرح نیم بند، جزئی و غیر اصولی آن، یعنی به صورت اختلاف یا برخی از عناصر این سازمان، روی اصل مسئله‌ی مناسب‌سازمان انقلابی خود و سازمانهای جبهه‌ی ملی خارج سرپوش می‌گذارید. در چنین صورتی یعنی وقتی اختلاف شما با این سازمان تا این حد فرس و درجه‌ی دوم است طبیعی است که دیگر صحبتی هم از بررسی آثار سیاسی - تشکیلاتی و عملی این انحراف و یا بررسی اشکال مشخص سازمانی آن، در میان نباشد.

اما راه میانه‌ی شما تنها به همین جا ختم نمی‌شود چرا که تمامی مسائلی که مناسبات کاملاً نزدیک شما را با جبهه‌ی ملی خارج به مخاطره می‌اندازد، تنها وجود و بروز یک سری گرایش‌های منحرف فکری در این سازمان یا بقول شما در برخی عناصر موجود در آن نیست بلکه این سازمان در درجه‌ی اول سازمانی است با چار - چوب جبهه‌ای. بنابراین نه تنها فاقد یک موضع مشخص ایدئولوژیک است (که این موضوع هم به دلیل ماهیت صنفی - سیاسی این سازمان و یا حتی به دلیل جبهه بودنش بنا به ادعای خود این سازمان، جای هیچگونه ایرادی نیست) بلکه تاکنون علیرغم اعلام کلی حمایت از جنبش مسلحانه، هیچگونه موضع مشخص و مدون سیاسی - استراتژیک نداشته است (و یا شاید درست‌تر است بگوییم نمی‌توانسته داشته باشد)، نتیجتاً روابط هر سازمان انقلابی مارکسیستی - لنینیستی با این سازمان (جبهه‌ی ملی خارج) دو چندان ضروری تر از رابطه با هر سازمان سیاسی یا صنفی با همت مشخص اجتماعی و طبقاتی، محتاج مرزبندیهای دقیق سیاسی - سازمانی و ایدئولوژیک بوده و می‌بایست چارچوب کاملاً معین و قابل دفاعی را (از نقطه نظر مارکسیستی) ارائه دهند.

اما شما بازم در اینجا مشکل خودتان را به طریق اصولی، یعنی معین کردن دقیق این ضوابط و این مرزبندیها و بنا نهادن یک همکاری سالم بر اساس آن، حاصل نمی‌کنید؛ بلکه با منتظر شدن برای آنکه جریان سوم (جبهه‌ی ملی خارج) تکلیف

مشخص تری از لحاظ موضعگیری درونی پیدا کند* (۱)، تنها آنها به نحو خطرناکی پیچیده ترمی کنید* در واقع اگر این درست است که تنها بایک موضعگیری فعال، قاطع و اساسی در قبال این قبیل نیروها است که می توان انحرافات موجود در آنها را در سطح جنبش عقب رانده و به آنها کمک کرد تا حتی الامکان به موضعگیری درونی صحیحتری دست یابند (۲) و باز اگر قدم اول این موضع گیری فعال، قاطع و اساسی برای مبارزه با انحرافات تنها با روشن کردن صریح و قاطع مواضع اصولی ما نسبت به این سازمانها و نیروها* با ترسیم دقیق آن مرزهایی که نقاط اشتراك و افتراق ما را با آنها تشکیل می دهد امکان پذیر است و بالاخره اگر منافع اساسی و دراز مدت جنبش نیز در اتخاذ يك چنین مواضع اصولی نهفته است؛ آنگاه سیاست صبر و انتظار شما به جای اتخاذ مواضع فعال، سیاست مرزهای موج و پرهیز از برخورد همه جانبه و عمیق با نیروها به جای داشتن مرزهای قاطع و روشن با هر يك از دستا^ن مختلف و متناسب با ماهیت سیاسی - اجتماعی هر يك از آنها* چه نتیجه ای جز تشدید این انحرافات در سطح جنبش می تواند داشته باشد؟ و آیا در قدم اول این سازمان خود شما نخواهد بود که در خطر سرایت چنین انحرافات قرار بگیرد؟ (۳) و (۴)

- (۱) - به نقل از همان نامه ی مورد بحث* جمله ی اصلی چنین است: * * * * *
مسائل فوق نیز شاید مدتی بعد، پس از آنکه جریان سوم تکلیف* پیدا کند، روشن تر شود*
(۲) - بدیهی است که سیاست فعلی ما در قبال جبهه ی ملی خارج، از درک و پاسخ به چنین ضرورتی جدا نیست*
(۳) - مراجعه کنید به ضمیمه ی شماره ی ۲*
(۴) - اینکه آیا شما در صد کوشش مستقیم برای رساندن جبهه ی ملی خارج به سطح يك موضعگیری مشخص و سالم درونی که طبیعتاً در بیرون هم باید منعکس شود،

رقعا! ماد راینجا به بررسی آن قسمت از نامه شما که اختصاص به دیدگاه‌های شما در رابطه با جبهه‌ی ملی خارج داشت خاتمه می‌دهیم اما هنوز صحبت‌های ما در حاشیه‌ی همین مطلب و در پاره‌ی قسمت دیگری از نامه‌ی مزبور تمام نشده است.

مطالعه‌ی نامه‌ی اخیر شما و مفهوم و یا د و نتیجه‌ی متفاوت برای ما در برداشت: مفهوم اول که با توجه به بحث‌های جلسه‌ی حضوری تا حدود زیادی خارج از انتظار ما بود، عبارت بود از توجیه و تأیید همان روابط و مناسبات گذشته با جبهه‌ی ملی خارج که خودتان نیز بطور ضمنی در همان جلسه‌ی حضوری به اشکالات موجود در آن و اشکالات بیشتری که می‌توانست در آینده بوجسود آورد اشاره‌هایی داشتید. تصور ما در آن جلسه این بود که آگاهی خود شما به عواقب خطرناک این نوع روابط، همراه با تذکرات شفاهی ما، تغییرات مناسبی در جهت گیری این روابط به سمت مواضع اصولی و منطبق بر واقعیات موجود اجتماعی-سیاسی بهمراه خواهد داشت؛ مخصوصاً اینکه بنظر می‌رسید دیگر آن محظورات و

هستید یا نه برای ما روشن نیست. متن نامه‌ی شما فقط نشان می‌دهد که شما منتظر این موضعگیری درونی هستید. بهر صورت اگر چنین کوشش‌هایی صورت بگیرد بنظر ما امر نادرستی نیست. کوشش و تاثیرگذاری مستقیم و غیرمستقیم انقلابی-کمونیستها در این قبیل سازمانها و موسسات سیاسی یا صنفی-سیاسی برای ارتقاء هر چه بیشتر سیاست و آیدئولوژی آنها تا سطح سیاست و آیدئولوژی انقلابی، نه تنها چیز بدی نیست بلکه بسیار لازم و مفید نیز هست؛ منتهی به شرطی که این فعالیت و یا دخالت منجر به مخدوش کردن مرزهای د و نوع فعالیت و د و نوع سازمان و ... چه از جهت چپ و چه از طرف راست نشود. یعنی از يك طرف شیوه‌ها و عقاید خاص این قبیل موسسات و سازمانها با شیوه‌های کار و نقطه نظرات مربوط به يك فعالیت انقلابی مارکسیستی-لنینیستی مشتبه نشود (جایگزین آن نشود) و از طرف دیگر از يك سازمان صنفی-سیاسی، انتظاراتی بیش از مقدرات اجتماعی و طبقاتی آن خواسته نشود. این شرط را می‌توان به يك تعبیر با همان جمله‌ی معروف

موانعی که تا کنون قسمت مهمی از کارهای تبلیغاتی و تدارکاتی شمارادرخارج به جبهه ی ملی وابسته می‌کرد و شاید از این جهت همواره مشکلاتی بر سر راه یسک موضعیگیری اصولی قرار می‌داد، در شرف مرتفع شدن است و یا حتی اگر ایسک محظورات هنوز باقی است دیگر به علت اهمیت روز افزون و حیاتی که این مرزبندی پیدا می‌کند نمی‌تواند امر تعیین کننده ای تلقی گردد. برداشتم از موضوع روابط شما و سستی که در آینده می‌گرفت مطابق ملاحظات فوق بود. بهمین دلیل ضرورتی به شرح انتقادات خودمان به شما در این باره و یا اصولاً طرح انتقاداتی که از جهنسات متعدد دیگر به جبهه ی ملی خارج وارد بود و بهر حال قسمتی از آن نیز در رابطه با شما قرار می‌گرفت ندیدیم (۱). بنظر ما این آینده و مواضع آتی شما و همچنین چشم انداز پرشور وحدت و همبستگی کامل دو سازمان بود که می‌توانست ملاک قرار گیرد نه آن وقایع و رویداد هاییکه در گذشته اتفاق افتاده بودند و اکنون تنهامسی توانستند زمینه ای برای تجربه آموزشی و پرهیز از اشتباهات بشوند.

مقاله ی " شعارهای وحدت " شما نیز عنوان کرد که بدروستی می‌گوید: " تحمیل خصلت های حزب به جبهه چپ روی و تحمیل خصلت های جبهه به حزب راست روی است و این هر دو انحراف اگر منجر به عواقب هلاکت بار نشوند لااقل به کار آیی نیروهای انقلاب آسیب می‌رسانند "

(۱) - ما هنوز لازم نمی‌بینیم که اقدامات آشکار و نهان و تبلیغات سوشی راکه از طرف جبهه ی ملی خارج علیه سازمان ما صورت گرفته است مورد بررسی و برخورد اساسی قرار دهیم چرا که این موضوع خود جز کوچککی است از سیاست کلی تر ما در مورد مبارزه با انحرفات اساسی تری که جبهه ی ملی خارج و یا گروهها و سازمانهای وابسته بدان در جنبش وارد می‌کنند. قدم اول این مبارزه همانطور که خودتان در همین ناموسی ملاحظه می‌کنید کوشش برای قطع و حتی الامکان محدود کردن بیشتر آن قضای تنفسی می‌باشد که روابط بسیار باز و بی‌قید و شرط شما در اختیار این سازمان و طبیعاً گرایشات منحرف موجود در آن قرار داده است. ما اگر موفق شویم کلاف این مبارزه اصولی را از سرخ اصلی آن، یعنی همین روابط، باز کنیم خود بخود مواضع منحرف ثانوی

این تجربه آموزی از گذشته - در این مورد خاص - برای ما نیز وجود داشت منتهی در شکل و نوع دیگر و طبعا بنا به دلایلی متفاوت یا آنچه که شما هم اکنون با آن روبرو هستید . منظور برخورد یا ضعف ها و انحرافات بود که در سیاست گذشته کادر قدیم مسئولین گروه خارج از کشور ما وجود داشت (که مجموعا شما را نیز از آن بی اطلاع نگذاشته بودیم) این برخورد علاوه بر همه ی درسهای متعددی سازمانی اش ، بار دیگر سیاست قاطع ما را در مورد ((ایستادگی روی اصول در هر شرایط و بهر قیمت و فریفته نشدن بمنافع جزئی و ظاهری علیرغم همه ی فشارها)) را تأیید کرد . بهمین دلیل وقتی شما به برخی اختلاف نظرهای سیاسی بین خود - تان و جبهه ی ملی خارج اشاره کردید ما تصور کردیم که شما در صد ن پیش گرفتن سیاست جدیدی هستید که اینک بر خلاف گذشته مرزبندیهای قاطع سیاسی ایدئولوژیک در آن ملحوظ شده است .

نامه ی اخیر شما نشان می داد که پیش بینی ما لا اقل تا این مرحله و در این زمینه درست صورت نگرفته است و این البته امر خوشحال کننده ای نمی توانست باشد . با این وصف همه ی قسمتهای نامه ی شما نا امید کننده نبود . شما نوشته بودید : " از شما می خواهیم که هر گونه اشکالی در روابط مشاهده می کنید برای ما بنویسید . ما سازمانها اقدام خواهیم کرد " و یا " همچنین مواضع اصولی شما را تا جایی که با خط استراتژیک مان خوانایی داشته باشد مورد پشتیبانی قرار می دهیم که البته این امر به نتایج بحث های درون دو سازمان و مشخص شدن دقیق تر مواضع سیاسی و استراتژیکی شما ارتباط خواهد داشت " (۱) . این جملات بهر حال پیامهای مثبتی

→
جبهه ی ملی خارج که در این نوع اقدامات مود یگرانه علیه سازمان ما جلوه گر شد ما ست از بین خواهد رفت .

(۱) - راجع به جمله ی آخر این سطور لازمست در نوشته ی دیگری مستقلا صحبت شود . با این وصف همین جا لازم به توضیح است که ما ابهامی در مواضع سیاسی و

←

از نزدیکی و تفاهم بالقوه‌ی دو سازمان را در برداشت که می‌توانست مؤید عزم راسخ ما در طرح مستقیم، باز و صریح انتقادات و مسایل مطروحه مابین دو سازمان باشد. بدین قرار طرح این اشکالات و انتقادات تنها نه بعنوان انجام يك وظیفه یا انقلابی از طرف ما بلکه همچنین بمثابة پاسخ صمیمانه به دعوتی که شما از ما بعمل آورده بودید نیز ضرورت می‌یافت.



در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا ما طرح و بررسی این انتقادات را يك وظیفه‌ی انقلابی می‌دانیم؟ به چه دلیل روی موضعگیری اصولی و مرزبندی روشن اصرار می‌کنیم؟ چرا روی انتقاد به مناسبات فعلی شما با جبهه‌ی ملی خارج و ضرورت تصحیح و تغییر این روابط پافشاری می‌کنیم؟ حتی بنظر يك ناظر بیطرف هم این اصرار و پافشاری از طرف ما نمی‌تواند از هدف معین و منافع مشخص تبعیت نکند. بنابراین طبیعی است که شما نیز روی این قسمت مسئله‌اندیشه کنید. اتفاقاً ما نیز کاملاً بر همین عقیده هستیم. ما نیز معتقدیم که هدف معین و منافع مشخص را در مد نظر داشته‌ایم.

استراتژیک خود مشاهده نمی‌کنیم. ما مواضع خود مسان را مکرراً و بطور صریح در مطبوعات سازمانی اعلام کرده‌ایم. اگر منظور فقط از ابهام، مسئله طرح شعار جبهه از طرف ما و اختلافاتی که در این زمینه بین دو سازمان وجود دارد می‌باشد، این موضوع حد اکثر می‌تواند يك اختلاف نظر باشد نه ابهام که مسلمان ریحها بین دو سازمان حل و فصل خواهد شد. همینطور اگر منظور حدود و مشخصات عملی و کلا تاکیکی جبهه است که این نیز امری است وابسته ب جریان عمل و نظر دیگر گروهها و نیروها که مسلمان تعیین دقیق همه آنها از عهد ما خارج است (این موضوع در نوارهای هم مورد بحث قرار گرفته است). اگر مورد یا موارد دیگری بنظر شما می‌رسد تذکرید دهند مسلمان برخورد خواهیم کرد.

اما مسلما بسیار نادرست و شاید بهتر باشد بگویم ساده لوحانه خواهد بود اگر تصور شود این هدف همان منافع محدود، گذرا و صرفا گروهی و سازمانی است و یا از آن نادرست تر؛ ما در انتقاد به روابط شما با جبهه ملی، از يك موضع تنگ- نظرانه خرد به بزرگویی، آغاز بحركت کرده ایم؛ چرا که هر کس یخویی می فهمد که کسب منافع جزئی و محدود گروهی مجزا از منافع عمومی جنبش حتی اگر در مقابل جریاناتی تا این درجه ناسالم هم قرار داشته باشد هرگز بدون از دست دادن اصل یا پاره ای از اصول، بدون سازش در برخی اصول و چشم پوشی از برخی منافع اساسی و دراز مدت خلق امکان پذیر نخواهد بود.

با این توصیف، بالاخره این هدف مشخص چیست و این منافع معین کدام است؟ برای پاسخ بدین سؤال اجازه دهید قبلا مقدمه ای لازم را مطرح سازم:

ما در نشریات گذشته ی سازمانی خودمان مسئله ی " وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه ی نبرد..." را بعنوان يك ضرورت استراتژیک، بعنوان حلقه ی مهمی که مرحله ی دوم جنبش مسلحانه یعنی گسترش موقعیت توده ای آن به این حلقه وابسته است مورد بحث قرار داده ایم. این موضوع مسلما در وهله ی نخست مسئله ی رابطه ی ما بین دو سازمان (چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق) را مطرح می ساخت. نظر ما این بود و هنوز هم بر آن پابرجا هستیم که دو سازمان باید بسمت وحدت پیش بروند. این ضرورتی است که درک و پاسخ به آن در حل بسیاری از معضلات کنونی جنبش تأثیری تعیین کننده خواهد داشت در حالی که سرپیچی از آن مسلما و لا اقل در يك مرحله ضایعات قابل اهمیتی بر پیکر جنبش وارد می سازد. در بین حال کاملا روشن بود که به قول مضمونی از مقاله شعارهای وحدت شما: " تنها آرزوی ساده دلانه داشتن برای رسیدن به وحدت کافی نخواهد بود" ما نیز اگر چه این هدف را بصورت يك آرزوی بزرگ انقلابی نگاه می کردیم اما نگرش ما به مسئله و طبیعتا کوششها ما در این راه، ساده دلانه و ساده لوحانه نبود. ما بخوبی می دانستیم که علیرغم وجوه

اشتراک متعدد و قابل اتکائی در زمینه های نظری و عملی بین دو سازمان ، هنوز اختلافات کم و بیش مهمی در برخی نقطه نظرات سیاسی - استراتژیک و یا شیوه های کار ، مسایل آموزشی ، تبلیغات و ... بین ما و شما موجود است که مسلماً پسندون حل اصولی این اختلافات ، بدون يك کارپرحوصله ی فرهنگی میان اعضا* دو سازمان (حالا چه در سطح دو سازمان و چه در صورت ضرورت در سطح جامعه) وحدت کامل دو سازمان خواب و خیالی بیش نخواهد بود . بعبارت دیگر " پروسه وحدت " مابین دو سازمان اگر چه می تواند بر حسب درجه ی درك ضرورت های استراتژیک جنبش از طرف رهبری دو سازمان ، درجه ی هشامی ، اصولگرایی و ... آنها ، کوتاه مدت تر یا دراز مدت تر طی شود اما مسلماً نمی تواند از يك محتوای پرکوش و کشش کارایدنولوژیک و " مبارزه به خاطر وحدت " خالی باشد .

بدین قرار ما سیاست مشخصی را در رابطه با شما در پیش گرفتیم . این سیاست که هنوز هم بطور کامل یا برجاست عبارتست از : پایداری در اصول ، گذشت و اغماض در منافع و اختلافات جزئی . ما این سیاست را بطور روشن در همان جلسه ی مذاکرات حضوری برای شما توضیح دادیم . ما برای پیشبرد این پروسه ، شیوه ی موثری پیشنهاد کرده و گفتیم : " نقطه غائی و هدف نهائی برخورد ها ، بحث ها و فعالیت های متقابل ارتباطی دو سازمان را " وحدت کامل " دو سازمان قرار داده و آنگاه در این راه ، قدم به قدم تمام اختلافات اصولی را پیش کشید و در جریان يك بحث همگانی میان اعضا* دو سازمان ، با هدایت و نظارت يك جمع منتخب و مشترك از دو سازمان ، امر وحدت را بطور اصولی و منظم ، بدون آنکه مراحل را سوزانده باشیم و یا بدون آنکه تنگ نظریهای احتمالی گروهی و ... امکان نفوذی پیدا نمایند ، پیش ببریم ."

ضمناً برای آنکه جای هیچگونه ابهام و یا تعبیر و تفسیر نماند - درستی باقی نماند توضیح دادیم که این اصول از نظر ما چه از جهت

سیاسی و استراتژیک و چه از جهت ایدئولوژیک معین و اعلام شده بوده و عبارت از همان خطوط اصلی سیاسی - استراتژیکی است که تحلیل مارکسیستی - لنینیستی جامعه در مقابل ما می‌گذارد .

طبیعی است این اصول که معمولا و بطور مشخص در شکل نظرات سیاسی - استراتژیک ، خصوصیت های سازمانی و گروهی خود را معین می‌سازد ، در عین آنکه اعتقادات سیاسی - ایدئولوژیک تنها يك سازمان را منعکس می‌سازد اما (پالینحال) از دیدگاه همان سازمان ، منافع اساسی و اصولی جنبش راتامین می‌نماید . بنابراین آنچه که مورد بحث دوسازمان قرار می‌گرفت ، بحث بر سر منافع اصولی جنبش ، بحث بر سر این خط مشی یا آن خط مشی ، بحث بر سر این نقطه نظر اساسی سیاسی یا آن نقطه نظر اساسی سیاسی بود . بنظر ما " اصول " همین ها بودند (و هست) در حالی که در کار آن ما صریحا اظهار داشتیم حاضریم بطور مشخص در موارد غیر اصولی ، در موارد جزئی ، در مواردی که مسئله صرفا به منافع سازمانی ما برمی‌گردد و با منافع اساسی جنبش در تضاد قرار نمی‌گیرد ، مثلا در مواردی که مسئله تضاد منافع سازمانی و نه جنبشی دوسازمان مطرح است ما هرگونه گذشت و اغماضی را مورد قبول قرار می‌دهیم . این سیاست دقیقا مبتنی بر این تحلیل بود که وقتی صادر اصول مشخص سیاسی - ایدئولوژیک خودمان دچار سازش نشویم - سازش در جزئیات و گذشت از منافع جزئی و فرضی - در مقایسه با نتایج قابل اهمیت و مثبت سیاسی و سازمانی که این وحدت می‌توانست برای مبارزه ی مردم ما در بر داشته باشد ، امر نادرستی نخواهد بود .

البته شما در مقابل شیوه ی پیشنهادی ما ، استقبالی نشان ندادید در حالیکه آنرا بطور مشخص رد هم نکردید و حل مسئله موقوف شد به فکر بیشتر شما بر روی این شیوه و اینکه بهر حال منتظر انتشار یکی دوشماره ی " نشریه ی بحث میان دوسازمان " باشیم (خوشبختانه در آشنایی که این نوشته حاضر شد بکوشش شما اولین شماره ی این

نشریه از چاپ خارج شد . مقالات شما در این نشریه هم اکنون در دست رفقا ،
و مطرح بحث و برخورد است . ماسعی می‌کنیم برای شماره‌ی آینده‌ی این نشریه
مقالاتی حاضر کنیم . و شاید همین نوشته نیز بتواند اولین مقاله‌ی قابل درج در آن
باشد .)

بهر حال مقصود ما از ذکر این مقدمه‌ی نسبتاً طولانی این بوده که نشان دهیم :
درست بخاطر آنکه مسئله‌ی مناسبات مابین نیروهای مختلف جنبش ، مسئله‌ی وحدت
مابین نیروهای انقلابی جنبش به نظر ما در این مرحله از رشد شرایط انقلابی و
سیاسی جامعه ، اهمیت بزرگی را داراست و درست بخاطر آنکه در این میان ، برای
امر وحدت دوسازمان اهمیت ویژه‌ی قابل هضم و بعد به آن دلیل که شمارا بهر
حال از هر نیروی دیگر ، در بسیاری از زمینه‌های عملی و نظری ، بخودمان نزدیکتر
می‌بینیم ، خود را موظف می‌دانیم نسبت به تحولاتی که بطور مثبت یا منفی در این
مسئله‌ی اساسی تاثیر می‌گذارد از حمله نسبت به حرکات سیاسی و سازمانی شما در
این زمینه ، حساسیت درجه اولی نشان دهیم . هرگونه حرکت اصولی و صحیح شما
مسئله به نفع ما و به نفع آرمان وحدت طلبانه‌ی دوسازمان است . همان طور که هر
حرکت نادرست سیاسی - تشکیلاتی ، از هر یک از دو طرف ، مسلماً وحدت سالم و
عمیقاً انقلابی دوسازمان و طبیعتاً همبستگی انقلابی جنبه‌ی خلق را به مخاطره
خواهد انداخت .

این همان منافع است که ما از انتقاد به روابطی که فعلاً شما را به جنبه‌ی عملی
خارج پیوند می‌دهد ، دنبال می‌کنیم . اصرار و پافشاری ما بر سر تعیین مرزهای
اصولی سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی با این سازمان نیز از مسئولیت و درک
وظیفه‌ای که در قبال به خطر افتادن سلامت ایدئولوژیک جنبش و نتایج زیانبار
سیاسی و سازمانی آن احساس می‌کنیم جدا نیست ؛ چرا که روابط غیر اصولی و گرایشات
ناسالم در مناسبات نیروها بهر حال نمی‌تواند در سرنوشت سیاسی جنبش ، در امر

بزرگ و حسدت نیروهای انقلابی ایران تأثیرات منفی و مخرب باقی نگذارد .
 وقتی شما بدون هیچگونه موضع گیری صریح و اصولی در مقابل جبهه ی ملی
 خارج بدون هیچگونه تحلیل مشخص از ماهیت سیاسی - اجتماعی این سازمان ، عملاً
 تا حد ادغام و سازمان پیش می روید ؛ آیا این نباید هر نیروی مشول و آگاهی را
 در جنبش انقلابی ایران ، نسبت به عواقب و پی آمدهای سیاسی - ایدئولوژیک این
 قبیل روابط به اندیشه وادارد ؟ چگونه می توان قابل قبول دانست که بین دو نیرو
 وحدت کامل سازمانی وجود داشته باشد اما وحدت سیاسی و ایدئولوژیک موجود
 نباشد ؟ در چنین صورتی آیا درست تر آن نیست که هر گام به سمت يك وحدت غیر
 اصولی و نتیجتاً غیر انقلابی ، گامی در جهت دور شدن از وحدت واقعی و اصولی
 نیروهای انقلابی شمرده شود ؟ و باز در صورت قبول چنین اصول و نتایجی ، آیا
 درست تر آن نیست که هر گامی که شما بدون تعیین دقیق ، اصولی و صریحاً مشخص
 مرزها ، در جهت برقراری روابطی باز و بی قید و شرط با این نیروها (یا اصولاً هر نیروی
 دیگر) که خودتان هم معتقد به وجود لاقبل برخی اختلافات ایدئولوژیک با آنها
 هستید ، بزمی دارید ، اجباراً گامی در جهت دور شدن از هدف انقلابی و حسدت
 کمونیستهای انقلابی ایران ، وحدت نیروهای انقلابی خلق ، از جمله دور شدن از هدف
 وحدت کامل دو سازمان ما و شما خواهد بود ؟ بدین دلایل است که ما مبارزه بخاطر
 وادار کردن شما به اتخاذ مواضع صریح و اصولی را ، به نفع جنبش انقلابی خلق مان ،
 به نفع نیروهای انقلابی ایران و در صدر آنها به نفع جنبش تئین کمونیستی ایران و
 کمونیستهای راستین سازمان خودمان و سازمان شما لازم می دانیم ، بدین قرارمانه تنها
 هیچگونه انتقاد و ایرادی به نفس کمک و پشتیبانی جبهه ی ملی خارج از سازمان شما
 نداریم ، نه تنها آنرا در يك چارچوب اصولی در جهت تثبیت و تحکیم موقعیست
 جنبش مسلحانه می دانیم ، بلکه حتی معتقدیم این کمک و پشتیبانی باید بدون هیچگونه
 قید و شرطی ، بدون آنکه مشروط به برخی مطالبات سازمانی ، سیاسی و یا ملاحظیات

ایدئولوژیک شده باشد در اختیار سازمان شما قرار گیرد (۱)

در چنین صورتی رفقا! چه جای نگرانی می‌تواند برای ما وجود داشته باشد؟ ما چگونه می‌توانیم از اتحاد و همکاری شما با این نیروها و پشتیبانی و کمک آنها از سازمان شما، که درست به آن دلیل که بريك پایه‌ی اصولی و انقلابی و مرزهای مشخص ایدئولوژیک - سیاسی و سازمانی قرار گرفته و هرگز نمی‌تواند علیه نیروهای انقلابی دیگر بکار گرفته شود، ناراضی باشیم؟ اتحاد و همکاری انقلابی که بهر حال و از بريك دید وسیع‌تر نمی‌تواند به نفع ما و اصول انقلابی ما نباشد!

موفقیت شما، موفقیت ماست • قدرت یافتن شما، قدرت یافتن جنبش مسلحانه • خلق ما، جنبش انقلابی میهن ما و قدرت یافتن سازمان ماست • ما هر تحولی در این سمت را فقط به شرطی که موکل به تضعیف اصول ایدئولوژیک و سازش‌های اصولی نباشد مثبت و انقلابی می‌دانیم و با تمام قوا از آن پشتیبانی خواهیم کرد •



چندی قبل در مذاکرات شفاهی ما بین دو سازمان، شما آرزوی رفیقانهای را پس‌رای سازمان ما عنوان کردید: "آرزوی خلوص کمونیستی هر چه بیشتر" • ما این آرزوی صمیمانه شما را در همان موقع ببال نیک گرفتیم • اینک اجازه بد هید نظرات و انتقادات خودمان را در این نام‌آز بایگاه همین خلوص و از بایگاه مسئولیت بزرگی که لزوم خلوص بازمه بیشتر جنبش نوین کمونیستی میهن ما در برابر هر انقلابی کمونیست قرار می‌دهد شما تقدیم کنیم:

صمیمانه دست شما را می‌فشاریم و موفقیت هر چه بیشتری را برای شما آرزو می‌کنیم •

(۱)

توجه کنید به ماهیت سیاسی - اجتماعی جبهه‌ی ملی خارج و اینکه این سازمان خود، حمایت و پشتیبانی از جنبش مسلحانه‌ی داخل را هدف اصلی خود اعلام کرده است •

چگونه «يك مبارز» برای انحراف يك مبارزه تلاش میکند؟

تقدی بر مصاحبه «مبارز ایرانی» با مجله الهدف

www.iran-archive.com

نوشته‌ی یکی از گروه‌های

سازمان مجاهدین خلق ایران

مخصوص درج در نشریه ویژه بحث

پیش بسوی مبارزه بخاطر وحدت و همی نیروهای انقلابی خلق

www.iran-archive.com

* ۰۰۰ در حقیقت امر ، سرعت فوق العاده
* و تکامل اپورتونیسیم که جنبه ی بخصوص نفست
* انگیزی دارد ، بهیچوجه ضامن پیروزی استوار
* آن نبوده و نظیر سرعت رشد دمل خطرناک
* در بدن سالمی است که فقط موجب تسریع
* سر یا زکودن دمل گردیده و بدن را از شر آن
* رهایی خواهد بخشید . خطرناکترین افراد
* در این مورد کسانی هستند که نمی خواهند
* به این نکته پی ببرند که اگر مبارزه علیه
* امپریالیسم بطور لاینفکی با مبارزه علیه
* اپورتونیسیم توأم نباشد ، جز عبارت پردازی بیج
* و دروغ چیزی نخواهد بود .
(منتخب آثار ، نینس ، صفحه ۱۷۸)

انتقادات محوری سازمان ما به چگونگی روابط سازمان چریکهای فدائیس خلق و جبهه ملی خارج ، طی نامهای که اختصاص به بررسی و نقد نظرات کبکی این رفقا (رفقای فدائی) در همین مورد داشت ، قبل ، در شماره ۲ نشریه بحث (۱) تحت عنوان : اولین تحلیل دردوین نامی " مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران " به " مرکزیت سازمان چریکهای فدائیس خلق ایران " پیرامین روابط با " جبهه ملی خارج - بخش خاورمیانه - " درج شد . این نامه ، دربارهی خطرات و زیانهای غیر قابل جبرانسی که سرایت و نفوذ این قبیل انحرافات - انحرافات جبهه ملی خارج - می تواند برای سلامت ایدئولوژیک

(۱) - توضیح مرکزیت سازمان : چاپ اول این نشریه که بطور ناقص صورت گرفت ، حاوی قسمتهایی از مطالب همین چاپ بود ، از جمله نامی مورد اشاره در فوق ، که رفقا در همین نشریه آنرا ملاحظه خواهند کرد - اولین باز درواخر اردیبهشت در همین نشریه چاپ شد . چاپ این شماره از نشریه که بطور محدود در همان موقع به دست برخی از گروههای سازمانی نیز رسید ، به علت شرایط ناشی از ضربات سهمگینی که بر سازمان شما وارد آمده بود ، متوقف شد . زیرا مسلما تامین آن حداقل شرایط مساعدی که بحث و برخورد میان خود رفقا از یکطرف و میان د و سازمان از طرف دیگر ، جریان طبیعی خود را باز یابد ، احتیاج به گذشت زمان بیشتری داشت . (رفقای فدائی در اولین تماس حضوری که بعد از این ضربات صورت گرفت امتناع خودشان را از بحث های سیاسی - ایدئولوژیک ابراز داشتند و ترجیح دادند که صرفا در باب همکاریهای تاکتیکی صحبت شود . ما نیز طبیعتا به دلیل شرایط خاص آنروزها ، بلافاصله موافقت خودمان را اعلام کردیم) در این فاصله رفقای که این نشریه را مطالعه کرده بودند ، نظرات و تحلیل هایسی بر آن اضافه کردند . مقاله ای فوق یکی از این مقالات را تشکیل می دهد که اینسک

سازمان چریکهای فدائی خلق و طبیعتاً از این طریق ، کل جنبش مسلحانه در سر داشته باشد ، همدارهایی داده بود .

اکنون گروه ما ، این نکته از نامه‌ی فوق‌الذکر را انتخاب کرده و بسط و تشریح آنرا در این شماره از نشریه‌ی بحث میان د و سازمان بعهدہ گرفته‌است . البته ما هنوز در این نوشته در صدد بررسی و تحلیل آن علل اجتماعی و طبقاتی که اصولاً سرایت چنین انحرافات را از جبهه‌ی ملی خارج به سازمان شما و از این طریق به جنبش نوین انقلابی ایران امکان پذیر می‌سازد ، نیستیم . بلکه تنها می‌خواهیم به جنبه‌های عملی قضیه تکیه کرده و نشان بدهیم که هم اکنون این قبیل انحرافات به نحو خطرناکی با شما تماس حاصل کرده و حتی اگر قدری هشیارتر باشیم می‌توانیم اولین نشانه‌های پالینی سرایت این انحرافات را مشاهده کنیم .

مایرای بررسی خودمان ، مصاحبه‌ی ایراکه در بهمن ۵۴ (فوریه ۷۶) تحت عنوان کلی و عام " مصاحبه‌ی بایک مبارز ایرانی " در مجله " الهدف " ارگان جبهه خلق بسیاری آزادی فلسطین چاپ شد ، انتخاب می‌کنیم . اگرچه طرف پاسخگویی این مصاحبه ، در ابتدا بصورت کلی و مجهول یک " مبارز ایرانی " معرفی می‌شود ، اما بلافاصله بعد از آغاز به سخن و حتی در همان مقدمه‌ای که از طرف مجله مذکور بر متن مصاحبه نوشته شده است ، بخوبی معلوم می‌شود که این " مبارز ایرانی " از طرف سازمان شما و مشخصاً به نام شما سخن می‌گوید (۱) همینطور اگر چه این " مبارز ایرانی " بالاخره از طرف سازمان شما سخن می‌گوید ؛ اما واضح است که این مصاحبه ، با مباشرت و دخالت

به صورت ضمیمه‌ای بر نامه‌ی فوق‌الذکر در باره‌ی روابط سازمان شما با جبهه‌ی ملی خارج در نشریه‌ی بحث درج گردیده است .

(۱) - حتی ضمائی که در متن مصاحبه بصورت ما ، سازمان ما ، شیوه‌های کارما و ... بکار برده می‌شود (علاوه بر جنبه‌ی تبلیغاتی مصاحبه که باز هم بطور مشخص و منحصر در باره‌ی سازمان شماست) آشکارا معلوم می‌سازد (اینطور جلوه داد ←

فعال جبهه‌ی ملی خارج تنظیم و به چاپ رسیده است. (حتی اگر هیچکدام از قرائن و امارات موجود را به حساب نیاوریم. همین يك نكده واضح که امر تبلیغات و ارتباطات خارج از کشور شما، بدست جبهه‌ی ملی خارج انجام می‌شود، می‌تواند انتساب وجوه دیگر این مصاحبه، یعنی وجه مربوط به مضمون و نقطه نظرات موجود در مصاحبه را به جبهه‌ی ملی خارج، موجه سازد. بعبارت دیگر، چسه کسی یا چه کسانی جز عناصر جبهه‌ی ملی خارج که عملاً عمده‌ی وظایف و مسئولیت‌های مربوط به مسائل خارج از کشور سازمان شما را به عهده دارند، می‌توانند بدست به چنین کاری بزنند و موضوع بلافاصله مورد توجه و تکذیب شما قرار نگیرد؟) بدینقرار ما دنبال کردن جای پای ورود نظرات انحرافی جبهه‌ی ملی خارج بسسه داخل سازمان شما را، ابتدا از همان خارج کشور و مقدماتاً به همان صورت ساده فیزیکی آن (خارج به داخل) از بررسی همین مصاحبه آغاز کردیم. مخصوصاً از این نظر که این انتخاب می‌توانست شکل بسیار ساده‌ای از یک پدیده‌ی بسیار پیچیده‌ی رسوخ و انتقال افکار و نظرات ما بین دو سازمان را به نمایش بگذارد؛ بطوریکه بررسی آن بدین صورت برای ما آسانتر و برای خواننده ملموس‌تر بود.

می‌شود) که این مبارز ایرانی کسی جز یکی از اعضا سازمان شما و حتی عضو سخنگو و مسئول سازمان شما نمی‌تواند باشد. بنابراین، این سؤال همچنان پاسخ نیافته باقی میماند که این استار هیت سازمانی در تیتتر مصاحبه، در عین فاش بودن آن در متن و همینطور در مقدمه‌ی این مجله چه معنایی می‌دهد؟ آیا مراد این بوده که با آوردن کلمه‌ی کلی "مبارز ایرانی" در تیتتر مصاحبه، نسبت به مطالبی که در این مصاحبه مطرح کرده‌اید مسئولیتی به عهده نگیرد؟ یا اینکه يك ابتکار نو ظهور مطبوعاتی از طرف خود مجله بوده یا هیچکدام، بلکه يك اقدام خود سرانه از طرف يك عنصر خارج از سازمان شما بوده است؟ بهر حال طرف خطاب ما اکنون همان "مبارز ایرانی" است، همانطور که در عنوان مصاحبه معرفی شده است. بدیهی است شما همواره می‌توانید وابستگی این مبارز را به سازمان خودتان تکذیب کنید. تصور و احساس ما نیز در شروع بحث اینست که

حال حتی اگر این " مبارز ایرانی " از اعضای جبهه‌ی ملی خارج نباشد و این مصاحبه مستقیماً از طرف خود شما صورت گرفته باشد ، در نتیجه‌ی بحث تفاوتی حاصل نمی‌شود ؛ چرا که معیار ، همان انحرافات فعلی شناخته شده‌ی جبهه و سنجش وجوه اشتراك نظرات " مبارز ایرانی " - که در پیوستگی‌اش به شما حرفی نمی‌تواند در میان باشد - با این انحرافات است .



کفتم که موضوع بر سر متن مصاحبه و محتوای آن است ؛ اما روشن است که تحلیل و نقد کامل این مصاحبه مسلماً در حوصله‌ی بحث فعلی مانع گنجد . بنابراین این تنها به بررسی مختصری در باره‌ی چند نکته‌ی مهم از این مصاحبه بسنند خواهیم کرد :

الف - مسئله‌ی روزیونیسم و موضعگیری جنبش

نویسنده‌ی کمونیستی ایران در مقابل آن :

می‌دانیم که جبهه‌ی ملی خارج ، نه تنها تاکنون دارای هیچگونه موضع مشخص تئوریک و طبیعتاً عملی علیه روزیونیسم جهانی و در رأس آن روزیونیسم شوروی نبوده است ، بلکه با برخی تبلیغات پنهان و آشکار به اصطلاح ضد مائوئیستی خود ، بر روی آن مرزبندی اصولی و تعیین کننده‌ی ای که برای اولین بار ، بطور اساسی ، قاطع و روشن از طرف حزب کمونیست چین (رهبری و دولت چین) مابین مارکسیسم - لنینیسم اصیل و انقلابی از یکطرف و ترهات روزیونستی - دارودستی خروشچفسکی حاکم پر شوروی از طرف دیگر صورت گرفته است ، پردی

علاوه بر آنکه در نسبت داشتن این مصاحبه به سازمان شما هیچگونه تردیدی نمی‌تواند در میان باشد ؛ اما مفاد و مضمون آن قبلاً بطور دقیق ، مورد توجه و نتیجتاً مورد تصویب شما قرار نگرفته است . بنابراین نمی‌تواند دقیقاً موضع رسمی شما را منعکس نماید مگر اینکه بعداً خلاف آنرا اظهار نمایید .

خاموشی و غفلت افکنده است . البته این " عدم موضع گیری " و در واقع ایمن موافقت و همراهی زیر چلگی با روزنویسیم ، مسلماً نمی تواند تنها در تئوری یسار در زمینه اصول نظری و سیاسی باشد ، بلکه حتماً پایگاه عملی داشته و از منافع انحرافی مشخصی تبعیت می کند . اما اگر تا مدتی پیش زمینه های عملی این همراهی آن - رسته های تشکیلاتی که منافع جبهه ی ملی خارج را به منافع روزنویستها پیوند می زند دقیقاً روشن نبود ، امروز از یک طرف به دلیل مرزبندی های قاطع تری که اعتدالی جنبش انقلابی ایران موجد آنست و از طرف دیگر در پرتو اطلاعات و اخبار واصله ، می توان سیمای واضح تری از این پایگاهها و روابط و پیوندها را ترسیم کرد .^(۱)

بهر صورت این نوع گرایشات انحرافی آمیز تا آنجا که به جبهه ی ملی خارج مرتباً بوط می شود ، نه می تواند چنان خطرات عظیمی برای جنبش انقلابی ما و سلامت ایدئولوژیک جنبش نوین کمونیستی داشته باشد و نه اینکه می تواند در این مبحث و درین مقاله مورد بحث ما قرار گیرد . اما وقتی از طرف شما و بنام شما ، جنبش کمونیستی ایران ، فاقد هرگونه موضعی در مبارزه ی ایدئولوژیک بین چین و شوروی اعلام می شود ، آنگاه باید رایحه ی مشوم خطر را احساس کرد .

در سؤال شماره ی ۷ : وقتی مصاحبه گر (مخبر مجله الهدف) از تری - کب طبقاتی سازمانهای انقلابی داخل ایران می پرسد ، دوست پاسخ دهنده بعد از یک مقدمه جینی چند صفحه ای حاوی شرح مفصلی راجع به دو خطای عمده رایج ،

(۱) - این اطلاعات و اخبار چیست ؟ مادرینجاتنها می توانیم به ذکر این موضع بسنده کنیم که مطابق آخرین اطلاعات ، جبهه ی ملی خارج وارد در یک سری روابط نزدیک و گسترده ی تشکیلاتی با حزب تود ، شده و تحت عنوان نمایندگی از طرف جنبش انقلابی داخل - که مسلماً تنها می تواند بنمایندگی از طرف سازمان شما باشد - طالب برخی همکاریها و کمکهای مالی و تدارکاتی شده و متقابلاً تضمین های در قبال این همکاری داده است . رفقای ما هم اکنون سرگرم تحقیقات بیشتری درباره این اطلاعات و چند و چون آن هستند . بدیهی است آنچه که بطور مشخص بعنوان یک وظیفه ی انقلابی در مقابل شما

« یکی مخلوط کردن فرد و طبقه و دیگری تعمیم ثوری نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر به نقش مرحله‌ای این طبقه » (که همه‌ی اینها خود جای بحث و نقد بسیار مفصلتری دارد) می‌گوید :

« اگر بخواهیم پیوند های اصلی موجود در درون جنبش مسلحانه‌ی ایران و شرایط رشد طبقاتی آنرا مشخص کنیم ، خواهیم دید ما با دو منشأ عمده رو برو هستیم : یکی مارکسیسم که در نتیجه‌ی تکامل جنبش کمونیستی ایران تبلور یافته است و دیگری مذهبی ... این موج مارکسیستی که مستقل (تاکید از ما است) از مبارزه‌ی ایدئولوژیک و قدرت بزرگ کمونیستی ، به شکل خاص آن در صنف روشنفکران پیش رو دیده می‌شود و ... اما بینیم واقعا موج نوین مارکسیستی در ایران ، مستقل از مبارزه‌ی ایدئولوژیک بین دو قدرت بزرگ کمونیستی — چین و شوروی — جریان یافته‌است ؟ رفیق شهید احمدزاده در اثر جاودان خود "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" می‌گوید : « اگر در همین ایام (شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی در ایران) موزیند همین مارکسیسم — لنینیس از یک طرف و روزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر در یک مقیاس بین‌المللی شکل گرفته بود ، شاید سلب اعتماد از حزب توده ، در آغاز تاحدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود . اما اینک بنظر می‌رسید که مقام مارکسیسم — لنینیس واقعی خالی است و باید پر شود . پس مارکسیسم — لنینیس انقلابی ، بمثابه ثوری انقلاب ، تنها ملجأ پیگیرترین انقلابیون شد . بدین ترتیب اقبال و وسیع چشمگیر از جانب روشنفکران انقلابی به مارکسیسم — لنینیس که حالا با نام و اندیشه‌های رفیق مائو عین شده‌است ، مشاهده می‌شود . بدین ترتیب در جریان

→
قراری گیرد روشن کردن آشکار و صریح روابط سازمانتان با حزب توده است تا از این نظر مواضع هر یک از گروهها روشن بوده و سو تفاهمات نباشد بجایی پیش نیاید .

مبادله و نشر آثار کمونیستی و بخصوص آثار مائو، محافل و گروههای کمونیستی بوجود می‌آمدند * (پایان نقل قول)

همانطور که ملاحظه می‌شود بحث بر سر شرایط، پیدایش رشد جنبش نویسن کمونیستی در ایران و تاثیری است که این جنبش از مبارزه ی ایدئولوژیک بین چین و شوروی و از مرزندی در مقیاس بین المللی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف و ریزینیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر پذیرفته است * به نظر رفیق احمدزاده نه تنها پروسه ی ایجاد و رشد این جنبش دقیقاً در رابطه با این مبارزه ی ایدئولوژیک و این مرزندی جهانی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف و ریزینیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر قرار دارد، نه تنها بدون ظهور این مرزندی حتی احتمال سلب اعتماد عمومی از " کمونیسم " در جنبش انقلابی ایران را باید وارد کرد، بلکه در جریان مبادله و نشر آثار کمونیستی بخصوص آثار انقلاب چین است که محافل و گروههای نوین کمونیستی در ایران بوجود می‌آیند یا این تفصیل، وقتی که جنبش نوین کمونیستی ایران تا این درجه تحت تاثیر مبارزه ی ایدئولوژیک بین دو قدرت کمونیستی جهان قرار داشته و دارد، چگونه و چرا دوست شرکت کننده در مصاحبه - " مبارز ایرانی " - به خود اجازه می‌دهد واقعیات مسلم اجتماعی و حقایق متقن تاریخی انقلاب ایران را معکوس جلوه دهد؟ تمام کمونیستهای که در دهساله اخیر، در جنبش نوین کمونیستی ایران شرکت داشته اند و در واقع بدنه و رأس این جنبش را بوجود آورده اند، بخوبی بیاد می‌آورند که مبارزه ی ایدئولوژیک چین علیه ریزینیسم حاکم در اتحاد شوروی، چه تاثیرات بزرگی در حل معضلات ایدئولوژیک و جهت گیریهای سیاسی آنها داشته است * آنها بیاد می‌آورند که بخش مهمی از چگونگی شکل یافتن تفکرات انقلابی در آنها و تشخیص مرزهای بهم پیچیده مارکسیسم - لنینیسم اصیل و انقلابی از بدلهای ریزینیستی آن در این سالها (که مخصوصاً بطرز سیستماتیکی توسط عناصر و گروههای اپورتونیستی مخدوش می‌شد) تحت تاثیر

این مبارزه و این مرزبندی جهانی بوده است .

اما وقتی " مبارزایرانی " علیرغم تمام این واقعیات اصرار دارد که :
 " موج نوین مارکسیستی در ایران ، مستقل از مبارزه ای دئولوتیک و قدرت
 بزرگ کمونیستی حرکت می کند . " آنوقت خواننده ای منصف باید چه نتیجه ای بگیرد ؟
 او با این ترتیب ، نه تنها بر مبارزه ای اصولی و ای دئولوتیک چین علیه روزیونیسم
 صحنه نمی گذارد و اهمیت تاریخی و نقش سترگ آنرا در جدا کردن مارکسیسم - لنینیسم
 اصیل و انقلابی از ترهات اپورتونیستی در یک معیار بین المللی انکار می کند ، بلکه از
 آن بدتر ، به نحو آشکار و غیر قابل تردیدی با روزیونیسم و روزیونیستها روی موافق
 و سازش نشان می دهد . او بدین ترتیب نشان می دهد که نه تنها قصد هیچگونه
 مبارزه ای را با روزیونیستها ندارد ، بلکه حتی حضرات جای پاهایی هم در جنبش
 انقلابی ایران در اختیار آنها بگذارد .

اما اگر برای خلق ما ، برای جنبش انقلابی ایران و جلوتر از همه برای جنبش
 کمونیستی ایران ، هرگونه تجاهر آشکار و پنهان در باره ای اصول ، هرگونه گسرنز
 (رندانه) از موضعگیری مشخص سیاسی بین دو جریان اصولا نادرست و درست
 ای دئولوتیک و هرگونه معکوس جلوه دادن واقعیات مسلم اجتماعی و تاریخی هیچگونه
 منافع سودی در بر ندارد (علیرغم همه وعده و وعید های روزیونیستها) و اگر
 انقلابیون ایران ، بدون هیچگونه اتکاء اساسی و حتی غیر اساسی به نیروهای
 خارجی و تنها با تکیه به قدرت انقلابی و حمایت توده ای مردم خود با یکی از
 خونخوارترین دیکتاتورهای مقتدر موجود در جهان می جنگند و به بقا و حیات مستقل
 و رشد یابنده ای خود ادامه می دهند ، آنگاه عدم موضعگیری در قبال جریانات اصولی
 تمایل به مخدوش ماندن مرز میان مارکسیسم - لنینیسم و روزیونیسم و تحریف واقعیات
 مسلم اجتماعی چه معنایی می تواند داشته باشد ؟ چگونه توجیه خواهد شد و
 مطابق طبع و خواست و منافع کدام دسته از نیروهاست ؟

عجایز دیگر: تبلیغ و اشاعه‌ی این تفکر انحرافی که گویا میج نوین مارکستی در ایران از مبارزه‌ی ایدئولوژیک چین و شوروی مستقل و بزرگ‌تر بوده است به نفع چه کسی تمام می‌شود؟ کدام گروه؟ کدام ایدئولوژی و کدام قشر اجتماعی از آن سود می‌برد؟ نظرات منحرف و گرایش‌نا سالم چه کسی در این میان تأیید می‌شود و راه‌برای کدام انحراف بزرگ‌تر و کدام سازش غیرانقلابی‌تر هموار می‌شود؟ و شما رفقای عزیز! بدین وسیله خواسته یا ناخواسته، پشتیبان و آلت اجرای مقاصد انحرافی چه کسانی شده‌اید؟ اینها سئوالاتی است که پاسخهای دوست شرکت‌کننده - رفیق مبارز ایرانی - در مقابل شما می‌گذارد.



ب - کمونیستهای بسد، کمونیستهای خوب! مبارز ایرانی! کدام را انتخاب می‌کنید؟ بدنیال پرسش درباره‌ی شیوه‌ی کار سازمانی انقلابیون ایران و در واقع شیوه‌ی کار سازمانی شما، دوست شرکت‌کننده در مصاحبه - مبارز ایرانی - مطالبی را مطرح می‌کند که اگر بازم از قسمتهای متعدد قابل بحث آن صرف‌نظر کنیم، به این جمله‌ی جالب توجه می‌رسیم: «ما به انتقاد و انتقاد از خود بعنوان سلاح اساسی در تشکیلات ایمان داریم. مادرخلال این پراتیک خودمان را می‌سازیم تا مجبور نشویم به شیوه‌ی تصفیه پناه ببریم.»! این پاسخ بخوبی نشان می‌دهد که گوینده‌ی آن تا چه اندازه در تاروپسود تبلیغات بورژوازی و در تاروپسود توطئه‌های تبلیغاتی و فرهنگی امپریالیستی کسدر جهت لوٹ کردن مفاهیم فرهنگ انقلابی کمونیستی صورت می‌گیرد، به اسارت درآمده است. او از تصفیه در یک تشکیلات کمونیستی درست همان تصویری را دارد که بورژوازی تبلیغ می‌کند. او انتقاد و انتقاد از خود را شیوه‌ای می‌داند که باید در مقابل

تصفیه ، این داری تلخ و زهر آگینی که روشنفکران نازک دل محافل اروپایی حتی از شنیدن نام آنها بیزار هستند ، قرار گیرد ! و به این ترتیب نشان می دهد که نه تنها مفهوم تصفیه را در یک سازمان انقلابی کمونیستی درک نمی کند ، بلکه هیچ تصور درستی هم از انتقاد و انتقاد از خود واقعی کمونیستی ندارد .

انتقاد و انتقاد از خود کمونیستی ، يك آئین مقدس اعتراف نزد کشیش ، آئینی برای بخشودگی گناهان و طلب مغفرت نیست . انتقاد و انتقاد از خود ، عبارتست از يك جریان دائمی مبارزه ای دیالکتیک بین دوشی ، دوشیوه ، دوشوگر ، دوشو و ... منافع و دوشو طبقه در درون يك سازمان یا يك حزب انقلابی ، تا موقعی که طبقات وجود دارند این مبارزه نیز وجود دارد . انتقاد و انتقاد از خود عبارتست از شیوه صحیح حل تضاد های درون يك سازمان انقلابی کمونیستی ، تضاد های که بهر صورت انعکاس تضاد های طبقاتی جامعه در درون آن سازمان است . تصفیه حزبی یا سازمانی نیز در يك تشکیلات کمونیستی ، عبارتست از يك جریان دائمی پاک سازی حزب یا سازمان از افکار و نظرات غیر پرولتری ، عبارتست از شکلی از اجرای این مبارزه در درون حزب ، عبارتست از نوعی پیاده کردن مفهوم طبقاتی و عملی انتقاد و انتقاد از خود .

وقتی بنا به مصالح انقلابی و پرولتری تغییراتی در مدارهای مسئول سازمانی و حزبی صورت می گیرد ، وقتی عناصری که يك جریان فکری انحرافی را در درون حزب (یا سازمان) نمایندگی می کنند مورد انتقاد یا حملات دیالکتیک قرار می گیرند و بنا تحت شرایط مبارزه ای دیالکتیک به مرحله ای انتقاد از خود رسیده و در شرایط آموزشی و تربیتی متناسبی قرار می گیرند ، وقتی در جریان يك مبارزه ای دیالکتیک ، عده ای برای کسب خصلت های پرولتری به کار شاق توده ای فرستاده می شوند و یا از مواضع حساس و مسئولیتهای تعیین کننده تا اصلاح نظراتشان خلع می شوند و یا حتی عده ای دیگری از حزب یا سازمان اخراج می شوند تمام اینها چیزهایی نیستند جز مراحل و مظاهر گوناگون مبارزه ای درون حزبی ، مراحل و مظاهر انتقاد و انتقاد از خود

بدیهی است قبول چنین اصولی و اجرای چنین شیوه‌هایی، بدون وجود یک حاکمیت یا سانترالیزم مشخص حزبی یا سازمانی بی‌معناست. اما برای کمونیست‌ها مسئله این نیست که چرا در یک سازمان یا حزب انقلابی کمونیستی انضباط، مرکزیت یا اعمال حاکمیت باید وجود داشته باشد، بلکه همه‌ی مسئله اینست که این حاکمیت و این مرکزیت از طرف چه طبقه‌ای اعمال می‌شود و منافع و جهان بینی چه نیروی اجتماعی را منعکس می‌سازد! (مفهیم طبقاتی دموکراسی هم در همین جا نهفته است •)

اگر هیچ حاکمیتی بدون حکومت کردن و هیچ تمرکزی بدون اعمال قدرت وجود ندارد، آنگاه همه‌ی مسئله این خواهد بود که چه کسی حکومت می‌کند و بر چه کسی حکومت می‌شود؟ چه نیرویی اعمال قدرت می‌کند و بر چه نیرویی فشار وارد می‌شود؟ دیکتاتوری برای چه کسانی و چه نوع تفکرات و منافعی و دموکراسی برای چه کسانی و چه نوع تفکرات و منافعی؟

در یک حزب (سازمان) انقلابی کمونیستی این تفکر و منافع پرولتری است که باید حکومت کند (طبیعتاً برای آن نیروهای حزبی که در این جهت قرار دارند، دموکراسی وجود خواهد داشت) و این ایدئولوژیها و منافع غیر پرولتری هستند که باید تحت فشار و حکومت شدن قرار گیرند (طبیعتاً آن نیروهای حزبی که جهت پرولتری ندارند، احساس دیکتاتوری و فشار خواهند کرد مگر اینکه بتوانند جهت منافع و جهت گیری سیاسی - ایدئولوژیک خود را با پرولتاریا هماهنگ سازند •)

ایدئولوژیها و منافعی که بهر حال و در هر صورت، تازمانی که طبقات وجود دارند، تازمانی که حاکمیت بورژوازی و قدرت بین المللی سرمایه، قدرت تولید کوچک و نیروی ارتجاعی ناشی از عادت و سنت در جهان وجود دارد، همیشه و در هر ارگان پرولتری امکان رسیخ و حتی حاکمیت دارند •

لنین در مباحثات معروف خود علیه گرایشات لیبرالیستی، ضد مرکزگراستی و اندیوید و آلیسم روشنفکرانه‌ی دسته‌ی اقلیت حزب سوسیال دموکرات روسیه (۱۹۰۴) که اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی را نمایندگی می‌کردند، توضیح درخشانی از همین مسئله ارائه می‌دهد: «...» من از مارتف هم گامی فراتر می‌نهم. تاکنون تمام فعالیت «ایسکرا» بمثابة یک گروه جداگانه‌ی مبارزه برای نفوذ بوده است. ولی اکنون دیگر صحبت از چیز بیشتری است. صحبت از تحکیم تشکیلاتی نفوذ است نه اینکه فقط از مبارزه برای آن. اینکه مادر این مورد تا چنانچه از لحاظ سیاسی با رفیق مارتف اختلاف نظر داریم از اینجا معلوم می‌شود که او این میل به اعمال نفوذ در کمیته‌ی مرکزی را برای من گناه می‌داند و حال آنکه من اینرا از طرف خود خدمت می‌دانم که کوتیده‌ام و می‌گویم این نفوذ را از راه تشکیلاتی منحصراً معلوم می‌شود که ما حتی با زبانهای مختلف با هم صحبت می‌کنیم. (همانطور که دوستانت مبارز ایرانی «با زبان و معنای دیگری غیر از زبان مارکسیستی-لنینیستی» از انتقاد و انتقاد از خود صحبت می‌کنند) اگر حاصل کار و مجاهدات ما کما کان همان مبارزه‌ی سابق برای نفوذ می‌بود نه تحصیل و تحکیم کامل این نفوذ، در این صورت تمام کار و مجاهدت ما چه فایده‌ای داشت؟ آری رفیق مارتف کاملاً ندرحق است: گامی که برداشته شده است بدون شک یک گام بزرگ سیاسی است که گواه بر انتخاب یکی از خط‌مشی‌هایی است که در حال حاضر برای کار بعدی حزب ما در نظر گرفته شده است و من بهیچوجه از کلمات ده‌هشتاد و نه راجع به «حکومت نظامی در حزب» و «قوانین فوق‌العاده بر ضد افراد گروههای جداگانه» و غیره و غیره ترس و هراس ندارم. (تاکید از خود نویسنده است) در مورد عناصر نااستوار و متزلزل، ما نه فقط می‌توانیم بلکه باید «حکومت نظامی» برقرار نماییم و تمام آیین نامه‌ی حزب ما تمام آن مرکزگراست که از حالا از طرف کنگره تصویب شده است چیزی نیست جز «حکومت نظامی» بر ضد سرچشمه‌های گنیز ابهام نیاسی. بر ضد

ایهام. ما بنا بر قوانین مخصوصه لازمست و لولاینکه این قوانین دارای جنبه‌ی فوق‌العاده هم باشد و گامی که کنگره برداشته است خط سیر سیاسی را صحیح تعیین نموده و وزیر بنای محکم برای این قوانین و این اقدامات بوجود آمده است. (۱)

اما درست مصاحبه گرما - "مبارز ایرانی" - چه تصویری از مبارزه درون حزبی از مبارزه با افکار و نظرات انحرافی، از انتقاد و انتقاد از خود کمونیستی در یک سازمان انقلابی پرولتری دارد؟ او با چنان لحنی از امر تصفی‌ه‌ی حزبی - که در نزد کمونیستها چیزی جز تصفی‌ه‌ی حزب از افکار و منافع انحرافی معنایی ندارد - صحبت می‌کند که گویا دارد درباره‌ی وی و طاعون یا حکومت ضحاک و حجاج سخن می‌گوید و یا امر انتقاد و انتقاد از خود به زعم ایشان درست همان موعظ‌موی ملاطفت آمیز پدر مقدس یا اعتراف شرمگینانه‌ی گناکارانه ایست که در مقابل و در دست در نقطه‌ی محکوم شیوه‌ی زهراکین "تصفیه" قرار گرفته، اولین مختص کمونیستهای خوب، دل رخم و یا عظوفت! و دوی مخصوص کمونیستهای بد را بد بیرغم و... است! البته در تقسیم بندی ضمنی فوق، تقسیم بندی‌ای که درست "مبارز ایرانی" با عجله‌ی کودکانه‌ی سعی دارد خود را در همان دسته‌ی اول قلمداد نماید تا مبادا در محافل لیبرال خارجه، دیکتاتور و شقی و ظالم بحساب آید، (وجه خوب ما) هیت بورژوا - لیبرالی خود را لومی دهد) نه تنها کمونیستهای مانند استالین در زمره‌ی کمونیستهای بد، ظالم و شقی قرار می‌گیرند، بلکه مارکس، لینن و مائو هم در زمره‌ی همین دسته‌ی دوم قرار می‌گیرند؛ چرا که لینن نه تنها معتقد است "حزب با تصفی‌ه‌ی خویش استحکام می‌یابد" (۲) نه تنها در مورد بهبود و وضع داخلی حزب و انقلاب می‌گوید: "بهبود به معنای مبارزه علیه نفوذ عناصر خرد به بورژوازی و خرد به بورژوا - آنا رشیستی است که هم حزب و هم پرولتاریا را متلاشی

(۱) - منتخب آثار، صفحات ۶۷۲ و ۶۷۳

(۲) - نقل قول لینن از نامه لاسال به مارکس.

می‌کند. برای عملی ساختن این بهبود باید حزب را از عناصری که خود را از توده جدا می‌کنند تصفیه کرد. ۰۰۰ من یکی از وظایف فرضی تصفیهی حزب را تصفیهی ازمنشویک های سابق می‌شمرم. ۰۰۰ حزب را باید از کلاشان، بوروکرات منش‌ها، از کمونیست های ناپاک و ناستوار، از آن بلشویک‌هایی که "نمای خود را رنگ تازه زده‌اند ولی نهادشان منشویکی باقی مانده است" تصفیه کرد. ۰ (۱) بلکه از آن مهمتر در جریان یک مبارزه‌ی درونی برای پاک‌سازی صفوف حزب کمونیست شوروی (بلشویک) در طی سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴، نظر مشخص‌ترین، اعضای حزب از ۶۵۰۰ هزاره ۳۵۰ هزار نفر تقلیل می‌یابد. یعنی قریب نیمی از عناصر حزبی مشمول تصفیه، آنها در حادترین شکل آن یعنی خروج از حزب می‌شوند. ۰ (۲)

همینطور مائو، ضمن اشاره به تحکیم و ساختمان حزب می‌گوید: "انسان دارای سرخ‌رنگ و سیاه‌رنگ است و گردش خونش به وسیلهی قلب صورت می‌گیرد. ضمناً با نشستن تنفس می‌کند، گاز کربنیک را دفع و اکسیژن تازه را جذب می‌نماید. اینست طرد کهنه و جلب نو. یک حزب پرولتاریائی نیز باید طرد کهنه و جلب نو کند. تنها در چنین صورتی حزب می‌تواند سرشار از شادابی و نیروی حیاتی باشد. در صورت عدم دفع فضولات و جلب خون تازه، حزب نشاط و نیروی حیاتی نخواهد داشت." اکنون تکلیف نهائی دست "مبارز ایرانی" را پاسخ به این سؤال روشن می‌کند که: "آن طرز تفکری که چنین استنباطاتی از مبارزه‌ی درون حزبی، از انتقاد و انتقاد از خود و تصفیهی حزبی ارائه می‌دهد، دارای چه پایگاه طبقاتی است و سیاست و ایدئولوژی چه قشر یا چه طبقه‌ای را منعکس می‌سازد؟ آیا این سیاست و

- (۱) - منتخب آثار لنین، جلد چهارم صفحه ۷۱۵
 (۲) - قطع این فرایند "مبارزه‌ی درونی برای پاکسازی دائمی صفوف حزب" که بدلیل مرگ زودرس لنین، در همان سال ۱۹۲۴ صورت گرفت، سرچشمه‌ی انحرافات و اشتباهات عظیمی گردید که نتیجه‌ی آنرا امروز، در روسیه‌ی نویم حاکم بر اولین کشور شوراهامسی بینیم.

ایدئولوژی يك سازمان رزمنده ی کمونیستی است یا سیاست وایدئولوژی
يك سازمان لیبرال دموکرات؟ آیا تفهیه ی حزبی و سازمانی يك پرولتر واقعی را به
وحشت و انزجار می کشاند یا يك روشنفکر لیبرال را؟

اجازه بدید برای روشن شدن این سؤال به نقل قولی از لین بسنده کنیم.
این نقل قول می خواهد نشان دهد که چگونه جناح اپورتونیستی سوسیال دموکراسی
(کلان در سطح جهان) و لیبرال های روشنفکری که به داخل تشکیلات پرولتری رسوخ
می کنند، همواره بطور متقابل با موضعگیری دموکراسی بورژوایی علیه شیوه های کسار
تشکیلاتی کمونیستهای انقلابی، همنوایی و همسازی نشان می دهند:

"بدین طریق می بینید که ما در محیط دیگری (محیط سوسیال دموکراسی
آلمان علاوه بر محیط سوسیال دموکراسی روسیه*) با همان مبارزهی جناح اپورتونیستی
علیه جناح انقلابی حزب در مسئله ی سازمانی و همان تعداد مختاریت علیه مرکزیت،
دموکراتیسم علیه "بوروکراتیسم" و تمایل به تضعیف سختگیری و انضباط در مبارز-
مان علیه تمایل به تشدید آن، با همان مبارزه روحیه روشنفکر ناپایداری علیه پرولتاریار
پیگیر و انفراد منشی روشنفکرانه علیه هم پیوستگی پرولتاری رویرو هستیم."

حال سؤال می شود که روش دموکراسی بورژوایی نسبت به این تعداد چگونه
بوده است؟ ... دموکراسی بورژوایی آلمان فوراً در مقابل این مباحثه ی جدید از خود
عکس العمل نشان داد و نظیر دموکراسی بورژوایی روسیه و مانند همیشه و همه جا-
جداً به طرفداری از جناح اپورتونیستی حزب سوسیال دموکرات پرداخت. ارگان
برجسته ی سرمایسه بورس آلمان موسوم به "روزنامه ی فرانکفورت"، سرمقاله ی پر
سرا و صدایی منتشر کرد که گواهی است بر این که استراتژی ادبی بیسروا نماند
"اکسپرس"، برای مطبوعات آلمان يك نوع بیماری شده است (اشاره است به
یکسان بودن استدلالات "اکسپرس" لیدر جناح اپورتونیستی حزب و مطبوعات
بورژوایی آلمان*)، دموکراتهای مخوف بورس فرانکفورت بر "استبداد" حزب

سوسیال دموکرات، بر "دیکتاتوری حزبی"، "سیادت مطلق سران حزبی"، بر این "تکفیرهای کلیسایی" که می‌خواهد به وسیله آن تمام روزنیوسیم را به اصطلاح مجازات نمایند، "براین مطالبه" اطاعت کورکورانه و "انضباط کشنده" و مطالبه "تبعیت بنده وار" و تبدیل اعضا حزب بد "نعش‌های سیاسی" این از اصطلاح بیج و ممبره‌ها هم (که مورد استفاده همگان روسی آنها بود) خیلی محکمتر خواهد بود، "به شدت می‌تازند" شوالیه‌های پورس وقتی این نظم و نسق ضد دموکراتیک را در سوسیال دموکراسی می‌بینند، "باخشم و غضب می‌گیرند" ملاحظه بفرمایید، هر نوع خصوصیت در رفتار شخصی، هر نوع ابتکار انفرادی، باید مورد تعقیب قرار گیرد، زیرا بطوریکه زندرمان ضمن گزارش خود درباره‌ی این مسئله در نگاره‌ی حزبی سوسیال دموکراتهای ساکون "علنا اظهار داشت، وجود ایسین عوامل خطرناک را دارد که کار را به نظم و نسق فرانسوی، ژورسیسم و میلرانیسم بکشاند" (لنین، منتخب آثار، صفحات ۷۹۰-۷۸۹، پراوتزهاییکه با ستاره مشخص شده بازاست)



ج - قبلا گفتیم پاسخ به سؤال شماره ۷ - "چگونگی ترکیب طبقاتی در سازمانهای انقلابی ایران" - حاوی مطالب قابل توجهی است. مخصوصا اگر توجه کنیم که سؤال نیز دارای کیفیت و خصوصیت ویژه‌ای است که بد مناسب آن، هرگونه پاسخ صادقانه به این سؤال اولاً مسی باید متکی به دلایل عینی و واقعیت‌های ملموس و موجود روز باشد، ثانیاً این جواب اگر صحیح طرح شده باشد خود بخود و بطور خودکار، می‌تواند آن حداقل مرزندی‌های طبقاتی و سیاسی که سازمانهای مبارز گوناگون را از یکدیگر جدا می‌کند، روشن سازد. بهمین دلیل، یحیی بدلیل قاطعیتی که درین سؤال نهفته است و اهمیت نتایجی که چگونگی پاسخ به این سؤال می‌تواند در تعیین مواضع نیروهای مختلف داشته باشد، "مبارز ایرانی" در مقابل

این سؤال در واقع برای آنکار پاسخ صریح و مخصوصاً از پاسخ صحیح آن طرفه برود (بعدا خواهیم دید که چه منافعی از این طرفه رفتن و در عرض ترهات اپورتونستی رایج‌های پاسخ قالب کردن، نصیب او می‌تود). خود را مجبور به طرح يك مقدمه جینی چند منحصه ای ملو از اختراعات و ابداعات خارق العاده‌ی به اصطلاح شوریک می‌بیند تا بتواند جواب لازم را به این سؤال که البته نه بر اساس واقعیات و حقایق حال و آینده‌ی جنبش، بلکه بر اساس توجیه وضع موجود خود و آن منافع و مواضع غیر انقلابی که او آنرا نمایندگی می‌کند استوار است، بدهد. قبل از اینکه به این قسمت از نظریات " مبارز ایرانی " بپردازیم، بی‌فایده نخواهد بود اگر نظر خودمان را در قبال این سؤال مطرح سازیم:

سؤال فوق جواب روشنی دارد:

در این مرحله، مرحله‌ی اول از جنبش نوین انقلابی ایران، خلق توسط آگاه‌ترین پیشاتازان انقلابی خود نمایندگی می‌شود. بهمین دلیل، عمده‌ی عناصر تشکیل دهنده‌ی جنبش نوین انقلابی را در ایران، عناصر و نیروهای آگاه و انقلابی هر طبقه تشکیل می‌دهد. با این توصیف، واضح است که منشأ طبقات عمده‌ی این عناصر یک منشأ بورژوازی (خرده بورژوازی) است. در حالیکه این بدان معنی نیست که سازمانها و گروههای مختلفی که این عناصر را در بر می‌گیرند، ممکن است آنها ماهیتی خرده بورژوازی داشته و منافع و ایدئولوژی این طبقه یا قشرها یا جناحها^ی مختلف آنها نمایندگی می‌کنند؛ بلکه ماهیت طبقاتی این سازمانها عمدتاً بر حسب جهان بینی حاکم بر آنها، موضعگیری و سمتگیری سیاسی - طبقاتی و عملی آنها در برزاتیک انقلابی که طی می‌کنند تعیین می‌شود. به عبارت دیگر سازمانها و گروههای انقلابی موجود در جنبش مسلحانه‌ی ایران، طیف نسبتاً وسیعی را از گرایش‌ها گوناگون مذهبی نمایندگی می‌کنند و اقشار و نیروهای مختلف طبقات متوسط، گرایش‌ها چپ افراطی نمایندگی می‌کنند و اقشار و نیروهای آگاه روشنفکر (جناح چپ خرده بورژوازی روشنفکر)

و همچنین گرایش‌های انقلابی که سنت‌گیرهای پرولتری را منعکس می‌کند، تشکیل می‌دهند. در اینجا ذکر این نکته نیز بی‌فایده نخواهد بود که پاسخ فوق باید درزا - بطه با شرایط خاص ایران مورد توجه قرار گیرد. دیکتاتوری و خفقان شدید حاکم بر ایران که هرگونه شکل‌مقدماتی یا هر نوع آگاهی ابتدایی سیاسی را در میان نیروهای خلق به شدت سرکوب کرده و مانع از ایجاد ابتدایی‌ترین ارتباط میان جنبش‌های طبقات مختلف خلقی از یک طرف و نیروهای آگاه و انقلابی از طرف دیگر می‌شود و نقش خاصی که جنبش مسلحانه‌ی پیش‌تاز برای شکستن چنین بن بست‌ها (ارتباط میان پیش‌تاز انقلابی و جنبش توده‌ها و بردن آگاهی انقلابی به میان آنان) بعهد گرفته است، شرایط و خصوصیات هستند که از همان ابتدا اشکال پیچیده و خاص‌سازمانی را در جنبش ضروری ساخته‌اند. همین‌طور باید توجه نمود که غیر از عناصری که با منشأ بورژوازی در جنبش انقلابی شرکت دارند، ما با شرکت تعداد نسبتاً مهمی از عناصر زحمتکش شهری پرولتر و نیمه پرولتر نیز در جنبش مواجه هستیم که معمولاً از آگاهی نسبتاً بالایی سیاسی برخوردار بوده و مستقیماً پیشروان انقلابی طبقه خود را تشکیل می‌دهند. (۱)

اما اکنون ببینیم دوست " مبارز ایرانی " چه جوابی به سؤال می‌دهد:

برای درک ماهیت و عمق! تئوریهای ابتکار آمیز کشفیات شکر ایشان که در پاسخ این سؤال طرح کرد مانند، همواره باید به این نکته توجه داشت که موضوع مورد

(۱) - بدینقرار، یکبار دیگر ثابت می‌شود که با هر پدیده‌ی مشخص، برخوردی مشخص لازم است. توصیفی که فوقاً از موقعیت طبقاتی جنبش مسلحانه پیش‌تاز بعمل آمد علیرغم همی‌اختصار و ایجاز آن، بخوبی نشان می‌دهد که تعاریف کلی مبتنی بر تعمیم دکاتستی فرمولهای عام، از جمله تعمیم‌هایی که جنبش مسلحانه‌ی پیش‌تاز را یک جنبش روشنفکری خرد و بورژوازی معرفی می‌کنند تا چه اندازه اسیر یکجانبه‌نگری، پیش‌اوریه‌های ذهنی و الگوسازی از مدل‌های کتابی و کلاسیک هستند.

سؤال ، ترکیب طبقاتی در سازمانهای انقلابی ایران است . بهمین دلیل باید خواننده در نظر داشته باشد که تمام توضیحات و تئوریهای ایشان را باید بلافاصله در ذهن خود با شرایط خاص ایران و جنبش انقلابی آن ، نیروهای موجود در آن و ... مطابقت دهد تا بتواند به هسته اصلی نظرات ایشان دست یابد .

" مبارز ایرانی " پاسخ را از تشریح به اصطلاح دو اشتباه رایج که درباره نقش طبقات در تاریخ موجود است (و لابد ایشان برای اولین بار موفق به کشف و تصحیح آن شده اند) شروع می کند . (حال این دو اشتباه اساسا در کجا رواج دارد ؟ مروجین آنها کمونیستها هستند یا غیر کمونیستها ؟ و ... ؟ مسئله ای است که " مبارز ایرانی " صلاح نمی بیند آنها را روشن کند !) مطابق کشف ایشان این دو اشتباه عبارتند از :

۱ - مخلوط کردن فرد و طبقه .

۲ - تعمیم تئوری نقش تاریخی طبقه ی کارگر به نقش مرحله ای آن .

" مبارز ایرانی " آنگاه با شیوه ی بسیار شرافتمندانه ای ! ملو از مغالطه کاری ، سفسطه ، خلط میخت و شکرده های مبتذل دیگری از قبیل کلی گویی ، به کار بردن ابهام و ابهام در مطالب و ... به توضیح هر یک از این به اصطلاح دو اشتباه رایج می پردازد . (۱) در مورد اشتباه اول ، او بعد از طی مقدمه ای (که

(۱) - متن کامل پاسخ نوشته شده در این قسمت را برای جلوگیری از هرگونه بهانه مستقیما نقل می کنیم :

جواب :

قبل از جواب به این سؤال ، باید درباره ی دو اشتباه رایجی که درباره ی نقش طبقات در تاریخ موجود است توضیح دهم : اول مخلوط کردن فرد و طبقه . ندای از مغسوسین ، به مسایل جنبش های رهایی بخش با نظر مکانیکی می نگرند ، معمولا به فرد و طبقه از جهت تکامل تاریخی با دیده ی مساوی نگاه می کنند ، کار کارگری را معیار کمونیستی می گیرند ، بر اصالت یک جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان

بعدا به آن خواهم پرداخت) به چنین نتیجه ای می رسد :

" طبقه ی کارگر انقلابی است نه فرد کارگر ، کارگر مزدور فاشیست وجود دارد ، همان طور که کارگر انقلابی وجود دارد . بهمین خاطر (کدام خاطر ؟ به این خاطر

یاقتماند حکم می دهند و این بنظر مایک خطای تئوریک است (!) زیرا نقش طبقه ی کارگر در ساختن تاریخ ارتباط مستقیم با شرایط تولیدی آن و قدرت بر تحقق بخشیدن روابط تولید جدید - سوسیالیستی - در اجتماع دارد . طبقه سازنده تاریخ است نه افراد . کیفیت گروه پرولتاریا مهم است نه کمیت آن . طبقه ی کارگر انقلابی است نه فرد کارگر . کارگر مزدور و فاشیست وجود دارد ، همانطور که کارگر انقلابی وجود دارد . بهمین خاطر در ارزیابی ترکیب طبقاتی در سازمانها فقط بر اساس جمع شدن ساده ی کارگران تکیه نمی کنیم ، بلکه نقش طبقه ی کارگر را از خلال مرحله ی تکامل تاریخی آن می بینیم . اما دو بین خطایی که رایج است ، تعمیم تئوری تاریخی نقش طبقه ی کارگر به نقش مرحله ای این طبقه است . طبقه ی کارگر انقلابی است و در طول تاریخ نقش سازنده ای دارد ؛ ولی در بعضی مراحل ممکن است علیرغم نقش تاریخی اش انقلابی نباشد . تکرار می کنیم قصد ما این نیست که بر نقش تاریخی طبقه کارگر تردید کنیم ، بلکه بعضی مراحل ممکن است طبقه ی کارگر به نقش تاریخی - طبقاتی اش بیعت نفوذ فرهنگی خرده بورژوازی و یا بورژوازی آگاه نداشتند و به علت این تاثیر فرهنگی و یا علل روبنایی دیگری به نفع بورژوازی کارگند . نگاهی به جنبش کارگری در اروپا که طبقه ی کارگر صنعتی در آنجا به شکل سنتی وجود دارد ، نمونه این امر را بدست می دهد . حزب ناسیونال سوسیالیست (نازی) هیتلر که پایه کارگری داشت و حزب آزادخواه و حزب کارگر در انگلیس که از احزاب کارگری به شمار می آیند و همین وضع در آمریکای شمالی که کارگران صنایع سنگین تظاهرات کرده و خواهان ادامه ی دخالت آمریکا در ویتنام می گردند و همچنین در آمریکای جنوبی که کارگران صنایع سنگین در شیلی علیه آلنده و به نفع ژنرالهای دست راستی تظاهرات می گردند . ما این خطاها را ندگر می کنیم تا بتوانیم از یک پایه ی منطقی حرکت کرده و بدان مسئله پاسخ دهیم . با توجه به این دو مسئله و با توجه به سیر مرحله ی کونس جنبش ایران - مرحله ی آزادی ملی - و با توجه به نقش پیشتاز در این جنبش ، جواب ما به سؤال این است که اکثریت عناصر که در جنبش شرکت دارند از روشنفکران می باشند ؟ لکن جنبش توانسته است مبارزین و کادرهای مبارزی از کارگران را در کنار بقیه بیورد "

که طبقه انقلابی است نه فرد و ممکن است کارگرمزور و فاشیست هم وجود داشته باشد؟) در ارزشیابی ترکیب طبقاتی در سازمانها فقط بر اساس جمع شدن ساده (کارگران تکیه نمی‌کنیم، بلکه نقش طبقه‌ی کارگر را از خلال مرحله‌ی تکامل تاریخی آن می‌بینیم) (!)

آقای مبارز ایرانی! صحبت که اساساً بر سر "جمع شدن ساده کارگران" نبود که شما اکتفا به آنرا در ارزشیابی ترکیب طبقاتی سازمانها کافی ندانید! چه کسی گفته بود در ارزشیابی ترکیب طبقاتی سازمانهای انقلابی ایران، باید بر تجمع ساده‌ی کارگران (در کجا؟) تکیه کرد که شما بانسبت دادن آن به حریف خیالی، باید به و کبکیه‌ی تمام، درصد آن برآمده‌اید؟ صحبت از شرکت کارگران در یک سازمان انقلابی مسلح و در یک جنبش قهرآمیز اجتماعی است. این چنین شرکتی تجمع ساده‌ی کارگری است؟ کارگرانی که به آن حد از آگاهی انقلابی و سیاسی دست پیدا می‌کنند که می‌توانند در یک سازمان انقلابی مسلح عضو شوند، تجمع ساده تشکیل می‌دهند که آن وقت این تجمع ساده! نتواند ملاک برای تشخیص ترکیب طبقاتی آن سازمان‌ها شود؟

بله، این را هر کسی که به الفبای دید طبقاتی آشنا باشد، بخوبی می‌داند که جمع شدن عده‌ای کارگر که حتی این تجمع می‌تواند در یک هیأت مذهبی یا در یک سندیکای دولتی باشد، بهیچوجه به معنای پرولتیزه بودن آن جمع و یا آن گروه نیست؛ ولی تجمع در سندیکای دولتی و محفل مذهبی و حتی صنفی کجا و تشکیل در یک سازمان انقلابی مخفی مسلح کجا!

اینکه "طبقه، سازنده‌ی تاریخ است نه فرد"، اینکه "کیفیت گروه پرو-لتاریا مهم است نه کمیت آن" و "بدیهیات پیش پا افتاده‌ای از این قبیل چه ارتباطی به اصل سؤال و لزوم پاسخ مشخص به آن دارد؟ اگر این درست است که "حقیقت مجرد وجود ندارد و حقیقت همیشه مشخص است"، آن وقت شکل

مجرد و انتزاعی دادن به مسئله بسیار مشخص رابطه پرولتاریای ایران با جنبش انقلابی پیشتان، از طریق طفره رفتن از بررسی مشخص آن و روی آوردن به جملات کلی و جازدن ملغمه‌های از حقایق پیش یا افتاد می‌آید این با ابداعات منحصر بفرد روشنگری خودتان، بعنوان تئوریهای دست اول اجتماعی، به چه معنایی است و شما از پیش گرفتن چنین رویای چه مقصودی را دنبال می‌کنید؟ شما در مقدمه‌ی همین نتیجه‌گیری می‌گویید: "مفسرینی که با نظر مکانیکی به جنبش‌های رهایی بخش می‌نگردند معمولاً به فرد و طبقه از جهت تکامل تاریخی با دید مساوی نگاه می‌کنند (اولا کدام مفسرین؟ این مفسرین کمونیست هستند یا غیر کمونیست؟ در صورت اول کدام کمونیست، در کجا و چگونه تکامل تاریخی فرد و طبقه را یکسان گرفته است؟ نکند دوست دارید چیز موهومی را به افراد موهوم دیگری نسبت بد هیند و بعد قهرمانانه درصد نفی ورد آن برآید؟ و اما در صورت دوم چنانچه غیر کمونیستها یا روشنفکران لیبرال چنین نظراتی ابراز کنند ما چگونه می‌توانیم در چنین مقالاتی وارد بحث و انتقاد یا آنها بشویم؟ وقتی که از اساس با جهان بینی و نگرش فلسفی (۰۰۰ آنها اختلاف داریم؟) و کارگزاری را معیار کمونیستی می‌گیرند (از اینجا معلوم می‌شود که مفسرین مورد نظر "مبارز ایرانی"، گویا کمونیست هم هستند!) و بر اصالت یک جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان یافته‌اند حکم می‌دهند و این به نظر ما یک خطای تئوریک است." (۱)

عجبا! حالا دیگر کارگزاری هیچگونه معیاری را برای کمونیستها تشکیل نمی‌دهد و اصالت یک جنبش انقلابی در یک جامعه‌ی زیر سلطه‌ی وحشی‌ترین رژیم‌های سرمایه‌داری، هیچ ارتباطی با تعداد کارگرانی که در آن جنبش سازمان یافته‌اند

(۱) - جملات داخل گیومه مربوط به پاسخ‌های مبارز ایرانی و داخل پرانتزها همه جا از ماست.

ندارد. و هر کس که چنین نظری داشته باشد خطای ثوریک مرتکب شده و ناظر مکانیکی به انقلاب می نگرد. این کشفیات خارق العاده می خودتان را بسیار خوب، بطوراست تا دیر نشده این کشفیات خارق العاده می خودتان را در همان محافل رسمی روشنفکری اروپایی به ثبت برسانید؟ اما اگر بنظر ثورینین های پرژوازی، کشفیات و نظرات مشعشع شما قابل ثبت اند و آنها از پیداکردن چنین مواد آزانی بشدت خوشحال می شوند، برای کمونیست ها، ماهیت چنین تروهای سالها پیش از این و در عاثرین و مقدماتی ترین مطبوعات کلاسیک کمونیستی روشن گردید ناست.

دوست مبارز ایرانی: «کار کارگری نه تنها یک معیار کمونیستی است (۱)، بلکه بر حسب اینکه این کار کارگری، چه نوع کاری است، چه مدت از انجام آن می گذرد و بر حسب سایر مشخصات آن کار، دارای اهمیت بوده و مخصوصا از نظر

(۱) - واضح است که عکس این موضوع حتما صادق نیست. یعنی هر کس کار کارگری بکند و هر کارگری بصرف اینکه کاریدی می کند و در تولید صنعتی و جمعی شرکت دارد، خود بخود و الزاما کمونیست نیست. سوسیالیسم علمی پستان از هر چیزیک اندیشه علمی است که باید برای درک آن، علاوه بر دارا بودن زمینه های علمی مساعد اجتماعی و طبقاتی (شرکت در پراتیک تولید یا مبارزه اجتماعی پرولتاری) در عین حال به حداقل دانش اجتماعی و سیاسی نیز مسلح بود. منتهی پرولتاریا، به اعتبار زندگی مادی و حیات طبقاتی خود بیش از هر طبقه دیگر دارای ایسین آمادگی بوده و در واقع می توان گفت پرولتاریا، بعنوان تنها طبقه ای که می توانسد چنین اندیشه ای را درک کرده و در راه تحقق آن دست به مبارزه ای قاطع و بیگیر بزند، از سایر طبقات میسزمی شود. درک همه جانبه ای این نکته مسلما بار دیگر اهمیت کوشش برای بالا بردن سطح آگاهی سیاسی و دانش انقلابی و مارکسیستی توده های کارگر، از طرف عناصر آگاه و جنبش آگاه کمونیستی را مطرح می سازد. برای دست یابی به توضیح بیشتری از همین مسئله، به صفحات ۲۸۹ تا ۲۹۴ - منتخب آثار لینین، جلد اول مراجعه شود.

ضوابط تشکیلاتی کمونیستها - یعنی همین مسئله ای که هم اکنون مورد بحث شما قرار گرفته است - باید مورد توجه دقیق قرار گیرد . این موضوع با آنکه مسئله ای بدیهی بشمار می رود با این حال ما از میان خیل مدارک و اسنادی که بر افشای چنین نظرات مشعشعی دلالت دارند ، تنها به نقل قسمتی از نامه ی لنین به مولوتف اکتفا می کنیم :

" لنین طی نامه ای برای پلنوم کمیته ی مرکزی ، درباره ی حفظ ماهیت پرولتری حزب در مقابل خطر رخنه ی عناصر و اندیشه ی خرد ، بورژوازی و دهقانی به مولوتف چنین می نویسد :

" بنظر من بسیار حائز اهمیت است که در دوره ی آزمایشی اعضای جدید حزب طولانی تر گردد . زینویف پیشنهاد می کند که در دوره ی آزمایشی برای کارگران شش ماهه و برای سایر اقشار یکسال باشد . من در دوره ی شش ماهه را تنها برای آن کارگرانی پیشنهاد می کنم که در واقع کمتر از ده سال در کارخانجات بزرگ صنعتی کار نکرد باشند بایستی برای تمام سایر کارگران یک دوره ی آزمایشی ۱۸ ماهه ، برای دهقانان و افراد ارتش سرخ یک دوره ی دو ساله برای سایر اقشار یک دوره ی سه ساله ی آزمایش تعیین نمود . بنظر من دوره ی آزمایشی کوتاه پیشنهادی زینویف بسیار خطرناک است دوره ی آزمایش کوتاه در واقع بدین معنی است که هیچ آزمایش جدی برآیند آن سنجش اینکه آیا داوطلبان ، کم و بیش ، کمونیستهای آبدیده هستند بعمل نیامده است بهمین دلیل است که من جدا بروی دوره ی آزمایش طولانی تر اصرار می ورزم" (۱)

همینطور باید از " مبارز ایرانی " پرسید : در جنبش انقلابی کشوری که عنصر تضاد کار و سرمایه روز بروز اهمیت تعیین کننده تری در آن می یابد ، چگونه

(۱) - لنین ، به نقل از کتاب " درباره ی مسئله ی استالین "

ممکن است اصالت (سوده ای) این جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان پیدا می‌کنند ارتباط و حتی ارتباط درجه‌ی اول نداشته باشد؟ بلی، اگر در مقام مقایسه بین يك جنبش انقلابی و مثلاً يك جنبش رفرمیستی سندیکیایی، ما می‌خواستیم بر حسب تعداد عناصر کارگری که در هر يك از این دو جنبش شرکت کرده‌اند قضاوت کنیم، بدیهی بود که اینجا معیار کیفیت گروه پروتارما، درجه‌ی سیاسی بسودن و انقلابی بودن آنها و جنبشی که در آن شرکت می‌کردند و سازمان داده می‌شدند مطرح می‌شد نه کمیت آنها. اما اینجا که صحبت از اشکال بورژوازی، قانونی و یسنا رفرمیستی شکل کارگری نیست. همانطور که قبلاً گفتیم، صحبت از شکل کارگران در يك جنبش انقلابی و قهرآمیز است. بنابراین در فشانیهایی از این قبیل که کارگر کارگری را معیار کمونیستی می‌گیرند و بر اصالت يك جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان یافته‌اند حکم می‌دهند و اینها بنظر ما يك خطای ثوریک است و... چه معنایی می‌دهد؟ آیا معنای روشن آن، این نیست که چهره‌ی واقعی لیبرال را از کمونیست واقعی جدا می‌سازد؟ همچنانچه شما از این نتیجه‌گیری در پایان قسمت مربوط به اصطلاح خطای اول که بر اساس آن، نقش طبقه‌ی کارگر را باید از خلال مرحله‌ی تکامل تاریخی دید. چه منظوری را دنبال می‌کنید؟ شما با طرح چنین مطالب کلی، ابهام‌آمیز و چندپهلوی، قضاوتات چه چیزی را دارید؟ شما از یکطرف می‌گویید: «بهمین خاطر در ارزشیابی ترکیب طبقاتی در سازمانها، فقط بر اساس جمع شدن ساده‌ی کارگران تکیه نمی‌کنیم». بلکه نقش طبقه‌ی کارگر را از خلال مرحله‌ی تکامل تاریخی آن می‌بینیم. و از طرف دیگر در چند جمله‌ی پیش از آن (در مقدمه‌ی همین نتیجه‌گیری) می‌گویید: «مفسرینی که به مسائل جنبش‌های رهایی بخش یا بنظر مکانیکی می‌نگرند... کار کارگری را معیار کمونیستی می‌گیرند و بر اصالت يك جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان یافته‌اند حکم می‌دهند و این بنظر ما يك خطای ثوریک است؛ زیرا نقش طبقه‌ی

کارگر در ساختن تاریخ ارتباط مستقیم با شرایط تولیدی آن و قدرت بر تحقق سق
بخشیدن روابط جدید - سوسیالیستی - در اجتماع دارد *

به این ترتیب اگر خودمان را از قالب مبهم و مطمئن جملات خلاص کنیم ، خیلی
صاف و ساده معنای این " دیدن نقش طبقه ی کارگر از خلال مرحله ی تکامل
تاریخی " و این " موکول بودن قدرت طبقه ی کارگر به تحقق بخشیدن روابط جدید
- سوسیالیستی - در اجتماع " ، آیا این نخواهد بود که چون مرحله ی فعلی
جنبش انقلابی ایران يك مرحله ی ضد امپریالیستی است و انقلاب ایران فعلا
ماهیت دموکراتیک دارد (نگاه کنید به آن جمله ی " مرحله ی آزادی ملی " و بسا
اشارات و معانی که در آن مستتر است !) بنابراین پرولتاریا در آن نقش
تعیین کننده ای نداشته و طبیعتا ! شرکت عنا صر کارگر در آن ، از آن اهمیت
تعیین کننده ای که مثلا در يك مبارزه با هدف های سوسیالیستی دارد ،
برخوردار نیست ؟ !

در واقع چه معنای دیگری جز این می تواند وجود داشته باشد : کار کارگری
را معیار کمونیستی گرفتن و اصالت يك جنبش انقلابی را به کمیت کارگرانی که در آن
سازمان یافته اند وابسته دانستن که غلط است و خطای ثنویک به حساب می آید و
این همان مخلوط کردن و به دیده ی مساوی نگاه کردن میان فرد و طبقه است ! -
که مثلا به مفسرانی است که دیدی مکانیکی دارند - اینها از يك طرف ، از طرف
دیگر " نقش طبقه ی کارگر را هم باید از خلال مرحله ی تکامل تاریخ آن مشاهده
کرد " ، نقش که " ارتباط مستقیمی با قدرت تحقق بخشیدن به روابط تولید
سوسیالیستی توسط این طبقه دارد " ، آنگاه اگر توجه کنیم که در ایران و در مرحله
آزادی ملی " هستیم ، دیگر چه موضع مهمی برای طبقه ی کارگر باقی میماند ؟ مخصوصا
اینکه خطای دومی هم در اینجا وجود دارد که بر اساس آن عده ای خطا کارانه نقش
تاریخی طبقه ی کارگر را به نقش مرحله ای اش (که معکست این نقش مرحله ای یکن

نقش ارتجاعی بوده و در خدمت سوزووازی قرار گرفته باشد. (تعمیم می دهند! با همه این احوال، آیا درست تر آن نیست که شما آقای مخبر مجله ی الهدف! بی جهت دنبال پرولتاریا در سازمان ما روشنفکران - که البته يك يله هم از داشتن نمایندگی جنبش انقلابی و جنبش کمونیستی پائین نمی آیم - نگردید؟ و آیا درست تر آن نیست که شما گروه خوانندگان عزیز! آری، شما نیز هیچ تردیدی در ماهیست پرولتاری! و انقلابی! گروه ما روشنفکران فداکار (مقیم خارج از کشور، بخشش خاورمیانه؟!) به صرف عدم ارتباط با کارگران و نبودن هیچ کمیته از کارگران در گروه ما و ۰۰۰ به استاد این استباطات مکانیکی و ارتدگسال از تئوری های مارکسیستی (۰۰۰ که خطا بودن آنها را نشان دادیم!) به خرج ندهید! و اکنون، آقای "مازایرانی" آیا انقلابیون ایران حق ندارند شما و دوستان هم عقیده شما را بعنوان کسانی که نه تنها در عمل هیچگونه خدمتی به انقلاب ایران و پیشبرد جنبش کمونیستی بعمل نمی آورند، بلکه می خواهند انحرافات عملی خود را با این قبیل سرهم بندیها و ملقسه سازهای فرصت طلبانه، محمل تئوریک داده و آنسرا بعنوان يك پرنسیپ اعتقادی تو ظهور، آنهم به نمایندگی از طرف جنبش کمونیستی ایران، در فرهنگ انقلابی جا بزنند، محکوم نمایند؟

معنای کشفیات تئوریک و جملات ابهام آمیز شما، جز انکار نقش رهبری پرولتاریا در جنبش انقلابی و ضد امپریالیستی ایران و سلب وظایف سوسیالیستی این جنبش از سازمانهای انقلابی کمونیستی و انکار آن در ایران، چه چیز دیگری می تواند باشد؟ آری، جنبش انقلابی ما در این مرحله، ماهیتی ضد امپریالیستی و مضمونی اساسا دموکراتیک دارد؛ اما نه تنها پرولتاریا نقش تعیین کننده ای در این انقلاب دارد، بلکه می باید این جنبش دموکراتیک را رهبری کرده و عنصر انقلاب سوسیالیستی را متناسب با رشد زمینه های عینی آن در جامعه، رشد دهد یا این توصیف واضح است که تئورهای شما درباره ی کمیت و کیفیت گروه پرولتاریا، درباره ی

مخلوط نکردن فرد و طبقه و معیار نبودن کار کارگری و ... همچنین جملات کلیسی
 و چند پهلوی مبنی بر " دیدن نقش پرولتاریا از خلال مرحله ی تاریخی " و " موکول
 بودن قدرت پرولتاریا به تحقق بخشیدن به روابط تولید سوسیالیستی " و ...
 منافع و ایدئولوژی کد امیک از اقشار بورژوازی را منعکس می نماید . بخوبی معلوم
 می شود که تئورهای کاملاً مشعشع بورژوازی شما در باره ی نقش پرولتاریای ایران
 در جنبش نوین انقلابی (و در واقع انکار هرگونه نقشی از طرف پرولتاریا) ایران
 و ... چگونه با سایر انحرافات که تا کنون به آن اشاره کرده ایم - استنباطات
 لیبرالی که از مبارزه ی درون حزبی دارند ، گرایشات ضد استالینی و همراهی
 وهمگامی که با ریزینویسم و ریزینویستها نشان می دهد و ... - انحرافات که مجموعاً
 منافع و ایدئولوژی بورژوازی لیبرال و روشنفکران نماینده ی آنرا منعکس می سازد ،
 پیوند پیدا می کند . این تئورها آشکارا نشان می دهند که بورژوازی لیبرال بسننا
 حاکمیت در سازمانها و گروههایی که عناصری مانند شما آنها را نمایندگی می کنند ،
 دست به چه کوششهای مودیانه ای در سطح جنبش برای خارج کردن رهبری
 انقلاب از دست پرولتاریا زده است . این نظرات آشکارا نشان می دهند که چگونه
 وظیفه ی سوسیالیستی جنبش در زیر پوشش پراهمین اپورتونیستی نفی می شود و چگونه
 تلاش می شود که مضمون و محتوای انقلاب ضد امپریالیستی ایران در محدوده ی تنگ
 مطالبات دموکراتیک قشرهای لیبرال - خرده بورژوازی روشنفکر و بورژوازی لیبرال -
 به بند کشیده شود .



اما بینیم دو بین خطای رایج مکشوفه از طرف ایشان چیست . این خطا بزعم
 " مبارزایرانی " در تحت عبارت : " تعمیم تئوری نقش تاریخی طبقه ی کارگر بسته
 نقش مرحلای این طبقه " فرموله میشود ! ایشان در توضیح این فرمول اختراع غسی

می‌گویند: " (طبقه ی کارگر) در بعضی مراحل ممکن است علیرغم نقش تاریخی‌اش انقلابی نباشد . . . و سپس یغداز اینکه با قسم و آیه تکرار می‌کند که قصد شان تردید در نقش تاریخی طبقه ی کارگر نیست . (اما در عمل چنان سنگبای در مقابل ایفای این نقش قرار می‌دهند و در تئوری دامنه ی این نقش تاریخی را چنان محدود و اتفاقی می‌گیرند که از تردید گذشته به انکار می‌رسند) در مقام توضیح خصوصیات و علل این مراحل بر می‌آیند و درست در همین مقام است که علیرغم همه ی قیود و پستیهای احتیاطی ،^۱ مج خود را باز می‌کنند .

..... در بعضی مراحل میکست طبقه ی کارگر به نقش تاریخی و طبقاتی‌اش بعثت (همه جا تاکید از ماست) نفوذ فرهنگی خرد ، بورژوازی و یا بورژوازی آگاهی نداشته و بعثت این تأثیر فرهنگی و یا علل روبنایی دیگری به نفع بورژوازی کار کند . نگاه ی به جنبش کارگری در اروپا که طبقه ی کارگر صنعتی در آنجا بشکل سنتی وجود دارد ، نمونه ی این امر را بدست می‌دهد . والنخ (۱)

..... مبارز ایرانی " در اینجا ، با زندگی خرد ، بورژوازمشانه ای ، دو موضوع کاملاً متفاوت را با هم مخلوط می‌کند و پس از اختلاط این دو ، می‌خواهد دلائلی بدست آورد که تئوری مورد نظر خرد - تئوری انفعال مرحله ای طبقه ی کارگر - را ثابت نماید .

..... این دو موضوع متفاوت ، یکی موقعیت فعلی جنبش کارگری در اروپا ، آمریکای شمالی و کلا کشورهای امپریالیستی غرب است ، و دیگری مسئله ی امکان نفوذ فرهنگی خرد ، بورژوازی - بورژوازی در جنبش کارگری هر کشور سرمایه‌داری (امپریالیستی یا غیرامپریالیستی) است .

..... مسئله ی دوم مسئله ی روشنی است و بارها و بارها در مطبوعات کمونیستی مورد

(۱) - نقل از پاسخ مبارز ایرانی به سؤال شماره ی ۷ .

بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است . این مسئله عبارتست از امکان نفوذ بورژوازی در جنبش کارگری ، در شرایطی که پرولتاریا به آگاهی سوسیالیستی مسلح نیست ، در شرایط فقدان رهبری انقلابی کمونیستی یا در شرایطی که این رهبری از اجبرای اصلی ترین وظیفه ی خود در قبال جنبش کارگری ، یعنی بردن آگاهی سوسیالیستی و انقلابی به درون طبقه ی کارگر و تشکل سیاسی و انقلابی این طبقه ، انحراف حاصل کرده و تبعا جنبش خود بخودی طبقه را تسلیم منافع ایدئولوژی بورژوازی کرده است . بدین ترتیب هر گونه انحراف یا ضعف نیروهای آگاه انقلابی (کمونیستی) بالقوه، جنبش کارگری را (جنبش کارگری هر کشور را و این ارتباطی به مرحله و زمان خاص ندارد) در معرض تسلط ایدئولوژی و سیاست بورژوازی قرار می دهد . بدین ترتیب نفوذ بورژوازی و خرد بورژوازی در جنبش طبقه ، پیش از آنکه مربوط به تمایل ذاتی طبقه باشد در واقع بدین آنکه مربوط به تمایل ذاتی طبقه و حتی بدین آنکه مربوط به حرکت خود بخودی طبقه به معنای مطلق آن باشد ، (۱) ناشی از انحراف تئوری انقلابی و عنصر آگاه (جنبش کمونیستی) از مضمون حقیقی و وظایف اساسی سیاسی خود می باشد . نین سالها پیش از این ، اشکال سیاسی ایدئولوژیک این نفوذ را در احتجاجات کامل و مفصل خود با اکتویست ها و اشکال سازمانی این نفوذ را در مباحثات افشاگرانه ی خود با منشویکها در جنبش سوسیال دموکراسی سالهای ۱۹۰۰ روسیه کاملا تراز بندی کرده و علل و موجبات کلی و اصولی این نفوذ را به روشنی توضیح داده است . بعنوان مثال او نشان می دهد که هر گاه عنصر آگاه از وظایف اساسی سیاسی و انقلابی خود نسبت به جریان خود بخودی نهضت کارگری انحراف حاصل کند ، این جریان بالاچاره به تبعیت نهضت کارگری از ایدئولوژی بورژوازی منجر شده و حرکت آن درست بر طبق برنامه های اکتویستی

(۱) - ر . ک به زیر نویس صفحه ی ۳۹۴ منتخب آثار لنین جلد اول .

قشرهای لیبرال بورژوازی انجام می‌یابد * * * زیرا نهضت خود بخودی کارگری همان تردیونیویسم و همان مبارزه‌ی صرفاً حرفه‌ای (حرفه به معنای پیشه و شغل) است و تردیونیویسم هم چیزی نیست جز همان اسارت‌ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی * از این رو وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی، عبارتست از: مبارزه علیه جریان خود بخودی و عبارت از آنست که نهضت کارگری را از این تمایل خود بخودی تردیونیویسم که خود را زیر بال و پر بورژوازی می‌کشاند، منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم * * * (۱)

با این توضیح روشن است که موضوع دوم - یعنی تبعیت جریان خود بخودی نهضت کارگری از ایدئولوژی بورژوازی - موضوعی نیست که بتواند تئوری انفعال مرحله‌ای طبقه‌ی کارگر ایشان را توجیه کند و یا خود به وسیله‌ی این تئوری توضیح داده شود * بحیثیت دیگر، نفوذ بورژوازی در جنبش طبقه‌ی کارگر به دلایل روشنی ممکن و محتمل است؛ اما نه به دلیل انفعال مرحله‌ای طبقه‌ی کارگر و اینکه مثلاً در بعضی مراحل، طبقه‌ی خود از ایفای وظیفه‌ی تاریخی‌اش باز می‌ماند، بلکه به این دلیل که عنصر آگاه از وظیفه‌ی اصلی خود سر باز زده است * (۲)

(۱) - منتخب آثار لنین، جلد اول، صفحه ۲۹۲

(۲) - غالب توجه اینجا است که مبارز ایرانی، علیرغم آنکه تمام ناکامیها و انحرافات جنبش کارگری را ناشی از علل روشنی و فرهنگی و عامل بسیار کلی نفوذ بورژوازی میدانند حتی يك کلمه هم درباره‌ی اینکه این نفوذ و این علل روشنی و فرهنگی معنی‌ساز مقابله‌ی دیگری هم دارند و آن سرپیچی عنصر آگاه از وظایف انقلابی و سوسیالیستی خویش است، سخنی نمی‌گویند * نمی‌گویند که اگر جنبش کارگری به علل روشنی منحرف شده و تسلیم بورژوازی شده است، این علل روشنی در ضعف و انحراف عنصر آگاه و افتادن سر رشته‌ی کارهای بدست عناصر و گروههایی مانند "مبارز ایرانی" و دوستان هم محفل ایشان است و همینطور اگر علل روشنی موجب چنین انحرافات و سرپیچی کارگری شده است، باز هم همانا به وسایل روشنی، یعنی احسان

بدین ترتیب روشن می‌شود که مسئله‌ی نفوذ فرهنگی بورژوازی در جنبش کارگری (بعنوان يك علت) ، یا آن علل روینایی که موجب انحراف جنبش کارگری از مسیر انقلابی شده و به اسارت سیاسی و ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی منجر می‌شود ، چیزی نیست که هیچگونه ارتباطی به آن دو بین خطای رایج مکشوف‌ماز ایشان و به اصطلاح به آن "تعمیم تئوری نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر به نقش مرحله‌ای آن" داشته باشد . درحالیکه از این موضوع نیز نباید غافل شد که "مبارز ایرانی" بازم در اینجا بازنگی خرده بورژواآبانه‌ای ، در مرحله اول بحث ، ما - هیت این علت روینایی مورد ادعای خود را مسکوت می‌گذارد و در مرحله بعد ، بسا پیش کشیدن وضع جنبش‌های کارگری در کشورهای امپریالیستی غرب که همانطور که بعداً خواهیم دید ، دارای علل مشخص اقتصادی و زیربنایی است ، عملاً این علت

مسئولیت انقلابی از طرف کمونیست‌های راستین و ایفای وظیفه‌ی حقیقی نسبت باین جنبش است که می‌توان آنرا از جنگ بورژوازی خارج کرد و در مسیر انقلاب و سوسیالیسم قرار داد . آقای "مبارز ایرانی" هیچیک از اینها را نمی‌گوید و نباید هم بگوید چون نه به نفع اوست و نه کار او اینست . او باید انحرافات موجود در جنبش‌های کارگری را (با تحریف علل اصلی آن و یا جایگزین کردن معلول بجای علت و ...) مطلق کرده و تا حد يك قانون عمومی ، غیر قابل اجتناب ، جبری و ذاتی مربوط به حرکت این طبقه (نه عدول عنصر آگاه از وظیفه‌ی خود) ، تئوریزه کند که با وقاحت تمام همین کار را هم می‌کند . (تئوری انفعال مرحله‌ای طبقه‌ی کارگر !!) او باید لزوم سمت‌گیری توده‌ای ، ضرورت حیاتی تماس با جنبش طبقه‌ی کارگر را منکر شود ، بی‌نیازی جنبش انقلابی را از چنین حرکتی ثابت نماید تا بتواند ماهیت و سیاست لیبرال بورژوازی خود را توجیه کرده و خودش را بعنوان نماینده‌ی تام و تمام پرولتاریای انقلابی جا بزند که باز هم با وقاحت کامل با پیش کشیدن ترهاتی از قبیل تجمع ساده کارگران و ... ، معیار نبودن کار کارگری و ... ، دیدن نقش طبقه‌ی کارگر از خلال مرحله‌ی تاریخی و ... ، همین کار را می‌کند . بنا بر این چگونه می‌توان کاری خلاف منافع ، ایدئولوژی و سیاست خود او ، خلاف ایدئولوژی و منافع عناصر و قشرهایی که آنها را چنین مخلصانه نمایندگی می‌کند ، از او انتظار داشت؟

را تحریف کرده و پس از این اختلاط بین معنای دو موضوع متفاوت، تئوری انفعالی مرحله ای طبقه کارگر را نتیجه می‌گیرد! اکنون لازمست به موضوع و شق اول بحث یعنی موقعیت فعلی جنبش‌های کارگری در کشورهای امپریالیستی غرب بپردازیم و ببینیم که آیا اولاً: انحرافات و تسلیم طلبی‌های موجود در این جنبش‌ها، در درجه اول عللی رومینایی و فرهنگی دارند یا خیر. علل مشخص اقتصادی علل درجه اول آنها تشکیل می‌دهند؟ ثانیاً: علل این انحرافات هیچ ارتباطی با تئوری انفعالی مرحله ای طبقه کارگر، یا همان خطای دوم ابدائی مبارز محترم ایرانی، دارد یا نه؟ بعبارت دیگر آیا این انحرافات توسط تئوری مکشوفه مبارز ایرانی توجیه می‌شود و متقابلاً دلیلی برای توجیه آن بدست می‌دهد یا نه؟ ثالثاً: طرح این به اصطلاح خطای دوم - تعمیم نقش تاریخی طبقه کارگر به نقش مرحله ای - چه رابطهای با جنبش انقلابی ایران و نقش پرولتاریای ایران در این جنبش دارد؟ این موضوع که "مبارز ایرانی"، امکان عدول طبقه کارگر از نقش تاریخی انقلابی خود و افتادن به دامان بورژوازی را ناشی از عوامل رومینایی (رومینایی بطور کلی و بدون آنکه ماهیت مشخص آنها تعیین کند) می‌داند و مخصوصاً مثال خود را در مورد - نهضت‌های کارگری اروپا و آمریکای شمالی طرح می‌کند (بهمراه تحریفات عدیده‌های در مورد کارگران شیلی و همراه تحریف دیگری در مورد کارگران آلمانی زمان هیتلر*)، چه ارتباطی با سؤال اصلی مخبر مجله‌ی الهدف "ترکیب طبقاتی در سازمانهای انقلابی ایران" دارد؟ "مبارز ایرانی"، باطلی چنین پیچ و خم‌هایی، بزبان بی‌زبانی، یعنی همان زبان چند پهلویی که همه‌ی اپورتونیستها در یکبار بردن آن استادند (۱) چه می‌خواهد بگوید و چه هدفی را در این میان، در جنبش انقلابی ایران، دنبال می‌کند؟

* - به توضیحی درباره‌ی کارگران شیلی و رابطه‌ی حزب نازی با کارگران آلمانی در پایان همین مقاله مراجعه کنید. (۱) - پاورقی در صفحه‌ی بعد

گفتم " مبارز ایرانی " ، برای اثبات نظریاتش ، وضعیت نهضت های
 کارگری کشورهای سرمایه داری غرب اروپا و آمریکای شمالی را شاهد مثال می آورد . اما
 آیا او در این مثال دچار فراموشکاری نمی شود وقتی که از ذکر ماهیت امپریالیستی این
 کشورها طفره می رود ؟ چرا ، به این دلیل روشن که موقعیت فعلی نهضت های
 کارگری در اروپای غربی و آمریکای شمالی ، بهیچوجه از موقعیت امپریالیستی
 سرمایه داری خودی این کشورها جدا نبوده و چگونگی حرکت آن مستقیماً در رابطه
 با درجه ی تسلط اقتصادی و سیاسی این سرمایه داری بر کشورهای تحت سلطه
 (نو مستعمره) ، درجه ی استثمار و ماهیت و میزان بحرانها و تضاد های ناشی از
 این تسلط و استثمار که در مقابل این سرمایه داری قرار دارد تعیین
 می شود و این همان چیزی است که " مبارز ایرانی " نمی خواهد به آن اعتراف
 نماید ؛ زیرا بهمان میزان که مابین موقعیت سلطه و ماهیت استثمارگرانه سرمایه دار
 کشورهای امپریالیستی غرب و موقعیت زیر سلطه و وابسته بودن سرمایه داری کشورهای
 نو مستعمره تفاوت و اختلاف موجود است ، بهمان میزان نیز بین چگونگی نهضت
 پرولتاریایی در هر یک از این دو گروه کشورها اختلاف موجود است . بن جهت
 نبود که لندن در سالهای بیست ، یعنی درست در شرایطی که کشورهای امپریالیستی
 از زیر پارک جنگ وحشیانه برای تجدید تقسیم جهان به مناطق نفوذ بیرون می آمدند
 و درست در مدت زمانی که رقابت خود را برای بلعیدن مناطق تحت نفوذ یکدیگر و
 سلطه ی استثمارگرانه ی خود را بر خلقهای ملل شرق آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین
 شدت می بخشیدند عنوان کرد که : " اینک کانون اصلی مبارزات انقلابی به مشرق

(۱) - هنگامی که از مبارزه با اپورتونیزم صحبت می شود هرگز نباید خصوصیات
 مشخصه ی تمام اپورتونیزم معاصر ، یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه ی غیر قابل
 درک آنرا در کلیه ی رشته ها فراموش کرد . اپورتونیزم بنا بر ماهیت خود ، همیشه
 از طریح صریح و قطعی مسئله احتراز می جوید و همیشه در جستجوی نقطه ی منتجه ی
 ←

زمین - چین ، ایران ، هند ، ... منتقل شده و انقلابات گسترده توده ای در آینده نه از اروپا ، بلکه از این مناطق شعله خواهد کشید * (۱) چرا که تضاد اصلی در مرحله ی سلطه ی جهانی امپریالیسم دیگر تضاد مابین سرمایه داری يك کشور امپریالیستی با پروتاریای خودی نیست ، بلکه این تضاد به سطح جهانی انتقال یافته و به نحو خونباری بین خلقهای کشورهای تحت سلطه و امپریالیسم سلطه گر جریان می یابد . این انتقال در کانون تضاد های اصلی سرمایه داری غرب ، مسلماً نمی توانست و نمی تواند در جنبش کارگری این کشورها بی تاثیر باشد . لنین در تفسیر کاملاً روشنی که از علل اساسی انحرافات و انشعابات گسترده و روتزایسد احزاب و جنبش های کارگری کشورهای اروپایی ارائه می دهد مشخصاً روی همین عامل تکیه می کند : * انشعاب بین المللی در سراسر جنبش کارگری ، اکنون دیگر کاملاً آشکار شده است (انترناسیونال دوم و انترناسیونال سوم) . واقعیت مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی بین این دو جریان نیز آشکار گردیده است . پشتیبانسی منشویکها و سوسیال رولوسیونرها از کلچاک و دنینک در روسیه علیه بلشویکها و پشتیبان شیدمانیها و نوسکه و شرکا* از بورژوازی در آلمان علیه اسپارتاکیستها و نظائر آن در فنلاند و لهستان و غیره ، آیا این پدیده تاریخی - جهانی بر روی چه پایه اقتصادی متکی است ؟

این پدیده همانا بر طفیلی گری و گدیدی سرمایه داری متکی است که از خواص ذاتی بالاترین مرحله تاریخی آن یعنی امپریالیسم * است . همانگونه

قواست و مثل مارین نظراتی که یکی ناسخ دیگری است می پیچد و می کوشد هم با این و هم با آن دیگری * موافق باشد * و اختلاف نظرهای خود را به اصلاحات جزئی و ابراز شك و تردید و تمایلات خیرخواهانه و بی زبان و قس علیهذا منجر سازد ! * (لنین ، يك گام به پیش ، دو گام به پس . منتخب آثار صفحه ی ۷۹۲)

(۱) - نقل به معنی . دسترسی به متن اصلی ممکن نبود .

که در این رساله ثابت شده است : سرمایه‌داری اکنون مشتی از کشورهای فوق‌العاده ثروتمند و نیرومند را که جمعیت آنها کمتر از یک هم و در صورت منتهناسی "سخت‌تر" و زیاد روی در حساب ، کمتر از یک پنجم سکه روی زمین است ، متمایز ساخته که تمام جهان را با عمل ساده "کوبن چینی" غارت می‌نمایند . صد و سی سرمایه از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای بورژوازی مربوط به دوران قبل از جنگ ، هر سال در حدود ۸۰-۱۰ میلیارد فرانک سود می‌دهد و اکنون البته مقدار آن بسی بیشتر شده است . بدیهی است با یک چنین ما فوق سود هنگفتی (زیرا این سود ما فوق آن سودیست که سرمایه داران از طریق بهره‌کشی از کارگران کشور خود " به جنگ می‌آورند) می‌توان رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران را که قشر اشراف کاری می‌باشند ، خرید . این قشر را همان سرمایه داران کشورهای "پیشرو" می‌خرند . این عمل را هم به هزاران وسایل مستقیم و غیر مستقیم ، آشکار و پنهانی انجام می‌دهند . این قشر کارگران بورژوا شده یا "قشر اشراف کاری" که از لحاظ شیوه‌ی زندگی و میزان دستمزد و بطور کلی جهان بینی خود کاملاً خرد بورژوا هستند ، تکیه‌گاه عمده‌ی انترناسیونال دوم و در این ایام یا تکیه‌گاه عمده اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل می‌دهند . زیرا اینها عاملین واقعی بورژوازی در جنبش کاری و مباشرین کاری طبقه سرمایه داران و مجریان حقیقی رفویسم و شوئیسم هستند . در جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی ، بسیاری از ایشان به طرفداری از بورژوازی ، به طرفداری "ورسای‌ها" علیه "کومونرها" برمی‌خیزند . بدون پی بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده ، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمی‌توان در زمینه حل مسایل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی به جلو برداشت . امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریا است و این حقیقت از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی تایید شده است (لنین ، ژوئیسم ۱۹۲۰ ، پیشگفتار بر ترجمه فرانسوی و آلمانی کتاب امپریالیسم به مثابه بالاترین

مرحله سرمایه داری (۱) * البته تحلیل این قضیه منحصر به سالهای ۲۰ قرن بیستم نیست * بلکه اولین تاثیراتی که ورود سرمایه داری غرب به مرحله امپریالیسم در سمت گزینهای سیاسی و اجتماعی طبقات مختلف جامعه از جمله پرولتاریا باقی می گذارد * از همان اواخر قرن نوزدهم آغاز شد * بطوریکه این حرکت کاملاً مورد توجه بنیادگذاران فلسفه علمی * مارکس و انگلس قرار گرفت و آنها توانستند در آخرین آثار خود اشارات کاملاً واضحی به چگونگی این تاثیرات بکنند * لنین در همین باره می نویسد :

..... ذکر این نکته لازم است که در انگلستان تمایل امپریالیسم مبنی بر اینکه بیسن کارگران شکاف ایجاد کند و اپورتونیسیم را در بین آنها تقویت نماید و جنبش کارگری را موقتاً دچار فساد سازد * مدتها قبل از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم مظاهر گردید * زیرا دو صفت مشخصه مهم امپریالیسم یعنی مستملکات عظیم مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از نیمه قرن نوزدهم در انگلستان وجود داشت ((توجه کنید که لنین شکاف در میان کارگران این کشورها و تقویت اپورتونیسیم در جنبش کارگری و فساد شدن آنها دقیقاً ناشی از دو صفت مشخصه امپریالیسم یعنی دارا بودن مستملکات مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی می دانسد * آنگاه توجه کنید به تفسیری که "مبازر ایرانی" از علل رکود و انحراف جنبش های کارگری در اروپا و کشورهای آمریکای شمالی بعمل می آورد و مهمتر از آن نتیجه ای که میخواد از این مثال تحریف شده ی خود به دست آورد !)) مارکس و انگلس سالهای متبادی این رابطه اپورتونیسیم در جنبش کارگری را با خصوصیات امپریالیستی سرمایه داری انگلستان بطور منظمی بررسی می نمودند * مثلاً انگلس در ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ به مارکس نوشت : " پرولتاریای انگلستان عملاً بطور روز افزونی جنبه بورژوازی بخشود

(۱) - تاکیدات و پرانتزها همگی از طرف خود نویسنده است *

می‌گیرد و بنظر می‌رسد این ملت که از هر ملت دیگری بیشتر بورژواست، می‌خواهد سرانجام کار را به جایی برساند که در ردیف بورژوازی، یک اشرافیت بورژوازی داشته باشد. بدیهی است این امر از طرف ملتی که تمام جهان را استثمار می‌نماید تا حد و معینی طبق قاعده بنظر می‌رسد. تقریباً پس از یک ربع قرن، انگلس در نامه مورخه ۱۱ اوت ۱۸۸۱ از بدترین تردیونیونهای انگلیسی صحبت می‌کند که اجازه می‌دهند افرادی بر آنها رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر می‌باشند. و اما انگلس در نامه دیگری خود به کائوتسکی در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲ چنین می‌نویسد: "از من می‌پرسید کارگران انگلیسی درباره سیاست استعماری چه فکر می‌کنند؟ همان فکری که درباره سیاست بطور کلی می‌کنند. اینجا حزب کارگری موجود نیست. فقط رادیکالهای محافظه کار لیبرال وجود دارند و کارگران با خاطری آسوده به اتفاق آنان از انحصار مستعمراتی انگلستان و انحصاری در بازار جهانی استفاده می‌نمایند." (عین همین مطلب را هم انگلس در سال ۱۸۵۲ در پیشگفتار چاپ دوم کتاب خود موسوم به "وضع طبقه کارگر در انگلستان" تشریح نمود باینست):

در اینجا علت و معلول بطور واضح ذکر گردیده است:

علت: ۱ - استثمار تمام جهان از طرف این کشور

۲ - موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی

۳ - انحصار مستعمراتی آن

معلول: ۱ - بورژواشدن بخشی از پرولتاریای انگلستان

۲ - قسمتی از آن اجازه می‌دهد افرادی بروی رهبری نمایند که از

طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر می‌باشند. امیرالیسم در آغاز

قرن بیستم، تقسیم جهان را بین مثنی از دول به پایان رسانده و هر یک از این دول

اکنون آنچنان قسمتی از تمام جهان را استثمار می‌کنند (به منظور تحصیل مافوقاً

سود) که اندکی از آنچه انگلستان در سال ۱۸۵۸ استثمار می کرد، کمتر است. هر یک از کارتل‌های این دول در سایه تراستها، کارتل‌ها و سرمایه مالی و داشتن مناسبات واحد با وادار، در بازار جهانی دارای موقعیت انحصاری است و هر يك از آنها، تا درجه معینی از انحصار مستعمراتی برخوردار است (دیدیم که از ۷۵ میلیون کیلومتر مربع مجموع مستعمرات جهان ۶۵ میلیون یعنی ۸۶ درصد در دست شش دولت متمرکز است، ۶۱ میلیون یعنی ۸۱ درصد در دست سه دولت متمرکز است)

وجه تمایز موقعیت کنونی ((ورود به مرحله ی امپریالیسم)) وجود آنچنان شرایط اقتصادی و سیاسی است که نمی توانست بر شدت آنتی ناپذیری اپورتونیزم با منافع عمومی و اساسی جنبش کارگری نیفزاید، امپریالیسم از حالت جنینی خود خارج شده و به يك سیستم مسلط مبدل گردیده است. انحصارهای سرمایه داری در اقتصاد ملی و سیاست جای اول را اشغال می نمایند. تقسیم جهان به پایان رسیده است. و اما از طرف دیگر به جای انحصار بدون شرکت انگلستان، اکنون می بینیم عده ی قلیلی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار باید یکدیگر به مبارزهای مشغولند که صفت مشخصه ی تمام آغاز قرن بیستم را تشکیل می دهد. اپورتونیزم اکنون دیگر نمی تواند در جنبش کارگری يك کشور، آنطور که در نیمه ی دوم قرن نوزدهم در انگلستان مشاهده می شد، برای مدتی مدید یعنی ده سال پس در پی پیروزی مطلق داشته باشد. اپورتونیزم در يك سلسله از کشورها به نضج خود رسیده، از حد نضج گذشته و گدیده شده و بعنوان سوسیال شوینسم، کاملاً با سیاست بورژوازی در آمیخته است. (۱)

نقل قول‌های نسبتاً مفصل فوق نه تنها علل و ماهیت واقعی انحراف اپورتونیزمی

(۱) - منتخب آثار لنین، جلد ۲، صفحات ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۳، پراوتزها و تاکیدات از خود نویسنده است. جمله ی مابین پراوتز مضاعف از ماست.

موجود در نهضت های کارگری کشورهای امپریالیستی غرب را به روشنی نشان میدهد و از آنجا آشکارا معلوم می‌کند که علل این انحرافات هیچ ارتباطی با تئوسوری انفعال مرحله ای طبقه ی کارگری همان به اصطلاح خطای دوم ابداعی " مبارز ایرانی " ندارد، بلکه می‌تواند بطور مستقیم و بدون نیاز به هیچگونه استدلال دیگری ماهیت اپورتونیستی تئوریه‌ها و استدلالات " مبارز ایرانی " را نیز افشاء نماید. (۱)

(۱) - این خصوصیت، معلول آنست که قسمت مهمی از هدفهای لنین در تالیف و تدوین این رساله (رساله امپریالیسم به مثابه ۲۰۰۰) را ضرورت مبارزه علیه سوسیال لیبرال های موجود در نهضت های کارگری آنروز اروپا تشکیل می‌داد است. سوسیال لیبرال هایی که با پشت کردن به انقلاب پرولتری و حتی " انکارطنی ضرورت آن تحت پوشش تعارضات و تحلیل های گمراه کننده و فرصت طلبانه ای که از مرحله ی امپریالیسم بعمل می‌آوردند، عملاً به بی‌روااری خدمت می‌کردند و چهره ی آنرا رنگ و روغن می‌زدند، در حالیکه هنوز هم خود را بعنوان اصیل ترین نمایندگان نهضت کارگری معرفی می‌کردند (کائوتسکی و بقیه ی اصحاب بین الملل دوم) اما چنین وجه اشتراکی همه ی قضیه را تشکیل نمی‌دهد، بلکه نکته ی جالب توجه دیگر در اینجا اینست که اگر در بیش از نیم قرن پیش از این، سرجنابان اپورتونیسم در اروپا - شیدمانها، نوسکه ها، کائوتسکی ها و ... - از تحریف واقعیت‌های مربوط به مرحله ی امپریالیسم از طریق تعاریف و تفاسیری از این قبیل که گویا در مرحله ی امپریالیسم، رقابت و بحران های ادواری تولیدی مربوط به مرحله ی سرمایه داری آزاد از بین رفته و اقتصاد متمرکز، یا نقشه ی امپریالیستی می‌تواند مبری از تضاد های ذاتی یک رژیم سرمایه داری باشد و ...، بعنوانین و اشکال گوناگون ضرورت و امکان انقلاب پرولتری و لزوم مبارزه با اپورتونیسم را منکر می‌شوند؛ امروز " مبارز محترم ایرانی " هم همین هدف‌ها را منتهی از طریق و راه دیگری، از طریق پیش کشیدن تئوری ناتوانی و انفعال (مرحله ای) طبقه ی کارگر در نیبال می‌کند. ما این موضوع را در نقد قسمت مربوط به " خطای اول مشاهده کردیم و اینک باز هم در قسمت مربوط به " خطای دوم شاهد آن هستیم. به این ترتیب باید گفت آقایان لیبرالها، اگر در همه جا هم بطورتاریخی و هم بطور مرحله ای فاقد هرگونه پیگیری و ادامه کاری در " انقلاب " هستند، در اینک تحریفات اپورتونیستی یکدیگر را به اشکال جدیدتر، پوشیده تر و پنهان‌تر از

" مبارز ایرانی " چه می‌گوید ؟ او می‌گوید : علل انحراف جنبش‌های کارگری مغرب زمین ، اصولاً ناشی از عوامل رونیسی مانند نفوذ فرهنگ خرد به بورژوازی و بورژوازی بوده و در تمام کشورهای سرمایه داری ، چه کشورهای امپریالیست و چه کشورهای تحت سلطه ی امپریالیسم ، قهراً امکان وجود دارد . بنابراین پرولتاریای کشورهای تحت سلطه ، از جمله پرولتاریای ایران نیز می‌تواند هر لحظه به همان بیماری دچار شود که نهضت‌های کارگری اروپا و آمریکای شمالی دچار شده اند . این بیماریها که بزم " مبارز ایرانی " همانند بلایای آسمانی منشأ غیبی داشته ، غیر قابل اجتناب بوده و با متافیزیک " علل رونیسی و ایدئولوژی بورژوازی " توضیح داده می‌شود ، (۱) در یک مرحله (ولا اقل يك مرحله ، والا شاید هم بیشتر طول بکشد ، کسی چه می‌داند !) وانگهی آغاز و پایان این مرحله در هر مورد مشخص چگونه تعیین می‌شود ؟ !) پرولتاریا را از ایفای نقش انقلابی اش باز داشته ! او را وادار می‌کند خودش را به بورژوازی تسلیم کند ! با این توصیف ، واضح است که عدم وجود ارتباط يك سازمان سیاسی ، مانند سازمانی که " مبارز ایرانی " آنرا نمایندگی می‌کند ، با جنبش کارگری لا اقل در آن مرحله ای که این طبقه دچار انفعال و تسلیم طلبی شده ! در آن مرحله ای که از ایفای نقش تاریخی اش باز مانده ، فاقد هرگونه اهمیت در تشخیص ماهیت پرولتری آن سازمان بوده و بدین ترتیب موضع " مبارز ایرانی " و سازمانی که ایشان سخن گوی آنرا بعهد دارند مستقل از هرگونه ارتباط انقلابی با طبقه و یا حتی مستقل از هرگونه نیاز و سمت گیری به طرف این ارتباط ، بعنوان يك سازمان پرولتری انقلابی تثبیت می‌شود ! !

مردمیانه تردنیال کنند ، بهیچوجه نایبگیر نیستند !

(۱) - در واقع " این علل رونیسی " و این " ایدئولوژی بورژوازی " که از طرف " مبارز ایرانی " بعنوان علت اصلی بروز چنین انحرافات نمود می‌شوند ، از آنجاکه بصورت امری غیر قابل اجتناب ، قهری ، عام ، با کلیت تمام و مستقل از همه شرایط خاص

البته اینکار به سادگی انجام نمی‌گیرد. اگر واقعیت اینست که انحطاط را
ایورتونیستی و تسلیم طلبانه در جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری غرب دقیقاً بنا
شرایط یعنی امپریالیسم، با درجه استثمار خلق و تسلط امپریالیستی این سرمایه‌داران
بر منافع جهانی، با وسعت مناطق نفوذ او و ... در ارتباط است و پایه‌های
اقتصادی معینی در بطن شرایط ظهور و حاکمیت "امپریالیسم" در آن می‌باشند،
عینطور اگر واقعیت اینست که بورژوا شدن بخشی از پرولتاریای این کشورها و نتیجتاً
تحت سلطه‌ی بورژوازی در آمدن جنبش این طبقه، معلول استثمار تمام جهان غیر
امپریالیست از طرف این کشورها، موقعیت انحصاری آنها در بازار جهانی و انحصار
مستعمراتی است و الخ، باید تمام این واقعیتها و حقایق ناشی از آن (از جمله
حقیقت و اهمیت پیش از پیش یافتن جنبش‌های انقلابی ضد امپریالیستی و نقشش
بسیار حیاتی که پرولتاریای این کشورها - کشورهای تحت سلطه - بعهده دارند
و یا حقیقت مبارزه‌ی آشتی ناپذیر با ایورتونیسم در سطح بین المللی و ...) را تحریف
کرد و معکوس و وارونه جلوه داد، باید ماهیت امپریالیستی کشورهای مورد مثال را
مؤدیانه مسکوت گذارد. باید واقعیت‌های ملموس و آشکار مربوط به موضع کارگران شیلی
را وقیحانه تحریف کرد و به تفاسیر معشوش و مشوب کننده‌ی او درباره‌ی حمایت
کارگران آلمانی از فاشیسم و پایگاه کارگری داشتن حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلر
پرداخت. باید بر تفاوت‌های عینی و طبیعتاً ذهنی میان جنبش‌های کارگری دو
گروه کشورها، یکی کشورهای امپریالیستی - یعنی آنها، یکبه‌به قول لنین با جمعیتی
کمتر از یک پنجم کره زمین، چهار پنجم بقیه‌ی آنرا سببانه غارت می‌کند - و دیگری
کشورهای تحت سلطه، پرده‌ی غفلت انداخت و با جازدن معلول به جای علت،

اجتماعی و سیاسی ای که چنین پدیده‌ی او را ممکن ساخته است آورده می‌شود، به
چیزی جز "امری متافیزیکی" نیز قابل تعبیر نیست.

با عیاضی بسیار برای به اصطلاح دو خطای رایج و کاربرد انواع واقسام شکرده های مبتذل نگارشی ، بالاخره ثابت نمود که طبقه ی کارگر در بعضی مراحل ممکن است علی رغم نقش تاریخی اش انقلابی نباشد و " تئوری نقش تاریخی طبقه ی کارگر را نباید به نقش مرحله ای آن تعمیم داد " . چراکه در غیر این صورت این " خطاهای رایج " مانع از آن خواهند شد که " مبارز ایرانی " مقاصد بسیار مشروع خود را پیش ببرد . چرا که در غیر این صورت باز هم عده ای مفسر که به مسائل انقلاب بطور مکانیکی می نگرند ، تجمع ! ساده ! عده ای کارگر را در يك سازمان انقلابی (کمونیستی) دلیل بر ماهیت کارگری داشتن یا ارتباط با طبقه ی کارگر خواهند دانست ! باز هم به کیت گروه پرولتاریا تکیه می کنند و نقش طبقه ی کارگر را از خلال مرحله ی تکامل تاریخی آن نمی بینند و بی جهت این نقش را در مراحل مختلف زمان و مکان تعمیم می دهند) کار کارگری را یک ملاک کمونیستی می گیرند و توجه نمی کنند که کارگرفا شیست و مزدور هم موجود است (روشن فکر فاشیست و مزدور چطور ؟) . توجه ندارند که هم اکنون در تمام کشورهای که طبقه ی کارگر صنعتی به شکل سنتی در آن وجود دارد ، این طبقه ی کارگر همگی (البته فقط به علت نفوذ فرهنگ بورژوازی و علل روینایی دیگر !) به نفع بورژوازی کار می کنند و . . . بالاخره باز هم از آقای " مبارز ایرانی " سئوالات بی جایی از این قبیل می کنند که ماهیت و ترکیب طبقاتی سازمانی که شما نمایندگی اش را بعهده دارید چیست ؟ . . .

رفیق می گفت : هر موقع " خطاهایی " که " مبارز ایرانی " در این مصاحبه ذکر کرده و سپس مدعی حل و فصل آنها شده است ، بیاد می آورم بی اختیار بیاد آن مثال بسیار جالبی می افتم که لنین ، اصلاحات اگرونومیستهای روسی را درباره برخی نظرات سیاسی پلخانف ، به آن تشبیه کرده است . لنین قضیه را اینطور تعریف می کند : " مثال آلمانیها کلمه *VERBALLHORNUNG* آلمانی را به خاطر مر آورد که ترجمه ی تحت الفظی آن به روسی " بالهورنی " کردن است . ایوان

بالبهون یکی از ناشرین لیبریکی سده ی شانزدهم بود که کتاب الفبایی منتشر کرد و بنا به عادت آنروز تصویر خروسی را هم روی آن جا داد . اما بجای شکل معمولی خروس که با هایش سیخ دارد ، شکل خروسی را تصویر کرده بود که با هایش سیخ نداشت و یک جفت تخم مرغ هم پهلویش بود . روی جلد کتاب الفیاهم نوشته بود : " چاپ تصحیح شده ایوان بالبهورن " این است که از آن وقت آلمانیها اینگونه " تصحیح " را که در واقع بدتر کردن می باشد VERBALLHORNUNG می نامند . وقتی انسان می بیند که چگونه مارتینف ها افکار پلخانف را بسط و تکامل می دهند بی اختیار بیاد ایوان بالبهورن می افتد

وقتی آدم می بیند که " مبارز ایرانی " چگونه " خطاهای رایج " را در جنبش کمونیستی را تصحیح می کند ، بی اختیار نه تنها بیاد " ایوان بالبهورن " می افتد ، بلکه دارو دسته ی اپوزیونیستهای " مارتینفی " را هم بیاد می آورد . در آن روزها ، مارتینف و مارتینف ها ، جریان اپوزیونیستی روزیونیستی در سوسیال دموکراسی بین المللی را در زیر پرچم " آزادی انتقاد " تحت حمایت خود قرار می دادند و اینک آقای " مبارز ایرانی " نیز زیر پوشش اصلاح " خطاهای رایج " در جنبش کمونیستی ، همین هدفها را دنبال می کند . بی جهت نیست که او در حالیکه تند تند کوشش می کند جنبش نوین کمونیستی ایران را مستقل از مبارزه " ایدئولوژیک " و قدرت کمونیستی معرفی کند و از این جهت لیخند نمکینی تحویل روزیونیستها بدهد ، با عجله ی تمام و یادستی دیگر علیه هرگونه " تصفیه ی حزی " و معیار " کار کارگری " و " کمیت پرولتری " شعار می دهد .



در حاشیه‌ی نقد مصاحبه‌ی يك " مبارز ایرانی " با مجله‌ی الهدف

توضیحی درباره‌ی کارگران شیلی و رابطه

حزب نازی با کارگران آلمانی

يك ضرب‌المثل عامیانه می‌گوید: " سیاست پدر و مادر ندارد " اما این ضرب‌المثل اگر در معنای عام آن عامیانه باشد، در معنای خاص خود، مفهوم بیوزوایی سیاست را بخوبی توصیف می‌کند. بیوزواری همانطور که در حیطه‌ی اقتصاد و معامله، اگر پول خوبی به او بدهند حتی پدر و مادرش راهم می‌فروشند، در عالم سیاست هم لحظه‌ای در فروختن اصول و قول و قرارهایی که بارها به آن اعتراف کرده است، تردید نمی‌کند. البته باز هم به شرط آنکه آنها به قیمت خوبی از او بخرند! " مبارز ایرانی " از این نظر سمبل برجسته‌ای از این روحیه‌ی سوداگرانه در سیاست را نمایش می‌گذارد. هر کس که در همین یکی دو سه سال اخیر، تنها نگاهی به همین روزنامه‌ها و مجلات جیره‌خوار رژیمهای بیوزوایی انداخته باشد، بخوبی می‌داند که آنچه به نام تظاهرات توده‌ی مردم علیه حکومت آلسده تبلیغ شد، در واقع جز مخالفت عده‌ای از عناصر و قشرهای مرفه خرده بیوزواری شهری، زنان بیوزوکرات‌ها و تکنوکرات‌های عالیمقام وابسته به شرکتهای چندملیتی و کارتل‌های غارت‌کننده‌ی معادن مس و ... کامیونداران، صاحبان سهام و ... چیز دیگری نبود. حتی همان مطبوعات لیبرال غربی، علیرغم تمام توطئه‌های تبلیغاتی شرکتهای چند ملیتی آمریکا، آنها را به این موضوع اعتراف کردند که این

تظاهرات توسط قشرهای انگلی شهری یا سرمایه داران و صاحبان سهام و ...
 که امتیازات و یافه خارق العاده‌ی خود را در رژیم جدید در خطر می‌دیدند صورت
 گرفته است. تازه این قضیه در صورتی واقعیت اساسی خود بی‌رانشان خواهد داد
 که تمام توطئه‌ها و خرابکاریهای سازمانهای جاسوسی کشورهای امپریالیستی و دست
 نشانندگان منطقه‌ایش را (سیا، ایا، و سایر سازمانهای جاسوسی کشور عسای
 دست راستی همچوار در آمریکای لاتین) به اضافه‌ی قدرت و فشار سرمایه‌ی داخلی
 و بین‌المللی را که باز هم بنا به اعتراف همین مطبوعات لیبرال، میلیونها دلار
 خرج تحریک و بسیج این قشرها و عناصر مرفه‌خرد، بورژوازی علیه حکومت آئند
 می‌کردند و با بورس‌بازی و سفته‌بازی و ... در اقتصاد این کشورها خرابکاری
 می‌کردند، بحساب آوریم؛ آن وقت "مبارز ایرانی" می‌نویسد: "نگاهی به
 جنبش کارگری در اروپا که طبقه‌ی کارگر صنعتی بطور سنتی وجود دارد، نمونه‌ی
 این امر را به دست می‌دهد. حزب ناسیونال سوسیالیست (نازی) هیتلر که پایگاه
 کارگری داشت و حزب آزادیخواه و حزب کارگر در انگلیس که از احزاب کارگری بشمار
 می‌آیند و همچنین وضع در آمریکای شمالی که کارگران صنایع سنگین تظاهرات کرده
 خواهان ادامه‌ی دخالت آمریکا در ویتنام می‌گردند، همچنین در آمریکای جنوبی
 که کارگران صنایع سنگین در شیلی علیه آئنده به نفع زاندارمهای دست راستی
 تظاهرات می‌کردند، در آمریکای جنوبی، علاوه بر اروپا که طبقه‌ی کارگر به شکل سنتی
 وجود دارد، علاوه بر آمریکای شمالی، علاوه بر انگلیس، علاوه بر آلمان؛ جالب
 است "مبارز ایرانی" برای اینکه به ثوری‌اش - "انفعال مرحله‌ای طبقه‌ی
 کارگر" - جنبه‌ی جهانی و جهان‌شمولی بدهد، از چهار گوشه‌ی جهان مثال
 می‌آورد؛ از آمریکای جنوبی هم بالاخره مثال شیلی را پیدا می‌کند. خوب به این
 سفسطه‌گر ساده لوح که فکر می‌کند باد سسته‌ی کوزان طرف‌است نگاه کنید، چقدر
 تماشایی است؛ آخر او می‌خواهد بالاخره آسیا و ایران را هم از این میان نتیجه

بگیرد !) اما واقعا شرم آور نیست که لیبرالهای کنگره آمریکا ، مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی بورژوازی ، توطئه های سازمان جاسوسی آمریکا (سیا CIA) و اقدامات خرابکارانه ی کارتل ها و شرکتهای چند ملیتی (آی . تی . تی و ۰۰۰) را در برآمدن حکومت آئنده ، با صدای بلند در کوس و کوزنا بد مند (حالات تحت هر انگیزه و بهر دلیل) و فضاحت و شناخت توطئه های آنان را آشکارا در سطح جهانی افشاء کنند ، آنوقت " مبارز ایرانی " ، عملا در دهن که این کارگران صنایع سنگین شیلی بودند که علیه آئنده و به نفع ژاندارمها تظاهرات می کردند (تازه از این نکته که رژیم آئنده بهر حال نمی تواند نمونه ی یک رژیم انقلابی مارکسیستی باشد و از این نظر حتما کاستی ها و نواقص قابل اهمیت در بسیج سیاسی مسرد م و کارگران وجود داشته ، در می گذریم که تشریح خود این مسئله دقیقاً خط باطل دیگری است بر روی این قبیل تفاسیر مغرضانه از وقایع سیاسی یک جامعه) .

همینطور در مورد کارگران آلمانی زمان هیتلر به نحو دیگری این تحریف و این

" خود فروشی سیاسی " وجود دارد .

" مبارز ایرانی " چنان از حمایت کارگران آلمانی از هیتلر حرف می زند که

گویا هیتلر برگزیده ی زحمتکشان آلمانی بود ، نه بورژوازی توسعه طلب و زخم دیده از قرارداد های تحمیلی بعد از جنگ اول ! نه برگزیده ی کمیاتیهای کروپ ، زمینس و ۰۰۰ ! وقتی او می نویسد : " حزب ناسیونال سوسیالیست (نازی) هیتلر پایگاه کارگری داشت " . واقعا دیگر چه جای صحبت باقی میماند ؟

آقای " مبارز ایرانی " ! این کارگران آلمانی بودند که پایگاه حزب نازی را

تشکیل می دادند یا توسعه طلب ترین ، وحشی ترین و هارترین بخش بورژوازی آلمان بود که آنرا بوجود آورد ؟ هیتلر با پول و قدرت و توطئه ی چه کسانی به مسند قدرت نشست ؟ حزب " ناسیونال سوسیالیست " منافع کارگران و زحمتکشان آلمانی را منعکس می کرد یا منافع معظم ترین کارتلهای آلمانی را ؟ این کارتلهای آلمانی

بودند که آنها بوجود آورند و بقا و قدرت آنها تضمین کردند و برای يك جنس گ
 امپریالیستی مجهزش ساختند یا توده ی کارگر آلمانی ؟ " نازیسم " ایدئولوژی
 و منافع چه طبقه ای را منعکس می نمود ؟ ایدئولوژی و منافع کارگران یا ایدئولوژی
 و منافع سرمایه داری زخم خورده ی آلمان - کرگی که کرگهای رقیب در انگلیس و فرانسه
 تنش را پاره کرده بودند و بوی خون را به مشامش رسانده بودند ؟
 آری " این نکتی بسیار واضحی است که توده ی کارگر آلمانی " مخصوصاً قشرهای
 میانی و عقب مانده ی آن " بهمی آن دلائلی که در سطور گذشته مورد بحث قرار
 گرفت تحت تاثیر اغواگرهای بورژوازی آلمان قرار گرفت و این بهیچوجه از شرایط
 خاصی که بعد از جنگ برای آلمان پیش آمده بود (معاهده ی سرم آورورسای و
 شرایطی که امپریالیستهای متفق در جنگ اول در این معاهده بر آلمان تحمیل
 کردند) و چشم اندازهای اغواگرانه ای که بورژوازی در مقابل توده ی مردم آلمان
 رسم می نمود (تحریک احساسات مردم به جبران تحقیرها و شکست های جنگ اول
 و نوبت باز آوردن روزهای خوش گذشته !) جدا نبود . همانطور که این تحسنت
 تاثیر قرار گرفتن مردم " خود با ضعف و انحراف بخش مهمی از جنبش سوسیال
 دموکراتیک آلمان و خیانت برخی از سران و رهبران آن در همان سالهای جنگ اول
 و بعد از جنگ که منجر به شکست قطعی آنها شد و . . . بی ارتباط نبود . بقول
 لنین : " طبقه ی کارگر را دیوار چین از طبقات دیگر جدا نکرده است (ولاجم)
 ایدئولوژی امپریالیستی به همان دلائلی که فوقاً گفتیم در طبقه ی کارگر نیز نفوذ
 می نماید " . اما با این وصف بد نیست " مبارز ایرانی " این را هم بدانند که
 در میان تمام طبقات و قشرهایی که طی سالهای ۱۹۳۰ دیوانه وار به حمایت هیتلر
 و حزب ناسیونال سوسیالیست او روی آورده بودند ، این تنها کارگران و کارگران
 پیشرو آلمانی بودند که به مخالفت با او پزده اختند . مطابق تمام گزارشات و آمار
 مستند موجود منتشر شده در همین مطبوعات مزدور بورژوازی " در رای گیری ی

۱۹ اوت ۱۹۳۴ که منجر به قدرت یافتن کامل هیتلر شد. (قبضه کردن مقام ریاست جمهور علاوه بر مقام صدارت عظمی) ۸۹ درصد مردم آلمان به هیتلر رای مثبت دادند. از ۴۳ میلیون و ۲۶۷ هزار و ۸۲۱ نفر رای دهنده ۳۸ میلیون و ۱۲۴ هزار و ۳۰۰ رای به نفع هیتلر داده شده بود. (۸۹ درصد موافق) ۴ میلیون و ۲۷۵ هزار و ۲۲۸ رای در مخالفت با او (۱ درصد مخالف) و بقیه یعنی یک میلیون و ۸۶۸ هزار و ۵۴۳ رای باطله بود. اما این ۴ میلیون و ۲۷۵ هزار و ۳۰۰ نفر چه کسانی بودند؟ اگر به گزارشات همانروز مطبوعات توجه کنیم خواهیم دید که سه عمده ترین نیروی مخالف دولت را (هیتلر در آن وقت صدراعظم بود) کارگران تشکیل داده اند: «برلین: در مراجعه به آراء عمومی، صدراعظم هیتلر موفقیت بزرگی حاصل کرده است و تنها قریب ۹۰ درصد رای دهندگان آلمانی با وی مشارکت کرده اند. در شهرهای بزرگ مخالفین جرأت نکرده اند که عقیده‌ی خود را اظهار کنند (یعنی اگر این عمده امکان شرکت می‌یافتند، مسلماً درصد بسیار بیشتری به مخالفین اختصاص می‌یافت. برای روشن شدن علت ترس مخالفین، کافی است توجه شود که این انتخابات در زمانی صورت می‌گرفت که دولت در دست هیتلر بود و گارد پیراهن سیاهان حزب او مرکب از مشت‌آویزهاش و لومپن‌علنا مخالفین را مورد حمله و آزار قرار می‌دادند) درباره‌ی حوزه‌های کاتولیک و در شهرهایی که عمده‌ی کارگران زیاد است ۲۵ درصد آراء منفی بوده است و این رقم برای دیکتاتور نازی بیش از اندازه است. * (به نقل از اطلاعات شماره‌ی ۲۷۰ صفحات ویژه، مطالب داخل پیرانتز و تاکید روی جملات از طرف ماست) همین روزنامه در تفسیری از اوضاع روز تحت عنوان «هجوم فاشیسم به اروپای نوین»: «هنگامی که دوره‌ی کوتاه صدارت ژنرال فن اشلاشر علیه تمام بی‌اعتنایی‌هایش به اصول دموکراسی جمهوری جوان آلمان، تنها بعد از مدتی کمتر از ۲ ماه پایان یافت و فرستاده‌ی مخصوص فیلد مارشال هیندنبورگ رئیس جمهوری سالخورده، فرمان عزل اشلاشر را در کاخ

صدارت عظمیٰ تحویل داد. دیگر حتی در میان مردم عادی آلمان کمتر کسانسی یافت می‌شوند که به شماره افتادن روزهای عمر جمهوری و ایما را احساس نکنند. بعد از سقوط کابینه ی اشلاشر، بوی خطر فضای برلن را اشباع کرد و این شایعه سرعت بر سر زبانها افتاد و ۰۰۰ عده ای دیگر صحبت از خطر کودتای نازها می‌کردند و در برخی از روزنامه‌ها این شایعه انتشار یافت که حزب نازی به اغوای هیتلر و به یاری عواملی که در نیروهای مسلح و خصوصاً شهربانی برلن دارد، حتی مواضعی را که به هنگام وقوع کودتا اجازه خواهد داد کاخ ریاست جمهوری و بسیاری از وزارت خانه‌ها به آسانی محاصره و یا اشغال شوند، قبلاً به تصرف در آورده است. آخرین قسمت شایعات حکایت از نگرانی و التهایی می‌کرد که محافل سندیکایی و کارگری آلمان را فرا گرفته بود و کارگران از احتمال برپا کردن اعتصاب عمومی دم می‌زدند و سوسیالیستهای آلمان به مردم وعده می‌دادند که در صورت لزوم برای جلوگیری از به قدرت رسیدن نازها، موجی از اعتصاب‌های عظیم کارگری، سراسر آلمان را فرا خواهد گرفت و مانند تجاری که سندیکاها از عقیم کردن کودتای معروف "کاپ" در ۱۹۲۰ بدست آورده بودند، جمهوری و دموکراسی را نجات خواهند داد. (به نقل از روزنامه‌ی اطلاعات شماره ی ۲۷۰ صفحات ویژه) اینها اعتراضات خود مطبوعات بورژوازی است.

اینکه ما دیگر نمی‌پرسیم: چرا "مبارز ایرانی" این دروغ‌ها را به ما می‌بافد؟! زیرا این نکته اکنون به اندازه‌ی کافی روشن شده است. ما فقط می‌پرسیم: اکنون چه کسانی حاضر می‌شوند این دروغ‌ها را باور کنند؟! ...

... * * * ...

* امروز تمام مارکسیست - لنینیست های واقعاً
 * تمام انقلابیون راستین و تمام مبارزین رزمندگی خلق
 * از خود می پرسند: تفرقه و تلاش موجود در جنبش
 * انقلابی ایران به نفع چه کسی تمام می شود؟ آیا جز
 * به نفع امپریالیستها و رژیم مزدور شاه خائن؟ امروز
 * همهی آنها صادقانه از خود می پرسند: برآستی
 * چه چیز مایه ی این تفرقه و چند دستگی شده است؟
 * آیا هر يك از ما به اندازه ی کافی دارای نیروی مقابله
 * با دشمن هستیم؟ آیا علت آن است که دشمن ضعیف و رو
 * به تلاش است و وحدت نیروهای مبارز ضرورتی
 * ندارد؟! آیا تعصبات قسمتی، رهبری طلبی های
 * فردی و گروهی، می تواند مانع از جنبش وحدت سی
 * باشد؟ آیا منافع جزئی گروهی می تواند درست است
 * که منافع کل جنبش انقلابی خلق را نادیده بگیرد؟
 * خلق ما و کلیه ی انقلابیون راستین ماقاطعانه به
 * تمام این سئوالات جواب می دهند: جواب آنها امروز
 * با این شعار: پیش به سوی وحدت کلیه ی نیروهای
 * انقلابی خلق، پیش به سوی
 * * جنبش ی واحد - - - - - شده ای *
 * مشخص می شود *

(نقل از: "مقدمه ای بر بیانیه ی اعلام مواضع
 ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" - مه ماه ۱۳۵۴)

پیش بسوی وحدت کلیه نیروهای انقلابی خلق

پیش بسوی «جبهه واحد توده‌ای»

www.iran-archival.com

سؤالاتی درباره:
«شعارهای وحدت»
(سرمقاله نبرد خلق شماره ۶)

www.iran-archive.com

طرح شد «بوسیله یکی از گروههای آموزشی

سازمان مجاهدین خلق ایران

“شعارهای وحدت”

مقدمه :

نوشته ی زیر - “سؤالاتی درباره ی شعارهای وحدت” - که اینک از نظر رقفا می گذرد ، در اصل جزوه ی آموزشی ای بود که مدتها پیش توسط گروه ما - که یکی از واحد های آموزشی سازمان را تشکیل می دهد - تهیه و در همان موقع در دست خلی سازمان منتشر گردید .

همانطور که ملاحظه خواهید کرد این جزوه اساساً هد فی آموزشی را تعقیب می کرده است و به منظور ایجاد يك جریان بحث و تبادل نظر جمعی در داخل سازمان پیرامین انتقادات وارد بر “شعارهای وحدت” سر مقاله ی نبود خلق شماره ی ۶ ، تهیه شده است .

بهین دلیل مطالب مطرحه در آن عموماً به شکل سؤالی بوده و حتی الامکان سعی شده است از تحلیل مستقیم مقاله مزبور خودداری شود تا خواننده ی این جزوه بتواند خود در مطالب مقاله ی مذکور ، مستقلاً بیندیشد و به موضع انتقادی مشخص و مستقلی درباره ی آن دست یابد .

این شیوه البته در روشهای آموزشی سازمان ما تازگی ندارد و مخصوصاً در مورد مسایل مهم و اساسی که يك موضع گیری متقابل سازمانی را از طرف ما ایجاب می کنند ، این شیوه با تاکید بیشتری مورد استفاده ی مسئولین آموزشی گروهها قرار می گیرد . بدین طریق که ابتدا اثنا موضوعات مورد نظر ، در میان کادرها به بحث گذارند شده در جریان يك کار آموزشی ، گروهها به نقطه نظر واحد و جمع بندی شده ای

دست می‌یابند. این نظرات پایه و مبنای موضع‌گیری عمومی سازمان را تشکیل داد و مجدداً این موضع‌گیری برای توضیح و تشریح جوانب کاملتر قضیه و انتقال نظرات و تجربیات در سطح عمومی‌تر به داخل کادرها برده می‌شود.

از این نظر، تهیه این جزوه و انتشار آن در سطح داخلی سازمان از همین سیاست تبعیت کرده و خود یکی از حلقه‌های این پروسه را تشکیل می‌دهد (حلقه کاملتر آنرا می‌توانید در مقاله‌ی "شکاف‌هایی در شعارهای وحدت" ملاحظه کنید)

منتهی آنچه که در اینجا تازگی دارد، انتشار خارج سازمانی این جزوه است که برای اولین بار در نشریه ویژه‌ی بحث و سازمان صورت می‌گیرد.

این نوشته از آن نظر برای چاپ در این نشریه انتخاب شد که سازمان مامعتقد است برای نزدیک‌تر کردن افق‌های دید اعضا، دو سازمان باید کوشش‌های همه‌جانبه تری صورت گیرد. تبادل اسناد و مدارک آموزشی دو سازمان می‌تواند یکی از موارد این کوشش‌ها را تشکیل دهد. (این دو زمین جزوه‌ای است از انتشارات داخلی سازمان که بنظر رفقای فدایی می‌رسد. جزوه‌ی اول نقدی بود درباره‌ی یک جریان انحرافی سیاسی-استراتژیکی-ایدئولوژیکی یکی از اعضا، مورد تصقیه‌ی ماکه در جریان صحبت‌های حضوری نمایندگان رابط سازمان مابا رفقای شهید (رفیعی اشرف و رفیعی ۰۰۰) نمایندگان رابط سازمان شما، و به تبعیت از همین مقصود، در اوائل سال اخیر و به همراه نظرات کسبی همین فرد در اختیار رفقا قرار گرفت) این اقدام مخصوصاً از این نظر اهمیت دارد که دیدگاه‌های اعضا، دو سازمان نسبت به یکدیگر چنان آغشته به ذهنی‌گرایی و تصورات نادرست است (نم رفقای ماکه بنا به برخی ضروریات ناشی از حوادث اخیر یا رفقای شما تماس‌هایی پیدا کرده بودند، بر وجود یک چنین جریان ذهنی‌گرایانه‌ای نسبت به سازمان مادر میان کادرهای سازمان شما تأکید داشتند. ممکن است عکس این قضیه نیز وجود داشته باشد)

و تفاوت میان فرهنگ حاکم و آموزشهای اعضا، هر یک از دو سازمان بقدری زیاد است که معمولاً، اعضا، دو سازمان، در همان اولین برخورد های زیاری با یکدیگر، متوجه می شوند که هر کدام دارند با دو زبان مختلف با یکدیگر صحبت می کنند. این اختلاف و تفاوت، هر چند که ریشه در اختلافات اصولی تر سیاسی ایدئولوژیک ما بین دو سازمان داشته باشد و نتیجتاً حل و رفع آن مقدمتاً به حل این اختلافات اصولی می گول شده باشد؛ اما باز هم بدین معنی نیست که کوششهای جانبی در این زمینه را که بهر حال می تواند به تفاهم نزدیکتر دو سازمان کمک کند و در واقع خود از نوعی شیوه ی پیشبرد حل اصولی این اختلافات، منتهی بطریق غیر مستقیم و آموزشی، تبعیت می کند، از یاد ببرسم. نمونه ی کاملاً بارز این عدم تفاهم را که صرفاً ناشی از اختلاف در اصول بلکه ناشی از اختلاف در برخی مفاهیم و استنباطات و اختلاف در نحوه ی آموزشی اعضا، دو سازمان بود، مادر جریان همیمن برخورد های اضطراری اخیر میان اعضا، دو سازمان، در مورد تعابیر و سوء تفاهمات کاملاً عجیب و دور از ذهنی دیدیم که نسبت به برخی از مطالب بیانیه ی اعلام مواضع و یا مطالب مطروحه در "قیام کارگر" ابراز می شد. تعابیر و استنباطاتی که بهیچوجه با مطالب آن ارتباطی نداشت و یا تصورات و استنباطاتی از نظرات و اعتقادات ما وجود داشت (در واقع بهمین ترتیب هم تبلیغ شده بود) که بیش از آنکه مورد تعجب واقع شود، موجب خنده می گردید.

بهر صورت جای بحث درباره ی این قضایا مسلماً در این مقدمه نیست. این بحث مسلماً جای خود را در آینده، در مقالات مفصلتر و همه جانبه تری باز خواهد کرد. ما فقط آرزو داریم انتشار این قبیل جزوات راه را برای تفاهم اصولی و کامل دو سازمان هر چه سریعتر باز نماید.

مسئله سئوالات:

شعارهای وحدت را بخوانید و قسمت های متفاوت آنرا که هر کدام در مورد مسئله ی خاصی سخن می گویند * از یکدیگر متمایز سازید * همینطور بخشهای قابل تفکیک هر قسمت (هر قسمتی که چنین تفکیکی در آن امکان پذیر باشد) را معین نمایید *



قسمت اول:

درباره وحدت نیروهای ضدامپریالیستی

شامل سه بخش:

«بخش اول»

مطرح کردن تمایل نیروهای انقلابی خلق به وحدت (البته از زبان نویسنده سرمقاله ی نبرد خلق و آنطور که او فهمیده است) و تخطئه ی آن از طرف نویسنده :
* رنج سالها پراکندگی ... تحقق هدفایمان کافی است * (شعارهای وحدت * ص ۱)

* - مطرح کردن يك مقوله ی استراتژيك سیاسی - سازمانی - عملی (ضرورت وحدت و ضرورت تشکیل جبهه ی ضدامپریالیستی) با شیوه ای که نویسنده بیسان می دارد * نشان دهنده ی چه درکی از این مسئله از طرف نویسنده است ؟ آیا اصولا

نویسنده با مسئله ی " وحدت " ، بنشابه ی مقوله ای مشروط و وابسته به شرایط سیاسی و اجتماعی و در رابطه با مسائل گسترش یابنده ی جنبش انقلابی می نگرد ؟

* - از دیدگاه مارکسیستی بیان و اثبات يك ضرورت سیاسی و اجتماعی (و یا نفی و اثبات عدم آن ضرورت) بطور کلی بهمان صورت و شیوه ای انجام می گیرد که نویسنده در رد شعار وحدت نیروهای انقلابی بکار گرفته است ؟ آیا این شیوه برخورد با مسئله از برخورد با ماهیت خود مسئله مجزا است ؟ چنانچه ارتباط کاملاً مشخصی بین نحوه ی برخورد و محتوا ی برخورد با يك مسئله موجود است ، این ارتباط را در این مورد خاص مشخص کنید . (در همین مورد خاص - مسئله ی وحدت و ضرورت آن - رجوع کنید به شیوه و ماهیت برخورد رفیق احمدزاده ، در کتاب " مبارزه ی مسلحانه عم استراتژی هم تاکتیک " و همینطور مقدمه ی بیانیه ی اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان در مورد ایضاح و تشریح مسئله ی جبهه ی واحد توده ای)

برخی سئوالات و مطالب مکمل :

* - مفهوم طبقاتی ، سیاسی و عملی آن زنج از پراکندگی و این اشتیاق به وحدت که جبراً (مستفاد از همان کلام " نیروهای انقلابی خلق ما را بر سر آن می دارد " در متن مقاله) این نیروها را " پیوسته " در اندیشه وحدت فرو می برد و . . . چیست ؟ این پراکندگی و آن وحدت به نفع کی و به ضرورتی عمل می کند و لذا چه کسانی با آن موافق یا مخالف اند ؟

* - وجود این تمایل جبری ، گسترده و پیگیر (این مفاهیم از همان جملات نقل شده بوسیله ی نویسنده فهمیده می شود) نسبت به وحدت (که گویا به دلیل همه گیر بودنش ، خود نویسنده نیز ندانسته اذعان به همه گیر شدن آنرا از قلم خویش جاری ساخته است) در میان نیروهای خلق چگونه تفسیر می شود ؟

* - آیا اگر این تمایل ، انحراف اصلی (و یا حداقل یکی از انحرافات قابل

اهمیت و عظیم) موجود در جنبش انقلابی ما را تشکیل می‌دهد، موضعگیری سیاسی - تشویک در مقابل آن و به منظور ریشه کن کردنش چگونه می‌تواند ایمن چنین بین پایه و اساس صورت گیرد؟ (بعنوان مثال ره‌ک به مبارزه ی شوریک سوسیال دموکراتهای روس علیه اکونومیستها که بنحو شایسته‌ای در رساله ی "چه باید کرد" * لنین منعکس گردیده و مقایسه کنید آن شیوه از نقد و بررسی مسائل و این شیوه را) اگر این شیوه ی برخورد را بخواهیم در زمینه ی مبارزه ی ایدئو-لوزیک - تشویک و در سطح جنبش و نیروهای انقلابی (و خصوصاً کمونیستی) تعمیم دهیم چه عواقب گریبانگیر جنبش انقلابی خلق ما خواهد شد؟ بکارگرفتن ایمن چنین شیوه ای در احتجاجات تشویک به منظور نفی یک نقطه نظر و اثبات نقطه نظر دیگر، حاکی از حاکمیت چه تفکری بر نویسنده است؟ (از مفاد همین مقاله نمونه هایی برای اثبات این نظر خود - نوع تفکر حاکم بر نویسنده - ارائه کنید) *

* نویسنده ی ما اظهار می‌دارد که ریشه ی مشترک انحراف تمامی ایمن نیروها در اصرارشان به خاطر وحدت عبارتست از: "مقدس مآبی (حداقل در برخورد با مسئله ی وحدت) خوش باوری ساده دلانه و برخورد های شتاب آمیز" * کجا و در چه دوره ای از تاریخ انقلابات اجتماعی تا به امروز، مرزبندی های تعیین کننده ی خصلت و ماهیت نیروهای انقلابی را چنین عوامل و مقولاتی تشکیل می‌داده است؟ از جواب این سوال نیز ماهیت و ابعاد نوع تفکر حاکم بر نویسنده را بیشتر بسط دهید *



«بخش دوم»

* نفسی ضرورت تشکیل جبهه ی واحد *
(به اصطلاح از نظر سیاسی - استراتژیک!)

رفیق نویسنده به انکاء پنج دلیل می خواهد اثبات کند که جنبش انقلابی (البته نویسنده لفظ " ما " را به کار می برد) تا تشکیل جبهه ی واحد ضد امپریالیستی فاصله ی زیادی دارد (" در واقع می توان گفت که ما تا تشکیل جبهه ی واحد ضد امپریالیستی فاصله ی زیادی داریم " . سرفقاله ، ص ۲)
دلایل اول و دوم وابسته بهم و در یک جمله ی شرطی آورده شده است . لیکن می توان این دو دلیل توأمان را بطور تفکیک شده نیز مورد بررسی قرار داد :

دلیل اول :

شرط لازم تحقق نیافته است زیرا : " شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی را زمانی می توان مطرح ساخت که ... نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل انقلاب به ضرورت آن رسیده باشند ... " (شعارهای وحدت ، ص ۱)
یعنی زمان اینکه نیروها به ضرورت وحدت رسیده باشند هنوز فراترسیده ما است این می شود اولین دلیل .

استالین در کتاب ماتریالیزم دیالکتیک دو نوع تحلیل از مسایل - " یکی تحلیل مارکسیستی و دیگری تحلیل ایدئالیستی " - را مورد بحث قرار می دهد می گوید :
" ... نباید منبع حیات معنوی اجتماع و اساس مفاهیم و تئوریهای

اجتماعی و عقاید سازمانهای سیاسی را در خود مفاهیم و شوریه‌ها جستجو کرد. بلکه باید در شرایط زندگی مادی جامعه و در وجود اجتماعی‌ای که این مفاهیم و شوریه‌ها و عقاید انعکاسی از آنها می‌باشند تجسس نمود.*

در جای دیگر همان کتاب می‌گوید:

«... به آسانی می‌توان پدید آمدن آن که بسط اصول ماتریالیسم فلسفی در مطالعه و زندگی اجتماعی و تاریخ جامعه تا چه پایه حائز اهمیت بوده و تا چه اندازه نعیم این اصول در تاریخ جامعه و فعالیت‌های عملی حزب پرولتاریایی مهم می‌باشد... پس رابطه و شرایط متقابل پدیده‌ی زندگی اجتماعی نیز احتمالی و تصادفی نبوده، بلکه قوانین لازمی و تکاملی جامعه می‌باشند... بنابراین فعالیت‌های حزب پرولتاریا نباید بر اساس تعاملات قابل ستایش افراد برگزیده... گذاشته شود...»

* — با توجه به اینکه نویسنده‌ی شعارهای وحدت شیوه‌ی دوم — همان‌کس استالین کمونیستها را از آن بر حذر داشته — را برای تحلیل مسئله برگزیده است (چه دلایلی وجود دارد که این امر را اثبات می‌کند؟) در همین دستگاه فکری آیا تناقضی بوجود نمی‌آید بین این قسمت از نظر نویسنده و آن قسمت قبلی که ادعا می‌دارد: بسیاری از این نیروها "شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی از دهانشان خارج می‌شود" (یعنی به تعبیر نویسنده به آن رسیده‌اند) (۱) —

(۱) — البته اگر نویسنده در تمام طول مقاله شیوه‌ی مارکسیستی را برای بررسی مسئله برگزیده بود و از آن در استدلال نظراتش پیروی می‌کرد، آن وقت ممکن بود بتواند اثبات کند (البته آن موقع هم با دلایل مشخص و عینی) که این احتمال هست که شعار وحدت را برخی نیروها بدهند، در حالیکه زمینه‌ی عینی آن وجود نداشته باشد و از این طریق اثبات کند که نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت (عینی) وحدت نرسیده‌اند.

این ترتیب با چه تحلیلی می‌توان این تناقض را در بطن تفکر حاکم بر نویسندگانه توضیح داد؟ آیا این عملاً به تعبیری بدان معنا نیست که اندکی (در مقابل بسیاری) از نیروها - از جمله خود نویسندگانه - به این ضرورت نرسیده‌اند و همین است که از نظر نویسندگانه ما تعیین کننده است؟ (چرا نرسیده‌اند و چرا نمی‌خواهند برسند؟) رفقا برای بحث همه جانبه تر بر روی محتوای نظراتی که در این مقاله ارائه شده است، می‌توانند شقوق و جنبه‌های مختلف مسائلی که در هر مورد از طرف نویسندگانه ارائه شده است را نیز، مورد بررسی قرار دهند.

فعلاً در اینجا دو شق را می‌توان فرض کرد:

یکی اینکه نویسندگانه بگوید: نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل انقلاب به ضرورت وحدت نرسیده‌اند.

دیگر اینکه: "نیروهای مختلف انقلابی" در جریان عمل انقلاب بضرورت وحدت می‌رسند. (یعنی اینکه اکنون انقلاب هنوز در ابتدای حرکت خود است و زمان لازم است)

این دو شق را خودتان مورد بحث و بررسی قرار دهید.



دلیل دوم:

و اما شرط کافی برای تحقق وحدت نیروهای انقلابی: این نیروها نمیتوانند وحدت پیدا نمایند مگر آنکه "جای مشخص خودش را نیز در درون جبهه ی ضد امپریالیستی بدرستی تشخیص داده باشند." (شعارهای وحدت، ص ۱)

منین چنین می‌گوید:

"اختلافات مربوط به عمق فهم، مستلزم تشریح طبقاتی است."

مثلا هر چند كه يك ايدئولوگ بورژوا با استعداد باشد ، توانايى او براى تحصيل يك مفهوم عميق از قوانين تكامل ، بعلىت محافظه كارى طبقه اى كه نماينده اى آنست " محدود " است .
 ناتوانى بورژوازى از پيش بينى آينده باعث محدوديت و كم عمقى استباط ثورسمن هاى بورژوا مى شود .

ايدئولوگ هاى طبقاتى كه بتدرىج از صحنه اى تاريخ خارج ميشوند با وجود تمام استعدادشان نمى توانند استنتاجات و كشفيات واقعا عميق بكنند . مجموعه اى تاريخ ، تكامل علم و فلسفه اين حقيقت ماركسيستى را تايد کرده است .

* — با توجه به اينكه اين حقيقت ماركسيستى نه تنها در مورد ايدئولوگ هاى بورژوازى و قشرهاى گوناگون و مختلف آن ، بلكه (بطريق اولى) در مورد ساير نمايندگان اقطاع و طبقات موجود جامعه (به استثنائى پرولتاريا) نيز مصداق دارد ، چگونه رقيق نوسنده اى ما توقع دارد كه اين نيروها جاي خوش را در جبهه بدرستى تشخيص دهند ؟

* — آيا قائل شدن به يك نيروى كاملا خود آگاه طبقاتى (آنها هم هر طبقه اى) و اينكه اين نيروها بتوانند درك درستي از موضع تاريخى خوش ارائه كنند اصولا نظرى ماركسيستى نسبت به ماهيت طبقات است ؟

* — اين چنين دركى از طبقات و چنين استباطى از عناصر پيشرو و نمايندگان انقلابى هر طبقه كه قدرت درك و تشخيص درست — به مفهوم ماركسيستى — مسايل را داشته باشند و با توجه به اينكه نوسنده اى ما توقع دارد هر نيروى جاي خوش را به درستي تشخيص بدهد و دست از پا خطا نكند ؛ چه دركى از جبهه اى ضد امپرياليستى (يا كلا جبهه) را براى پيروان اين اندیشه به دنبال خواهد داشت ؟
 براى اينكه رقتا بيشتر ماهيت اين جبهه اى ترسيم شده از طرف نوسنده را — كه در

آینده‌ی نا معلوم بایستی تحقیق پیدا کند - درك كند خوبست به یکی دو نوعی تاریخی مراجعه نمایند * (۱)

* - از این قرار آیا موضع رفیق نویسند ه و موضع يك سازمان كه بخواهد از این منی تبعیت كند ، هیچگونه تطابق با موضع يك سازمان مارکسیستی - لنینیستی و درك او از وظیفه‌ی پرولتاریا نسبت به سایر طبقات خلقی دارد ؟ (این وظایف چه ها هستند ؟) آیا پرولتاریا به دلیل برخورد عاطفی با توده هاست كه به آزادی آنها از قید ستم و استثمار سرمایه داری جهانی فكر می كند و آنها در مشن وظایف خویش قرار می دهد ؟ (ز . ك به بخش سوم " چه باید كرد ")

در همین رابطه رفا روی وظایف سازمان پرولتری در جبهه‌ی واحد و در زمینه‌ها گوناگون (ایدئولوژیک ، سیاسی ، تشکیلاتی و عملی) و اینکه از چه طریق کمونیستها بایستی (و می توانند) رهبری را در جبهه بدست گیرند ، به بحث بپردازند و روشن كنند كه نتیجه‌ی ارائه شده از طرف نویسند ه چگونه می خواهد کمونیستها را - كه البته آن وقت دیگر اطلاق اسم کمونیست به آنها اصولا مردود است - از حمایت دیگر نیروهای خلق جدا کرده ، مشن سكارستی نوع حزب كوه و ای را در جنبش عقوبت نماید .



اما در مورد سه دلیل آخر ، این دلایل را به صورت زیر و با توجه به متن نوشته‌ی شعارهای وحدت مرتب نموده ام . مفهوم این تکه از نوشته‌ی رفیق

(۱) - مثلا : "جبهه‌ی واحد ضد زاپس در چین" ، "جبهه‌ی آزاد بیخس و ستم" .

نویسنده اینطور می‌شود :

مسئله‌ی تشکیل جبهه‌ی واحدی از سازمانهای (نیروهای) انقلابی ضد رژیم بهیچوجه در شرایط کنونی جامعه‌ی ما مطرح نیست زیرا برای تشکیل این جبهه لازم است (۱) :

دلیل سوم :

هر طبقه‌ی انقلابی تنها و فقط دارای یک نماینده‌ی واحد، یعنی دارای یک سازمان واحد انقلابی باشد. درحالیکه هیچ یک از سازمانها یا نیروهای گوناگون فعلی هنوز دارای این خصوصیت نیستند.

* - طبقات مختلف انقلابی را مورد بررسی قرار دهید و مصداق حرفهای نویسنده (یادم آن) را بطور تحلیلی ملاحظه کنید :

الف - فرض کنیم که پرولتاریا یکی از طبقات مورد نظر باشد. در صورتیکه می‌دانیم نماینده‌ی واحد سیاسی طبقه‌ی کارگر حزب کمونیست است، آیا این استدلال نویسنده به معنای این نیست که تشکیل حزب کمونیست، مقدم (تقدم مرحله‌ای و استراتژیک) بر تشکیل جبهه‌ی واحد است؟

ب - اگر تشکیل حزب کمونیست بر جبهه تقدم استراتژیک دارد، پس نقش مبارزه‌ی مسلحانه‌ی پیشتاز و شیوه‌ی توده‌ای کردن آن چگونه تفسیر می‌شود؟ (رفیق احمدزاده در مقاله‌ی مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، با استدلالات سیاسی - استراتژیک روشن کرده است که تنها مسیر و پروسه‌ی رسیدن به

(۱) - در اینجا تعریف درستی از جبهه بیان کنید و نشان دهید که ضرورت یادعدم آن به چه اموری وابسته است و آیا این امور هم اکنون در چه جهتی سیر می‌کنند: نفی یا اثبات جبهه و چرا؟ آیا جبهه می‌تواند یک امر دائم باشد (جبهه به معنای هر نوع اتحادی) و آیا هر نیرویی ناگزیر یابستی همواره در جبهه باقی بماند (یا میماند)؟

حزب کمونیست از راه تشکیل جبهه ی واحد می‌گذرد . ر . ک به همانجا)
 ج - این شرط (شرط سوم) را در مورد سایر اقشار و طبقات خلق نیز مورد
 ککاش و تحلیل قرار دهید .

۱ - آیا خرده بورژوازی می‌تواند يك نماینده ی واحد داشته باشد ؟ چرا ؟

۲ - دهقانان چطور ؟

۳ - این وضع در مورد بورژوازی ملی (اگر وجود داشته باشد) چگونه است ؟

به این ترتیب این شرط نویسنده علی‌الاصول چه سرنوشتی پیدا خواهد نمود ؟



دلیل چهارم :

تنها اینکه هر طبقه دارای يك سازمان واحد باشد کافی نیست ، بلکه همچنین
 باید این سازمانها رابطه ای ارگانیک با طبقه ای که نماینده ی ایدئولوژی آن هستند
 پیدا کنند .

* - اصولاً آیا می‌شود که يك گروه یا سازمان ، نماینده ی ایدئولوژی يك طبقه
 باشد (حتی اگر نماینده ی واحد آن نیز نباشد) ولی ارتباط ارگانیک با آن نداشته
 باشد ؟ در همین رابطه روشن کنید که ارتباط ارگانیک یعنی چه و آیا این مسئله امری
 است نسبی یا مطلق ؟ و کلا چه رابطه (یا تضاد) موجود است بین ارتباط
 ارگانیک يك نماینده ی انقلابی طبقه با خود طبقه از یکطرف و تشکیل جبهه از طرف
 دیگر ؟ عبارت دیگر آیا اگر جبهه تشکیل شود ، نیروهای انقلابی نماینده ی طبقه
 در جریان و تداوم مبارزه شان (علیه دشمن مشترك) در جهت بسیج نیروهای خلق ،

اتحاد سوسیال دموکراتهای روس و مارکسیستهای غنی در سالهای ۱۹۰۰ نمونه
 جالب توجهی در این زمینه است .

نی‌توانند پیوند ارگانیک خویش را با طبقه (که اکنون با گسترش مبارزه هماهنگ تمام خلق از شرایط مساعدتری نیز برخوردار است) مستحکم تر کنند؟ اگر نمی‌توانند چگونه بطور منفرد و جدا از مبارزه‌ی سایر طبقات و اقشار مبارزه‌این کار می‌توانند امکان پذیر باشد؟

* — بخصوص یا توجه به شرایط خاص میهنی اگر نماینده‌ی انقلابی هر طبقه‌ای مجزا از دیگران بتواند طبقه یا قشر (در تاثیر متقابل با خود را) به حرکت درآورد، بسیج کند و خود نیز به نماینده‌ی واحد آن تبدیل شود، چه ضرورتی احساس خواهد کرد به جبهه؟ آیا خود این امر دلیلی نمی‌شود برای عدم گرایش نیروها به تشکیل جبهه‌ی واحد؟



دلیل پنجم:

از آنجا که نماینده‌ی هر طبقه‌ی انقلابی (مانند خود طبقه) در "آغاز"، خواست‌های طبقاتی خودش را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب کافی خواهد دانست و خودش را (بی‌جهت و ناحق) نماینده و رهبر خلق به حساب می‌آورد، بنابراین جبهه‌ی واحد، مابین این نمایندگان طبقات انقلابی، ناموقعی که رشد انقلاب، نیرو و توان هر طبقه‌ای را به خود طبقه و لاجرم به نماینده‌ی واحدش نشان نداد، باشد و او را وادار به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب (و طبیعتاً در جبهه متحد) نکرده باشد منتفی است.

* — اصولاً وظیفه و برنامه‌ی کمونیستها در مقابل برنامه‌ها و یا ادعاهای نیروهای غیر پرولتری چیست؟ (این را در شرایط خاص بحث کنید) آیا کمونیستها بایستی هرگونه اتحادی با این نیروها را نفی‌کنند یا شرایط سازش (مرحله‌ای) و اتحاد با آن نیروها را، چشم‌پوشی آنها از برنامه‌ی سیاسی و اعتقادات اصولی

خودشان (منظور خود، همان نیرو، نمای مختلف انقلابی است) قرار دهند ؟ آیا کمیونستها در جریان يك سازش (و اتحاد) موقتی با نیروهای مختلف انقلابی می‌توانند مانع از ابراز برنامه‌ها و ادعاهای آنها بشوند ؟ این سؤال را مخصوصاً با این فرض پاسخ دهید که برنامه‌ی سیاسی و اعتقادات این قبیل نیروها بهر حال نمی‌تواند با منافع پرولتاریا انطباق کامل داشته باشد . بهمین دلیل نیز نمی‌تواند آثار سوء و منفی‌ای در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر باقی نگذارد . با این توصیف این تضاد را که از یکطرف وحدت با نیروهای انقلابی غیر پرولتری ضرورت یافته و از طرف دیگر به هر حال هرگونه سازش با آنها هر چند موقتی و شامل مرزبندی‌های اصولی باشد ، نمی‌تواند تاثیرات منفی‌ای در ذهن طبقه‌ی کارگر باقی نگذارد ، چگونه باید حل کرد ؟ (ر . ک به رساله‌ی " يك گام به پیش دو گام به پس " صفحات ۱۸۸ - ۱۸۷ منتخب آثار لنین : جلد اول ، قسمت اول ، مخصوصاً آن قسمت مربوط به تعیین شرایط به جای اصول . از اینجا نتیجه بگیرید که آیا این يك نقطه نظر مارکسیستی است که " شعارهای وحدت " شرایطی را برای تشکیل جبهه قرار داده ، بدون اینکه خود را موظف به يك برخورد مشخص سیاسی - استراتژیک بنا شرایط جامعه و يك برخورد کاملاً طبقاتی با نیروهای مختلف انقلابی بداند ؟)

آیا اینگونه تحلیل و برخورد با نیروهای (مختلف) انقلابی خلق منشأ کمونیستی می‌تواند داشته باشد ؟ (ر . ک به " چه باید کرد " ، در مورد نقش و وظیفه‌ی پرولتاریا در قبال مبارزه‌ی نیروهای مختلف خلق) و آیا این تفکر از آن آن نیروی (یا سازمانی) است که به قدرت بیگران طبقاتی و تاریخی پرولتاریا متکی و به جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی مسلح است ؟

* - مارکس می‌گوید :

" . . . طرز تولید حیات مادی ، سیر و جریانات اجتماعی ، سیاسی و بطور کلی معنویات حیات را مشروط می‌سازد . چیزی که هستی انسانها

را تعیین می‌کند. فهم و شعور آنها نیست؛ برعکس هستی اجتماعی آنان است که فهم و شعور آنان را تعیین می‌سازد.

نیروهای مولدهی مادی جامعه در پله‌ی معینی از تکامل خود با مناسبات تولیدی موجود و یا مناسبات مالکیت که فقط جنبه‌ی قضایی آنست و در داخل این مناسبات در ترقی و توسعه بودند، تضاد بهم می‌رسانند. این روابط که تا کون یکی از صور تکامل نیروهای مولده بودند، حال به پای بندی برای آنان تبدیل می‌شوند. آنگاه دوران انقلاب اجتماعی پیش می‌آید. . . .

در اینجا از نقطه نظر مسایل مورد توجه ما، مارکس به دو نکته‌ی پراهمیت اشاره می‌کند:

اول آنکه فهم و شعور (و بطور کلی معنویات حیات) را طرز تولیدی مادی مشروط می‌سازد.

دوم انقلاب اجتماعی (ولذا جریان رشد آن) وابسته و مشروط است به رشد نیروهای مولدهی مادی جامعه و رسیدن آن به پله‌ی معینی از تکامل خود. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که بطور کلی انقلاب اجتماعی و فهم و شعور، یکی زائیده‌ی دیگری نیست؛ بلکه این دو در تاثیر متقابل و نفوذ متقابل در یکدیگر قرار دارند.

اکنون بطور خاص می‌توان پرسید: آیا درک ضرورت وحدت یا به قول نویسندگی "شعارهای وحدت" رسیدن به ضرورت وحدت از طرف نیروهای مختلف انقلابی که بمیان مقاله، مستلزم درک (درست) نسبت به توان و موضع تاریخی (و طبقاتی) خود است - را می‌توان زائیده‌ی مسئله‌ی (رشد) انقلاب - بطور عام - دانست؟ اگر اینطور است آیا انقلاب مقوله‌ای مستقل - زیربنایی - است؟ همنطور ملاک سنجش ما برای رشد آن و اینکه درست در چه لحظه‌ای از رشد انقلاب، نیروها به ضرورت

وحدت می‌رسند چیست؟ با توجه به این مسئله روشن کنید که از دیدگاه مارکسیستی با توجه به نکاتی که از مارکس فوقاً نقل کردیم، چگونه می‌توان (و بایستی) مرحله‌ی (رشد) انقلاب را مورد بررسی قرار داد؟ به وسیله‌ی تحلیل مرحله‌ی خاص تکامل تولید، نیروهای مولد و مناسبات تولیدی و تعیین تضاد اصلی و تضادهای درجه‌ی دوم و فرعی و...؟ و یا اینکه مثل نویسنده‌ی "شعارهای وحدت" بایستی ضرورتها^ی مرحله‌ی انقلاب (از جمله اثبات یا نفی مثلاً ضرورت وحدت نیروها) را مبرکول و بشرط به رشد انقلاب نمود؟ (۱) (۲) اینک با این مقدمه خوبست که باز هم نظرات نویسنده را بیشتر و از نزدیکتر مورد بررسی و دقت قرار دهیم:

واضح است که مراد نویسنده از انقلاب در عمده جای مقاله‌ی مورد بحث، مبارزه‌ی مسلحانه است. بنابراین در اینجا، ما توجه خود را معطوف همین حالت خاص می‌کنیم. می‌گوید:

"انقلاب (مسلحانه) در آغاز است. نیروهای مختلف انقلابی جریان عمل انقلاب (مسلحانه) را پشت سر نگذاشته اند. انقلاب (مسلحانه) هم که هنوز رشد نکرده است (۲) (آیا رشد نکرده است؟ به چه دلیل؟) تا نیروهای مختلف انقلابی در جریان رشد آن به ضرورت وحدت رسیده باشند (که پیشتر روشن شد که اصولاً مبرکول

(۱) - ره‌ک به رساله‌ی رفیق احمدزاده مبحث شرایط اقتصادی - اجتماعی و مسئله‌ی مرحله‌ی انقلاب (البته خود تیترو نیز در مورد همین مسئله به اندازه‌ی کافی گویا هست) و همینطور مقدمه‌ی بیانیه‌ی اعلام مواضع، تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی و در نتیجه تحلیل نیروهای جنبش انقلابی، دشمن و خلق و مسئله‌ی مرحله انقلاب.

(۲) - این نوع استدلال درست عکس آن برهان مارکسیستی است که درست رشد انقلاب را در شرایط خاص میهنی، متقابلاً مبرکول به وحدت نیروهای انقلابی می‌نماید.

کردن درك ضرورت وحدت به رشد انقلاب ، امر نادرستی است پس
 آیا دلیلی میماند برای اینکه بگوییم جبهه ی واحد ضرورست ؟ و آیا
 اکنون بایستی به حرف سادۀ دلان و خوش پاوران در زمینۀ جبهه
 گوش داد ؟" و پاسخ می گوید : "نه"!

در این صورت سئوالاتی مطرح می شود که پاسخ به آنها می تواند ما را به عمق
 بیشتری از تناقضات و گرایشات انحرافی موجود در بطن تفکر نویسندۀ رهنمون شود .
 اولین سؤال اینست که نویسندۀ چه درکی از مبارزۀ مسلحانۀ رارائه می کند
 و آیا شوربزه کردن و ارائه ی این درك کشف نوینی در جنبش مسلحانۀ نیست؟! نویسنده
 ما برای مبارزۀ مسلحانۀ و رشد آن نقش ایجادکنندۀ ی درك (نسبت به ضرورت
 وحدت ، نسبت به موضع و توان تاریخی طبقاتی و شاید اگر روزی ضروری شد نسبت
 به خیلی چیزهای دیگر) ، برای نیروهای مختلف انقلابی طبقات و اقشار مختلف
 (و خود این طبقات و اقشار) ، نقش تودهنی به نیروهای مغرور (مختلف انقلابی
 خلق) و ... قائل است . و رفیق احمدزاده برای مبارزۀ ی مسلحانۀ نقش تسریع
 کنندۀ ی حرکت انقلابی خلق (و نمایندگان انقلابی آنها) (۱) ، نقش نقب زنندۀ
 به مبارزۀ ی توده ها ، نقش سازمانده تمام مبارزات خلق حول محور مبارزۀ ی مسلحانۀ

(۱) - رفیق احمدزاده در مقدمه ی رسالۀ ی " مبارزۀ ی مسلحانۀ هم استراتژی هم
 تاکیک" می گوید : " ما بهیچوجه به این زودیهما منتظر حمایت بلاواسطه ی خلق
 نیستیم . خلق اینك توسط فرزندان پیشاهنگش ، توسط گروههای
 انقلابی نمایندگی می شود و این گروهها هستند که تحت تأثیر
 مبارزۀ ی مسلحانۀ و حمایت معنوی خلق و یا آگاهی بدیستی مشی
 مسلحانۀ دست به اسلحه می برند . مبارزۀ را گسترش می بخشند
 (انقلاب را رشد می دهند) و امکان حمایت
 مسادی خلق را از مبارزۀ ی تسریع بالا می برند .

و . . . قائل است . آیا این دو استنباط متضاد نیستند ؟ (به چه دلیل ؟) باتوجه به چنین استنباط نادرستی از مبارزه ی مسلحانه نتیجه ی بسیار غالب توجهی بدست خواهد آمد که بخوبی شعار مرحله ای (البته مرحله نه به معنای مرحله ی استراتژیک بلکه بدین معنا که سازمان چریکهای فدایی خلق اکنون و در این مرحله چه چیز را اراده کرده است (۱)) یعنی وحدت کامل مارکسیست - لنینیست ها را نیز توجیه خواهد کرد . اجازه بدید ما باز هم ترجمه ی زبان نویسند ه را به زبان روزمره و مفهوم در اینجا بیاوریم :

" ما انقلاب مسلحانه را آغاز کرده ایم و خودمان يك تنه آنرا رهبری می کنیم (۲) و در خلال آن رشد می کنیم . هر کس که می خواهد با ما کوس برابری یزند ، البته در جریان عمل انقلاب مسلحانه باد رهبری از کلمات خارج خواهد شد و برای این منظور (یعنی اینکه هوای رهبری از کلمه ی این نیروها خارج شده و بسسه درك درستي !! از موضع خویش برسند) او را نظاره می کنیم یا حد اکثر در عمل مشخص با او همکاری می کنیم (که لابد در پرسوسه ی

(۱) - تعجبی ندارد زیرا اگر که منبع قدرت را نه در اتکا به پرولتاریا و تفکر تاریخ ساز مارکسیسم - لنینیسم ، بلکه فقط (زیرا ما نیز معتقدیم که بایستی به عین مسلحانه دست زد ، منتهی با درکی دیگر) در عمل مسلحانه ی يك گروه معدود انقلابی (عمل نظامی و مقاومت مسلحانه ی آنها) و تبلیغات (اکثرا) غیر واقعی در پیرامون آن را مانند اختن بدانیم ! آنوقت هیچ اشکالی نخواهد داشت که رفیق نویسند ه يك مرحله ی انقلاب را نیز وابسته به تمایل یا اراده ی خویش فرض کرده و مسایل را آنطور که تمایل دارد ، تفسیر و تعیین کند .

(۲) - ملاحظه کنید ! رفیق نویسند ه در مورد اینکه نیروهای مختلف انقلابی ادعای رهبری ، خلق دارند چگونه قیاس به نفس کرده بود . (باید پرسید واقعا در این مدت که از شروع مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز می گذرد ، چه کسی در بوق ادعای رهبری دمیده است !)

انقلاب زود تر سرش به سنگ بخورد !! (۱) (۲) (تا وقتی که انقلاب مسلحانه رشد کند (یا بهتر است از قول نویسنده بگوییم سازمان چریکهای فدائی خلق مستقل از دیگران رشد کند) و در این رابطه این نیرو (یا نیروهای) مغرور، حسابی سرشان به سنگ بخورد و سرافکنده از عدم توانایی از قبضه کردن رهبری خلق با عقلی بالغ و با بینش درست از توان و موضع تاریخی خویش، بفهمند که برنامه شان برای تدوین انقلاب کافی نیست و بطور ضمنی یا علنی رهبری ما را قبول کنند، آنوقت ما مرحمت نموده و حاضریم جایی نیز در جبهه برای او در نظر بگیریم. البته ما یا هر نیروی بی سر و بی پای اصل و نسبی نیز، حاضر به وحدت نیستیم! ایسینرها که خواهان وحدت با ما و پذیرش زعامت ما هستند، بعد (یا قبل) از اینکه موضع خودشان را به درستی شناختند بایستی بروند با طبقه یا قشری که منافع آنها نمایندگی می کنند و وحدت ارگانیک برقرار کنند (!) ، آنها بسیج نمایند و به صف کنند و بایست منتظر دستور شوند، آنوقت ما جایشان را در جبهه به آنها خواهیم داد.

- (۱) - از اینجانب نتیجه می شود که ملاک رشد انقلاب عبارتست از اینکه نیروهای مغرور از موضع مغرورانه ی خویش دست بردارند و در مقابل رشد رفقای فدایی سپهر بیندازند و لاجرم زعامت سازمان چریکهای فدایی خلق را بپذیرند. عبارت رساتر: رشد انقلاب = رشد سازمان چریکهای فدایی خلق.
- (۲) - البته بعداً خواهیم دید که علیرغم تمام کوشش ما در یافتن انسجام نظرات نویسنده، به دلیل ماهیت اکلکتیک (التقاطی) نظرات او و پذیرش اصل همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی، این انسجام، خالی از همان دوگانگی های مربوط به یک تفکر "التقاطی" نخواهد بود.

ضمنا بایستی آنها قول بدهند که دست از پا خطا نکنند. لیکن چون اکنون بسیاری از نیروها حاضر نیستند این حرف را قبول کنند، ما هم آنها را از رهبری خودمان به صورت نفی جبهه محروم می‌گیریم (که البته مطمئناً رهبریش دست ما خواهد بود) و راه رشد خودش را در پیش می‌گیرد. تا بعداً در اثر سختی روزگار، قدر ما بدانند و خط ما را بخوانند. اما راه رشد سازمان ما چیست؟ در این مرحله این راه همان وحدت کامل مارکسیست - لنینیست ها است. فلذا می‌شود نتیجه گرفت که مرحله ی (۱) رشد جنبش انقلابی نیز عبارت است از وحدت کامل مارکسیست - لنینیست ها (۱) (۲). البته این وحدت يك شرط مهم دارد و آن اینکه مشخصه ی تمام این مارکسیست - لنینیست ها بایستی این باشد که علاوه بر پذیرش مبارزه ی مسلحانه (۳)، وفاداری و نقش استراتژیک سازمان چریکهای فدایی خلق را نیز قبول داشته باشند (۴). (عجب مرحله ی جالبی و

- (۱) - می‌بینید که مجدداً بهمان معادله ای رسیدیم که چند سطر قبل نیز رسیدیم بودیم، یعنی راه رشد انقلاب = راه رشد سازمان چریکهای فدایی خلق.
- (۲) - معمولاً همه ی مارکسیست ها می‌گویند: راه رشد ما، پاسخ به همان ضروریات رشد جنبش انقلابی است و نویسنده ی ما برعکس می‌گوید: راه جنبش انقلابی، همان راه رشد ماست.
- (۳) - البته این شرط پذیرش نیز خود ابهام دارد. چون مشخصاً معلوم نمی‌کند پذیرش مبارزه ی مسلحانه بطور کلی مورد نظر است یا مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز؟
- (۴) - البته فقط این نکته را اگر چه نویسنده ی شعارهای وحدت اساساً ماکول کرده است به مقاله ی رفیق جزئی - نقش استراتژیک چ. ف. خ. در همان نبرد خلق ۶ - ولی طرح برخی نکات می‌تواند حاکمیت این نقطه نظر را در تفکر نویسنده در اینجا نیز نشان دهد که ما به يك نکته ی آن که بارزتر است اشاره می‌کنیم.
- درس - ۸ همین مقاله می‌نویسد:

عجب شرط جالب تری!) و اما بقیه ی مارکیست - لنینیست ها؟!
 فکرش را نکند، همین روزها عنوان مارکیست - لنینیست را از آنها
 خواهیم گرفت (۱) اصولاً آنها جز جنبش انقلابی حساب نمی شوند
 (بعبارت روشن تر ضد انقلابی اند) * * *

در این صورت (در صورتی که رفقا در این نظر خوش مصر باشند) هرکس
 می تواند بگوید که حرفی نیست * فرض کنیم که تمام اینها درست * ولی رفقا! اگر
 به این نظر خود اعتقاد راسخ دارید لا اقل در عمل نیز همان باشید که در حرف
 می گوید و کمتر از آن * اقلاً در حرف خود پایداری کنید و اینقدر از خود تزلزل
 نشان ندهید *

با اتکا به دلایل پنجگانه ای که نویسنده ارائه کرده است در انتهای ایسن
 بحث نتیجه گیری کنید که تئوری نفی وحدت تا چه اندازه از نظر ایدئولوژیک،
 ایده آلیستی * تنگ نظرانه و مغرورانه (ضد تاریخی) از نظر سیاسی * عقب مانده
 و خود بخودی، از نظر سازمانی * سکتاریستی و از نظر عملی * خرده کارانه است!
 و بعد * گذشت چند سال از مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز * آیا چیزی جز ضرورت
 وحدت نیروهای انقلابی را تایید کرده است؟



* وحدت، قدرت ما (یعنی سازمان چریکهای فدائ خلق) را
 برای مقابله با دشمن بیشتر می کند * * * توان ما را برای رهبری
 استراتژیک جنبش و مبارزات ایدئولوژیک افزایش می دهد * * *

(۱) - خود رفقا می توانند در همین مقاله نمونه های بیشتری که بتوانند
 تا حدودی چهره ی واقعی و پسر از تیختر گوینده و تزه های خود
 ستایانه اش را بیشتر به نمایش درآورد * جستجو کنند *

« بخش سوم »

التقاط در تئوری ، انحراف از اصول در عمل ، بازگشت از راه نفی جبهه واحد و پذیرش اصل " همکاری هرچه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی خلق " می نویسد (شعارهای وحدت ، ص - ۲) :

" . . . آیا چون مسئلهی تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است

شعارها هم باید نفی کامل آن باشد ؟ "

ماثو می گوید (نقل به معنی) مارکسیسم دو خصلت اساسی دارد : اول آنکه تنها ایدئولوژی پرولتاریا است و دوم اینکه از پراتیک (واقعیت عینی) سرچشمه می گیرد و خود در خدمت عمل است (۱) حال اگر همان کلام نویسنده را به زبان مارکسیستی ترجمه کنیم می شود :

تئوری (نفی کامل جبهه) از پراتیک (واقعیات عینی اقتصادی - اجتماعی - سیاسی و انقلاب خلق ما) سرچشمه می گیرد و خود در خدمت انقلاب خلق ما است بنا بر این آیا چون در تئوری جبهه کاملا نفی می شود در عمل نیز بایستی آنرا نفی کامل

(۱) - عین این جملات از مقاله ی درباره ی پراتیک آورده شده است :

" . . . فلسفه ی مارکسیستی ، ماتریالیسم دیالکتیک ، دارای دو ویژگی کاملاً بارز است : ویژگی اول ، خصلت طبقاتی آنست ، این فلسفه به صراحت اعلام می دارد که ماتریالیسم دیالکتیک در خدمت پرولتاریاست ، ویژگی دوم ، خصلت پراتیک آنست این فلسفه تأکید می کند که تئوری وابسته به پراتیک است ، پراتیک پایه و اساس تئوری را می سازد و تئوری بنویه ی خود به پراتیک خدمت می نماید ، اینکه آیا یک شناخت با تئوری با حقیقت وفق می دهد ، به وسیله ی احساس ذهنی معین نمی شود ، بلکه توسط نتایج عینی پراتیک اجتماعی معلوم می گردد ، معیار سنجش حقیقت فقط می تواند پراتیک اجتماعی باشد ، نظر پراتیک اولین و اساسیترین نظر تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک است . "

کرد؟ نویسنده‌ی ما می‌گوید خیر نباید آنرا نفی کامل کرد! (البته ما هنوز نفهمیدیم مایم که نفی ناقص در اینجا چگونه است) آیا شعری عام مارکسیستی نیز جواب نویسنده را به ما می‌دهد؟

(۱)
در این شعور نویسنده چه انحرافی در عمل را می‌خواهد یا این شعری التقاطی
بدین اصل همکاری ... تصویر نماید و در واقع آنرا یا رنگ و لعاب
مارکسیستی آرایش کند. باز هم بعنوان مثال رنگ به مسئله‌ی روابط رفقای فدائی
رجبهدی ملی خارج.

از همین جا روشن کنید که چه تفاوتی - در شعری و عمل - موجود است بین
شعار "جبهه‌ی واحد سوده‌ای" و شعار "همکاری هر چه بیشتر نیروهای
مختلف انقلابی".

چرا نویسنده در تمام طول مقاله از پیشنهاد و بررسی و لذا تصریح آن ظرف
سازمانی مناسب برای همین همکاری‌های هر چه بیشتر (که به قول نویسنده میشود
آنرا بیشتر نمود و تحت نظم و برنامه‌ای در آورد) طفره می‌رود و در نهایت
نیز بدان جوابی نمی‌دهد؟

اینکه نویسنده عنوان داشته است:

"این شعار در عین حال که واقع‌بینانه است و بر هدفی قابل
حصول مبتنی است، پویا نیز هست و پیوسته همکاری‌های بیشتری
را طلب می‌کند." (شعارهای وحدت، ص ۲)

پانوجه به نقطه نظرات حاکم بر نویسنده، چه محتوایی (در عمل) بخود
می‌گیرد؟ (تکیه‌ی ما روی "قابل حصول واقع‌بینانه" از یک طرف و "پویا"

(۱) - یاد ر نظر گرفتن اینکه جبهه بطور کلی عبارتست از آن ظرف سازمانی مناسب
برای همکاری برنامه‌ریزی شده علیه دشمن مشترک، روشن کنید که چرا این شعری
در کنار نفی جبهه یک شعری التقاطی است.

از طرف دیگر است) اگر معانی واقعی (و انقلابی) این کلمات مورد نظر باشد، آیا
جبهه‌ی واحد نمی‌تواند این چنین خصلت‌هایی (و حتی بیشتر از این) را در خود
بطور انقلابی و مناسبی، ملحوظ داشته باشد؟ (۱)



www.iran-archive.com

(۱) - بعنوان مثال رفقاً پروسه‌ی همکاری هر چه بیشتر (!) سازمان چریک‌های
فدائی خلق و جبهه‌ی ملی خارج را مورد بررسی اجمالی قرار دهند تا ملاحظه کنیم
"قابل حصول و واقع بینانه" (باید پرسید: چه چیز به قیمت از دست دادن چه
چیزهایی بدست آمده؟!) و همینطور "پوسا" (تا حد ادغام يك سازمان
معتقد به مشی مسلحانه با يك سازمان دانشجویی صنفی - سیاسی خارج از کشور)
ماهیت اصلی خویش را در فرهنگ شعارهای وحدت نمایان سازد.

قسمت دوم :

در مورد وظایف مارکیست - لنینیستها

مطالب مطروحه در این قسمت را بخوانید :

چرا نویسندگان اینهمه مسایل متعدد و متفرق را در این قسمت طرح کرده‌است؟ چه رابطه‌ای هست بین این مطالب و مسئله‌ی جبهه؟ و بالاخره آیا نویسندگان به آن مسئله‌ی اساسی که در سر فصل این قسمت طرح شده است (که نیروهای مارکیست - لنینیست چگونه و از چه طریق باید وارد در همکاری با سایر نیروهای انقلابی شوند) جوابی روشن و مشخص داده‌است؟

خودتان جواب این سؤال را بدید و از آنجا نتیجه بگیرید که چرا نویسندگان

نمی‌خواسته (یا نمی‌توانسته) پاسخ این سؤال را عنوان کند *

* - مجزای از بحث‌های کلی مارکیستی، نقطه نظرهای نادرست موجود در این

قسمت را تحلیل کنید و ریشه‌های ایدئولوژیک - تشکیلاتی آنرا - بخصوص در مواردی

که روشن کننده و کامل کننده مسایل مورد بحث این سئوالات است - مورد بررسی

قرار دهید *



طرح شعار مرحله‌ای وحدت کامل مارکسیست - لنینیست های ایران

برای بحث همه جانمتر دوشق را در نظر بگیرید :

شق اول - نظر نویسنده از طرح شعار وحدت کامل (ادغام) تمام نیروهای مارکسیست - لنینیست ایران ، در واقع اتحاد مارکسیست - لنینیست های معتقد به خط مشی مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز است .

در این صورت آیا فراخواندن نیروها به چنین وحدتی جزیک شعار تاکتیکی چیزی بیشتر می تواند باشد ؟ و آیا این مسئله ی نوینی است که از طرف نویسنده طرح شده است ؟

شق دوم - نظر نویسنده ، طرح شعار وحدت کامل مارکسیست - لنینیست های ایران (به منظور تشکیل حزب واحد طبقه ی کارگر - حزب کمونیست -) است . در این صورت نتایج حاصل از طرح این شعار بمثابة ی شعار مرحله‌ای فعلی جنبش انقلابی را بایستی بیشتر مورد بحث و بررسی قرار داد .

« - به کتاب رفیق احمدزاده مراجعه کنید و مسئله ی دوراهی حزب یسا مبارزه ی مسلحانه را مورد مطالعه قرار دهید . آیا تزه های نویسنده ی مادر شعار - های وحدت ادامه ی دیالکتیکی و تکامل منطقی تزه های رفیق احمدزاده است ؟ و آیا اصولا بر مبنای کدام دلایل سیاسی - استراتژیک می توان گفت که اکنون درست همان لحظه ی طرح شعار وحدت کامل نیروهای مارکسیست - لنینیست ایران است ؟ چه ضرورت های مرحله‌ای (سیاسی - استراتژیک) موجب طرح چنین شعاری شده است ؟ و اصولا ضرورت های مرحله‌ای جنبش انقلابی ما در شرایط کنونی چیست ؟

تشکیل حزب یا گسترش موقعیت توده ای جنبش مسلحانه؟

با بحث روی ضرورت‌های مرحله ای جنبش انقلابی، خط استراتژیک و وظایف سیاسی و سازمانی کمیونیستها را (وظایف دموکراتیک و وظایف سوسیالیستی) مورد بحث قرار دهید و آنها را اجمالا مشخص کنید. (۱)



www.iran-archive.com

(۱) - نقد و بررسی مقالی "شعارهای وحدت" - چگونه در این بررسی می‌گنجد؟

شکافهائی در «شعارهای وحدت»

www.iran-archive.com

نوشته یکی از گروههای

سازمان مجاهدین خلق ایران

شکاف‌هایی در "شعارهای وحدت" (۱)

سرمقاله‌ی شماره‌ی اردیبهشت ماه ۵۴ تیردخلق (۲) ، ارگان سیاسی سازمان چریک‌های فدائی خلق "مسئله‌ی " وحدت " در جنبش انقلابیون ایران را تحت عنوان "شعارهای وحدت" مورد بحث قرار داده است . طرح این مسئله در نفس خود ، صرف نظر از نحوه و مضمون نگرش به آن و صرفاً از این نظر که يك نیروی انقلابی دیگر نیز خود را موظف به موضعگیری در مقابل آن دیده است ، بخودی خود اهمیت "مسئله‌ی وحدت" در جنبش انقلابی ایران و ضرورت دقت نظر باز هم بیشتر انقلابیون را روی ابعاد و معانی گوناگون آن ، منعکس می‌سازد .

وقتی اغلب نیروهای گوناگون جنبش در باره‌ی يك مسئله‌ی مشخص شروع به بحث و موضعگیری می‌کنند و در واقع خود را مجبور به ورود در بحث و اتخاذ مواضع می‌بینند هر چند که استنباطات گوناگون و حتی مخالفی از آن ارائه دهند ، خود یکی از نشانه‌های آنست که این موضوع مشخص ، بعنوان يك ضرورت عینی سیاسی اجتماعی و . . . مستقل از اراده و تمایل ذهنی این گروه یا آن گروه مطرح است و طبیعتاً

-
- (۱) - در توضیح معنای این عنوان - شکافهایی در شعارهای وحدت - تذکسر این نکته‌ی کوچک و بدیهی که "شعار" در فرهنگ عربی در عین حال به معنای لباس رو نیز هست (در مقابل دثار که لباس زیرین را می‌گویند) بیفایده نخواهد بود .
- (۲) - این شماره با آنکه تاریخ اردیبهشت ماه را دارد ولی به عللی که برای ما روشن نیست ۵ ماه بعد از آن یعنی در مهرماه ۵۴ منتشر شده است .

توضیح مرکبیت سازمان : علت وجود این فاصله در تاریخ چاپ و تاریخ پخش

خودش را البته به نوع و معنایی متناسب با ماهیت طبقاتی این نیروها، به آنها تحمیل می‌کند! البته تحمیل و فشار "جبر" یک ضرورت، در نفس خود نه تنها امر بدی نیست؛ بلکه شرط تکامل و زمینه‌ی عینی حرکت و پیشرفت است. اما بشرطی که با این ضرورت به شکل آگاهانه‌ای برخورد شود و پاسخی درخورد مقابل آن گذاشته شود. بدین ترتیب قید و بندهای سهمگین "جبر" تنها با "درک" آن بازمی‌شود و "آزادی" را دوباره در مدار بالاتری از قدرت، توانایی و درک به ارمغان می‌آورد.

با این مقدمه اکنون لازم است ببینیم رفیق نویسنده‌ی سرمقاله‌ی "شعارهای وحدت" چگونه با "مسئله" برخورد می‌کند:

درک ضرورت یا تحمیل خود پخود ی آن ؟
چند واچوونی در چگونگی طرح مسئله :

تقریباً تمام مارکسیست - لنینیست‌های انقلابی و نیروهای مارکسیستی که در چند ساله‌ی اخیر راجع به مسئله‌ی "وحدت" نظریاتی ابراز داشته‌اند، قبل از هر چیز نظریات خود را (حالا چه درست و چه نادرست، فعلاً به آن کساری نداریم) بر اساس ریک تحلیل مشخص سیاسی - استراتژیک از اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران، از موقعیت نیروهای مختلف انقلاب و ضد انقلاب، از هدفهای کلی و مرحله‌ی مبارزه ... ابراز کرده‌اند. آنها در نظریات خود نه تمایل و دلخواه آن نیرو به قبول فلان موضع و نه درجه‌ی آگاهی نیروی دیگر برای درک بهمان ضرورت، بلکه اساساً به خود آن ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی‌ای استناد می‌کردند که مسئله وحدت و چگونگی آنرا مستقل از همه این موارد ارادی، در مقابل هر نیرویی که بخواهد

این شماره از نبرد خلق همانطور که بعد از نقای فذائی توضیح داد ما ند ناشی از آزارهای مشکلا و موانع تاکتیکی بوده که موجب عقب افتادن انتشار به موقع آن شده است.

حرکت انقلابی خویش را حفظ کند قرار خواهد داد .

اولین کسی که در دوره ی جدید جنبش انقلابی ایران ، با دوراندیشی یک استراتژیستین ، مسئله ی " وحدت " نیروهای انقلابی را در رابطه با ضرورتهای سیاسی - استراتژیک جنبش مسلحانه ی پیشتاز مورد بررسی عمیقاً مارکسیستی - لنینیستی خود قرار داد ، رفیق شهید سمود احمدزاده است . او در اثر تاریخ سازی که از خود به یادگار گذاشت در " مبارزه ی مسلحانه هم استراتژیک هم تاکتیک " بعد از بررسی درسهای انقلاب شوروی و چین و در ذیل نتیجه گیریهای خلاقی که از این تجربیات در رابطه با شرایط خاص سیاسی - اجتماعی ایران به عمل می آورد می نویسد : " . . . مبارزه ی مسلحانه که امروز توسط گروهها آغاز می شود ، هدف خود را نه بسیج طبقه ی کارگر ، بلکه بسیج کل خلق باید قرار دهد . باید بر تمام خلق تکیه کند و مبین خواستههای عمومی تمام خلق باشد . هر جا که بهتر بتوان مبارزه کرد و بهتر خلق را بسیج کرد پیمان جا باید رفت . . . (اما) . . . در اینجائگتهای بسیار مهم مطرح می شود . (۱) در شرایط کنونی گروهها قبل از تشکیل حزبی ، دست به مبارزه ای می زنند که بر تمام خلق تکیه می کند و مبین خواستههای تمام خلق است در چنین مبارزه ای هر گروه انقلابی ، چه کمونیست و چه غیر کمونیست ، می تواند شرکت داشته باشد . پس از لحاظ سازماندهی بهتر و وسیع تر مبارزه ، از لحاظ وحدت نیروهای انقلابی ، اتحاد تمام این گروهها در چهارچوب یک واحد ضد امپریالیستی در پروسه ی مبارزه اجتناب ناپذیر می گردد . بدین ترتیب اتحاد تمام گروهها و سازمانهای انقلابی ضد امپریالیستی که مشی مبارزه ی مسلحانه را چه در شهر و چه در روستا بپذیرند امری است بسیار مبرمتر و فوری تر از اتحاد نیروهای پارلتری در چهارچوب حزب طبقه ی کارگر . ایجاد جبهه ی واحد قبل از ایجاد

(۱) - تأکید از ماست .

حزب طبقه‌ی کارگر در دستور روز انقلابین قرار می‌گیرد. اگر طبقه‌ی کارگر صرفاً در بطن یک مبارزه‌ی توده‌ای مسلحانه تشکیل و خود آگاهی پیدا می‌کند، پس حزب طبقه‌ی کارگر در بطن جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی نطفه می‌بندد و رشد می‌کند و آنگاه شکل مشخص پیدا خواهد کرد که امر تائید هم‌زمانی پرولتاریا و ادامه‌ی انقلاب به شکلی مشخص و مبهم در دستور روز قرار می‌گیرد.

رفیق شهید "بیژن جنزی" نیز در جزوه‌ای به نام "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود" از انتشارات "سازمان چریکهای فدائی خلق" همین مسئله را با زهم در رابطه با یک مسئله‌ی مشخص استراتژیک "تاکتیکهایی که مرحله‌ی فعلی باید جنبش مسلحانه برای دست یافتن به جنبش توده‌ای در پیش گیرد" مطرح می‌سازد. (۱)

او می‌نویسد: "برای پیوند دادن جنبش مسلحانه به جنبش توده‌ای، برای بسیج توده‌ها در مرحله‌ی فعلی، باید به عاملهای زیر توجه کنیم. سپس پنج عامل را به ترتیب ذکر کرده که در عامل پنجم به مسئله‌ی "وحدت" (بعنوان یکی از پنج عامل توده‌ای کردن مبارزه‌ی مسلحانه) می‌پردازد: (۲) "ایجاد رهبری جامع"

(۱) و (۲) - نقل این مطالب، در این مقاله، الزاماً به معنای تایید کامل مضمون

جزوه‌ی مورد بحث یا جملات نقل شده از آن نیست. ما می‌خواهیم صرفاً تحسوه برخورد سیاسی - استراتژیک این رفیق را با مسئله‌ی "وحدت" و بعداً تضاد آنها با تحسوه‌ی برخورد غیرسیاسی "شعارهای وحدت" نشان بدهیم. بعنوان مثال از جمله اشکالات بسیار مهمی که می‌توان به جزوه‌ی "چگونه می‌توان مبارزه مسلحانه را توده‌ای کرد" اثر رفیق جنزی گرفت یکی در همین موارد پنجگانه و تاکتیکهایی است که برای توده‌ای کردن مبارزه ذکر کرده است. این تاکتیکها با آنکه هر کدام به تنهایی مسئله‌ی قابل اهمیتی را تشکیل می‌دهند اما در این جزوه وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند نه ارتباط متقابل مابین آنها روشن می‌شود و نه اینکه حلقه اصلی و اصلترین تاکتیک که حل اصلترین تضاد مرحله‌ای توده‌ای شدن بدان وابسته است روشن می‌شود.

و همه جانبه برای پرکردن خلأ رهبری در جامعه و یکپارچه کردن همه جنبشهای خلق • جنبش مسلحانه در حال حاضر در گروهها و سازمانهای متعدد سیاسی - نظامی تحقق می یابد • همانطور که در بحث های قبل دیدیم جنبش مسلحانه بسا این خصوصیت نمی تواند وظایف سنگینی را که در انتظار اوست بعهده بگیرد ••• در آینده ی نزدیک مشکلات زیر نمودار خواهد شد :

۱ - عدم هماهنگی سازمانها و گروههای سیاسی - نظامی از نظر برنامه و تاکتیک

۲ - عدم پیوستگی و هماهنگی بین جنبش مسلحانه و جنبش های اقتصادی و

اجتماعی که رشد کرده اند •

۳ - بلا تکلیفی نیروهایی که می خواهند به جنبش بپیوندند و به واحد های یا

تجریه دسترسی ندارند •••

۴ - سازماندهی و رهبری يك جنبش توده ای، قالب و فرم مناسب خود را نیاز

دارد • این مسئولیت از يك گروه یا سازمان ساخته نیست • تحقق استراتژی

جنبش انقلابی و تعیین رهبری انقلابی برای جنبش • نیازمند وحدت نیروهای

انقلابی در دو جنبه ی عام و خاص است • جنبه ی عام • وحدت • وحدت و

همبستگی همه ی نیروهای انقلابی در يك جبهه ی رهاییبخش است • جنبه ی خاص •

وحدت نیروهای مارکسیست - لنینیست در يك سازمان واحد انقلابی کمونیستی

بدین ترتیب تاکتیک های پنجگانه ی فوق • برسان پنج جاده ی متوازی در عرض

هم میماند که هیچیک از آنها نه بر دیگری رجحان داشته و اصلیتین جاده را میسازد

و نه نقطه ی تلاقی واحدی آنها را بهم پیوند می دهد • ره پیمای صورتها باید بطور

همزمان در همه ی این جاده ها • بایک سرعت • يك شتاب و يك گام بردارد و

در عین حال که همه ی مسیرها را می پیماید به يك هدف واحد و يك نقطه ی

غاشی نیز دست یابد !

است. در حال حاضر مصالح فوق گروهی بین مصالح عام جنبش از طریق همکاری گروهها و سازمانهای مختلف حفظ می شود ولی مثل دیگر مسائل، این مسئله را نمی توان به حال خود گذاشت. گروهها و سازمانها باید پایه پای حرکت و رشد خود کوشش های حساب شده ای را برای وصول به وحدت در پیش بگیرند. جنبه ی دیگر وحدت (برای مارکسیست - لنینیست ها) وحدت تمام نیروهای انقلابی در یک جبهه ی متحد است. (جنبه ی اول همان وحدت خود عناصر مارکسیست - لنینیست است که قبلا مورد بحث قرار گرفته) این جبهه استراتژی جنبش را می پند - یرد و از نیروهایی با ایدئولوژی های مختلف تشکیل می گردن. این جبهه خصوصیت عمومی جبهه ی رهایی بخش خلق های دیگر را خواهد داشت به اضافه ویژگیهای جامعه و جنبش ما را. وحدت نیروهای انقلابی به هیچوجه اهمیت کمتری از وحدت نیروهای مارکسیست ندارد. نرسیدن به هیچیک از این دو وحدت موکول به تامين دیگری نیست.

همانطور که ملاحظه می شود هم رفیق احمدزاده و هم رفیق جزینی، برخورد بسا مسئله ی " وحدت " را از یک تجزیه و تحلیل سیاسی - استراتژیک آغاز می کنند. ضرورتها و نیازهای مرحله ای انقلاب را مورد بررسی قرار می دهند و آنگاه مضمین سیاسی و سازمانی " وحدت " را (محتوای سیاسی و استراتژیک آن و طبیعتا شکل و قالب آنرا) منطبق با همان تجزیه و تحلیل ابتدایی خود، تعریف و پیشنهاد می نمایند.

برخورد " سازمان مجاهدین خلق " نیز با مسئله ی " وحدت " از همین مجرا و بر اساس درك همین ضرورتها صورت گرفته است. این برخورد چگونه بوده است؟

در جزوه ی " مقدمه ای بر بیانیه ی اعلام مواضع ایدئولوژیک "، بعد از تجزیه و تحلیلی که از اوضاع جبهه ی نبرد، از دست آورد های جنبش مسلحانه و در عین

حال مشکلات و مسایل مربوط به يك مرحله‌ی پیشرفته تر مبارزه و چگونگی ارتباط متقابل این جنبش با جنبش طبقات مختلف خلق و ... بعمل می‌آورد، نتیجه می‌گیرد که
اولا : مسایل مربوط به مناسبات يك سازمان مسلح پیش‌تاز با طبقات زحمتکش خلق،
نمی‌تواند از مسئله‌ی کلی تر مربوط به رابطه‌ی کل جنبش انقلابی با این طبقات و
طبیعتا از مناسبات میان نیروهای انقلابی جدا باشد .

ثانیا : نشان می‌دهد که حل مسئله‌ی رابطه‌ی جنبش انقلابی و در راس آن
جنبش مسلحانه با طبقات زحمتکش خلق، نمی‌تواند از حل مسئله‌ی وحدت میسر
نیروهای انقلابی وارد در جبهه‌ی نبرد و مبارزه بخاطر این وحدت جدا باشد .
بدین ترتیب ، مسئله‌ی " وحدت " و اشکال سیاسی و سازمانی لازم‌الاجرا در
ارتباط معین یا موقعیت سیاسی نیروهای موجود خلقی و استراتژی مرحله‌ای جنبش
مسلحانه طرح و پیشنهاد می‌شود .



اما بیینیم نویسنده به اصطلاح بسیار پر حوصله و متین " شعارهای وحدت "
که " نیروهای انقلابی خلق " را بخاطر احترام و تقدیس نابجای " وحدت " !
و " ساده دلی " و " عجله و شتابی " ! که برای طرح شعار در این مورد (رسیدن
به وحدت) نشان می‌دهند مورد حمله و تمسخر قرار داده است ؛ چگونه با ایمن
مسئله برخورد می‌نماید .

او می‌نویسد : " زنج سالها پراکندگی ، نیروهای انقلابی خلق ما را بر سر آن
می‌دارد که پیوسته با احترام و تقدیس درباره‌ی " وحدت " سخن بگویند و برای
رسیدن به آن شعارهای شتاب‌آمیز مطرح کنند . حتی بسیاری از انقلابیون —
سادگی شعار " وحدت نیروهای ضدامپریالیستی " از دهانشان خارج می‌شود

کویی که اشتیاق ساده دلانه ی ما برای تحقق هدف هایمان کافی است . *
 سئوالات بسیارند . ابتدا باید پرسید : " وحدت " در ذهن نویسنده چه
 معنایی دارد و آواز " وحدت نیروهای ضد امپریالیستی " چه برداشتی دارد ؟ آیا
 اینها مقولاتی وابسته به شرایط خاص سیاسی و اجتماعی يك جامعه و ضرورت های
 رشد و توسعه جنبش انقلابی هستند یا اینکه خودشان هم به تنهایی و متنوع از همه
 این موارد معنی می دهند ؟

روشن است که نویسنده ، در انتقاد غیر سیاسی خودش به شعار " وحدت
 نیروهای ضد امپریالیستی " و نفی تمسخر آمیز گرایش عمومی " وحدت طلبی " کد رهبرین
 نیروهای انقلابی به وجود آمده است ؛ نه به ضرورت اجتماعی و سیاسی اشاره کرده
 است و نه درباره ی يك چشم انداز مشخص استراتژیک و رابطه ی آن با مسئله ی
 وحدت و اشکال گوناگون آن سخنی به میان آورده است . او نوشته اش را با برخورد
 با مسئله ی وحدت و مسئله ی " وحدت نیروهای ضد امپریالیستی " آغاز می کند اما
 به ترتیبی که این مقولات تنها می توانند و لابد بزعم نویسنده ، باید - مقولاتی مجرد
 و متنوع از همه ی شرایط اجتماعی و موقعیت انقلاب و ضد انقلاب ... به شمار آیند !

بعنوان مثال می توان پرسید : اگر همه نیروهای انقلابی خلق دچار این اشتباه
 عظیم شده اند که سنجیده و شتابزده و بدون آنکه اختیار دهانشان را داشته باشند
 صرفاً بنا به عکس العمل عاطفی در مقابل رنج سالها پراکندگی ، چنین شعارهای
 نادرستی نظیر " وحدت نیروهای ضد امپریالیستی " از دهانشان خارج شده و چنین
 گرایشات عاطفی ای به سمت وحدت پیدا کرده اند ؛ آنوقت مگر آیا اولین وظیفه ی شما
 - رفیق نویسنده ی عزیز - این نبود که لااقل يك نمونه ی مشخص از این ساده دلی،
 سادگی و شتاب و عجله کاری را آنهم فقط در مورد يك نیروی انقلابی (و خالاً نه همه
 آنها) نشان بدهید ؟ نشان بدهید نظر مشخص این نیروها در این باره چیست
 که شما آنرا عجلوانه ، ساده (لوحانه) و ساده دلانه توصیف می کنید ؟ نابجایی احتراً

و تقدیس آنها نسبت به امر وحدت و نادرستی موجود در این شعار و عجله و شتابی که آنها در طرح این شعارها و پیدا کردن این گرایش هانشان داده اند کجاست؟ و به چه دلیل است؟ بر اساس چه تحلیل مشخص سیاسی - استراتژیکی، این شعار، عجولانه و این گرایش نادرست و غیر انقلابی است؟ آیا صوفا بر اساس این ادعای شما (فعلا ادعاست مگر اینکه ثابت کنید) که گرایش آنها به سمت وحدت و طرح شعار فوق، ناشی از عکس العمل عاطفی (می‌گیریم عکس العمل عاطفی چون در غیر این صورت یعنی اگر عکس العمل علمی و آگاهانه و منطبق بر درک ضروریات انقلابی جنیش باشد که آنوقت دیگر نمی‌توانید انتقادی به آن وارد کنید) در مقابل رنج سالها پراکندگی است؟ ما می‌توانیم این حرکت و این گرایش را نادرست بدانیم؟ و دیگر تحلیل نظرات آنها محتاج هیچ دلیل و برهانی نیست؟ از کجا معلوم که دلیل طرح این شعار و پیدایش این گرایش، از طرف نیروهای انقلابی، ناشی از عکس العمل آنها و آنها هم عکس العمل نادرست آنها، در مقابل رنج سالها پراکندگی بوده است؟ این تحلیل را شما از کجا آورده‌اید؟ و این ادعا را چگونه ثابت می‌کنید وقتی که حتی یک کلمه هم از نظرات آنها را نقل و نقد نکرده‌اید؟ و بسا از کجا معلوم که طرح این شعار از طرف نیروهای انقلابی، از طرف بیستاری از انقلابیون، درست بر اساس درک همان ضروریاتی نباشد که شما رفیق نویسنده عزیز متأسفانه از درک آن غافل مانده بودید؟

آیا هجو و تمسخر نظرات دیگران، بدون آنکه هیچگونه برخورد سیاسی و طبقاتی با این نظرات بشود، یک شیوه قابل قبول انتقادی برای شماست؟

آیا شیوه‌ی برخورد با کسانی که نظراتی مخالف نظرات شما دارند، اینست که آنها را با کلمات بی‌معنا و بی‌محتوایی مانند ساده و ساده دل و عجول و مورد انتقاد قرار دهید و به این ترتیب بدون آنکه حتی با یک کلمه از نظرات و دلایل آنها برخورد کنید، قلم بطلان بر عقاید و نظرات آنها بکشید؟

در این صورت اگر این کلمات را برای توصیف روحیات و شیوه های قابل قبول بدانیم ؛ چه کسی عجول ؛ ساده و ساده دل است ؟ شما که این چنین عجولانه ؛ ساده و ساده دلانه با شیوه های ایده آلیستی و غیر سیاسی با نظر مخالفین خود برخورد می کنید و آنرا به اصطلاح با يك چرخش چند سطری قلم از یا می اندازید یا کسانی که نظرات خودشان را هر چند غلط باشد لا اقل مبتنی بر يك سلسله دلایل مشخص سیاسی و تحلیل های معین استراتژیک ابراز داشته اند و متقابلاً به همین طریق نیز ؛ نظرات مخالف را مورد انتقاد قرار می دهند ؟

برخورد شما با نظرات رفیق شهید مسعود احمدزاده در باره ی مسئله ی وحدت که با صراحت قاطع و کاملی پیش بینی شده و این پیش بینی دقیقاً ناظر بر يك تجزیه و تحلیل سیاسی - استراتژیک از آینده ی جنبش انقلابی ایران است ؛ چگونه بوده و چه موقع و در کجا این نظرات را رد کرده اید ؟

چگونه ؛ کجا و در چه موقع نظرات مشخصاً متضاد رفیق شهید جزئی با مضمون " شعارهای وحدت " را که در همان جزوه ی سابق الذکر ابراز شده است ؛ نقد کرده اید ؟

اما اگر چنین برخورد و انتقادی وجود ندارد ؛ اگر شما نظرات مخالف خودتان را در باره ی " وحدت " نه از موضع يك تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی و سیاسی ایران و موقعیت جنبش انقلابی آن بلکه از يك موضع غیر سیاسی ؛ احساسی و غیر تحلیلی مورد انتقاد قرار می دهید و آنها را رد می کنید ؛ آنوقت آیا نباید نتیجه گرفت که " وحدت " برای شما ؛ مقوله ای است مجزا از همه ی شرایط عینی سیاسی و اجتماعی جامعه ؛ مقوله ای است مجرد ؛ مستقل و منتزاع از همه ی ضرورت های عینی سیاسی - استراتژیک جنبش که تنها خواستهای ذهنی فرد (یا سازمان) ؛ ضرورت وجود ؛ معنا ؛ شکل وحدت آنرا معین می کند و تنها باز هم خواستهای ذهنی نویسنده است که آنرا به اشکال دیگری نفی و مجدود می کند و ناد رست می داند ؟

آیا عملاً نحوه ی برداشت شما از مسئله این نیست که: "نیروهای انقلابی خلق" و "بسیاری از انقلابیین" بر همین مبنا، یعنی احساس و تمایل ذهنی خود، شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی را مطرح کرده اند و حالاً شما هم باز بر اساس احساس و تمایل خود - که البته زیاد هم مایل به پوشاندن آن نیستید - آنها را عجول، ساده و ساده دل می نامید و مخالفت قلبی خودتان را با این تمایل عاطفی و احساسی آنها اعلام می دارید؟!

و بالاخره آیا این شیوه ی برخورد یا نفس مسئله، درست به معنای آن نیست که استنباط شما از مقوله ی "وحدت" استنباطی است ایده آلیستی، غیرسیاسی و عاطفی و نتیجتاً ضد علمی، که ضرورت و چگونگی آن نه به دلیل حرکت عینی نیروهای اجتماعی و نه بر حسب تضادهای درونی جنبش ... حرکت و تضادی مستقل از اراده و اندیشه ی افراد و گروهها، بلکه بر حسب تمایل، اندیشه و خواست شماست که معین می شود؟

در واقع برای نویسندگی "شعارهای وحدت" اصولاً اهمیتی ندارد که به بررسی ضرورتهای سیاسی و انقلابی جامعه و جنبش بپردازد تا از آنجا ضرورت یا عدم ضرورت، شرایط، معنا و حدود "وحدت" را دریابد. برای او اهمیتی ندارد که این گرایش و این شعار، بر اساس درک چه نیاز و چه ضرورتی از طرف "نیروهای انقلابی خلق" لازم تشخیص داده شده و حل چه مسئله و رفع چه مشکلی را در دستور خود قرار داده است! به همین دلیل نیز انتقادی به پارتیایی این شرایط و یا آن سلسله دلایل و استدلالاتی که این نیروها برای شعار خود ارائه می دهند ندارد. او فقط حلقه ی آخرین استدلال و نتیجه ی نهایی این تجزیه و تحلیل ها را نفی می کند. چرا که او اساساً نتوانسته و شاید هم نخواسته همگام با حرکت و رشد تضادها و مسایل درونی جنبش، همگام با پیدایش ضروریات هر روز نوین تر رشد و توسعه ی جنبش انقلابی ایران، قدمهای آگاهانه ای بردارد.

او که تا دیروز از درک پیشرو این ضروریات (بهر دلیل که فعلا نمی‌تواند مورد بحث این مقاله باشد) بازمانده بود ناگهان چشم بازمی‌کند و خود را در مقابل جریان فزاینده‌ای از گرایش به وحدت، از گرایش نیروهای ضد امپریالیستی جنبش به مستحکم تر کردن صفوف خود در مقابل دشمن، مشاهده می‌کند. در ایستادگی و راه موجود است یا باید در جریان برخوردی انتقادی با اندیشه‌های بازدارنده قبلی به استقبال فعال این ضروریات و درک مسئولانه‌ی آنها رفت و پاسخ شایسته‌ی در مقابل آنها گذارد و یا اینکه دوباره چشم‌ها را برهم گذارد و سعی نمود به جای درک ضروریات، حرکت عینی آنها را تابع امیال و ذهنیات خود کرد. این مقدمه و بررسی‌های بعدی نشان می‌دهند که متأسفانه نویسنده‌ی "شعارهای وحدت" راه دوم را برمی‌گزیند. از همین جا می‌توان پی برد که چرا "نیروهای انقلابی خلق" و "بسیاری از انقلابیون" به سادگی و ساده دلی و عجله کاری و شتاب متهم می‌شوند و معنای واقعی این عجله و شتاب و سادگی چیست و چرا نویسنده نقطه‌ی عزیمت خود را برای برخورد با مسئله، از انتقادی سطحی، غیرسیاسی و تبعیت آمیز به "نیروهای انقلابی خلق" آغاز می‌کند.

اما اگر رقیق نویسنده‌ی مقاله، حاضر به درک این ضروریات نمی‌شود معنایش آن نیست که ضرورت (هر چند ناآگاهانه) بر او تحمیل نشده است. "شعارهای وحدت" خود تقلای خود بخودی او را در خلقه‌های تنگ زنجیر ضرورت، در پهنه تئوری نشان می‌دهد در حالیکه در پهنه‌ی عمل، این اشکال انحرافی و غیر اصولی وحدت است که در حال تحمیل کردن خویش است. (۱)

* چه کسی در انتظار رسیدن "آگاهی" ساکت می‌نشیند؟ *

این دیدگاه مذهبی که از مقوله‌ها، پدیده‌های مجزا از هم می‌سازد و آنها را

(۱) - اشاره است به روابط فعلی رقبا با گروه‌هایی مانند جبهه‌ی ملی خارج.

را بر حسب تمایلات ذهنی^۴ مورد تغییر و تفسیر قرار می‌دهد تنها بر قسمت کوچکی از ابتدای مقاله‌ی "شعارهای وحدت" - آنجا که به انتقادی غیرسیاسی از نیروهای انقلابی خلق و گزایشات وحدت طلبانه‌ی آنها می‌پردازد - حاکمیت ندارد. بلکه در قسمت بلافاصله بعدی این مقاله نیز با نمودهای مشخص تردیدگسری از ایدئولوژی مذهبی^۵ سوزکیوسم ویژه‌ی مذهبی (تقدم و اصالت ذهن و آگاهی بر عین) تکمیل می‌شود: "شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی را زمانی می‌توان مطرح ساخت که نه تنها نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل انقلاب به ضرورت آن رسیده باشند بلکه جای مشخص خودش را نیز در درون جبهه‌ی ضد امپریالیستی بدرستی تشخیص داده باشند"^۶ (۱) (پایان نقل قول). مفاهیم کاملاً از یک ارتباط منطقی ایدئولوژیک برخوردارند. اولی دومی را ایجاد می‌کند و دومی اولی را توجیه می‌سازد. به عبارتی: آفتاب دلیل آفتاب می‌آید. اما اگر بخواهیم ماهیت فلسفی استدلال اخیر را روشنتر نشان بدهیم می‌توانیم در همین دستگاه فکری مثال‌های بسیار دیگری پیدا کنیم.

"قانون جاذبه‌ی عمومی را زمانی می‌توان مطرح ساخت که نه تنها تمام ذرات ماده در جریان اعمال این نیرو به ضرورت آن رسیده باشند بلکه مختصات هندسی خودشان را در دستگاه مختصات مورد محاسبه نیز بدرستی تشخیص داده باشند!"^۷ و یا "تحول از نظام اشتراکی اولیه به جامعه‌ی بردگی آنگاه امکان پذیر بوده که نه تنها افراد و عناصر گوناگون این نظام^۸ به ضرورت آن رسیده باشند بلکه هر کدام نیز جای مشخص خود را در جامعه‌ی برده داری تشخیص داده باشند"^۹ و یا ادامه‌ی آن "قانون تحول جامعه‌ی سرمایه داری را به یک نظام سوسیالیستی (و اصیلاً ضرورت این تحول را) زمانی می‌توان مطرح کرد و زمانی می‌توان قایل

(۱) - صفحه‌ی ۱، شعارهای وحدت. تأکیدات همه‌جا از ماست.

قبول دانست که نه تنها تمام نیروهای تولیدی (و شاید ضد تولیدی) جامعه — کارگران، زحمتکشان و ... (و شاید خود طبقه ی بورژوازی!) — به ضرورت آن رسیده باشند بلکه هر کدام جای مشخص خویش را در دوزخ همان جامعه ی آینده ی سوسیالیستی، بدرستی تشخیص داد باشند!

استباه نشود همانطور که گفته شد سه مثال آخر مربوط به نوشته ی «شعارهای وحدت» نیست بلکه تداعی به قرینه ای است که برای نویسندگی این سطور در همان مطالعه ی اول این مقاله (شعارهای وحدت) دست داد، موقعی که او کوشش می کرد معنای واقعی این دلایل را در دوزخ قالب ظاهرالصلاح کلمات و الفاظ درک کند. اما واقعا چه تفاوتی هست بین این سه مثال با جمله ی اصلی مقاله؟

موکول کردن مسئله ی «وحدت نیروهای انقلابی» به درک و آگاهی این نیروها یعنی موکول کردن بساط امر عینی ضروری به یک حرکت ذهنی، رسیدن به ضرورت این وحدت و بدتر از آن «پاسخ به این ضرورت را مشروط کردن به اراده ی این نیرو یا آن نیرو مبنی بر قبول و تشخیص» موضع درست خویش در دوزخ جنبه ی ضدامپریالیستی «چه معنایی می دهد؟

آیا این اراده، خواست و آگاهی ما یا «نیروهای مختلف اجتماعی» است که خالق و موجد ضروریات اجتماعی — سیاسی — اقتصادی ... یک جامعه است و یا برعکس، این ضروریات سیاسی — اجتماعی — اقتصادی ... آن جامعه است که مستقل از هر آگاهی، خواست و ارادمای، ضرورت درک و وظیفه ی پاسخ به آنها را در مقابل نیروهای مختلف اجتماعی قرار می دهد؟

اگر بنظر شما شق دوم این سؤال صحیح است، آنگاه از دو حال خارج نیست: یا شعار «وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست» یک ضرورت عینی در جنبش انقلابی ماست و وحدت این نیروها درست همان حلقه ای است که ضرورت رشد و توسعه ی جنبش انقلابی ایران در این مرحله به آن وابسته است؛ پس در این صورت

همین که فقط يك نیروی مبارز انقلابی و مثلاً خود شما، آنرا درك کرد؛ دیگر چگونه جای لحظه ای درنگ، مسامحه و انتظار برای رسیدن همه ی نیروهای دیگر به این ضرورت باقی میماند؟ چرا باید برای طرح این ضرورت، برای مبارزه به خاطر تحقیق آن، در انتظار رسیدن آن لحظه ی طلایی بود که آگاهی همه این نیروها به این ضرورت و به چند و چون تحقیق آن فراهم شده باشد؟ و چرا باید آغاز همه چیز را، هر اقدام و عملی در این راه را به سر رسیدن آن لحظه ی موعود موکل کرد؟ شما یا هر نیروی انقلابی دیگری که به درك این ضرورت دست یافته است باید برای قبولاندن آن، برای استقرار، تثبیت و گسترش حقیقت آن در سطح جنبش دست به مبارزه بزند، حقیقت مورد قبول خودش را با بانگی رسا و شجاعتی انقلابی اعلام نماید و بایک کار پر حوصله ی توضیحی در میان نیروهای دیگر انقلابی خلق، هر لحظه ایجاد مختلف این ضرورت را روشن و روشن تر نماید. اما اگر "وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست" هم اکنون مسئله ی میزبان در مبارزه ی خلق ما تشکیل نمی دهد، ضرورت اساسی و قابل اهمیتی نیست، مسئله ی سیاسی یا استراتژیکی مهمی را در جنبش حل نمی کند و یا اساساً حرکتی مخالف منافع انقلاب و اصلی ترین نیروهای انقلابی جامعه است؛ این را شما باید با پراهین و دلایل مشخص سیاسی - استراتژیک روشن کنید، اشتباهات و نادرستی های موجود در استدلالات طراحان این شعار را قدم به قدم فاش سازید و انحراف سیاسی آنها را از منحنی صحیح انقلابی بطور واضح روشن گردانید. والا رد عاطفی این شعار و جمله به "نیروهای انقلابی" که آنرا مطرح کرده اند صرفاً به این دلیل که نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت آن نرسیده اند (۱) و جای مشخص خوش را در رون جبهه

(۱) - در اینجا تناقض جالب توجهی مابین دو جمله ی همین مقاله که به فاصله ی يك پاراگراف قرار دارند ظاهر می شود؛ نویسنده از یکطرف نیروهای انقلابی خلق و بسیاری از انقلابیون را شماتت می کند که چرا برای رسیدن به وحدت شعارهائی

ضد امپریالیستی بد رستی تشخیص نداده اند، هیچ چیز جز نوعی عقب ماندگی سیاسی که از درك حقایق پیشرو جامعه و جنبش عاجز است، هیچ چیز جز نوعی عدم اعتماد به نفس تشکیلاتی که از کشیدن بار مسئولیت، جانب داری از يك حقیقت زنده اما کم هوادار (البته اگر ادعای "شعارهای وحدت" را در نرسیدن نیروها به این ضرورت قبول کنیم) وحشت دارد و هیچ چیز جز نوعی نگرش مذهبی به قضایا که وجود واحراز ضروریات عینی را موکول به آگاهی و اراده ی نیروهای نیشمور

شتاب آمیز مطرح می کنید و چرا به این سادگی ها "شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی" از دهانتان خارج می شود؟ در حالی که درست؛ سطر بعد از این مکالمه ی پدرانیه یا "نیروهای انقلابی خلق"، اصلی ترین دلیلی که برای منتفی دانستن این شعار در این شرایط عنوان می کند همین "نرسیدن نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت این وحدت در جریان عمل" است. اگر نویسندگی عزیز ما، نرسیدن نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت وحدت بلکه اصولا خود ضرورت این وحدت را بدلائل مشخص سیاسی - اجتماعی ... نفی می کرد کاملا حق داشت که نیروهای که بی جهت چنین شعار نادروستی را مطرح کرده اند مورد انتقاد قرار دهند اما وقتی که یکی از دلایل مهم او برای نفی این شعار همین نرسیدن این نیروها به ضرورت وحدت است و از طرف دیگر می بینیم که رسیدن این نیروها به ضرورت وحدت از حد درك مقدماتی آن گذشته و به قول نویسنده به عجله کاری و به قول ما به اقدام علی آنها منجر شده است؛ آنوقت چگونه می توان حسن نیت رفیق نویسنده ی مقاله را مورد تردید قرار داد؟ بله این رفیق تنها يك چیز می تواند بگوید و آن اینکه نیروهای انقلابی که طرف خطاب ایشان قرار گرفته اند، در "جریان عمل انقلاب" به ایسن ضرورت نرسیده اند؛ و لابد در يك جریان دیگر این ضرورت به آنها تلقین شده و ... اما این ادعا، اگر موضع انقلابی این نیروها را که مورد قبول خودتان هم هست نفی نکند (که عملا نفی می کند) تازه ادعای جدیدی است که ربطی به موضوع مورد بحث؛ غلط یا درست بودن شعار "وحدت نیروهای ضد امپریالیستی" و ضرورت یا عدم ضرورت آن، مستقل از هر جریانی که به آن رسیده شده، ندارد. بنابراین چنین پاسخی تنها می تواند مسئولیت اثبات ادعای موجود در آن را بر دوش رفیق نویسنده قرار دهد نه آنکه تناقض فوق الذکر را مرتفع نماید.

می‌داند نخواهد بود *

حالا اجازه بدید همین مسئله را از زاویه دیگری نیز مورد توجه قرار دهم
فرض کنیم دلایل شما برای نفی این شعار درست باشد و " شعار وحدت نیروهای
ضد امپریالیستی " را باید زمانی مطرح کرد که اولاً " نیروهای مختلف انقلابی در
جریان عمل انقلاب به ضرورت آن رسیده باشند؛ " ثانیاً این هنوز کافی نبوده بلکه
" باید جای مشخص خودشان را هم در درون جبهه ی ضد امپریالیستی بدرستی
تشخیص داده باشند * "

اکنون شما باید به این سؤال اساسی پاسخ بدید که : نیروهای انقلابی
ضد امپریالیست در چه پروسه ای به ضرورت این وحدت خواهند رسید و چگونه
خواهند توانست جای مشخص خوش را در درون جبهه ی ضد امپریالیستی بدرستی
(البته در این " درستی " که شما می‌گویید هنوز جای حرف بسیار است ولی فعلاً
صحبتی درباره ی آن نمی‌کنیم) تشخیص بدهند ؟ آن پروسه ای که این نیروها باید
با طی آن به ضرورت این وحدت برسند و جای مشخص و صحیح خودشان را بدرستی
(حتی همانطور درست که شما می‌گویید) در آن تشخیص بدهند چه پروسه ای است ؟
آیا این پروسه دقیقاً با همان طرح این شعار بعنوان يك ضرورت انقلابی سیاسی -
استراتژیک و مبارزه ی فکری و ایدئولوژیک به خاطر تحقق آن آغاز نخواهد شد ؟ آیا
در جریان يك کار پرحوصله ی توضیحی درباره ی اوضاع کنونی جنبش و وظایف
انقلابیون و نیروهای انقلابی در این مرحله ، درباره ی ضرورت سیاسی - استراتژیک
وحدت ، معنا و نقش سیاسی و عملی آن و ... نیست که این پروسه طی خواهد
شد ؟ و آیا کار توضیحی و فرهنگی شما در میان آن نیروهای انقلابی که هنوز به
ضرورت این وحدت نرسیده اند خود بهترین وسیله ی مناسبی که آنان را به درک این
ضرورت و ایفای وظیفه در بقای آن برساند نخواهد بود ؟

اینکه شما صحبت از " جریان عمل انقلاب " می‌کنید چه معنایی می‌دهد ؟

مکسر " جریان عمل انقلاب " يك جریان کور و خود بخودی است ؟ و مگر وظیفه‌ی
 آگاهترین انقلابیون نیست که همواره سمت صحیح این " عمل " را نشان بدهند ؟
 بنابراین وقتی شما حلقه‌ی ضعیف تحقیق " وحدت نیروهای انقلابی ضد
 امپریالیستی " را در عدم درک این ضرورت و نشناختن مواضع درست خود در يك
 جبهه‌ی متحد از طرف این نیروها می‌دانید چگونه حاضر نمی‌شوید این نقص و
 این حلقه‌ی ضعیف را با نشان دادن سمت صحیح " جریان عمل انقلاب " که همانا
 پاسخ فعالانه به این ضرورت و رسیدن به این وحدت است از طریق کار توضیحی -
 تبلیغی و فعالیت شدید فرهنگی در جهت این شعار و این گرایش ، مرتفع سازید ؟
 وقتی مانع اساسی که طرح این شعار را به قول خودتان ناممکن ، عجولانه
 و ... می‌سازد ناشی از نقیصه‌ای باشد (همان دو علتی که برای رد این شعار
 مطرح کرده‌اید) که تازه اگر واقعاً وجود داشته باشد خود تنها و تنها می‌تواند
 ناشی از نارسایی آگاهی و کمبود کار آگاه‌گرائه در میان این نیروها باشد ؛ آنگاه آیا
 نتیجه‌ی این تحلیل این نخواهد بود که وظیفه‌ی هر نیروی انقلابی ؛ آگاه ، هر
 نیروی پیشروی در جنبش انقلابی خلق که به چنین ضرورتی پی برده باشد (ضرورتی
 که اگر از چشم بسیاری از نیروهای انقلابی پنهان مانده باشد لااقل بهمان دلیل که
 این عدم درک و نرسیدن به ضرورت این شعار را به دیگران نسبت می‌دهید از نظر
 شما دور نمانده است) درست عبارت از کار و فعالیت آگاه‌گرائه سیاسی - ایدئولو-
 ژیک است که با توضیح و تبلیغ این شعار ، زمینه‌ی مناسبی برای درک این ضرورت و
 پاسخ صحیح از طرف آنها (نیروهای انقلابی که هنوز به درک آن نرسیده‌اند) را
 فراهم آورد ؟

در واقع باید پرسید چگونه نیروهای مختلف انقلابی می‌توانند به این درک
 کامل ضرورت دست یابند و به جای مشخص و صحیح خود در درون يك جبهه‌ی ضد
 امپریالیستی واقف شوند ، در حالی که (وقتی که) مثلاً يك سازمان انقلابی کمونیستی که

يك سوبه دليل انقلابی بودن و از سوی ديگر به دليل کمونیست بودن ، بایسد
 پیشروترین مواضع انقلابی را در کل جنبش انقلابی منعکس و تبلیغ نماید ، سازمانی که
 ظاهراً این ضرورت را درک کرده ولی نقص را از عدم درک یا عدم درک صحیح نیروهای
 دیگری داند، نه تنها کلامی درباره‌ی این ضرورت ، چگونگی و معنای آن ، دلایل
 و الزامات سیاسی و استراتژیک آن صحبت نمی‌کند و قدمی در جهت ... کار توضیحی
 و آموزشی ، کار آگاه‌گرانه‌ی سیاسی در میان این نیروها بر نمی‌دارد بلکه تنها و
 فقط به این دلیل که هنوز نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت طرح این شعار
 نرسیده اند و جای مشخص خوش را در درون يك جبهه‌ی ضد امپریالیستی بدرستی
 شناخته اند " اساساً آنرا منتفی و مردود اعلام می‌نماید؟! بدین ترتیب اگر
 نیروهای انقلابی دیگر ، همانطور که شما در این مورد استدلال کرده اید در مورد
 وظایف انقلابی خود استدلال کنند و اقدام پیش‌تازانه در قبال ضروریات انقلابی را
 موکول به آگاهی ، توافق ، دیگر نیروها بنمایند؛ تصور کنید که سرنوشت مبارزه‌ی
 ایران و جنبش انقلابی ما به کجا خواهد کشید . (۱)

(۱) - نکته‌ای که باید در کنار این بحث بدان توجه کرد استنباط مکانیکی ، غیر
 طبقاتی و صرفاً روئینایی نوسنده از برخی مفاهیم و کلمات مانند " زمان " ، " درستی "
 یا " نادرستی " يك امر ، اشتیاق ، احترام ، عجله و ... است . بعنوان مثال
 او طرح شعار وحدت " نیروهای ضد امپریالیستی " را از این نظر که زمان مناسبی
 برای طرح آن موجود نیست نادرست می‌داند ؛ اما این زمان نامناسب از دیدگاه
 نویسنده ، " مطلق " است که هیچ ارتباطی به حرکت آگاهانه و تاثیر گذارنده خود
 او یا نیروهای آگاه دیگر بر حوادث و ... ندارد ؛ بلکه این " زمان " را حرکت
 خود بخودی نیروهای مختلف انقلابی تعیین می‌کنند (خود بخودی حداقل از این
 نظر که نویسنده بدون تعیین هیچگونه وظیفه‌ای برای خود ، رسیدن زمان مناسب
 را موکول می‌کند به حرکت آنها ، که مسلماً در این شکل مستقل از عمل و حرکت آگاهانه ،
 او صورت خواهد گرفت) و یاد در مورد اینکه نیروها باید مواضع " درست " خودشان را
 در جبهه تشخیص بدهند ! (شرطی اساسی که برای درست بودن شعار جبهه ←

خلاصه کیم :

وظیفه یك نیروی انقلابی ، آگاه و مسئول ، مخصوصا اگر این نیرویك سازمان انقلابی ، مارکسیستی - لنینیستی باشد ، نه نفی غیر مسئولانه ی ایده آلیستی و پاسیفیستی يك ضرورت به دلیل نرسیدن نیروهای دیگر به درك درست آن ، بلکه تبلیغ و توضیح این ضرورت و كوشش خستگی ناپذیر برای تحقق هرچه آگاهانه تر و خلاقانه تر آن ، به وسیله ی بالا بردن سطح آگاهی و بینش این نیروهاست .

قابل شده است (۱) استنباط روینایی و غیر طبقاتی خود از مقوله های شناخت و تسلیم خویش را به جریان خود بخودی " شناخت " این نیروها ، نمایانگری سازد او در اینجا مفهوم " درست " را آنطور بکار می برد که گویا همه ی این نیروهای مختلف می توانند آن " درستی " که مورد نظر این رفیق است را بهمان معنا و حدود درك کنند فقط عامل عدم درك این " درست " ، " زمان " است و بنابراین این باید زمان بیشتری برای رسیدن آنها به درك درست قائل شد !

بدین ترتیب نویسنده عزیز ما ، با پیش کشیدن عامل زمان ، مرزهای طبقاتی شناخت را در می نوردد و یکبار به بر اساسی ترین آموزش فلسفی علمی خط بطلان می کشد . با این توصیف ، او قبول می کند که اختلاف در نظرها در عقاید و معیارها و اختلاف در عمق فهم ... مقولاتی ناشی از اختلاف در بنیان های طبقاتی مربوط به هر يك از آنها نیست بلکه صرفا ناشی از کمی یا زیادی گذشت زمان برای هر يك از دو طرف اختلاف است که به مرور و با گذشت بیشتر زمان اختلافات و استنباطات کوناگین و متضاد این نیروها بطور متقارن به یکدیگر نزدیک شده و بالاخره نظرات آنها بر هم منطبق خواهد شد ! اما آنچه که ماهیت انحرافی نظرات مطروحیه ی رفیق نویسنده را در باره ی آن زمانی که این نیروها جای مشخص خودشان را بدست می دهند در یک جنبه تشخیص می دهند ، بطور کامل تری در اینجا روشن می سازد ، این است که توسعه کیم اومی خواهد آمد این زمان را بدون دخالت فعال خود ، بدون آنکه در جریان ارتباط متقابل با این نیروها آنها ناچار به قبول و پیروی از نظرات صحیح ایشان بشوند ، طی نماید . اومی خواهد آمد آنها خود بخود در همان پراتیک خاص طبقاتی خود ، مانند کودک معصومی به حقایق مورد نظر ایشان (که البته حتما مدعی هستند حقیقی پرولتری است) پی ببرند ! او از يك طرف " زمان " کمونی را براری

اما این درست خلاف آن راهی است که نویسندہ ی " شعارهای وحدت " برای خود انتخاب کرده است . او دستهایش را بالا می برد ، چشمهایش را فرومی بندد و با رضا و رغبت سر تسلیم در مقابل جریان خود بخودی شناخت و لاجرم جریان خود بخودی تغییر عمل پیش می آورد .



درك حقيقت از طرف اين نیروها کافی نمی بیند و عدم درك و شناخت صحیح آنها را مانع اصلی کار می داند و از طرف دیگری خودش را از تحولاتی که به نظرایشان باید گذشت زمان و البته در همان پراتیک انقلابی خاص خود آنها ، به نفع نظرات ایشان و ایجاد شرایط درك آنها فراهم نماید ، کار می کشد! اما این هنوز بازم اوج انحراف نیست . این اوج از آنجایی آغاز می شود که رفیق نویسنده ی ما ، با رد شعار " وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست " شعار " وحدت نیروهای مارکسیست - لنینیست " را پیش می کشد و به این ترتیب موضعی به ظاهر فعال و حتی جپ اتخاذ می کند . اما ماعیت واقعی این موضع " فعال " و عمق ارتجاعی و راست این " جپ " آنگاه روشن خواهد شد که به انتظار منفعلانه ی ایمن رفیق برای تفاهم و تطابق عمل ز اندیشه ی نیروهای غیر کمونیست با کمونیستهای طرف يك مدت " زمان " بیشتر! توجه کنیم . یعنی انتظار منفعلانه برای زمانی که " نه تنها نیروهای مختلف انقلابی در جریان عسک انقلاب . . . به ضرورت آن (شعار) رسیده باشند بلکه جای مشخص خودشان را نیز در رون جبهه ضد امپریالیستی به درستی تشخیص داده باشند .

ادامه بحث و امتداد شکاف

صحبت بر سر چگونگی برخورد رفیق نویسنده‌ی ما با مسئله‌ی وحدت و ضرورت شعار "وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی" بود. ما دو ستون اصلی استدلال او را برای رد این شعار، در سطوح پیشین مورد توجه قرار دادیم و دیدیم ستونهای محکم و قابل اثباتی را عرضه نمی‌کند. با این حال برای فهمیدن استحکام بنا، باید تمام ستونها و پایه‌های اصلی و فرعی را واریس کرد. ما نیز به واریسی ستونهای دیگر استدلال رفیق نویسنده می‌پردازیم. به زودی خواهیم دید که چگونه اجزای گوناگون بنای اندیشه‌ی رفیق از یک هماهنگی ارگانیک برخوردارند!

"نماینده‌ی هر طبقه‌ی انقلابی در آغاز خواست‌های طبقاتی خود را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب کافی خواهد دانست و خود را نمایندۀ و رهبر تمام خلق به حساب خواهد آورد." (۲) این رشد انقلاب است که نیرو و توان تاریخی هر طبقه‌ای را به‌یاد نشان خواهد داد و او را به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب وخواهد داشت (۳) در شرایط کنونی سازمانهای انقلابی ضد رژیم پهلوی چه می‌توانند تشکیل بدهند و واحد دهند؟ زیرا این سازمان‌ها خود نه تنها تاکنون به نمایندگی‌ی واحد این یا آن طبقه تبدیل نشده‌اند، بلکه هنوز رابطه‌ی ارگانیک با طبقه‌ای که نمایندگی‌ی ایدئولوژی آن هستند نیز پیدا نکرده‌اند؛ بنابراین کاملاً نمایندگی‌ی توان انقلابی و نقش تاریخی طبقه‌ی خود نیستند که بتوانند بر اساس آن، نقش مشخصی در جبهه بیابند (۴) در واقع می‌توان گفت که ما تا تشکیل جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی فاصله زیادی داریم. (۱) مفاهیم و تبعات جملات، گسته و بی‌ارتباط هستند مانند

(۱) - تقریباً صفحات ۱ و ۲ نبرد خلق شماره‌ی ششم - علامات داخل پرانتز ازمانست.

نقش‌های درهم و نیمه فرو رخته‌ی يك دیوار خیس خوده‌ی گچی • ما این قسمتهای گسسته از هم را در نقل مجدد • با خطوط بعلاوه (+) مشخص ساختیم تا خواننده باز هم بیشتر روی این قسمتها دقت نماید شاید انسجام و ارتباط جدیدی مابین آنها پیدا نماید ! با این حال ما در اینجا سعی می‌کنیم با برهم زدن ترکیب و قالب گسسته جملات • آنچه را که فکر می‌کنیم مقصود اصلی نویسنده بوده است مجسدها به صورت ذیل درج نماییم • البته با این تفاوت که زریق نویسنده مقاله • همواره حق خواهد داشت به نادرستی فهم ما — چنانچه واقعا خلاف مقصود او و مضامین این جملات باشد اعتراض کند • در چنین صورتی ما موظفیم اعتراض او را مورد قبول قرار دهیم ؟ البته اعتراض که دیگر نمی‌تواند از توضیح مجدد و روشن این جملات و مقصود اصلی خود او خالی باشد !



مسئله‌ی تشکیل جبهه‌ی واحدی از سازمانها (نیروهای) انقلابی ضد رژیم بهیچوجه در شرایط کنونی جامعه‌ی ما مطرح نیست زیرا برای تشکیل این جبهه لازم است :

اولا : هر طبقه‌ی انقلابی تنها و فقط دارای يك نمایندگی واحد یعنی دارای يك سازمان واحد انقلابی باشد ؛ در حالی که هیچیک از سازمانهای تیروهای گوناگون فعلی هنوز دارای این خصوصیت نیستند •

ثانیا : تنها اینکه هر طبقه دارای يك سازمان واحد باشد کافی نیست ؛ بلکه همچنین باید این سازمانها رابطه‌ی ارگانیک با طبقه‌ای که نمایندگی‌ی ایدئولوژی آن هستند پیدا کنند •

ثالثا : از آنجا که نمایندگی‌ی هر طبقه‌ی انقلابی (مانند خود طبقه ؟) در آغاز خواسته‌های طبقاتی خودش را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب کافی خواهد دانست

(و این حکم عامی است که استثنا و بیرو برگرد ندارد) و خودش را این جهت و ناحیق نمایند و رهبر تمام خلق به حساب می آورد ؛ بنابراین تشکیل جبهه واحد مابین این نمایندگان طبقات انقلابی ، تا موقعی که آنها دست از این قبیل ادعاها برندارند و به اصطلاح «وای رهبری و زعامت کل خلق از سرشان بیرون نرود» به تعویق خواهد افتاد !

اما چه موقع نمایندگان واحد هر طبقه - که دارای ارتباط ارگانیک هم با طبقه‌ی خود هستند - این دوران کودکی "آغاز" را به پایان خواهند برد ؟ چه موقع خواستهای طبقاتی خودشان را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب ناکافی خواهند دانست و از به حساب آوردن خود بعنوان نماینده و رهبر تمام خلق ، دست بردارند . داشت ؟ موقعی که " رشد انقلاب " نیرو و توان هر طبقه‌ی ای را به خود طبقه و لاجرم به نماینده‌ی و واحدش نشان داده باشد ! این درست همان لحظه‌ی مناسب تشکیل جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی است !



بازگویی فوق ، یعنی بازگویی صریح آنچه که رفیق نویسنده می‌خواهد بگوید اما بهر دلیل (که فعلا مورد بحث مانیست) در گفتن آن دو دل و مردد است شاید ما را از هر گونه تعبیر و تفسیر جملات پیچیده‌ی آن حتی بررسی انتقادی آن بی‌نیاز سازد . در واقع هر کسی که به الفیای کار سیاسی و مقدمات تحلیل علمی جامعه‌ی آشنایی داشته باشد ، بخوبی می‌داند و می‌تواند بفهمد که بطور کلی یک جبهه‌ی انقلابی ، تحت شرایط معین سیاسی اجتماعی ، یعنی شرایطی که مبارزوی طبقات و قشرهای گوناگونی علیه یک دشمن مشترک مطرح است دشمنی که می‌تواند یک قدرت تجاوزگر استعماری ، یک قدرت مسلط امپریالیستی یا رژیم های فئودالی یا بورژوازی

وابسته به این قدرتها و ... باشد ، امکان ظهور پیدا می کند ، این امکان آنگاه قابل تحقق خواهد بود که نیروها ، سازمانها یا احزاب و گروههای آگاه انقلابی^ک که بهر حال هر کدام منافع و ایدئولوژی قشر یا طبقه ای را منعکس می کنند به وجود آیند .

بعبارت دیگر پیدایش شرایط وجود جبهه اساسا به دو شرط عینی و ذهنی نیاز دارد ؛ شرایط عینی همان مرحله و نوع خاص انقلاب ، طبقات ، اقلیتها^{سی} و منافع مشترک و مبارزه ی مشترک علیه یک دشمن مشترک پیدا کرده اند ، می باشد و شرایط ذهنی وجود سازمانها و نیروهای انقلابی آگاه است . هرگاه این دو شرط جمع شده باشند یعنی مثلا طبقات و اقلیتها مختلف باشند که با دشمن اصلی واحد روبرو باشند و متقابلا نیروهای آگاه انقلابی ای باشند که منافع و ایدئولوژی این طبقات را نمایندگی کنند ، شرایط اساسی تشکیل یک جبهه ی انقلابی بطور کلی فراهم است .

اما جبهه ، تشکیلی عالیتر از یک حزب و یا حتی عالیتر از یک سازمان نیست . اتحاد جبهه ای ، نمی تواند اتحادی دائمی و یا همیشه رشد یابنده بین طبقات مختلف خلق و تبعا نیروهای پیشتاز این طبقات باشد چرا که حاوی عناصر بالقوه روبرو برشده ی از مبارزه ی بین همین طبقات می باشد . بنابراین جبهه ، اتحادی است گذرا ما بین چند نیروی آگاه سیاسی که از یک طرف منافع و هدفهای مشترکی که طبقات و قشرهای گوناگون را علیه یک دشمن مشترک بهم نزدیک می کند در درون خود منعکس می سازد و از طرف دیگر با اختلاف ها و تضاد های طبقاتی مابین این طبقات را بزودش خود حمل می کند . بدین جهت یک روند پلانیقطع مبارزه در کنار یک روند قابل گسست " وحدت " در جبهه موجود است . این امر همواره امکان تلاشی جبهه را ممکن و حتی در تحت شرایطی ، از نظر منافع اساسی اصلی ترین طبقات زحمتکش خلق ، لازم می سازد . از طرف دیگر طبقات و نیروهای نمایندگی آنها دائما همراه با تغییر و تحولات زیربنایی جامعه در حال تغییر و تحول اند ؛ بنابراین منافع و سمت گیریهای سیاسی آنان نیز دائما در حال تغییر و حرکت است .

نیروی که امروزه توانست در يك جبهه ی خلق وجود داشته باشد فردا نمی تواند جای در جبهه داشته باشد * (۱) و گروهی که تا دیروز می توانست در جبهه ی دشمن قرار داشته باشد ممکن است امروز در جبهه دوست به حساب آید و الی آخر. این ملاحظات هر گاه در کنار آن شرایط عینی و ذهنی که مستقل از هر اراده و اندیشه ای ضرورت تشکیل يك جبهه ی انقلابی مرکب از "نیروهای ضد امپریالیست" را در دستور قرار می دهند، مورد توجه قرار گیرند؛ بخوبی روشن می کند که "مطلق هائیس" که رفیق نویسنده ی مقاله، بعنوان شرایط ایجاد جبهه مطرح می سازد تا چه اندازه نادرست، بی معنا و یا اصولاً جزئی و بی ارتباط به مسئله است * .

موضوع این شرایط را می توانیم بطور نزدیک تری مورد توجه قرار دهیم :

۱- اولین شرط : اینکه هر طبقه ای باید نمایندگی واحد سیاسی خود را داشته باشد * .

فرض کنیم یکی از این طبقات، پرولتاریا باشد * نماینده ی واحد سیاسی پرولتاریا کیست؟ واضح است این نماینده تنها می تواند حزب کمونیستی باشد که از اتحاد پیشروترین انقلابیون کمونیست، اتحاد روشنفکران انقلابی با کارگران آگاه و پیشرو در جریان يك مبارزه ی سیاسی کارگری به وجود آمده باشد * .

بنابراین اولین سئوالی که بلافاصله مطرح می شود این است که در پیرومندی مبارزه ی مسلحانه ی نوین خلق ما، آیا تشکیل يك جبهه از نیروهای انقلابی خلق مقدم است یا تشکیل حزب کمونیست؟ اگر تشکیل يك جبهه از نیروهای انقلابی خلق

(۱) - موضوع این نیست که صرفاً این نیروهای انقلابی هستند که دیگر نمی توانند با يك نیروی خارج شده از جبهه ی خلق اتحاد داشته باشند؛ آن نیروی خارج شده از جبهه خلق نیز نمی تواند خودش را در يك اتحاد خلقی باقی نگه دارد * این منطقی است که دیالکتیک تبدیل تضاد های فرعی به تضاد های اصلی و قانون گریز ناپذیر "عمل بر حسب منافع طبقاتی و نه ملاحظات دیپلماتیک" اقتضای کند * .

(۲) - مراد ما در اینجا از تقدم زمانی جبهه بر حزب یا بالعکس بهیچوجه جدا

مقدم است؛ آنگاه مسلماً شرط واجد بودن نماینده‌ی سیاسی هر طبقه منتفی خواهد بود. چرا که نمایندگان سیاسی پرولتاریا تنها در حزب سیاسی این طبقه، یعنی حزب کمونیست است که بطور کامل متحد شده و طبقه دارای یک نماینده‌ی واحد خواهد شد. اما اگر تشکیل حزب کمونیست مقدم بر تشکیل یک جبهه از نیروهای انقلابی خلق شمرده شود آنگاه ما از رفیق نویسنده خواهیم خواست که موضوع خودش را در قبال تناقضات موجود بین دو خط مشی مورد اعتقاد او، نقیض سازمان مسلح پیشتاز و خط مشی مبارزه‌ی مسلحانه از یک طرف و استراتژی تشکیل حزب از طرف دیگر روشن کند. (۱) البته رفیق نویسنده هرگز چنین مواضعی را روشن نکرده است و به این سؤال مهم که در صورت ارائه‌ی چنین شروطی برای جبهه، پس رابطه‌ی این جبهه‌ی واحد توده‌ای و حزب کمونیست از نظر شما چگونه خواهد بود پاسخی نمی‌دهد. (شاید هم برای او بسیار تعجب‌آور باشد که اصولاً این دو وجه ارتباطی با یکدیگر دارند!) چرا که او نه به واقعیت‌های موجود — همانطور که واقعا هستند — توجهی ندارد و نه می‌خواهد نتایج و آثار آن ذهنی — گزایی‌ها و تمایلات ذهنی‌ای را که بعنوان قوانین عام و جهان شمول پیشنهاد می‌کند،

کردن این مفهوم از مفهوم سیاسی و اجتماعی این تقدم نیست. به عبارت دیگر سؤال ما اینست که آیا در مرحله‌ی توده‌ای کردن جنبش مسلحانه‌ی پیشتاز باید هدف مرحله‌ای استراتژیکی را حزب کمونیست بگیریم یا اتحاد نیروهای انقلابی خلق؟ بنابراین، این تقدم بهیچوجه به معنای یک توالی مکانیکی زمان یا اصولاً زمان به معنای مکانیکی‌اش نیست؛ بلکه دقیقاً یک مفهوم سیاسی — استراتژیک دارد.

(۱) — سازمان مادر باره‌ی رابطه‌ی مابین حزب و جبهه، در جزوه مقدمه‌ای بر بیانیه اعلام مواضع، ملاحظیات قاطع و روشنی دارد. با این وصف ما در همین نوشته نیز در سطور بعد ماهیت و معنای این تناقضات را در مرحله‌ی فعلی بیشتر روشن خواهیم کرد.

در پهنه‌ی عمل و در یک قدم بعد، در پهنه‌ی تئوری ببیند. بهمین دلیل است که استدلالات او در مورد جبهه تا این درجه سطحی است و باز بهمین ترتیب روشن می‌شود که او چرا تا این پایه سرسری و لاقیدانه از نتایج عملی و تئوریک نظرات و استدلالات خود و قوانینی که کشف کرده است، می‌گذرد.

همین شرط را می‌توان به نحو دیگری درباره‌ی سایر قشرها و طبقات خلقی، مثلاً اقشار متوسط و نیروهای خرده بورژوازی جامعه مورد بررسی قرار داد. اقشار متوسط و نیروهای خرده بورژوازی جامعه بطور عمده جزء نیروهای انقلابی و مترقی جامعه هستند. آنها ضد امپریالیست هستند و بخش مهمی از آنها به شدت مورد حمله و تهاجم دشمن نیز قرار دارند. مبارزه‌ی آنها هم اکنون در اشکال خود بخود و حتی در شکل گروههای کوچک نسبتاً سازمان یافته متجلی است. ماهیت اجتماعی و لاجرم ایدئولوژیک این اقشار بنحوی است که هیچیک از گروههایی که آنها را نمایندگی می‌کنند، هرگز نمی‌توانند به نمایندگی‌ی واحد خرده بورژوازی مبارز ایران تبدیل شوند. کافیت کسی طیف وسیعی را که از متعصب‌ترین گرایش‌های مذهب قشرهای کاملاً سنتی اما ضد رژیم خرده بورژوازی آغاز می‌شود (کسانی که مثلاً تولد امام زمان را جشن می‌گیرند و او را بعنوان رهبر تمام مبارزات و انقلابات دنیا به حساب می‌آورند) تا تمایلات ضد ارتجاعی، لیبرالی، دموکراتیک و حتی "چپ" در محافل روشنفکری ادامه پیدا می‌کند، در نظر بگیرید.

در عین آنکه ایدئولوژی و سیاست همه‌ی این نیروها در یک چهارچوب مشخص ایدئولوژی و سیاست خرده بورژوازی قرار می‌گیرد اما با این حال هر کدام از آنها از زمین تا آسمان با یکدیگر تفاوت دارند. همینطور اگر نیروهای مبارز یا انقلابی در میان جنبش‌های ملی یا دهقانی در نظر گرفته شوند، ایدئولوژی آنها نیز طیف وسیعی را از تمایلات ضد دیکتاتوری مالکین و خرده مالکین لیبرال گرفته تا مبارزه‌ی خشونت‌بار دهقانان فقیر و چادر نشینان قبائل و... شامل می‌شود که

باز هم در چهارچوب ایدئولوژی و سیاست خرده بورژوازی قابل بررسی است. اما هیچیک از این نیروهای گوناگون نه می‌توانند نماینده‌ی واحد طبقه‌ی خود گردند و نه اینکه اصولاً چنین طبقه‌ای (دهقانان) بنا به تعاریف کلاسیک موجود است تا بتواند نماینده‌ی واحدی را در خود بیروناند. مصداق موضوع و مثالهای فوق‌را هم در جریان مبارزات گذشته‌ی کشور خودمان یا کشورهای دیگر و هم در جریان مبارزات فعلی طبقات و نیروهای مختلف خلقی در کشورهایی یا رژیم‌های نیمه‌دموکراتیک بخوبی می‌بینیم. (مثلاً در جنبش مشروطه علیرغم اتحاد کاملاً نزدیک بخش‌های مختلف خرده بورژوازی و گروهها و نیروهای نماینده‌ی آنها، هیچگاه این وحدت به معنای یکی شدن صورت نگرفت. همینطور مثلاً در روسیه که خرده بورژوازی آن توسط دهها گروه کوچک و بزرگ سیاسی نمایندگی می‌شد و یا هم اکنون در کشورهایسی مانند فنلاند، نروژ، حتی فرانسه، تعداد گروههای سیاسی که نمایندگانی هم در پارلمان دارند گاه به ۲۵ حزب و گروه می‌رسد! نمونه‌ی جنبش مقاومت فلسطین و یا مبارزه‌ی فعلی توده‌های لبنانی نیز از همه ملموس‌تر تعدد نمایندگان خرده بورژوازی را از یک طرف و امکان وحدت و همکاری آنها را در طرف دیگر نشان می‌دهد.) بهر صورت این یکی از سه شرطی است که رفیق نویسنده‌ی ما، برای وجود شرایط مساعد جبهه قائل است! شرطی که از یک طرف امکان ایجاد جبهه را در یک مبارزه‌ی خلقی برای ابد تعلیق به محال می‌کند و از طرف دیگر تنها در یک قسم جلوتر خود با روشن‌ترین واقعیات ملموس تجربی و عملی و اساسی‌ترین اعتقادات پایه‌ای سیاسی - استراتژیک در یک جنبش انقلابی ضد امپریالیستی در تناقض قرار می‌گیرد.

۲ - دومین شرط: اینکه این نمایندگان واحد طبقه، باید رابطه‌ی ارگانیک با طبقه‌ای که نماینده‌ی ایدئولوژی آن هستند نیز پیدا کرده باشند. ابتدا باید پرسید منظور از "رابطه‌ی ارگانیک" در اینجا چیست؟

اگر کسی بگوید سازمان یا آن نیروی آگاه سیاسی که " نمایندگی ایدئولوژی یک طبقه است " (۱) خواه نا خواه ، رابطه ی ارگانیک نیز با آن طبقه دارد ؛ شما چه جوابی می دهید ؟ و یا اصولاً مگر می شود سازمان یا نیرویی سیاسی نمایندگی ایدئولوژی یک طبقه ای باشد (حتی لزومی ندارد این نمایندگی واحد هم باشد) و آنگاه رابطه ای ارگانیک با آن نداشته باشد ؟ اگر ایدئولوژی یک طبقه ، منافع ، تمایلات و گرایشات گوناگون سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی و ... آن طبقه را منعکس می سازد ؛ چگونه ممکنست سازمان یا گروهی که حامل آنست لااقل نیمی از ارتباط ارگانیک با طبقه نداشته باشد ؟ این ارتباط ارگانیک می تواند اشکال ساده و غیر پیچیده ای داشته باشد ولی مسلماً ارتباطی ارگانیک است ؛ چرا که هیچ سازمان یا گروه سیاسی با این مشخصات نمی تواند معلقی بین زمین و هوا به وجود آید . اگر منظور شما از ارتباط ارگانیک اینست که مثلاً در یک سازمان سیاسی خرده بورژوازی نمایندگی ایدئولوژی تشریحی میان این طبقه ، پیشه وران کاسبکاران شهری و ... باید حتماً عده ی زیاد تر باشد غالب اعضا ، آنگاه این عناصر پیشه ور ، بازاری و ... تشکیل بدهند و ارگانیک بودن ارتباط در نزد شما صرفاً به همین معنا ، یعنی بمعنای اکثریت داشتن عناصر با حرفه های مشخص در سازمان سیاسی مخصوص به آنهاست (یا اشکال دیگری حول همین استنباط) آنگاه لازم است گفتار معروف مارکس را که چنین استنباط نادرستی از طبقه یا نمایندگی طبقه را رد می کند متذکر شویم .

مارکس درباره ی ماهیت طبقاتی اولین حزب سوسیال دموکرات که بعد از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه از سازش " چند تن معدود از طبقه ی کارگر که رل نقش را بازی می کردند و چند سکارست سوسیالیست با همان عناصر مونتانی سابق (۹۵ - ۱۷۹۴) که او به تمسخر آنها را مونتانی جدید (۱۸۵۱ - ۱۸۴۸)

(۱) - نقل از صفحه ی ۲ سطر ۷ و ۶ مقاله ی " شعارهای وحدت "

می‌نماید ، بوجود آمده بود ؟ می‌نویسد : * نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی ، دکان دار یا مفتون دکان داران هستند ، اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش می‌توانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند ، عاملی که آنها را به نمایندگان خرده بورژوا بدل می‌سازد این است که مغز آنها نمی‌تواند از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست فراتر رود و بدین جهت در زمینه ی تئوریک به همان مسایل و همان راه حل های می‌رسند که خرده بورژوا به حکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه ی پراتیک بسمآن می‌رسد . بطور کلی رابطه ی نمایندگان سیاسی و ادبی يك طبقه یا خود طبقه ای که نمایندگی آنها دارند نیز بهمین منوال است . *

در اینجا مکتب رفیق نویسنده ی ما ، معنای دیگری از ارتباط ارگانیک را مطرح سازد و بگوید منظور ما از ارتباط ارگانیک سازمانی که نماینده ی ایدئولوژی يك طبقه است با همان طبقه عبارت از چنان ارتباطی است که با يك اشاره این نماینده (واحد) کل طبقه به حرکت درآید . یعنی هرگاه نماینده (واحد) سیاسی و ایدئولوژیک طبقه بتواند به چنان حدی از قدرت و نفوذ در میان طبقه دست یابد و طبقه را به چنان حدی از آگاهی و بسیج سیاسی برساند که با يك فرمان او طبقه با تمام قوا در پشت سر او قرار گیرد ؛ آنگاه این نماینده ی سیاسی که البته دیگر در این موقع واحد خواهد بود با طبقه رابطه ی ارگانیک داشته و شایسته ی ورود به جبهه است ! جبهه می‌تواند با تجمع تعدادی از این نمایندگان واحد و پر قدرت طبقات خلق ، تشکیل شود !

رفیق عزیز ! ما در قبال معنای بسیار جالب توجه احتمالی شما فقط يك پیشنهاد کوچک می‌توانیم بدهیم . آری ، اگر چنین نمایندگان واحدی از این طبقات که با يك فرمان آنها تمام یا عمده قوای طبقه در پشت سر نماینده ی خود قرار می‌گیرد بوجود آمدند ، آیا کاملاً عاقلانه تر نیست که به جای شعار تشکیل جبهه ی واحد

توده ای به جای آن که تدارک تشکیل این اتحاد در دستورگذازده شود ؟ يك باره فرمان قیام عمومی علیه رژیم حاکم داده شود ؟ در چنان شرایطی که توده ها بدین حد از بسیج سیاسی رسیده اند دیگر نه شعار جبهه ، بلکه درست شعار قیام علیه دشمن است که می تواند پاسخگوی ضروریات انقلابی روز باشد ! خلقی که طبقات گوناگون آن می توانند (البته بزم شما) در پراتیک مستقل طبقاتی خود شان بدون احتیاج به هیچگونه همکاری متحدانه با طبقات دیگر بدون هیچگونه تاثیر پذیری از مبارزه ی آنها به چنین درجه ای از آگاهی و بسیج دست یابند ، مردمی که طبقات مختلف و گوناگون آن می توانند در طی مبارزه ی مستقل طبقاتی خود شان نمایندگان واحد سیاسی - ایدئولوژیک خود شان را بپروارند و تمام قدرت خود شان را در اختیار او بگذارند دیگر چه احتیاجی به تشکیل جبهه ای از نمایندگان خود - بعنوان يك مرحله ی استراتژیک - خواهند داشت ؟ آنها فقط باید متحداً قیام کنند و ایستکارا حتی بدون جبهه و شاید تنها با يك شورای موقتی جنگی هم می توانند انجام دهند ! همانطور که تا کنون نیز مستقلاً عمل می کرده اند و هیچ ضرورتی هم به وحدت ما بین آنها پیدا نشده است !

اما رفیق عزیز ! اگر مقدمات استدلالی و تعاریف ابتدایی شما درباره ی رابطه ی ارگانیک با طبقه و پیدا شدن يك نماینده ی واحد هر طبقه و ... بطور منطقی به چنین نتایج غیر قابل قبول ، غیر ممکن و حتی مسخره ای می رسد ؛ آنگاه نباید مجدداً از شما پرسید : رابطه ی ارگانیک گروهها یا سازمانهایی که نماینده ایدئولوژی يك طبقه هستند با همان طبقه ، یعنی چه ؟ و چرا شعار جبهه بظهور يك نماینده ی واحد برای هر طبقه موقوف می شود ؟

۳ - سوین شرط : شما می گوید "از آنجا که نماینده ی هر طبقه ی انقلابی (مانند خود طبقه ؟) در " آغاز " (تاکید از ماست) خواست های طبقاتی خودش را برای تدوین برنامه ی انقلاب کافی خواهد دانست و خودش را

(بی جهت و ناحق) نماینده و رهبر تمام خلق به حساب می‌آورد ؛ بنابراین تشکیل جبهه ی واحد ما بین این نمایندگان طبقات انقلابی تا موقعی که رشد انقلاب نیرو و توان هر طبقه ای را به خود طبقه و لاجرم به نماینده ی واحدش نشان نسداده باشد و او را وادار به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب (و طبیعتاً در سبک جبهه ی متحد) نکرده باشد منتفی است . " (۱)

(۱) - این شرط که خود به تنهایی از یک جلد کتاب قطور قانون ! بیشتر مطلب دارد ! واقعاً آدمی را وامی‌دارد که به نویسنده ی " متین " و " غیر ساده دل " آن به خاطر اینهمه نبوغ و خلاقیت آفرین بگوید . ایشان نه تنها یکی از شرایط عمومی ، ابدی و جهان شمول تشکیل جبهه را (البته تا زمانی که لابد طبقات وجود دارند) کشف کرده اند ، بلکه از آن مهمتر توانسته اند خصلت مشترک تمام طبقات خلقی و نمایندگان سیاسی - ایدئولوژیک آنها را ، در تمام طول تاریخ ، در تمام نقاط جهان و در تحت هر سیستم اجتماعی و اقتصادی پیدا نمایند (به بیان عام و کلی جملات ، مخصوصاً تأکیدی که با کلمه ی " هر " در دو قسمت اصلی جمله می‌شود) و اینکه هیچ قید زمانی و مکانی و ... این قوانین را محدود نکرده است .
 کید) این خصلت مشترک مابین تمام طبقات و مابین نمایندگان سیاسی آنها عبارتست از :

اولا : نوبی بیماری تمایل شدید به اعمال رهبری بر طبقات دیگر .
 ثانيا : ذهنی گرای شدید نسبت به نیرو و توان تاریخی خود و طبقه ی خود در آغاز انقلاب . البته این هنوز نیمی از کشفیات محیرالعقول ایشان است : نیم دیگر عبارتست از : کشف راه معالجه ی این بیماری همه گیر طبقاتی . دارویی که رفیق کاشف - مابرای معالجه ی این بیماری مهلك - تمایل خود بخودی به اعمال رهبری بر طبقات دیگر و نادیده انگاشتن نیرو و توان تاریخی خود - برای کلیه ی طبقات خلقی و نمایندگان سیاسی آنها تجویز می‌کند معجون هفت جوش و اکیر اعظمی است بد نام " رشد انقلاب " . البته طبقات بیمار و نمایندگان بی‌متر آنان اگر میل به بهبود دارند باید جاشنی مناسبی هم از صبر ایوب در خود داشته باشند . چون بهر حال معلوم نیست این همای سعادت " رشد " چه موقع از گرد راه سومی‌رسد !

اولین سؤال اینست : به چه دلیل، مطابق کدام قانون و کدام تحلیل ، هر يك از این گروههای انقلابی سیاسی ، باید كاملاً (۱) نماینده ی توان انقلابی و نقش تاریخی طبقه ی خود باشند تا بتوانند نقش مشخصی در انقلاب و نتیجتاً در جبهه بیابند و در غیر این صورت شرایط تاسیس جبهه اصولاً منتفی است ؟ چرا امکان ندارد گروهها و سازمانهای انقلابی که هنوز كاملاً نماینده ی توان انقلابی و كاملاً نماینده نقش تاریخی طبقه ی خود نیستند در يك جبهه با یكدیگر متحد بشوند ؟ و

اما اینکه کشفیات ایشان تا چه درجه حقیقت دارند ما باز هم در متن صفحات آینده به آن خواهیم پرداخت . ولی در اینجا فقط يك سؤال از رفیق نوشتند ، خودمان می گوییم . سؤال اینست : اگر این نمایندگان طبقات انقلابی همانطور که شما می گوئید خواستههای طبقاتی خود را برای تدوین برنامه ی انقلاب کافی می دانند و اگر خود را نماینده و رهبر تمام خلق به حساب می آورند ؛ آنگاه آن شمایات همراه با تمسخری که در ابتدای مقاله ی خودتان نسبت به گزاشی که آنها به سمت وحدت نشان داده اند و نسبت به شعارهای بزم خودتان شتاب آمیزی که در این باره مطرح کرده اند به عمل می آورید ، چه معنایی می دهد ؟ اگر آنها (نیروهای انقلابی خلق) برای رسیدن به وحدت اشتیاق نشان می دهند — هر چند که ایس اشتیاق به نظر شما ساده دلانه و عجولانه جلوه کند — و اگر رنج سألها پراکنده گوی آنها را بر آن دانسته تا پیوسته با احترام و تقدیس درباره ی "وحدت" صحبت کنند ؛ آنوقت کله شقی رهبری طلبانه در مقابل نیروهای دیگر ، خود را نمایندگی رهبر تمام خلق به حساب آوردن ، خود و برنامه های طبقاتی خود را برای تدوین برنامه ی انقلاب کافی دانستن و غیره ، چه معنایی می دهد ؟ کدامیک از اینها هم اکنون واقعیت دارد ؛ گزایش نیروها به سمت وحدت احساس نیاز آنها به نیروی یكدیگر و درك ضرورت متحد شدن برای مقابله با دشمن مشترك یا بی اعتنائی آنها به نیرو و قدرت یكدیگر ، خود و برنامه ی خود را برای مبارزه با دشمن و تدوین برنامه ی انقلاب کافی دانستن ؟

اینجا چه کسی و چه چیزی یا چه کسانی وجه چیزهایی به نادرست قیاس شده اند ؟ ما کدامیک از این دو قول را قبول می کنیم ؟
(۱) — تاکید از ماست .

بعد، این شروط جزء کدام يك از شرایط عینی یا ذهنی جبهه و ضروریات گریزناپذیر تاریخ جامعه است ؟

معنی این نقش مشخصی که هر گروه باید در جبهه به آن قانع باشد و هیچ‌چیزی از آن تخطی نکند ، معنی این جای مشخصی که این گروه‌ها باید به دست دستی تشخیص بدهند و حالا فاقد این درک و شعور هستند و بهمین دلیل هم امکان جبهه متغی است ۰۰۰ چیست ؟ نکند شما جبهه را با مکتب خانه اشتباهی گرفته اید ؟ شما از چه چیزی هراس دارید ؟ مگر يك نیرو، يك گروه یا سازمان می تواند خارج از مقتضیات ، امکانات و محدودیت های طبقاتی خود عمل کند ، تاثیر بگذارد ، و ۰۰۰ هر چند که هر گونه ادعای ذهنی داشته باشد ؟

اگر این درست است که کمونیستها از يك طرف می توانند مقتضیات ، امکانات و محدودیت نیروهای نمایندگی طبقات دیگر خلق را دریابند و بر اساس آن نقشه و برنامه ی صحیح و منظمی طرح ریزی کنند و از طرف دیگر خود به امکانات و مقتضیات بی نهایت خود و طبقه ی خود واقف اند ، پس چه ترس و وحشتی از يك اتحاد سیاسی با طبقات و نیروهای دیگر خلقی می تواند برای آنها وجود داشته باشد ؟ وقتی که ما اصول را از دست ندهیم ، وقتی که به صلابت و قدرت بی نهایت ایدئولوژیک طبقه و نیروی تاریخی خود ایمان داشته باشیم چرا باید خودمان را در پشت سر قید و بند های ذهنی و شرط و شروط رسواسی گونه محبوس نماییم ؟ (۱)

(۱) - در واقع نفی يك ارتباط فعال جبهه ای ، فقط به خاطر اینکه نمایندگی همان طبقه ی انقلابی حاضر نیست به نقش درست خودش (که درستی آن حتما از نظر ما معنا خواهد داد) در انقلاب پی ببرد ؛ به خاطر اینکه ممکنست خود را بیشتر از آنچه که موضع تاریخی و ماهیت طبقاتیش اقتضا دارد به حساب آورد ۰۰۰ نه تنها از دیدگاه مارکسیستی بی معنی است بلکه شاید بتوانیم بگوئیم در شرایط فعلی جنبش ما ، آن پروسه ای که نیروهای انقلابی جامعه به نقش صحیح خود هر چه بیشتر واقف خواهند شد از درون يك چنین اتحاد جبهه ای می گذرد ؛ اتحادی که در آن

لنین می‌گوید: "فقط کسی از اتحاد موقتی، ولو با اشخاص نامطمئن می‌ترسد که به خودش اعتماد نداشته باشد و هیچ حزب سیاسی بدون این قیبل اتحاد نمی‌توانست وجود داشته باشد".

جبهه يك اتحاد موقتی است، عمل تعمیم کثیش نیست که تا ابد نحوست خودش را بر نام و نشان آدمی باقی بگذارد! هر وقت منافع زحمتکش ترین طبقات جامعه ایجاب کرد با نیروهای دیگر متحد می‌شویم. هر وقت این اتحاد بر خلاف منافع آنها قرار گرفت اتحاد را لغو می‌کنیم. (۱). با این توصیف رفیق عزیز چسرا از

نیروهای کمونیستی می‌توانند با جهان بینی علمی و وسیع خود، با سیاست اصولی و کار توضیحی و آموزشی خود بر این نیروها تاثیر گذارند، تنگ نظریهای خرد و بورژوازی معمول در سطح نیروها را نابود کرده و انحرافات طبیعی ناشی از ماهیت طبقاتی آنان را مهار کنند. به بیان دیگر شما باید این تصور نادرست را (که در این جا به صورت قرارداد ان شرایط فوق برای تشکیل جبهه در آمده). از سر تان بیرون کنید که روزی همه ی نیروهای انقلابی خلقی در پراتیک انقلابی خود و طبقه‌ی خود به همه ی آن نتایج برسند که پرولتاریا و نمایندگان سیاسی او در پراتیک انقلابی خود رسیده اند! چنین انتظاری بیهوده و چنین اندیشه ای جز يك وهم ایده آلیستی، چیز دیگری نخواهد بود.

(۱) - يك جبهه ی انقلابی ملفا دارای ضوابط سیاسی و سازمانی است. اگر این ضوابط در مورد يك نیروی سیاسی صادق بود و او واقعا در اجرای این ضوابط کوتاهی به عمل نیارد؛ آنگاه دیگر شما نمی‌توانید او را مجبور به قبول نظرات خاص خودتان، نظرات خارج از چهارچوب ضوابط اتحاد جبهه ای بگردانید. او در چهارچوب اتحاد جبهه ای، اصول را رعایت می‌کند و شناسات شما یا هر نیروی دیگری با او بر اساس همین اصول خواهد بود و این چیزی نیست که کسی یا گروهی بطور زبانی و در «رف» آنرا مورد قبول قرار دهند اما در عمل و در پنهان و پله بتواند از آن عدول کند. اینها ملاحظیات عملی جبهه است و واقعا قابل تالیفات که اینجا باید حتی در اینسن موارد جزئی و بدیهی نیز وارد بحث شد.

موضع اصلی‌ترین منافع زبستکش‌ترین طبقات خلق ، از موضع ضرورت‌های سیاسی — استراتژیک جنبش ، از موضع بررسی علمی و تحلیلی شرایط اجتماعی ایران ، نیروهای انقلاب و ضد انقلاب شروع به حرکت نکیم تا در چشم انداز روشنی که نگرش از این مواضع در مقابل دیدگان می‌کشایند اعملیترین وظایف عملی سیاسی و انقلابی خود را دریابیم ؟ چرا شما مجبور می‌شوید نظرات و مقاصد خودتان را در چنین قالب‌های مبهم و در لفافه استعارات و کلی‌گوییهای ذهنی بیان کنید ؟ ارتباط ارگانیک با طبقه ، نمایندگی واحد طبقه بودن ، ادعای رهبری و نمایندگی تمام خلقت را نکردن ، به اندازه‌ی نیرو و توان تاریخی طبقه‌ی خود نقش ایفا کردن . . . اینها چه معنایی می‌دهند ؟ کدامیک از اینها جزء شرایط عینی و ذهنی جبهه ضرورت‌های سیاسی — استراتژیک جنبش هستند ؟ اتکا به زمان و لحظات و سالها را معیار گرفتن که مسئله‌ای را حل نمی‌کند . اگر جبهه هم اکنون ضرورت اساسی در جنبش ما نیست ، باید دلایل مشخص سیاسی — استراتژیک ، تکرار می‌کنیم دلایل مشخص سیاسی — استراتژیک خودتان را بیاورید . موکول کردن آن به یک زمان نامعلوم (و در عین حال قاطعاً رد نکردنش ، همانطور که باز هم بعداً خواهیم دید) که فقط آگاهی و اراده‌ی نیروها آنها را تعیین می‌کند آنها آنطور که باب میل شما و مطابق تعاریف ذهنی شماست که رد علمی یک قضیه‌ی سیاسی نیست .

اگر منظور نهانی شما ، یعنی آن چیزی که در فکرتان است اما به زبان نمی‌آورید این است که در چنین جبهه‌ای ممکن است یک سازمان ، یک گروه . . . و یا یک نیروی خرد به یوزوایی ادعای بی‌جا و نادرستی داشته باشد و بدون توجه به توان تاریخی طبقه‌اش (همان اصطلاح مورد علاقه شما) و موضعی که باید در جبهه داشته باشد ، مثلاً مدعی رهبری طبقه کارگر بشود ، خوب مسلماً نمودار خسار جبهه هم نمی‌توانید جلوی این ادعای احتمالی او را بگیرید . این ادعا تا موقعی که یک سازمان پرولتری واقعی وجود داشته باشد و توانسته باشد واقعاً در جهت

بیج سیاسی طبقه ی کارگرگام بردارد همچنان يك ادعا باقی میماند و شاید هم درست یهین دلیل که يك سیاست واقعا پرولتری در سطح جامعه وجود دارد ماهیت چنین ادعاهایی همراه ماهیت مدعیان کذاب آن به زودی روشن خواهد شد. • بهر حال این قبیل ادعاها و این قبیل مدعیان برای يك سازمان انقلابی پرولتری هر گاه توانسته باشد سیاست انقلابی صحیحی در مورد طبقات مختلف خلق و طبیعتا نیروهای نماینده ی آنها اتخاذ کند. • هرگاه توانسته باشد وظیفه ی پرولتری و وظیفه ی دموکراتیک خود را بنحوصحیحی ارزیابی کرده و رابطه ی مابین آنها را به درستی و منطبق بر منافع زحمتکش ترین طبقات جامعه درک کند؛ نمی تواند اشکال بزرگی آنطور که ضرورت ای اساسی سیاسی - استراتژیک جنبش را از دیده بیاندازد و آنطور که ذهن شما را مشغول کرده است ایجاد کند. • بنابراین نگرانی شما از این بابت که " نماینده ی هر طبقه ی انقلابی در آغاز خود را نمایند" و رهبر تمام خلق به حساب خواهد آورد (۱) و "۰۰٪ حداکثر موقعی می تواند معنایی داشته باشد که یاسی نیروهای انقلابی مارکسیست - لنینیست" نسبت به نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی

(۱) - منظور نویسنده از نماینده ی هر طبقه ی انقلابی، در اینجا می توانست نماینده ی خرده بورژوازی و قشرهای مختلف آن باشد. هر چند که او نخواسته باشد این مقصود را با صراحت بیان کند. دلایل این امر روشن است زیرا:

اولا: ما در ایران با يك بورژوازی منی، بمثابه يك طبقه روبرو نیستیم چه رسد به آنکه این طبقه، انقلابی بوده و نماینده ی آن خواست های طبقاتی خود را برای تدوین برنامه ی انقلاب کافی بداند و مدعی نمایندگی رهبری تمام خلق باشد! حداکثر عناصر منفردی از آن باقی مانده اند که از نظر سیاسی تنها سپاتی غیر فعالی به گروهها و نیروهای مذهبی خرده بورژوازی دارند. دهقانان و زمین داران کرجک را نیز حتی اکثر يك طبقه ی مستقل به حساب آوریم بالاخره و باز هم در تحلیل نباید در رده ی تولید کنندگان خرده کالایی قرار گرفته و نتیجتا سیاست و ایدئولوژی آنها نیز در جهت وجوب همان سیاست و ایدئولوژی خرده بورژوازی قابل برخورد است. • جنبش های ملی و منطقه ای نیز به دلایل ماهوی و هدفهای ملی عموما محدودی که

شدید، در موضع ضعف قرار داشته باشند (بحثی که اساساً رفیق نویسنده — آن
 نپرداخته است) و یا اینکه شما اعتماد لازمه را به سیاست و حقانیت ایدئولوژی
 خودتان نداشته باشید . تمام شواهد موجود در نوشته ی شما نشان می دهد که
 اصولاً کلمه ای هم از ضعف یا آن موقعیت خاصی که ضرورت جبهه را برای نیروهای
 مارکسیستی — لنینیستی جامعه منتفی سازد در میان نیست . عبارت دیگر : در
 شعار جبهه از طرف شما ، به دنبال تحلیل مشخصی از شرایط اجتماعی و موقعیت

دنبال می کنند اصولاً نمی توانند مدعی رهبری تمام خلق بشوند . در واقع مسئله ی
 آنها اینست که از پوسته ی محدود و تنگ منافع و سیاست صرفاً ملی که معمولاً عناصر
 بورژوازی و فئودالی آنرا دیکته می کنند ، بیرون بیایند و بدین ترتیب خودشان را از
 یوغ رهبری های غیر پرولتری آزاد سازند . عبارت دیگر تمایل رهبرهای بورژوازی و
 لیبرال فئودالی جنبش های ملی در ایران بطور عمده به سمت انزوا ، استقلال و
 تجزیه ی ملت خود از سایر ملل و خلق ها است تا اینکه سودای رهبری و زعامت
 سایر خلق ها را در سرشان بیورزانند .

تأیید : نماینده ی پرولتاریا اگر واقعاً نماینده ی حقیقی پرولتاریا باشد ،
 درست بهمان دلیل که مشکلی به اندیشه ی علمی است نمی تواند نسبت به نیرو و توان
 تاریخی خود و طبقه ی خود ذهنی باشد (هر چند رفیق نویسنده در این مورد بسیار
 بکار بردن کلمه " هسر " نماینده ی سیاسی پرولتاریا یعنی مثلاً حتی يك حزب
 کمونیست انقلابی را هم از این قانون مستثنی نمی داند !) و بی جهت بدون آنکه
 قدرت و توانایی عملی برای انجام کاری داشته باشد مدعی انجام آن شود . وانگهی
 کمونیستها باز هم درست به آن دلیل که از يك طرف به سلاح نیرومند مارکسیسم —
 لنینیسم و اندیشه ی علمی مجهز هستند و از طرف دیگر تکیه بر طبقه ای رشد یابنده
 دارند که بالقوه می تواند و باید هژمونی خود را بر دیگر طبقات اعمال کند می توانند
 با ارزیابی علمی شرایط اجتماعی — اقتصادی — سیاسی جامعه ی خود با سیاست
 درستی که در هر مرحله در قبال هر يك از طبقات اتخاذ می کنند و خط مشی صحیح
 و برآیی که در هر مرحله از رشد جنبش ارائه می دهند ، عملاً سازمانها و نیروهای
 انقلابی نماینده ی طبقات دیگر خلق را وادار به تبعیت از مشی سیاسی خود بنمایند .
 این امر بطور طبیعی بدون آنکه عنصری از تحمیل ذهنی و مصنوعی در برداشته

سیاسی نیروهای پرولتری و جنبش کمونیستی جامعه صورت نمی‌گیرد، (مثلا به خاطر جلوگیری از تضعیف احتمالی این جنبش در یک اتحاد با نیروهای قوت‌تر خرد به بورژوازی و بورژوازی) نظری که اگر هم ابراز می‌کردید باز هم باید آنرا در سبک بررسی سیاسی - استراتژیک مشخصا ثابت می‌کردید؛ بلکه شما فرمولها و مطالب کلی ای را در رد جبهه عنوان می‌کنید که همانطور که قبلا گفتیم و بعدا نیز بیشتر

باشد • این نیروها و سازمانها را خواه ناخواه در مدار رهبری شوند، توسط نمایندگانی واقعی پرولتاریا قرار می‌دهد •

ایفای چنین نقشی از طرف نمایندگانی سیاسی طبقه ی کارگر، نه تنها امر بد و نادرستی نیست (آنطور که رفیق نویسند، با مذمت کراهت آوری از آن یاد می‌کند البته در خطاب کلی به همه ی طبقات) بلکه امر لازمی است که ضرورت پیشروی بی وقفه سالم و بدون انحراف انقلاب تا هدف نابودی کامل روابط استثمارگری آنرا ایجاد میکند و این درست یکی از مهمترین تفاوتهایی است که نقش تاریخی پرولتاریا و تبعاتش نمایندگانی سیاسی او را از نقش سایر طبقات و نیروها چه در طول تاریخ و چه در شرایط فعلی میز می‌سازد • تذکر مجدد این نکته در اینجا ضروری است که این رهبری مسلما با به صدا در آوردن طبل های تو خالی تبلیغاتی، یا تعریف و تمجید های مغرورانه گروهی و ادعاهای خود پسندانه ی روشنفکری به دست نیاید • آن سازمان و یا آن حزبی نمایندگانی واقعی پرولتاریاست و بطور طبیعی صلاحیت رهبری طبقه و سایر نیروهای انقلاب را کسب می‌نماید که بتواند در هر مرحله اصلیتین مسایل سیاسی استراتژیک جنبش را حل نماید • بدین قرار یک حزب یا سازمان انقلابی آنگاه می‌تواند یک سازمان پیشرو انقلابی، پیشرو طبقه پیشرو نیروهای انقلابی دیگر باشد که بتواند تئوری پیشروی ارائه دهد • چنین ارگانی، چه کسانی بخواهند و چه نخواهند، نیروها و ارگانهای مشرقی انقلابی دیگر را رهبری می‌کند • اکنون با توجه به ملاحظات فوق رفیق نویسند، ی مقاله باید جواب بد همد منظورش از تاکید روی ادعاهای ذهنی و بی‌جای نمایندگانی هر طبقه در آغاز انقلاب! • • • مشخصا چه طبقه ای و کدام نمایندگانی بوده است؟ و بعد چرا و چگونه یک موضوع مشخص و یک مورد معین را (البته باز هم در صورت وجود) به صورت قانونی عام پسرای کلیه ی طبقات خلقسی و نمایندگان سیاسی آنها در آورده است؟

خواهیم دید یا بی ارتباط به اصل مسئله است و یا اصولاً حاوی نظرات نادرست و اشتباه آمیز از یک دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی است. • بهرحال وسواسی که شما در این جملات و البته بطور ابهام آمیزی در مقابل خرده بورژوازی (قدرت و امکانات او) نشان می دهید یک وسواس علمی ناشی از درک عمیق و همه جانبه مسئله رابطه منافع توده های زحمتکش و در رأس آنها پرولتاریا با قشرهای مختلف خرده بورژوازی مبتنی بر درک صحیح و روشن از منافع اساسی جنبش توده هائست (والا موضوع و مضمون آنرا لا اقل بطور واضح ، مستدل و آشکار بیان می کردید) - این وسواسی است کور ، توأم با ترس و سردرگمی ، ترسی که درست به دلیل نشناختن روابط علت و معلولی پدیده ها بر آدمی چیره می شود و سردرگمی از دست دادن چشم اندازهای وسیع استراتژیک و مشغول شدن به حوادث و منافع محدود روزانه علت آنرا تشکیل می دهد .

• شوق دیگر که البته بسیار کم احتمال خواهد بود اینست که منظور اساسی شما از قسمت فوق " نمایندگی هر طبقه ی انقلابی " • • • به حساب خواهد آورد " ساز - مانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی هستند و شرایط ابداعی شما برای تشکیل جبهه من غیر مستقیم بدون آنکه آشکارا بگویید به وجود این قبیل سازمانها و گروهها مربوط می شود . در چنین صورتی فرمولهای شما مسایل جالب توجهی را پیش خواهد آورد .

سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی که در عین حال نماینده انقلابی طبقه ی کارگر هم هستند در آغاز انقلاب ساده لوحانه تصور می کنند که خوابت های طبقاتی آنها (خواستهای طبقه ی کارگر) برای تدوین برنامه ی انقلاب کافی است ! او بهمین جهت خودشان را بناحق نمایندگی و رهبر تمام خلق به حساب می آورند ! اما رشد انقلاب با نشان دادن نیرو و توان تاریخی طبقه ی آنها به نمایندگی یا نمایندگانی نشان می دهد که چه تصورات باطل و عبثی در باره ی کفایت برنامه ی انقلابی

خودشان و شایستگی رهبری طبقات دیگر داشته اند و از همین جاست که ایسن سازمانها (یا حزب طبقه) به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب وادار خواهد شد! و یا بهمین ترتیب می توان نتیجه گرفت:

سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی باید ابتدا تبدیل به نماینده ی واحد طبقه بشوند یعنی تشکیل حزب کمونیست بدهند (درجه پروسه ای معلوم نیست و نویسند ه هم لزومی به روشن کردن آن نمی بیند) حزب کمونیست هم کسه طبیعتا باید در یک رابطه ی ارگانیک با کارگران و در جریان شکل و بسج سیاسی آنها بوجود بیاید؛ بدین ترتیب این تنها حزب طبقه ی کارگر است که می تواند وارد در یک اتحاد جبهه ای آنها فقط با نمایندگان واحد طبقات انقلابی دیگر! بشود. هیچک از نیروهای سیاسی این طبقه که به چنین مرتبه ای از شکل و وحدت نرسیده باشند، یعنی هیچ سازمانی یا گروه مارکسیستی - لنینیستی دیگر نمی تواند - به جز حزب - وارد در اتحاد جبهه ای با سایر نیروها بشود. بنابراین مسئله جبهه اساسا تنها می تواند بعد از تشکیل حزب کمونیست قابل طرح باشد و نه قبل از آن!

اینها جزئی از نتایجی است که فرمولهای ارائه شده از طرف رفیق نوسند برای شرایط جبهه، آنها تنها موقعی که آنها را در مورد نمایند ه یا نمایندگان سیاسی یک طبقه (طبقه ی کارگر) بکاربریم بیار می آورند! ما فکر می کنیم اظهار نظر درباره آنها دیگر ضرورتی نداشته باشد؛ چرا که معنای نتایج مورد بحث روشن تر از آن است که محتاج نقد و بررسی ای باشد. با این حال همانطور که قبلا گفتیم تنها درباره رابطه ی حزب و جبهه، در نقد قسمت دیگری از مقاله ی رفیق، آنجا که پیشنهاد وحدت نیروهای مارکسیست - لنینیست را عنوان می کند نظراتی ابراز خواهیم کرد.



اما احتجاجات ما درباره‌ی بی‌معنا و نامربوط بودن این قسمت از نظرات رفیق
 نوسنده درباره‌ی " شرایط تشکیل جبهه‌ی انقلابی از نیروهای ضدامپریالیست"
 بهمین‌جا خاتمه نمی‌یابد. ما در گذشته نشان دادیم که نظرات این رفیق دقیقاً مبتنی
 بر یک پایگاه ایده‌آلیستی و مرتبط به یک چهارچوب اندیشه‌ی مذهبی است. چه
 در نحوه‌ی طرح مسئله‌ی جبهه و نقد نظر مخالفین و چه
 در ماهیت استدلالاتی که در برخورد با ماهیت مسئله مطرح می‌کند. اکنون در تائید
 و ادامه‌ی همین نظر، محتوای ایده‌آلیستی و ضدمارکسیستی نظرات رفیق نوسنده
 - لازمست که ای از همین قسمت اخیر را مجدداً مورد توجه بیشتری قرار بدهیم:
 " موضوع پرسش همان قانون ابدی ایشان است که گویا: " این رشد انقلاب
 است که نیرو و توان تاریخی هر طبقه‌ای را به او نشان خواهد داد و او را به ایفای
 نقش مشخص خودش در انقلاب و خواهد داشت."
 در وهله‌ی اول خواننده‌ی مسئول و آگاه چه استنباطی می‌تواند از این قانون
 مکتوبه‌ی شما داشته باشد؟ دو استنباط ممکن است پیش بیاید:
 استنباط اول: این طبقه بدون آنکه آگاه باشد و اراده‌ی آگاهانه‌ای بکار ببرد
 بطور جبری نقش مشخص تاریخی خودش را در پهنه‌ی تاریخ و جامعه ایفا نمی‌کند.
 مفهوم: " نیرو و توان تاریخی هر طبقه " هم از همین دیدگاه - عملکرد جبری و
 غیرآگاهانه‌ی طبقات - است که معنای صحیح خودش را باز خواهد یافت. اما اگر
 نوسنده‌ی عزیز ما، چنین استنباطی از نقش طبقات در تاریخ و جامعه داشت
 آنوقت آنرا بعنوان یکی از شروط اساسی تشکیل جبهه (نقشی که در یک لحظه‌ی موعود
 برای این نیروها روشن می‌شود!) به شمار نمی‌آورد؛ چرا که اگر طبقه وادار به ایفای
 نقش مشخصی در پهنه‌ی تاریخ، جامعه، انقلاب و... خواهد شد، آنگاه

تخطی ناپذیر اجتماعی طرح کرده است آغاز می‌کنیم :

آیا این رشد انقلاب است که نیرو و توان هر طبقه ای را به او (و طبیعتاً به نماینده سیاسی او) نشان می‌دهد و او را به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب وامی‌دارد ؟ یا نه چنین قانونی از بیخ و بن غلط و نادرست بوده و عامل دیگری وجود دارد که نشان دهنده ی نیرو و توان تاریخی هر طبقه و وادارکننده ی آن به ایفای نقش مشخص طبقاتی خودش چه در شرایط انقلاب و چه در شرایط غیرانقلاب می‌باشد ؟

برای پاسخ به این سؤال ، اول باید به سؤال اساسی تر دیگری پاسخ داده شود : چه عاملی نیرو و توان تاریخی طبقه - هر طبقه ای - را تعیین می‌کند ؟ هر عاملی که این نیرو را تعیین کند خود بخود آنرا " نشان " هم داده است ! اما آیا این عامل اساسی ، آنطور که رفیق نویسنده مدعی است ، " رشد انقلاب " است ؟ مقوله ی روینایی که باز هم در نوشته ی ایشان به صورت کلی و عامش بکار برده شده ؟ روشن است که جواب منفی است ! عامل تعیین کننده ی نیرو و توان تاریخی هر طبقه ، عاملی که طبقه را خواه ناخواه وادار به ایفای نقش مشخص طبقاتی خودش از بد و ظهور تا لحظه ی نابودی می‌کند (حتی نه فقط در شرایط انقلاب آنطور که رفیق نویسنده مستثنی کرده) چیزی جز تولید اجتماعی و موضوعی که آن طبقه در مناسبات تولیدی جامعه اشغال کرده نمی‌باشد ! (۱) بعنوان مثال نیرو و توان تاریخی پرولتاریا قبل از آنکه جهان حتی تجربه ی یک انقلاب پرولتری را با موفقیت از سرگذرانده باشد در همان نیمه ی اول قرن نوزدهم توسط بنیادگاران فلسفه علمی - مارکس وانگلس - معلوم و " نشان داده " شده بود . (۲) این " نشان

(۱) و (۲) - مارکس برای نخستین بار قانون سترگ حرکت تاریخ را کشف کرد که به موجب آن هر مبارزه ای / در / تاریخ اهم از مبارزه در عرصه ی سیاسی ، مذهبی ، فلسفی یا در هر عرصه ی دیگر ایدئولوژیک ، در واقعیت امر جز نمود ارکم و بیش

دادن "و این پیش بینی داهیانہ ہم مسلما در اثر وحی و الہام صورت نگرفته بود .
این را جریان مبارزہ ی طبقاتی در طول تاریخ از یک طرف و موضع پرولتاریا در روند
تولیدی جامعہ ی سرمایہ داری از طرف دیگر بخوبی مشخص می کرد (۱)

روشن مبارزہ ی طبقات جامعہ چیز دیگری نیست و موجودیت این طبقات و بنا بر این
تصادف میان آنها نیز بنوعی ی خود بہ درجہ ی تکامل وضع اقتصادی و خصلت شیوہ
تولید و مبادلہ (کہ چگونگی آنرا همان شیوہ ی تولید معین می کند) بستگی دارد .
مارکس این قانون را کہ اهمیتش برای تاریخ بہ اهمیت قانون قابلیت تبدیل انرژی
برای علوم طبیعی است در اینجا نیز بعنوان کلید درک تاریخ جمهوری دہم فرانسه
بکار برد . (انگلس : پیشگفتار بر چاپ سوم آلمانی "هیجد ہم بروم" داخل
یرانتز از نویسنده و کلیہ ی تأکیدات و کلمہ ی "در" داخل دو میزایاست)

(۱) — ما مسلما تأثیری کہ رشد جنبش کارگری و تجربہ ی سیاسی کارگران در طی
پیش از نیم قرن از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) تا انتشار اولین مانیفست
کمونیست (ژانویہ ۱۸۴۸) توسط مارکس و انگلس ، در درک علمی و ارائه ی
مدون و تئوریک نقش تاریخی پرولتاریا داشته است نادیدہ نگرفته ایم .

شورش بافندگان لیون در سال ۱۸۳۱ و ۱۸۳۴ ، جنبش چارتیستی
(منشور ۶ مادہ ای مبارزہ ی طبقہ ی کارگر انگلستان) در سالهای ۱۸۳۷ و بعد
سالهای طوفانی ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ کہ بہ قول مارکس در تاریخ اقتصادی انگلستان
دوران سازند (از یک طرف الغاء قانون غلات و رواج سرمایہ داری آزاد و از طرف
دیگر اوج گیری جنبش مبارزاتی کارگران ، اوج گیری جنبش چارتیستی) ۰۰۰ همگی
زمینہ های عینی مناسبی هستند کہ مارکس و انگلس می توانند پایہ ی عینی و تجربی
تفکرات و تئوریهای اجتماعی و سیاسی خود را بر آن بنا ساخته و خصوصا صحت این
تئوریها را در چنین نقاط گروہی از جریان مبارزہ ی طبقاتی پرولتاریا بہ محک آزمایش
بزنند . با ایشہمہ بین آن درخواستها و مطالباتی کہ مضمون حتی اوج یافته ترسن
مراحل این مبارزات را منعکس می نمود — مثلا بین مضمون اوج یافته ترین مرحلہ ی
جنبش چارتیستی انگلستان کہ بہ قول لنین : " اولین جنبش واقعتودہای وسیع
نہضت انقلابی پرولتری است کہ بر مبنای سیاسی قرار گرفته " — با مضمون آن تئوریها
و پیش بینی های داهیانہ ای کہ نہ صرفا بر اساس مشاہدہ و تجزیہ و تحلیل این
نقاط گسره بلکہ بر اساس تحلیل و بررسی روند لایقطع مبارزہ ی طبقاتی در جامعہ ی

بنابر این انقلاب، بمثابة ی نقطه ی کیفی یک حرکت طولانی مبارزه ی طبقاتی؛ بمثابة ی نقطه ی تعارض تضاد نیروهای تولیدی جامعه با مناسبات کهنه و قدیمی تولیدی و بعنوان شرایطی که تضادها و عملکرد نیروهای گوناگون و متضاد اجتماعی در آن می توانند بطور برجسته و نمایانی ظاهر شوند، تنها و حداکثر می تواند این نیرو و توان تاریخی را بطور مشخص و بارزی به نمایش بگذارد نه اینکه معین کند هی این نیرو و توان باشد. همینطور تئوریهای علمی ما درباره ی این تضادها، درباره ی نیروی عملکرد طبقات و نقش تاریخی، سیاسی، فرهنگی و... آنها، بهیچوجه منوط و موکول به شرایط انقلاب، رشد انقلاب و... مقولات روبنایی در این ردیف نبوده؛ بلکه اساساً از چگونگی مناسبات تولیدی جامعه، مواضع این نیروها در دوره تولید اجتماعی و جریان عام مبارزه ی طبقاتی... منشأ می گیرد. (۱)

سرمایه داری و چگونگی روابط جدید تولیدی جامعه (و انعکاس آن در ذهن پیشروترین نمایندگان طبقات دانشور) طرح ریزی شده بودند، تئوریهایی که با دقت علمی بین نظیری قوانین حاکم بر جامعه ی سرمایه داری و علل ناگزیری نابودی این نظام و ضرورت استقرار حاکمیت پرولتاری و طبیعتاً نیرو و توان تاریخی این طبقه را معین می کردند، فاصله های بس عمیق وجود داشت. بدینقرار انقلاب به مثابه ی یک مرحله ی کیفی از یک حرکت مداوم و لاینقطع مبارزه ی طبقاتی، عامل تعیین کننده و تبعاً نشان دهنده ی نیرو و توان تاریخی طبقه نیست بلکه همانطور که فوقاً مورد بحث قرار گرفت، این عامل، همان چگونگی روابط تولیدی حاکم بر جامعه، موضوعی که در این مناسبات اشغال می کند و جریان عام و وقفه ناپذیر مبارزه ی طبقاتی در آن جامعه می باشد.

(۱) - لحظه ای تصور کنید که اگر این تنها شرایط رشد انقلاب بود که می توانست نیرو و توان تاریخی یک طبقه را به خود طبقه و نیروی نمایندگی آن نشان بدهد؛ آنوقت سازمانها و احزاب انقلابی حتی سازمانها و احزاب انقلابی کمونیستی چگونه می توانستند درباره ی اوضاع جامعه، موقعیت نیروها و مستگیرهای گوناگون طبقات اجتماعی... فکر کنند و راجع به خط مشی ای که باید بر حسب تحلیل علمی این اوضاع، بر حسب همان واقعیات موجود طرح ریزی کنند و کلاً

استبطا دوم : گفتم که نظرات نویسنده نمی‌تواند با استبطا اول مسا از
نقش طبقات ، از معنای نیرو و توان تاریخی يك طبقه و ایفای نقش مشخص از طرف
او در پهنه‌ی تاریخ ، جامعه ، انقلاب ... تطابق داشته باشد (همانطور که نظر
ما درباره‌ی عامل تعیین کننده و نشان دهنده‌ی این نیرو و توان و عامل وادار
کننده‌ی طبقات به ایفای نقش مشخص خوشه با نظر رفیق نویسنده تطابق نداشت)
بنابراین شق دیگری که باقی می‌ماند اینست که معتقد شوم : رشد انقلاب
نیرو و توان تاریخی هر طبقه‌ی را به او به شکل آگاهانه‌ی نشان خواهد داد و او را
(طبقه را) آگاهانه موظف می‌سازد که تنها بر پایه‌ی همین نیرو و توان ، نقش
مشخصی در انقلاب ایفا نماید و جای درست خوش را در سلسله مراتب
طبقاتی جامعه درک کند ! (۱)

خوب در چنین صورتی رفیق نویسنده‌ی عزیز ما ، ویژگی بسیار مهم و حتی
تعیین کننده‌ی ای برای تمام طبقات در تمام ادوار تاریخ کشف کرده است ! هر چند

اقدامات عملی که می‌باید در دستور بگذارند تصمیم بگیرند ؟ این نیروها می‌باید
آنقدر صبر می‌کردند تا انقلاب ! رشد کند ؟ آنگاه وقتی نیرو و توان تاریخی هر
طبقه به خود طبقه و طبیعتا به نماینده‌ی آن به درستی نشان داده شد ، بتوانند
بقیه‌ی سیر انقلاب را طرح ریزی کرده و برای اقدامات عملی بعدی تصمیم بگیرند !
چرا که تا این زمان هر تصمیمی در مورد هر عمل ، موقوف به روشن بودن تئوریهای
مربوط به آن عمل می‌گردید که خود این تئوریهای به دلیل نا مشخص بودن نیرو و توان
تاریخی طبقات و ایفا نکردن نقش مشخص و درست خود (بطور خودکار و اتوماتیک)
در جریان انقلاب بهیچوجه نمی‌توانست امکان وجود یا امکان صحت داشته باشد !

(۱) - این شق ، هم از جهت عامل تعیین کننده‌ی این نیرو و هم از جهت
معنایی که از نقش طبقات اراده می‌کند به کلی خارج از استبطات مارکسیستی از این
مقولات قرار دارد با این حال همانطور که دیده می‌شود ما می‌خواهیم این نظرات را
حتی در همان پهنه‌ی ایسده آلیستی استدلالات رفیق نویسنده نیز دنبال
کنیم تا ببینیم ایشان به چه نتایج خواهند رسید .

که این ویژگی خارج از هرگونه منطقی و فلسفه‌ی علمی و متضاد با اصلی‌ترین قوانین مارکسیستی - لنینیستی باشد. البته ایشان از ابتدای مقاله نشان دادند که حاضر نیستند باین سادگیها دیدگاههای مذهبی خودشان را رهاکنند. ماینز ایشان را رها نخواهیم کرد؛ و حتی وقتی چنین استباط مذهبی‌ای از نقش طبقات در تاریخ ارائه می‌دهند، ما باز هم جلوتر می‌رویم تا ببینیم در همان پهنه‌ی اندیشه‌ی مذهبی، ایشان به چه نتایجی می‌رسند. نتیجه اینست:

هر طبقه‌ای تنها در زمان یا شرایط رشد انقلاب است که نیرو و توان تاریخی خود را و نقش مشخصی که باید در تاریخ، جامعه، انقلاب ایفا نماید به درستی درک می‌کند تا این زمان - یعنی شرایطی که انقلاب هنوز رشد نیافته - هر طبقه‌ای چون نسبت به نیرو و توان تاریخی طبقه‌ی خود ذهنی است؛ این ذهنیت و این عدم درک صحیح از نیرو و توان تاریخی خود است که موجب می‌شود نتواند نقش خود را در انقلاب به درستی ایفا نماید؛ بهمین دلیل هم نمایندگی سیاسی هر طبقه‌ی انقلابی در آغاز یعنی تا زمانی که هنوز انقلاب رشد نیافته خواستهای طبقاتی خود را به ناحق برای انقلاب کافی خواهد دانست (جالسب است سمت این ذهنی بودن طبقات هم معلوم شده، یعنی طبقات همواره بطور خود بخودی خود را بیشتر از آنچه هستند به حساب می‌آورند؛ واقعا عجب بیماری مهلکی؛ و عجب کشف خیرت‌انگیزی!) و باز بهمین دلیل یعنی ابتلا بهمین بیماری خود بزرگ بینی است که نمی‌توانند جای مشخص خویش را در درون جبهه‌ی ضد امپریالیستی تا زمان رشد انقلاب (که همه‌ی این بیماریها را شفا خواهد داد و هر طبقه را ناگهان به خود آگاهی خواهد رساند) به درستی تشخیص بدهند؛ همانطور که ملاحظه می‌شود مطابق کشفیات رفیق نویسنده، هر طبقه‌ی (۱)

(۱) - توجه داشته باشید کلماتی مانند هر، آغاز، طبقه، نمایندگی ی طبقه

(انقلابی) (و این استثنا ندارد) در طی حیات طبقاتی خودش از دو مرحله، یکی مرحله‌ی جهل و ناآگاهی نسبت به نیرو و توان تاریخی خود که الزاماً تأمل بسا ذهنی‌گرایی! و نداشتن کاری و عدول از نقش مشخص تاریخی خودش در انقلاب است و دیگری مرحله‌ی شعور و درک به نیرو و توان تاریخی خودش که ملازم بسا مرتبه‌ی عقل و آگاهی و منجر به ایفای نقش مشخص و درست خود در انقلاب خواهد شد عبور می‌کند. خط فاصل بین این دو مرحله، مرحله‌ی نادانی و مرحله‌ی عقل و آگاهی برای هر طبقه (انقلابی) (۱) همان "رشد انقلاب" است! این خلاصه‌ی آن کشف بزرگی است که مسلماً حق انحصاری آن برای ابد برای رفیق نویسنده‌ی ما محفوظ خواهد ماند.

حالا ما يك سوال از رفیق کاشف خودمان داریم: اگر هر طبقه (انقلابی) تا قبل از رشد انقلاب نیرو و توان تاریخی خود را (با همان نگرش مذهبی خودتان)

→
و رشد انقلاب و... را ما دقیقاً مطابق و مستند به همان نوشته‌ی فوق‌الذکر کار می‌بریم. این تذکر هم از نظر توجه خواننده به معانی دقیق این کلمات و مقصودی که نویسنده‌ی مقاله از آنها اراده کرده و هم از نظر آشنایی به شیوه‌ی ما در تحلیل نظرات مطرحه در این مقاله لازمت. بعنوان مثال وقتی در مقاله‌ی "شعارهای وحدت" نوشته می‌شود: "این رشد انقلاب است که نیرو و توان تاریخی هر طبقه‌ی (انقلابی) را به او نشان می‌دهد" باید توجه کرد که مقاله هیچ استثنایی را، هیچ حالت خاص یا شرایط ویژه‌ای که چنین قانونی حاکم نباشد قابل قبول نمی‌داند! همین‌طور وقتی می‌نویسد: "نماینده‌ی هر طبقه‌ی انقلابی در آغاز..." باز هم کلمات هر، طبقه، آغاز، نماینده، رهبر... معانی خاص و مشخصی دارند که نباید از آنها بی‌توجه گذشت.

(۱) - علت اینکه ما کلمه انقلابی را در داخل پرانتز گذارده‌ایم اینست که در متن صریحاً به این نکته که "رشد انقلاب" آیا نیرو و توان فقط طبقات انقلابی را به آنها نشان خواهد داد یا نه، طبقات غیر انقلابی و حتی ضد انقلابی هم مشمول این قانون می‌شوند، اشاره‌ای نمی‌کند. بهرحال با توجه به جمله‌ی قبل از آن بیشتر

نی شناسد و لاجرم نقش مشخص خودش را در انقلاب ایفا نمی‌کند، نمایندگی سیاسی او هم تا همین موقع (تا موقع رشد انقلاب) دچار آنچنان ذهنی‌گرایی هنسای احمقانه و بیماری مهلك خود بزرگ بینانهای است که خود را نمایندگی و رهبر تمام خلق به حساب می‌آورد و ۰۰۰ پس با این تفاسیل، این انقلاب چگونه فرصت رشد می‌یابد؟ تمام طبقات انقلابی که از نقش مشخص خویش عدول کرده اند؟ نمایندگان سیاسی آنها هم که اسیر پنداره‌های رهبری طلبانه‌ی خودشان هستند؟ انقلاب هم کسسه ضعیف و در آغاسز است پس دینامیس زشد و عامل حرکت این انقلاب به جلو و تسی تمام سیم بیچ های موتور آن برعکس می‌گردند، چیست؟ نکند اصولا به خاطر همین که این طبقات نقش خودشان را درست ایفای نمی‌کنند انقلاب رو به جلو می‌رود؟ و یا شاید هم به مدد بالهای ملائک آسمانی و فرشتگان مقرب است که چرخهای آن بجلو رانده می‌شوند؟

چگونه يك انقلاب اجتماعی رشد می‌کند و مراحل آغازین را با موفقیت پشت سر می‌گذارد در حالی که طبقات (انقلابی) بهمین دلیل که به نیرو و توان تاریخی خود آگاه نیستند؟ نتوانسته اند نقش مشخص (طبقاتی) خودشان را در انقلاب ایفا کنند؟! این

این معمای است در منطق مذهبی رفیق نویسنده که برای حل آن تنها بایدس کشیشان "مدرسه" ای قرون وسطی را خبر کرد! اما پس جویی انحرافات موجود در این قسمت از نظرات رفیق نویسنده، حتی در همان سیستم تفکر مذهبی ای که ارائه داده است در همین جا پایان نمی‌پذیرد موضوع و معنای "رشد انقلاب"؛ این معیار قاطع و فاصلی که به نظر ایشان با تعیین

→
حدس زده می‌شود که مراد نویسنده همان مفهوم اول است که ما نیز
این کلمه را در داخل پرانتز آوردیم.

نیرو و توان تاریخی هر طبقه او را وادار به ایفای نقش مشخص (و درست) خودش در انقلاب ! می کند هنوز باقی میماند !

فرض می کنیم تمام استدلالات ایشان در همان پاراگراف فوق الذکر صحیح باشد اکنون باید پرسید : این مفهوم باز هم کلی " رشد انقلاب " شما چگونه منطبق عملی و خاص خودش را پیدا خواهد کرد ؟

چه موقع " انقلاب " رشد یافته است و چه موقع رشد نیافته و در مرحله ی " آغاز " ین است ؟ آیا رشد مفهومی مطلق است یا مفهومی نسبی است ؟ اگر نسبی است چرا مثلا هم اکنون که انقلاب ایران و جنبش نون خلق ، رشد چشم گیری را نسبت به سالهای گذشته به دست آورده ؛ نباید بگوییم همان زمان دقیقاً به اصطلاح نشان دادن نیرو و توان تاریخی هر طبقه به خود طبقه و نمایندگانش فرا رسیده است ؟ و مثلا چرا قبول کنیم که اکنون ، درست همان موقعی است که طبقات دارند همان نقش مشخص (و درست) خودشان را ایفا می کنند ؟ شما چه دلیلی بر رد این نظراته می دهید ؟

در غیر این صورت ، یعنی اگر نباید بگوییم که امروز درست همان زمان دقیقاً به اصطلاح نشان دادن نیرو و توان تاریخی هر طبقه به خود طبقه و نمایندگانش فرا رسیده و اگر نباید قبول کنیم که اکنون درست همان موقعی است که طبقات دارند دقیقاً همان نقش مشخص خودشان را ایفا می کنند . . . الخ ؛ (تکرار می کنیم با همان معیارهای مذهبی مورد اتکا " رفیق نویسنده) پس این زمان سنج ، این انقلاب سنج ، این نیرو و توان سنج ، درك سنج ، درست و خطاسنج . . . شما چیست و کجاست که برحسب آن " آغاز " ها و " انجام " ها را معین می کنید ؛ رشد یا عدم رشد انقلاب را معین می کنید ؛ نیرو و توان تاریخی يك طبقه را بد رستی اندازه می گیرید (و یا باید به وسیله ی آن اندازه گرفته شود) و بالاخره میزان و درجه ی فهم و درك نیروها را از ضروریات اجتماعی تشخیص می دهید و حتی از همه ی اینها

بالاتر نظری دهید که این میزان و درجه ، هنوز خیلی پائین است و برای بسال
رفتن اش گذشت زمان لازم است ؟

★ ★ ★

www.iran-archive.com

«همکاری هرچه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی»:

حکمت زندگی یا زندگی حکمت آموز؟

«با این حساب (منتفی بودن جبهه بهمان دلایل فوق!) باید پرسید که مارکسیست - لنینیست ها باید چه شعاری درباره ی جبهه بدهند. آیا چون مسئله تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است، شعار ما هم باید نفی کامل آن باشد؟»^(۱)

این سئوالی است که رفیق نویسنده ی ما بلافاصله بعد از اقامه ی دلایلیش در رد جبهه (دلایلی که در فوق مورد بحث قرار گرفت) در مقابل دیگران و در واقع در مقابل خودش قرار می دهد. دلیل طرح این سئوال چیست و چه پاسخی برای آن وجود دارد؟ روشن است که هرکسی که از القاب تفکر علمی و مقدمات دیالکتیک ماتریالیستی اطلاعی داشته باشد بخوبی می داند و می تواند بفهمد که اثبات یا نفی یک پدیده مقوله ای نیست که اساسا به تمایلات، افکار و اراده ی ما بستگی داشته باشد. اراده و نظرات ما حداکثر و تنها می توانند در چهارچوب و سمت ضرورت وجود یا عدم آن پدیده مؤثر واقع شوند و حرکت وجودی یا نفی ای پدیده را بنا بر یک صریح و درست آن تسریع کنند. بنابراین وقتی نویسنده سئوال می کند:

«آیا چون مسئله ی تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است شعار ما هم باید نفی کامل آن باشد؟ بلافاصله سئوال متقابلی را در مقابل خود خواهد دید: چه ضرورتی به طرح این سئوال موجود بود؟ آیا طرح این سئوال، بعد از همه ی آن

(۱) - صفحه ی ۲ نبرد خلق؛ «شعارهای وحدت»

استدلالاتی که در رد و نفی جبهه به عمل آمده و حتی همه ی آنها در مقدمه همین سؤال خلاصه شده کار لغو و بیهوده و نشانه ی عدم اعتماد به عقاید خود نیست؟ طبیعی است که هر آدم انقلابی ای که اندکی اعتماد به نفس داشته باشد در مقابل این سؤال جواب خواهند داد :

بله ، وقتی در شرایط کنونی ضرورت و امکان تشکیل جبهه منتفی است ، شعار ما هم در شرایط کنونی باید نفی کامل آن باشد ؛ چه دلیلی دارد که مادر تنفسی کامل شعاری که هیچگونه ضرورت انقلابی ای برای جنبش ما ندارد و حتی گرایش و قبول ابتدایی آن هم منحرف کننده ، ساده لوحانه ، شتاب آمیز و مبتنی بر سرگرایشات ذهنی است تردیدی به خرج دهیم ؟ وقتی " در شرایط کنونی ، سازمانها^ی انقلابی ضد رژیم بیهیچوجه نمی توانند تشکیل جبهه ی واحد بدهند " ، وقتی که " مسئله ی تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است " و اینها احکامی هستند که بر اساس یک تجربه و تحلیل مارکسیستی از شرایط جامعه ، جنبش ، نیروهای انقلاب و ضد انقلاب صادر شده اند ؛ بنابراین طبیعی است که مارکسیست - لنینیست ها که نه به دنبال شایلات ذهنی و مقولات غیر عینی ، بلکه بر اساس درک ضروریات عینی ، حرکت خود را تعیین می کنند به تبعیت از همین احکام - که مسلماً دارای عینیت هستند - شعار نفی کامل آنها بدهند . در واقع اگر مجموعه ی حرکات و موضوع گیرندهای سیاسی یک فرد یا سازمان نمی تواند بی ارتباط به یکدیگر باشد آنوقت سرپیچی از پاسخ صحیح به ضرورت عینی نفی جبهه که باید به صورت مخالفت کامل با شعار جبهه در تئوری و عمل ظاهر شود نمی تواند از سرپیچی از پاسخ صحیح به ضرورت اثبات یک شعار دیگر و کلانحراف از یک مثنی صحیح جدا باشد . با این توصیف روشن است که " مارکسیست - لنینیست ها باید چه شعاری در باره ی جبهه بدهند " : شعار نفی کامل آن .

اما علیرغم همه ی این استنتاجات (البته استنتاج به نظر ما و شاید تصورات

باطل! بنظر نویسنده) نظر رفیق نویسنده چیز دیگری است. او در پاسخ این سؤال می‌گوید نه شعارمانی کامل آن نیست! برخی همکارهایی امکان پذیر است. باید کوشید این همکارها را هر چه بیشتر کرد و آنها تخت نظم و برنامه‌های درآورد (۱). در واقع او مخصوصاً این سؤال را علیرض همه‌ی نفی گذشته‌اش از جبهه، طرح می‌کند تا از زربار نتایج عملی استدلالات ذهنی گذشته‌اش در برود. او این سؤال بی‌مورد را ناگهان در پایان همه‌ی نتیجه‌گیریهای ظاهری چون جرایش در رد جبهه عنوان می‌سازد درست به این دلیل که تناقضات موجود در عمل خود را به وسیله‌ی پاسخ بسیار سنجیده‌ای که بعداً می‌خواهد به آن بدهد توجیه سازد و محملی تئوریک به آن بدهد!

در واقع او چگونه می‌تواند تا انتها، تا پهنه‌ی عمل، نظرات یکدست و قاطعی ابراز کند وقتی که این نظرات باید تناقضات موجود در عمل او را توجیه سازند؟ بدین ترتیب تناقضات موجود در تئوریهای او، تناقض موجود مابین رد کامل جبهه و قبول نیم بند آن، انعکاس روشنی از تناقضات موجود در عمل اوست. نفی اتحادی سالم بر اساس مرزبندیهای دقیق سیاسی - ایدئولوژیک بین نیروهای خلقی و قبول ضمنی و عملی کار و ارتباط با برخی نیروها و گروهها، بدون آنکه هیچ‌گونه ضوابط سیاسی سازمانی - ایدئولوژیک بین آنها برقرار باشد، مسلمانان نتوانند با هم در تعارض قرار نگیرند. درست به همین دلیل است که نظریات او بريك تحليل عملی از واقعیت، عینی جامعه، بر اساس درك ضروریات پیشرو - سیاسی - استراتژیک در جنبش انقلابی مبتنی نیستند و درست به همین دلیل که تعاملات ذهنی و منافع محدود فردی و گروهی، اساس آنها تشکیل می‌دهند، این چنین یا واقعیت‌عقلی و ملموس جنبش و باحقیقت روبه‌گسترش ضرورت اتحاد نیروهای انقلابی جامعه در

(۱) - نبرد خلق، صفحه‌ی ۲: "شعارهای وحدت"

تضاد قرار می‌گیرند! منشأ عدم اعتماد به نفس و تزلزل و تذبذب ثوریک نویسند، نیز، از همین جا قابل درک است. او عملاً می‌بیند که نیروهای گوناگون انقلابی جامعه و قشرهای مختلف خلق هر روز بیشتر از روز پیش مجبورند به سمت اتحاد پیش بروند. تمرکز و همبستگی روز افزون نیروهای دشمن علیه نیروهای خلق و حملات سبعانه‌ی او علیه همه‌ی این نیروها خود بخود زمینه‌ی عینی همبستگی و اتحاد نیروهای انقلابی مبارز را فراهم می‌آورد. بدین ترتیب در حالی که هیچ طبقه‌سای و به طریق اولی هیچ نیروی در شرایط فعلی قادر به مقابله‌ی انفرادی با دشمن نیست ضرورت اتحاد این نیروها در دستور قرار می‌گیرد. از طرف دیگر گسترش موقعیت توده‌ای جنبش مسلحانه‌ی پیشتاز، بعنوان اصلی‌ترین هدف مرحله‌ی دوم تثبیت سیاسی جنبش، خود در یکی از اولین و مهمترین قدمهایش وابسته به اتحاد این نیروها در یک جبهه‌ی متحد انقلابی است. بدین قرار می‌بینیم که امر وحدت نیروهای انقلابی ضرورتی مضاعف می‌یابد؛ (۱) ضرورتی که هر نیرو، هر گروه و هر سازمان آگاه مبارز و انقلابی آنرا یا پوست و گوشت خود لس می‌کند، مجموعه‌ی این واقعیات روشن دارای چنان پتانسیلی است که رفیق نویسند، ی ما حتی اگر هم بخواهد نمی‌تواند تکان‌های ناشی از فشار آنرا لا اقل در پهنه‌ی عمل و بطور خود بخودی احساس نکند.

بهین سبب است که می‌بینیم درست در همان موقعی که سلسله استدلالات او

(۱) — «...» اما اگر امروز وحدت نیروهای انقلابی نه به دنبال تمایل این گروه یا خواست آن گروه، بلکه به دلیل ضروریات تاریخی‌ای الزام آورنده است که در یک طرف آن دیکتاتوری خون آشام و سرکوبگر رژیم مزدور شاه خائن و در طرف دیگر آن نیازهای رشد و توسعه‌ی جنبش انقلابی نوین خلق قرار دارند؛ آری در چنین صورتی آیا نمی‌توان آنرا امری لازم و در نتیجه ممکن دانست؟ ...»

سازمان مجاهدین خلق ایران: «مقدمای بریانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک»
مهرماه ۱۳۵۴

می‌خواهند به يك نتیجه‌گیری عملی منجر شوند او مجبور است با يك مانور نا عسرانه : طرح يك سؤال بی‌مورد و پاسخی متناسب ! به آن ، جلوی این نتیجه‌گیری را سد نماید و در عوض موضعی دوپهلوی و بینابینی را به نمایش بگذارد . بله مارکسیست - لنینیست ها علیرغم اینکه ما ثابت کردیم " مسئله ی تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است " و علیرغم آنکه مکرراً تأکید کردیم " در شرایط کنونی نیروهای انقلابی ضد رژیم بهیچوجه نمی‌توانند تشکیل جبهه ی واحد بدهند " و با آنکه گرایش نیروهای انقلابی خلق را به سمت وحدت مورد تمسخر قرار دادیم ، نباید شعار نفی کامل آنرا بدهند ! چرا ؟ زیرا بهر حال نمی‌شود که درست همان چیزی را که گفت می‌شود عمل نمود ! همیشه که نمی‌توان اصولی بود ! باید " سیاست " هم بد بود و به موقع " انعطاف " هم نشان داد !

فعلاً " سیاست " اینستکه " شعار وحدت نیروهای انقلابی خلق " را در شکل يك اتحاد جبهه ای نفی کنیم ؛ اما يك نیمه جبهه ! بی‌نام و نشان در شکل فرمول بی در و دروازه " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " بپذیریم ! این فرمول هم دنیا دارد و هم آخرت . هم ما می‌توانیم بگویم مخالفتی با امر وحدت بطور کلی نداریم و موحد جریانات سکارستی در میان جنبش انقلابی نیستیم و هم اینکه بهر حال بدون قبول هیچگونه مسئولیتی و هیچگونه مرز محدودیتی می‌توانیم هرگونه ارتباط با هر نیرویی که صلاح دانستیم با هر محتوا و هدفی که منافع ما را (چه نوع منافعی البته فعلاً مورد بحث نیست) برآورده ساخت برقرار نماییم خصوصاً اینکه نفی کامل شعار جبهه بهر حال مخالف همان روابط و ترتیباتی است که هم اکنون عملاً بین ما و برخی گروهها ! برقرار است و این مسأله انقلابی ! نیست که ما با قبول نفی کامل ضرورت این نوع روابط (اتحاد جبهه ای) روابط فعلی خود ما را با این قبیل نیروها در معرض انتقاد و ابراد قرار دهیم !

اما همه ی اینها احتیاج به يك پوشش تشویک دارد ؛ باید این جنبه های

متضاد عمل و نتیجتاً اندیشه را تثویزه کرده و آنها را حتی الامکان با فرمول خوش آب و رنگری توجیه نمود (۱)

این تئوری بالاخره با نزول آیه ی " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " ساخته می شود . (۲) این آیه نیز مانند همه ی آیات کتاب مقدس ، همه چیز می گوید و هیچ چیز نمی گوید . همچون پوست مار لطیف و همچون حلزون نرم و

(۱) - این پوشش تئوریک و این فرمول خوش آب و رنگ ، مسلماً ضرورتی نیست که رفیق نویسنده بعد از طی این مقدمات همانطور که ما آنرا طی کردیم به آن رسیده باشد ؛ برعکس او تمام این مقدمات را بخاطر اثبات و تأیید همین " تئوری " یعنی اثبات و تأیید همان چیزی که عملاً جریان دارد طی می کند ؛ او " وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست " را نفی می کند تا آن " برخی همکاری های مورد نظر خودش را که بدان تمایل دارد به جای آن بنشانند . او شعار " جبهه ی متحد نیروهای انقلابی " را منتفی می داند برای آنکه ضوابط و اصول مشخص آنرا معین و محدود می کند ؛ برای آنکه تنها از دیدگاه ضرورت های رشد و توسعه ی جنبش انقلابی به ضرورت آن رسیده می شود . شعار " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " را به جای آن می گذارد زیرا قابلیت توجیه هر گونه رابطه ای را بدون هیچگونه مسئولیتی دارد . همینطور تمام استدلالاتی پایه و نظرات ذهنی او در مورد " وحدت " درباره ی رد جبهه ، انتقاد به ساده دلی انقلابیون و عجله کاری آنها از یک طرف و تغییر ۹۰ درجه ای او در مورد قبول امکان " برخی همکاریها " از طرف دیگر همه و همه بزم او گوشه های لازم تئوریک هستند که باید این مواضع را توجیه سازند .

(۲) - در اینجا تذکر دو نکته لازمست : نکته ی اول لحن پاسخی است که نویسنده به سؤال طرح شده از طرف خودش ؛ آیا چون مسئله ی تشکیل جبهه ۰۰۰ باشد " می دهد . صرف نظر از محتوای آن جواب ؛ لحن این پاسخ چنانست که گویا نویسنده می خواهد بر سر نیروهای انقلابی دیگر منت بگذارد که بلی ، علیرغم منتفی بسودن مسئله ی تشکیل جبهه ، ولی " ما " (چه کسانی ؟ مارکسیست - لنینیست های سازمانی که ایشان به آن وابسته اند ، بهر حال تفاوتی نمی کند) آنرا نفی کامل نمیکنیم و از روی بزرگواری ! و خوش قلبی قبول می کنیم که برخی همکاریهایی امکان پذیر

لغزنده است • هرگز چیزی از آن در دست نمی ماند ، چون باد در جنگ و چون
آب در غریال • بنابراین آیه ای متناسب برای توجیه * عملی صالح * است !



است ••• | این لحن مسلماً نمی تواند با نحوه ی برخورد غیر سیاسی ، عاطفی و
مذهبی نویسنده با مسئله ی وحدت بی ارتباط باشد و شاید هم اصولاً بهمین دلیل
اخیر است که میتوان چنین استنباطی از لحن نویسنده کرد •

نکته ی دوم که بی ارتباط به توضیح فوق نیست ، درباره ی نحوه ی طرح شعار
* همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی * و توجه به جمله ی جالب توجهی
است که این شعار را بعنوان يك وظیفه ی ایمانی ! برای مارکسیست - لنینیست ها
تعیین می کند • شعار * همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی * همانطور که
دیده می شود نه هیچگونه استدلالی پشت سر خود ندارد و نه اینکه ارتباط آن بنا
قسمت قبل یعنی شعار جبهه معلوم شده است اما از آن مهتمتر معنای فراموشی است
که قبل از طرح شعار ، تبعیت از آنرا همچون دستورات الهی لازم و اجتنابی
می شمرد • در شرایط کنونی شعار مارکسیست - لنینیست ها درباره ی مسئله ی جبهه
* باید * چنین باشد •

اولا این * باید * از کجا ثابت می شود ؟ بچه دلیل مارکسیست - لنینیست ها
* باید * چنین شعاری درباره ی جبهه بد هتد ؟

ثانیا قرار دادن مسئله ی جبهه بعنوان يك مسئله ی مشخص انتزاعی ، مستقل
از همه ی جریانات سیاسی - تشکیلاتی و ضرورتهای استراتژیک جنبش در مقابل خود
و بعد درباره اش اظهار نظر کردن و شعار مارکسیستی درباره ی آنرا استفسار
کردن آیا باز دیگر آن روحیه ی مذهبی حاکم بر نویسنده را تایید نمی کند ؟ لازم است
بار دیگر به رفیق نویسنده توصیه کنیم به بخش اول همین انتقاد ، آنجا که نشان
داده می شود مسئله ی جبهه مسئله ای مجرد و منتزع از ضرورتهای سیاسی - استراتژی -
تاریک جنبش نیست و آنجا که نحوه ی برخورد مارکسیستی - لنینیستی با مسئله را در
مطبوعات انقلابی مارکسیستی چند ساله ی اخیر مورد اشاره قرار می دهد مراجعه مجدد
بنااید •

اکنون ما آماده ایم به بررسی شعار مطرحه در مقاله‌ی رفیق : " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی" بپردازیم :

ضرورت و صحت این شعار متکی به چه دلیل یا چه رشته دلایلی است ؟
 این اولین سئوالی است که بلافاصله در مقابل هر خواننده‌ی قرار می‌گیرد .
 فرض کنیم تمام استدلال‌ها تا کتون در رد جنبه " در نرسیدن نیروهای
 ضرورت وحدت ! در ساده دل ، عجول و عاطفی بودن نیروهای انقلابی خلق ، در
 عامل تعیین کننده و نشان دهنده ی نیرو و توان تاریخی هر طبقه ، . . . خلاصه
 تمام آن تئوریا و نظریاتی که بزعم شما به نفع کامل شعار جنبه و امکان تشکیل آن
 می‌انجامد کاملاً صحیح باشند ؛ با این فرض ، این فرمول " همکاری هر چه بیشتر
 نیروهای مختلف انقلابی " که یکبار به بلافاصله بعد از جملات نفی کننده ی جنبه عنوان
 می‌شود و باید شعار مارکسیست - لنینیست ها درباره ی مسئله ی جنبه باشد از
 کجا می‌آید ؟

اگر این فرمول " آیه مقدس نازل شده از آسمان اندیشه شما برای مؤمنین -
 صدیق - مارکسیست - لنینیست ها - نیست و اگر این شعار یک دستور العمل ایمانی
 صادر شده از منبع وحی الهی نیست ، پس لااقل باید به وسیله ی مقدماتی تحلیلی ،
 ضرورت اصول آن ثابت شده باشد . ارتباط آن با خط مشی مرحله ای جنبش ، با
 همان تئوریا و ضروریاتی ! که جنبه را نفی می‌کردند و همان تئوریا و ضروریاتی !
 که در چند صفحه بعد اتحاد مارکسیست - لنینیست ها را در دستور قرار می‌دهند
 مشخص شده باشد . مفروضات ، احکام و دلایل اثباتی شما چه هستند ؟ در کجا
 هستند و خواننده چگونه از آنها مطلع شود وقتی که ناگهان - همچون برآمدن ماه از
 آستین موسی - آیه ی جادویی شما بر صدر صفحه ی کاغذ نقش می‌بندد ؟

فرمول پیشنهادی شما : " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی"
 چه رابطه ای با شرایط سیاسی جامعه ، با اوضاع حال و آینده ی جنبش مسلحانه ی

پیشتر، با موقعیت سیاسی طبقات خلقی و نیروهای مختلف و مبارز جامعه دارد؟ چگونه با تمام آن شرایط و ملاحظات سیاسی-اجتماعی ای که باید ضرورت یک شعار سیاسی-استراتژیک را برای نیروهای یک جنبش انقلابی تأیید یا تکذیب نمایند در رابطه قرار می‌گیرد؟ ضوابطی که مرزهای این همکاری را تعیین می‌کند و مرزهایی که فواصل طبقاتی و سیاسی را در این همکاری منعکس می‌نمایند چه ضوابط و چه مرزهایی هستند؟ (۱) و اصولاً چه نیروهایی با چه مشخصات سیاسی و چه مشخصات اجتماعی و طبقاتی می‌توانند جزء این "نیروهای مختلف انقلابی" قرار گیرند؟ دامنه این همکاری از کجا تا به کجا؟ از کدام نقطه تا کدام نقطه است؟ ... شرب الیهستود" "همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی" واقعاً قصد حل چه مسئله یا چه مسائلی را از جنبش انقلابی ایران و در صدر آن از جنبش سلحانه‌ی پیشتر دارد؟ چرا طرح شده و چه هدفی را در مقابل قرار داده است؟! ... اینها دو بین و سه بین ... سوالاتی هستند که دیگر نه در مقابل خواننده، بلکه باید در مقابل طراح مبتکر این قبیل نظرات قرار بگیرد. سوالاتی که عدم پاسخ به آنها حداقل به معنای آنست که شعار طرح شده از طرف رفیق نویسنده را باید همچون یک ادعای بی دلیل و بی‌پشتوانه تلقی کرد و نه حکمی مبنی بر برهین مشخص علمی و دلایل مشخص سیاسی-استراتژیک. با این حال ماسعی می‌کنیم از این شعار بی "دلیل"، بی "دلیل" رد نشوم. دلیل راه، راه راز و طریق کوره راه می‌شناسد.



(۱) - "پیش از آنکه متحد شویم و برای آنکه متحد شویم"، ابتدا بطور قطع و صریح لازمت خط فاصلی بین خود قرار دهیم. (لنین؛ منتخب آثار، صفحه ۲۶۶)

ما در انتقادات خودمان به مقاله ی "شعارهای وحدت" در چند مورد، از شیوه های پیروی کردیم که بر حسب آن ابتدا نحوه ی برخورد نویسنده با اصل قضیه مورد بحث قرار می گرفت، سپس دلایل و براهین او (اگر وجود داشت) در اثبات یا نفي آن قضیه بررسی می شد. آنگاه نفس موضوع مورد ادعا و نتایج حاصله از این استدلالات را، مستقلا و صرف نظر از نحوه ی برخورد با اصل قضیه و دلایل طرح شده در مورد آن و معمولا با قبول این فرض که موضوع مورد ادعا بهر صورت چه دلایل آن درست باشد یا نباشد، مورد قبول است مجددا مورد نقد و بررسی قرار می دادیم. این شیوه به ما اجازه می داد که مطالب مورد بحث را از زوایای گوناگون و با معنادر مختلف مورد بررسی قرار دهیم.

اینکه به پیروی از همین شیوه، می خواهیم معنا و مفهوم شعار طرح شده از طرف رفیق نویسنده را مستقل از نحوه ی برخورد او با مسئله و دلایلی که بر سر آن استاد کرده است (و در واقع علیرغم مستند نبودن بهیچگونه دلیل!) یعنی مستقل از د و زمینه ای که قبلا مورد بحث قرار گرفت مورد توجه قرار دهیم.



گفتم نویسنده ی ما به این سؤال که "آیا چون مسئله ی تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است شعار ما هم باید نفی کامل آن باشد؟" (۱) پاسخ ظاهرا غیر منتظره ای می دهد. او می گوید: نه، برخی همکاریهای امکان پذیر است و باید کوشید این همکاریها را هر چه بیشتر کرد و آنها تحت نظم و برنامه ایدرآورد^(۲) بسیار خوب. ما هم از همین نقطه شروع به حرکت می کنیم و قبول می کنیم که برخی

(۱) و (۲) - نبرد خلق، صفحه ی ۲۰ "شعارهای وحدت"

همکاریهای امکان پذیر است و باید ۰۰۰ آنها تحت نظم و برنامه ای درآورد. اما
بینیم نتایج بلافاصله بعدی این توافق چگونه است؟ این نتایج می توانند به
صورت ذیل خلاصه شوند:

الف - به مجرد اینکه شما قبول کنید بین نیروهای مختلف انقلابی امکان
برخی همکاریها وجود دارد، به مجرد اینکه شما قبول کنید این همکاریها بالقوه
امکان رشد و توسعه و تحت نظم و برنامه درآمدن دارند؛ خود بخود خط بطلان
بر همه ی آن براهین و دلایلی کشیده اید که تا کنون با عدم موفقیت کامل قصد
داشتند ثابت نمایند که شعار "وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست" نادرست،
عجولانه و ساده دلانه بوده و به دلیل نرسیدن نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت
این اتحاد، به دلیل درآغاز بودن انقلاب و ۰۰۰ بطور کلی غیر ممکن و منتفی
است. چرا؟ زیرا که اگر هرگونه اختلاف، خود نوعی تضاد به شمار رود. آنگاه هر
گونه همکاری، خود نوعی "وحدت" به شما خواهد رفت!

چرا که با تغییر در نامگذاری ها مسلماً تغییری در کیفیت عمل داده نمی شود.
در واقع نویسنده ی عزیز ما وقتی جای "وحدت" را با "همکاری" عوض می کند،
بخوبی نشان می دهد که درک علمی ای از دیالکتیک پدیده ها، از معنا و مفهوم
دیالکتیکی "وحدت" که بهر حال و در هر صورت نسبی بوده و شامل عناصر
مشخص، دائمی و حتی تعیین کننده ای از مبارزه ی اضداد در درون خود می باشد
ندارد. او ساده لوحانه تصور می کند "همکاری" هیچ عنصر "وحدت آمیزی" در
میان خود ندارد همانطور که لابد "وحدت" فاقد هرگونه جنبه ی "مبارزهای"
در درون خود است! از این نظر بدون آنکه خود را موظف به موضعگیری در مقابل
محتوای روابط و ضرورتهایی که این محتوا را الزام آور می سازند ببیند، حرکت خود
را عمداً در سطح اختلاف در نامگذاری و تفاوت در انکتیک محدود نگه میدارد.
"وحدت" را رد می کند و "همکاری" را بجای آن می نشاند و استنباط درستی

عم از هیچکدام ندارد. چرا که محدودیت فکرا و بهر حال نمی‌تواند از محدودیت منفی معنی که موضوع غیر مسئولانه تر انتخاب شعار همکاری (در قبال موضوع کاملاً مسئولانه و متعهدانه ای که قبول شعار وحدت نیروهای انقلابی و...) برای نویسنده به ارمغان می‌آورد سرچشمه نگیرد.

بهر صورت، رفیق نویسنده عزیز ما، متأسفانه یا خوشبختانه (به نظر ما مسلماً خوشبختانه) نه تنها امکان وجود این همکاری‌ها را مورد قبول قرار می‌دهد؛ بلکه موانع رشد و توسعه‌ی این همکاری‌ها را صرفاً ناشی از مواضع تاکتیکی و عملی می‌داند! چرا که وقتی می‌نویسد: باید کوشید این همکاری‌ها را بیشتر کرد و آنرا تحت نظم و برنامه در آورد چه معنایی جز این می‌تواند داشته باشد که هر چه بیشتر شدن این همکاری‌ها و تحت نظم و برنامه در آمدن آنها تنها به کوشش ما بستگی دارد. یعنی به عبارت دیگر ضرورت و عینیت این همکاری‌ها - که بهر حال حاوی عناصر مشخصی از وحدت ما بین نیروهای انقلابی خلق است - اصولاً اساساً بعنوان یک امر انقلابی خودش را تثبیت کرده است و اکنون این ما هستیم که می‌توانیم با حرکت آگاهانه‌ی خود (کوشش برای بیشتر کردن این همکاری‌ها) آنرا هر چه گسترده تر و منظم تر کنیم. معنایی که به کلی متضاد با گفتار چند سطر قبل ایشانست!

ب - اما بین نیروهای انقلابی نمی‌تواند همکاری‌هایی امکان وجود پیدا کند و این همکاری‌ها نمی‌توانند امکان رشد و توسعه داشته باشند و از همه مهمتر نمی‌توانند تحت نظم و برنامه‌ای در آیند. مگر اینکه:

این نیروها لا اقل در یک مرحله و در یک هدف مشخص اصولی و رشد یابنده سیاسی با یکدیگر اشتراک نظر داشته باشند (۱) این

بدان معنی است که :

اولا : تضاد های آنها (یعنی نیروهایی که می توانند با یکدیگر همکاری رشد یابنده و تحت نظم و برنامه داشته باشند) اصلی نبوده و اصلی ترین تضاد هر يك از آنها را دشمنی تشکیل می دهد که در بین همه ی آنها مشترك است .

ثانیا : سمت رشد مبارزه ی هر يك از این نیروها ، یعنی سمت حرکت تضاد های هر يك از طبقات خلقی اجتماع به گونه ای سیر می کند که نه تنها دامنه ی وحدت و اتحاد میان این نیروها گسترده نمی شود بلکه مرتباً و در این مرحله بر وسعت آن افزوده می گردد (کوشش برای هر چه بیشتر کردن این همکاریها !)

ثالثا : زمینه ی عینی این وحدت یعنی مسیری که مبارزه ی هر يك از این طبقات طی می کند به گونه ای است که می توان يك چهار چوب مشخص سازمانی (نظم) و يك خط کلی عملی (برنامه) برای آن قایل شد .

اینها نتایجی است که بلافاصله و مستقیماً از قبول امکان برخی همکاریها بین نیروهای مختلف انقلابی و ضرورت کوشش برای هر چه بیشتر کردن این همکاریها و لزوم تحت نظم و برنامه در آوردن آنها به دست می آید .

با این توصیف ، رفیق عزیز ، اساسی ترین محتوای عملی و سیاسی يك جبهه ی متحد مرکب از نیروهای انقلابی چه چیزی متضاد ، مخالف و یا متفاوت با آن نتایجی دارد که بلافاصله از فرمول پیشنهادی شما به دست می آید ؟ تشکیل يك جبهه ی انقلابی اساساً به چه شرایط و ملاحظات جز همان شرایط و ملاحظات که از فرمول مورد نظر شما نتیجه می شوند وابسته است ؟ وقتی طبقات مختلف خلقی هستند که

(۱) - این هدف اصولی و مشخص سیاسی آنها مثلاً می تواند اصلی ترین آماج مبارزه ی انقلابی آنها ، یعنی دشمن مشترکی باشد که این نیروها و طبقات بطور رشد یابنده ای با آن درگیر خواهند بود .

در مقابل دشمن مشترکی قرار دارند ، تضاد های مابین آنها نسبت به تضاد هر یک از آنها با دشمن مشترك ، فرعی بوده و در درجات کاملا نازل تری قرار دارد . وقتی این طبقات توسط نیروها ، گروهها و سازمانهای انقلابی ای نمایندگی می شوند که می توانند و " باید بکوشند " (و در این " باید بکوشند " چه چیزها که نهفته نیست) برخی همکاری با یکدیگر داشته باشند " و این همکاریها باز هم می باید هر چه بیشتر گردند (یعنی امکان عینی این همکاری و رشد آن مخصوصا از نظر خست مشترک سیاسی فراهم است) و بعد ، همین همکاریهای قابل رشد می توانند تحت نظم (تحت نظم درآمدن یعنی چه ؟ جز سازمان یافتن ؟) و برنامه (و تحت برنامه درآمدن یعنی چه ؟ جز پیدا کردن يك خط مشترك عمل ؟) در آیند ؛ آنگاه چه دلیلی دارد که این همکاریها را که بهر حال نوعی وحدت سیاسی - سازمانی مابین این نیروها را مورد قبول قرار می دهد ، مخالف وحدت آنها در يك جبهه ی انقلابی بنامیم ؟ واقعا امر عجیبی است ! مگر محتوای فعالیت مشترك و وحدت این نیروها در يك جبهه ی انقلابی چه تفاوت اساسی با مواردی که شما آنها بر سمیت می شناسید دارند ؟ این همکاریهای رشد یابنده ی قابل نظم و حاوی برنامه میان نیروهای انقلابی ، جز يك اتحاد و همکاری جبهه ای به چه چیز دیگری ماند ؟

شما از يك طرف کوشش می کنید با انواع جمله پردازانها ، با ارائه ی قوانین و شرایط ابداعی ، بدون آنکه کوچکترین اشاره ای به اوضاع سیاسی و مرحله ی خاص استراتژیک جامعه و جنبش انقلابی ایران کرده باشید ، (جز اینکه انقلاب هنوز در آغاز است و در آغاز انقلاب هم طبقات و نمایندگان سیاسی - ایدئولوژیک آنها به بلوغ عقلی و ایدئولوژیک نرسیده اند ! ضرورت و نتیجتا امکان تشکیل جبهه را رد نمایید و از طرف دیگر و البته باز هم بدون دلیل و لاجرم بطور خود بخودی ، روابط رشد یابنده ی وحدت آمیزی را بین این گروهها که در عین حال می توانند تحت نظم و برنامه هم در آید مورد قبول قرار می دهید ! تصدیقی که جز تصدیق اجباری

لزوم و محتوای عملی يك جنبه ی متحد مابین نیروهای انقلابی جامعه ، معنای دیگری نمی تواند داشته باشد هر چند که این روابط رشد یابنده و وحدت آمیز که از يك طرف قابلیت به نظم در آمدن دارد ، و از طرف دیگر می تواند از يك " برنامه " تبعیت کند با نام بی مستی ، جعلی و همواره قابل هر گونه تردید و تفسیر " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " نام گذاری گردد . (۱)

بدین ترتیب این " نام گذاری " که برای محلل ثوریک دادن " عمل " رفیق نویسنده ما و نجات او از جنگال تناقضات موجود بین این " عمل " و واقعیات زندگی و حقایق زو بر شد جامعه تدارك دیده شده بود ، خود در گرداب عمیق تری از تناقضات ثوریک غرق می شود و این نام تنها می تواند تناقض موجود در " عمل " را به يك تئوری متناقض تحویل کند . بعبارت روشنتر : اگر تا قبل از این ما با " عملی " روبرو بودیم که با حقایق متعددی از ضرورت های انقلابی سیاسی - استراتژیک جنبش در تناقض قرار می گرفت ؛ اینک با فرمولی سر و کار داریم که تمام این تناقضات را یکجا و در يك جمله - " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " - ثوریزه کرده است . از این بابت باید از رفیق نویسنده ، ی " شعارهای وحدت متشکر باشیم ؛ چرا

(۱) - جالب توجه در اینجا تمجید و تحسین است که نویسنده ی عزیز ما ، نشانار اختراع مشعشع خود - فرمول " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " - می کند . او با نوشتن این جملات که " این شعار در عین حال که واقع بینانه است و بر همدنی قابل حصول مبتنی است پویا نیز هست و پیوسته همکاری های بیشتری را طلب می کند " ، بزرگترین نقطه ضعف و مهمترین نکته ی انتقادی وارد بر این شعار را (بدو آنکه حتی ملاحظاتی قبلی را در نظر آوریم) تا سطح يك فضیلت ارتقاء می دهد ؛ خالی بودن این شعار از هر گونه تضمین و مسؤلیتی ؛ " پویا بودن " ، نداشتن هیچگونه مرز بندی مشخص سیاسی - سازمانی - ایدئولوژیک ؛ " پیوسته همکاری های بیشتری را طلب کردن " و فاقد هر گونه پشتوانه ی مستدل ثوریک بودن ؛ " واقع بینانه و قابل حصول بودن " معنا می دهد !! جا دارد رفیق نویسنده عزیز ما ، در کنار این مقاله ، فرهنگ اجتماعی - سیاسی جدیدی هم منتشر نماید .

که بهتر حال سهم مهمی از سادگی کار انتقاد را ندیون او هستیم!



اما روشنگری درباره‌ی تناقضات موجود در بطن این تئوری وقتی کامل می‌شود که از ریفیق نویسنده‌ی خودمان بخواهیم آن طریق عملی‌ای را که مارکسیست - لنینیست‌ها باید به وسیله‌ی آن، وارد این "همکاری" با سایر انقلابیون بشوند، روشن کند. به وسیله‌ی چه نوع ارتباط، چه نوع سازمان یا چه ارگان یا سیستمی این "همکاری" بین نیروهای مختلف انقلابی صورت خواهد پذیرفت؟ آن قالب‌سبب متناسبی که "همکارهای هر چه بیشتری را که می‌تواند و باید تحت نظم در بیایند و برنامه پیدا کنند" بعنوان یک محتوا در بر خواهد گرفت، چه نوع قالبی است؟ البته ریفیق نویسنده‌ی ما که آنقدر هوشیاری دارد که بلافاصله بعد از طرح آن شعار، متوجه سؤال مقرر خواننده (قالب همکاری؟) بشود، خود پیشاپیش دست به کار شده، منتهی به جای جواب، همین مسئله را به صورت سؤال مطرح می‌کند:

"آیا مارکسیست - لنینیست‌ها چگونه و از چه طریق باید وارد همکاری با سایر انقلابیون شوند؟"

بله، ما هم همین سؤال را مطرح می‌کنیم. نیروهای انقلابی دیگر هم کسبه مشتاقانه آماده‌ی برقراری این همکاری هستند منتظر شنیدن راه حل عملی شما هستند^(۱)

(۱) - ظاهراً بنظر می‌رسد این سؤال که مسئله را از درجه‌ی عمل مارکسیست - لنینیست‌ها مطرح کرده، خاص‌تر و محدود تر از سؤال‌هایی است که ما مثلاً در مسرود کلیه نیروهای انقلابی مطرح کردیم. ولی در واقع امر تفاوتی بین این دو سؤال موجود نیست. چون بهتر حال مارکسیست - لنینیست‌ها نه می‌توانند نسبت به مواضع، حرکت و سرنوشت نیروهای دیگر بی‌اعتنا بمانند و نه می‌توانند از قوانین

بنابراین مسئله این نیست که شما هم این سؤال را مطرح می‌کنید • همه ی مسئله اینجا است که بالاخره چه جوابی به این سؤال می‌دهید • ما از خواننده دعوت می‌کنیم سرتاسر مقاله ی فوق‌الذکر را به دنبال پاسخ این سؤال جستجو کند • اما چنانچه در جستجوهای اول و دوم و سوم ••• خود به نتیجه ای نرسید زساد ناراحت نشود ؛ چون اینجا نیز یکی دیگر از هنرهای ظریفه ی نگارش نویسنده بکار رفته است •

در واقع درست بعد از طرح همین سؤال و ظاهراً در پاسخ همین سؤال است که با یکی از نمونه های کاملاً تپیک خلط بحث • پیش کشیدن مطالب کلی عمومی و نتیجتاً به بونه ی فراموشی افکندن مسئله ی اصلی مورد بحث مواجه می‌شویم • بجز از یک ورق کامل به پاسخ این سؤال اختصاص داده شده است • اما در این " پاسخ " • شما جز با مقداری از مطالب کلی و عام • جز مقداری از حقایق اولیه و تئورهای کلاسیک مارکسیستی • با چیز دیگری روبرو نخواهید شد • چیزی که بالاخره روشن کند مارکسیست — لنینیست ها از چه طریق • به وسیله ی چه ارگان یا چه سیستم و در چه نوع ارتباط سازمانی • باید با سازمانها و گروههای انقلابی دیگر وارد در همکاری بشوند !

در اینکه به قول لنین • کمونیستها باید در نطفه ای ترین شکل فعالیت تشکیلاتی خود • سازمان مستقل و مخصوص بخود داشته باشند و نتیجتاً نباید به عضویت سازمانهای غیر کمونیستی در آیند و متقابلاً در سازمان انقلابی خود • عناصر غیر کمونیست را به عضویت نپذیرند • در اینکه در یک سازمان انقلابی • فرد در وحدت

متن اجتماعی عندول کند • هر موضعی که واقعاً مارکسیستی — لنینیستی باشند • طبیعتاً عنایت دارد و نیزه های دیگر هم • هر یک به فراخور موقعیت طبقاتی خود • اجباراً در تحت تأثیر آن قرار خواهند گرفت •

ایدئولوژیک و تشکیلاتی آن حل می‌شود و دیگر مسئله‌ی تأمین هژمونی این یسا آن طبقه، در درون آن سازمان، مطرح نیست و بالاخره در اینکه کیفیت مبارزه‌ی درونی در یک سازمان یا حزب انقلابی اساساً متفاوت با مبارزه‌ی درونی در یک جنبه است و ۰۰۰ هیچ حرفی در میان نیست. اینها حقایق بدیهی و اولیسمای است که همانطور که نمی‌تواند مورد مخالفت و انکار هیچ مارکسیستی قرار گیرد؛ به همان ترتیب نیز نمی‌تواند مسئله پاسخ به سؤال طرح شده از طرف شما را هم حل کند! (۱) وقتی شما فرمول "همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی" را پیشنهاد می‌کنید، وقتی می‌گویید: "باید کوشید این همکاریها را تحت نظم

(۱) - در انتهای صفحه ۴ و اول صفحه ۵، در ادامه همان بحثهای کلیسی و بعنوان نقطه‌ی اختتام این بحث - بحثی که بالاخره به سؤال مطروحه در فوق جواب نمی‌دهد - جملاتی وجود دارد که ما عیناً نقل می‌کنیم: "کمونیست‌ها باید به حفظ اصالت این سازمانها (سازمانهای غیر کمونیستی) بعنوان بخشی از نیروهای انقلاب علاقمند باشند و به جای عضو شدن در این سازمانها با آنها فقط در عمل مشخص همکاری کنند." (تأکید از ماست)

نقل این جملات مخصوصاً از این نظر لازم و جالب بود که مشاهده شود چگونه و با چه زورنگی ادیبانه‌ای! بدون آنکه بالاخره پاسخ صریحی در مقابل سؤال فوق‌الذکر داده شود، موضوع ماستمالی می‌شود. نویسنده بارها و بارها این موضوع را در سطور پیشین تذکر داده است که عضویت کمونیستها در سازمان‌های غیر کمونیستی نادرست است و ۰۰۰ اما باز هم در آخر موقعی که خواننده هنوز هم منتظر است جواب سؤال را بشنود، به همین مسئله بر می‌گردد؛ منتهی نه برای اینکه تأکید مجددی بر یک مسئله‌ی درست داشته باشد بلکه صرفاً برای منحرف کردن بحث و پیچاندن قضیه، بخاطر آنکه به شکل صحیح ارتباط که همانا شکل جهشی است اعتراف نکند؛ آنهم بدین صورت مبتدل که گویا کمونیست‌ها برای همکاری و اتحاد با سایر نیروها یا باید در سازمان‌های غیر کمونیستی آنها عضو بشوند یا اینکه دیگر چاره‌ای ندارند، دست و بالشان بسته است و هیچ سیستم سالم ارتباطی، هیچ نوع سازمان، ارگان یا سیستمی که بتواند به نحو اصولی و صحیحی هدفتهای ایمن همکاری را تأمین کند وجود ندارد و الخ. اما ایشان علیرغم همه‌ی این موانع، برای

و برنامه درآورد؛ آنوقت وظیفه دارد دقیقا معلوم نماید که این همکاریها چگونه سازمان پیدامیکنند؟ از چه طریق، توسط چه نوع سازمان، در تحت چه نوع روابط و فعالیت سیستماتیکی این همکاریها تحت نظم درمیآیند؟ جواب این سؤال کجاست؟ بله، شما روشن کرده اید که مارکسیست - لنینیست ها، به چه

خالی نبودن عرضه ی "همکاری طلبی" خودشان، اجازه می دهند که به جای عضو شدن در این سازمانها! که امر غلطی است با آنها فقط در "عمل مشخص" همکاری کنند. حال اینکه این "عمل مشخص" دیگر چه نوع سیستم همکاری، چه نوع سازمان در برگیرنده ی "همکاریهای هر چه بیشتر و قابل نظم و تحت برنامه" ما - بین نیروهای انقلابی است و یا اصولا اینکه این "عمل مشخص" طریق همکاری نبوده بلکه تفسیر محدود کننده ی جدیدی است بر فرمول "همکاری هر چه بیشتر" که منجر به ریس گرفتن این پیشنهاد خواهد شد و یا هیچکدام، "عمل مشخص" تکمله ای بر همان "برخی همکاریهای" است که ایشان مجاز شمرده اند (که البته بازم مطابق معمول معلوم نشده چه نوع همکاریهایی!) . . . شقوق مختلفی است که لابد تعیین یکی از آنها به ذوق و تعایل نویسنده بستگی خواهد داشت. اما اگر تروش حلزون وارسختان نویسنده، در یک نقطه، مانع از رسیدن به یک نتیجه ی مشخص و ثابت است؛ در عوض دایره ی نظرات و پیشنهادات او به همان اندازه ی دایره ی حرکت حلزون تنگ، محدود و بلکه در مدار بسته است. بنابراین این برای قضاوت می توان به تابلوی مدور زیر توجه کرد:

"در شرایط کنونی سازمانهای انقلابی ضد رژیم بهبود نمی توانند تشکیل جبهه واحد بدهند" (صفحه ی ۱) "در واقع می توان گفت که ما تا تشکیل جبهه" و اخذ ضد امپریالیستی فاصله ی زیادی داریم" (صفحه ی ۲) "شعار مارکسیست - لنینیست ها در باره ی مسئله ی جبهه باید چنین باشد: همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی" (صفحه ی ۲ ستون ۲) و بعد در انتهای این نیم دور با بانگی بر طنین و آوایی رسا: "پیروزی باد اصل" همکاری هر چه بیشتر نیروها مختلف انقلابی خلق ما" (صفحه ی ۹) و آغاز نیم دور بعد با این قوسها:

"آیا مارکسیست - لنینیست ها چگونه از چه طریق باید وارد همکاری با سایر انقلابیون بشوند؟" (صفحه ی ۲ ستون ۲)

"کمونیست ما باید . . . به ای عضو شدن در این سازمانها با آنها فقط در

طرقی و به چه اشکالی نیاید وارد در همکاری با سایر انقلابیون شوند. این درست، بسیار خوب و بسیار پسندیده؟ اما جواب سؤال اصلی چه می شود؟ حالا که درست نیست مارکسیست - لنینیست ها از این طرق و به این شیوه ها با نیروهای انقلابی دیگر همکاری کنند (و این نهی اصولی و درست شما کاملا مورد پشتیبانی ما همست) پس چه شیوه یا شیوه های دیگری باقی می ماند که صحیح و اصولی است؟ شما درست به همین سؤال پاسخ نمی دهید! چرا که مجبورند برای حتی همین همکارها، بالاخره نوعی سازمان جبهه ای را مورد قبول قرار دهید! چیزی که بالاخره و برای هزارمین بار مسئله ی ضرورت جبهه را در مقابل شما می گذارد.



همانطور که نویسنده ی "شعارهای وحدت"، مسیر بحث را دفعتاً عوض می کند و ناگهان شعار "وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست های ایران" را

عمل مشخصی همکاری کنند (صفحه ی ۴) در آینده در مرحله ای از رشد و تحکیم جنبش با افراد، گروهها و محافل انقلابی غیر مارکسیست - لنینیست در یک ساخت جبهه ای مشکل خواهیم شد (صفحه ۵) ستون ۱۰)

"در شرایط کنونی اگر افراد، گروهها و سازمانهای انقلابی غیر کمونیستی، با ما برخورد کنند فقط قادریم پاره ای (!) همکارهایی را با آنها بنماییم" (صفحه ۵ ستون ۲)

از "نفی کامل" تا قبول "زیاد بودن فاصله آن"، از این فاصله تا صعود به همکاری هر چه بیشتر، و بعد جهش به قله ی پیروز باد اصل "....." و سپس آمده آهسته آهسته فرود آمدن به دامنه ی "عمل مشخص"، و از "عمل مشخص" باز هم نزول به "وعدۀ در آینده" و بالاخره نتیجه: "فقط قادریم پاره ای را همکارها با آنها بنماییم (!)"

فقط حلزون می تواند با شما رقابت کند! اینستادن در یک نقطه و ۳۶۰ درجه دوران کردن!

طرح می‌کند، «ما نیز بدون طی مقدمه‌ای مسیر تغییر یافته‌ی بحث را دنبال می‌کنیم: «اما آیا فقط داشتن استقلال سازمانی برای مارکسیست - لنینیست‌ها کافی است و نباید در جهت وحدت کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست‌های ایران تلاش کرد؟ می‌گویم چرا. اکنون درست لحظه‌ای است که باید شعار "وحدت کامل کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست‌ها" را داد. البته لازم به یادآوری است که منظور ما کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست‌ها نیست که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدف‌های جنبش انقلابی ایران قدم برمی‌دارند...» (۱)

تمام انتقاداتی که ما در ابتدای همین نوشته به نحوه‌ی برخورد غیر سیاسی و عاطفی به رفیق نویسنده با مسئله‌ی وحدت و چگونگی رد شعار "وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست" وارد کردیم، در اینجا نیز بطور کامل به نحوه‌ی برخورد غیر مستدل، دفعتی و غیر سیاسی او با مسئله‌ی وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها و طرح شعار در این زمینه وارد است.

اگر در آنجا، این ضرورت‌های عینی سیاسی - استراتژیک جنبش انقلابی نبودند که مواضع نویسنده را در مقابل مسئله‌ی "وحدت" و "وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست" تعیین می‌کردند در اینجا نیز معلوم نیست این شعار چگونه و با طی چه مقدمات تحلیلی‌ای طرح شده است؟ چه ارتباطی با حل مسائل روز جنبش دارد و چه موقع مورد اثبات قرار گرفته و مستند به چه دلایلی است؟

با این حال ما دیگر در صدد تکرار این انتقادات - هر چند که موضوع منسرد انتقاد تغییر یافته باشد - نیستیم. ما در اینجا فقط قصد داریم نظرات انتقادی خودمان را از طریق جد‌اکردن دو موضوع، دو مفهوم و دو جریان کاملاً متفاوت که بنحویزی در این شعار و استنباط اولیه از آن تداخل کرده‌اند و نویسنده دانسته

(۱) - نیز در خلق: شعارهای وحدت، صفحه‌ی ۵.

یا نا دانسته از آن گذشته است ، مطرح سازیم .

از این دو جریان ، یکی جریان خاص ، کاملاً لازم و طبیعی " وحدت مار - کسیست - لنینست های معتقد به خط شی مسلحانه درك ارگان واحد سیاسی - نظامی " است و دیگری مسئله ی شعار " وحدت کامل کلیه ی مارکیست - لنینست ها " به مثابه اصلی ترین هدف يك مرحله ی استراتژیک !

نویسنده ی عزیز سر مقاله ی تیرد خلق ، از آنجا که نه تصور علمی و روشنی از مقوله ی " وحدت " و نه درك پیشروی از استراتژی مرحله ی فعلی جنبش مسلحانه که امر گسترش موقعیت توده ای را در دستور قرار داده است ، دارد (و این را در سطور بعد توضیح خواهیم داد) ، نمی تواند تفاوت مابین این دو جریان را درك کند .

او در سطور پیشین ، ضرورت فعالیت کمونیستها در سازمانهای کمونیستی مخصوص به خودشان را که يك قانون عام و مشخص سازمانی و ایدئولوژیک است و در همه جای دنیا و در هر جنبش و انقلابی برای مارکیست ها الزام آور است ، بارها و بارها مورد تذکر قرار می دهد ؛ اما بعد از این تذکرات و در واقع از همین تذکرات ، نتیجه گیری می کند که چنین استقلال سازمانی برای مارکیست - لنینست ها کافی نیست ، " اکنون درست همان لحظه است که باید شعار " وحدت کامل کلیه ی مارکیست - لنینست های ایران " را داد " و بدین ترتیب از يك طرف ، يك موضوع عام - یعنی گرایش عمومی مارکیست - لنینست ها به وحدت - را با موضوع خاص و مرحله فعلی استراتژی جنبش انقلابی ایران و تأثیری که چگونگی حل مسئله ی " وحدت " در این جنبش می تواند در استراتژی مرحله ای باقی بگذارد بشو غیر مسئول و سطحی - کرایانه ای قاطعی می کند ، و از طرف دیگر با " خاص " کردن مضمون همین شعار در حمله ی شرطی بعد ، سردرگمی ، ابهام و عدم اعتماد خودش را به شعاری که پیشنهاد کرده است نشان می دهد . برای روشن تر شدن قضیه ، قضیه ای که

تنها به اعتباری اصولی‌گری رفیق نوسنده می‌تواند پیچیده شده باشد، ابتدا با طرح سئوالاتی چند در حوال همین پیشنهاد، مسئله را به عوامل اول و شقوق ممکن و محتمل خود تجزیه می‌کنیم. سپس با ترکیب مجدد این عوامل، ماهیت و عمسوق تناقضات موجود در آن را تحلیل می‌نماییم.

اولین سئوال اینست :

آیا شعار فوق - وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها - يك دعوت عام، يك شعار عمومی و يك آرزوی کلی به معنای تکرار و تأکید بر روی همان حقیقت عامی است که همواره بر وحدت کمونیستها با فشاری می‌ورزد و آنرا بطور کلی امر لازم، عینی و انقلابی می‌داند که بهر حال باید صورت بگیرد و صورت هم خواهد گرفت و ... مثلا مانند دعوتی که مارکس از کارگران سراسر جهان برای متحد شدن به عمل می‌آورد یا موقعی که ما شعار نابودی دشمن را می‌دهیم و ... که در این صورت دیگر این دعوت و این شعار، قبل از اینکه شعاری سیاسی و دعوتی سازمانی به معنای اخص کلمه باشد، يك آرزوی بزرگ ایدئولوژیک است؛ نه مربوط به مرحله ی فعلی است و نه آنچنان ارتباطی به حل مسایل روزمره ی جنبش دارد. آرزویی که بر مبنای آن بالاخر کمونیستهای ایران در يك واحد سازمانی و مثلا حزب کمونیست متحد می‌شوند و ... به صورت شعار فوق به بیان درآمده است؛ اما مشروط کردن دامنه ی این آرزو به اعتقادات خاص استراتژیک و همینطور به يك موقع زمانی خاص (اکبرین)، نشان می‌دهد که مقصود شما اساسا بیان این آرزوی خوب نیست بلکه اشاره به قضایای نزدیک تر و ملموس تری دارد.

بنابراین دو امکان باقی میماند :

الف - امکان اول : نظر شما صرفا عبارتست از تأکید روی این حقیقت که مارکسیست - لنینیست های معتقد به مش مسلحانه ی پیشتاز (۱) باید در یساک

(۱) - در واقع این " نظر " نیز به علت ابهامی که در جمله ی " کلیه مارکسیست -

سازمان واحد سیاسی - نظامی متشکل باشند . اما این حقیقت که کاملاً مورد قبول و پشتیبانی مآه موده و هست قبل از اینکه شعاری راجع به آینده جنبش باشد ، موضوعی است مربوط به گذشته و حداکثر حال ، موضوعی است مطرح از گذشته تا حال . بدین ترتیب اگر منظور شما از این شعار همان معنایی است که در فوق مورد توجه قرار دادیم - معنای درستی که همه با آن موافقتند - آنوقت باید به نکات مبهم ذیل پاسخ دهید :

۱ - ضرورت وحدت مارکسیست - لنینیست های معتقد به خط مشی مسلحانه پیشتر صرفاً نه به دلیل اینکه استقلال سازمانی برای آنها کافی نیست بلکه اساساً به این دلیل بدیهی درست است که دلیلی برای جدا ماندن آنها نه از نظر عینی و نه از نظر ذهنی وجود ندارد . وقتی که توافقات اساسی ای ، هم از نظرایدئولوژیک و هم از نظر استراتژیک ، بین دو ، سه و یا چند گروه و سازمان کمونیستی برقرار باشد ، دلیلی ندارد که آنها در یک سازمان واحد یا هم وحدت پیدا نکنند و یا به سرعت به سمت این وحدت پیش نروند . بنابراین استدلال درباره ی کفایت نبودن استقلال سازمانی ، چه موردی دارد وجه چیزی را ثابت می کند ؟

عدم وحدت دو گروه کمونیستی (یا بطور کلی هر دو گروه) مسلماً یا نشانه ای از اختلاف ایدئولوژیک بین آنهاست که این اختلاف در مورد سازمانهای کمونیستی عموماً در شکل اختلاف در نقطه نظرهای سیاسی - استراتژیک و یا استنباطات متفاوت از یک خط سیاسی ظاهر می شود و یا صرفاً بنا به ملاحظات عملی و موانع

لنینیست هایی که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدف های جنبش انقلابی ایران قدم بر می دارند ، وجود دارد ، تردید آمیز می شود . این ابهام ناشی از معنای دو پهلوی " قبول مشی مسلحانه و گام برداشتن در جهت تحقق هدف های جنبش انقلابی " است . با این توضیح که تقریباً کلیه گروهها و عناصر مارکسیست - لنینیست ایرانی ، منکر ضرورت مبارزه ی مسلحانه بطور کلی

تاکتیکی است که این وحدت تا کون صورت نگرفته است . طبیعی است در صورت اول باز هم ضرورت وحدت ، به وسیله ی استدلال در باره ی کافی نبودن استقلال سازمانی ثابت نمی شود . بلکه اساسا امر وحدت بین این دو گروه (کمونیستی) تابع قوانین و ضرورت های دیگری بوده که بحث در باره ی آنها از موضوع مورد توجه ما خارج است . (مثلا امر وحدت بین دو گروه با خط مشی متفاوت و یا نقطه نظر های سیاسی متفاوت موکل به یک سلسله شرایط مساعد عینی و وابسته به یک مبارزه ی ایدئولوژیک موفقیت آمیز و . . . بین دو گروه است) در صورت دوم نیز به مجرد مرتفع شدن این موانع (موانع تاکتیکی) خود بخود وحدت حاصل است . بعبارت دیگر گروهی که علیرغم وحدت نظر در اصول ایدئولوژی ، سیاست و خط مشی ، با گروه دیگر توافق دارد ، اگر حاضر به وحدت نشود و در این راه مقاومت هایی نشان دهد ، مسلما نشان دهنده ی حاکمیت یک جریان ناسالم غیر کمونیستی ، یک جریان سکارستی خرد بورژوازی ، انفراد طلبی روشنفکرانه و . . . بر گروه خواهد بود و در این صورت نیز باز هم ضرورت و جریان وحدت نه با استدلال در باره ی عدم کفایت استقلال سازمانی بلکه با مبارزه با این جریان ناسالم و آماج حملات ایدئولوژیک قرار دادن آن بعنوان اصلی ترین سد راه وحدت ، تثبیت خواهد شد .

۲ . نکته ی مبهم دیگر موضوع آن " لحظه ی معهودی " است که به قول شما باید شعار وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها را ، در آن لحظه .

نی شوند ، حتی همانها که مشی مسلحانه ی پیشناز را به شدت مورد حمله قرار می دهند نیز منکر ضرورت یک مبارزه ی مسلحانه علیه دیکتاتوری شاه و رژیم حاکم ایران نیستند ؛ منتهی برای آن شرایط و لوازمات و مقدماتی قائل هستند که بطور کلی راه آنها را از راه سازمان های مسلح فعلی جدا می کند . بدین ترتیب یک معنای جمله ی مورد بحث از معنای دیگر آن که همان مشی مسلحانه ی پیشناز است ، جدا می شود . ما فعلا بحث را بر همین مبنا - مبنای اخیر - ادامه داده و فرض میکنیم مراد رفیق نویسنده از " مشی مسلحانه " ، مشی مسلحانه ی پیشناز باشد .

مطرح کرد. اگر دعوت شما خاص و ناظر بر لزوم وحدت مارکسیست - لنینیست - های است که با یکدیگر وحدت سیاسی - استراتژیک هم دارند (قبول مثنی مسلحانه پیشاز) در چنین صورتی دیگر موضوع انتخاب لحظه موردی ندارد. این يك امر تاکتیکی و عملی و سازمانی خواهد بود (و نه يك امر سیاسی و نه يك شعار مرحله ای و نه يك چشم انداز استراتژیک) که طرح شعار درباره ی آن و آنها با این آب و تاب، بسیار غریب می نماید.

بعنوان مثال : از همان لحظه ای که دو نفر کمونیست پیدا بشوند که بر سر خط سیاسی واحدی به توافق برسند و لحظه ی وحدت سازمانی خود آنها و تمام کمونیستهای دیگری که بعدا با این خط موافقت می کنند با آنها فرا می رسد. ضرورت این وحدت و حتی حرکت عملی به سمت آن (وحدت سازمانی به شرط وجود وحدت ایدئولوژیک) در بطن اعتقادات ایدئولوژیک کمونیستها که مخالف هر گونه تنگ نظری فردی و محدود تئوری گروهی و تخصیبات قسمتی و ... هستند، قرار دارد. بنابراین این چگونه شما يك "لحظه" را بعنوان لحظه ی درست "شعار وحدت" از دیگر لحظات جدا می کنید؟

شما نوشته اید "اکنون درست لحظه ای است که باید شعار" وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها " را داد." این "اکنون" چگونه از زمان گذشته ی خود جدا می شود؟ چه تغییر و تحولات جدیدی در شرایط جنبش، در شرایط اجتماعی موجب شده است که "لحظه ی کنونی" از لحظات گذشته، برای طرح این شعار، ممتاز شود؟ و مطابق چه هدفها و چه نقشه های جدیدی برای آینده است که این لحظه، درست تبدیل به همان لحظه ی "طرح" این شعار شده است؟ چه دلیلی موجود است که اکنون لحظه ی درست طرح این شعار باشد (در چهارچوب همان منطق ایمانی (فیدئستی) رفیق نویسنده) و چرا مثلا همان آغاز مبارزه ی مسلحانه یا دو سال پیشتر از این و یا مثلا يك زمان دیگر

در آینده ، درست این لحظه ی مناسب نباشد ؟ این لحظه دارای چه خصوصیتی است که شما برای طرح این شعار آنرا انتخاب کرده اید ؟ یا اگر بخواهیم سؤال را به نحو صحیح تری طرح کنیم باید بگوییم این لحظه ی خاص دارای چه خصوصیتی است که شما را تازه به یاد این شعار ، شعار " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست-لنینیست های معتقد به مشی مسلحانه ی پیشتاز " انداخته است ؟

اما اگر اتحاد مارکسیست-لنینیست هایی که به یک مشی واحد استراتژیک اعتقاد دارند ، مشخصا دارای نقطه نظرهای سیاسی واحدی هستند و در جهت تحقق هدفهای استراتژیک خود گام های عملی هم برداشته اند ، در یک سازمان واحد کمونیستی یک امر طبیعی ، تاکتیکی و عملی ، امری صرفا سازمانی است که ارتباطی با یک شعار جدید استراتژیک و یک خط نوبن سیاسی ندارد و اگر این اتحاد بهیچوجه موکول به یک لحظه ی معین و یک مرحله ی استراتژیک نبوده و برای اقدام عملی درباره ی آن هر لحظه ای که صورت گیرد باز هم دیر خواهد بود (۱) و باز اگر رفیق نویسنده نمی تواند به ما بگوید که چرا لحظه ی حاضر را برای طرح این شعار انتخاب کرده و فقط همین لحظه ی حاضر را هم برای طرح آن لازم و ضروری می داند (نه قبل و نه بعد !) آن وقت باید معنا و مقصود دیگری که می تواند از طرح این شعار مورد نظر باشد یعنی معنایی که " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست-لنینیست ها " را بعنوان اصلی ترین هدف یک مرحله ی استراتژیک مورد نظر قرار می دهد مورد بررسی قرار دهیم ؛ معنایی که به نظر می رسد باید مقصود اصلی نویسنده را از طرح این شعار نشان بدهد .

ب - امکان دوم : بازگشت بر سرد و راهی و ریشخند تاریخ :

(۱) - به بیان عکس و به قول لنین : هیچ موقع برای سازمان دادن دیر نیست (نقل به معنی)

ما در صورتی که شعار فوق اگر واقعاً برای متحد شدن مارکسیست - لنینیست های معتقد به مشی مسلحانه ی پیشتاز طرح شده باشد ، آن وقت دیگر يك شعار نیست و یا لااقل يك شعار که يك مرحله ی استراتژیک را در بر بگیرد نیست .
 پافشاری بر روی امر صحیح و لازمی است که فقط باید در مورد به تاخیر افتادنش افسوس خورد . در این صورت دیگر فلان لحظه از زمان بعنوان موقع مناسب و فلان محدودیت سازمانی بعنوان دلیل ضرورت وحدت و ... معنای اساسی ای ندارد .
 درست مثل این می ماند که کسی با آب و تاب فراوان ، گویند که کشف محیرالعقلی کرده باشد شعارید هد : اکنون درست لحظه ای است که هیچ کمونیستی حق ندارد بطور فردی مبارزه کند و حتماً باید در صدد عضویت در يك سازمان کمونیستی و یا ساختن يك تشکیلات سیاسی کمونیستی باشد !

با این توصیف باید قبول کرد که منظور نویسنده از طرح این شعار ، حداقل چیزی جز ارائه ی يك استراتژیک مرحله ای ، ارائه ی خط مشی نوشی که چشم انداز های به اصطلاح جدیدی در مقابل جنبش می گذارد ، نیست .

اما نویسنده ی عزیز ما که این شعار را بدون هیچگونه مقدمات تحلیلی از شرایط اجتماعی و جنبشی ، بدون هیچگونه استدلال تئوریک و حتی هیچگونه ارتباط تئوریک با تئوری مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز ، و فقط با همان ایمان (فیدئیسیتی) خاص خودش به راههای درست ! و لحظات درست تر ! طرح کرده است ، بالاخره مجبور است نوعی ارتباط بین این شعار جدید و آن راه قدیم - مشی مسلحانه - برقرار نماید . مخصوصاً از این نظر که ممکن است خیالات واهی ! و باطلی ! در باره ، تناقض این شعار و آن راه ، به ذهن آدمهای ذاتاً بد بین ! و ماهیتاً قلب ! که همیشه مترصد بل گرفتن از دیگران هستند بزند ! بهمین دلیل است که ایشان در صدد برمی آیند با اضافه کردن دنباله ی " البته منظور کلیه ی مارکسیست - لنینیست های است که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدفهای جنبش انقلابی ایران

قدم برمی دارند* به انتهای جمله‌ی شعاری خود، دزب هرگونه سو، تفاهم! و هرگونه کج اندیشی و بد قلبی! درباره‌ی عدول نویسنده از مشی اساسی خود را ببینند. در حالی که آن لحظه‌ی طلایی، فوری و فوتی را هم برای دادن شعار "وحدت کامل کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست های ایران" از دست نداده اند!

اما این شعار عزیزم همه‌ی اقدامات حفاظتی نویسنده، نمی‌تواند چیز نسو و بدیعی باشد، نمی‌تواند گشایش یک استراتژی جدید مرحله‌ای را اعلام نماید و چشم انداز توفی را در مقابل نیروهای مارکسیست - لنینیست جنبش بگذارد، مگر آنکه: لا اقل برای همین مرحله، مسئله‌ی ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه و گسترش توده‌ای آنرا به کنار و یا در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دهد. (۱) این اصلی‌ترین تضادی است که در بطن این شعار نهفته است. البته نویسنده‌ی عزیز ما ممکنست از چنین نتیجه‌گیری قاطعانه‌ای خشمگین شده و حتی داد و فریاد برآورد که به شرط روشنی که در مورد قبول مشی مسلحانه از طرف مارکسیست - لنینیست هسا گذارده بی‌توجهی شده و... الخ. اما ما ذیلا خواهیم دید که بین این دو قسمت شعار تناقض آشکار و غیر قابل عبوری وجود دارد.

اجازه بدید قضیه را بیشتر بشکافیم: "وحدت کامل کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست ها" یعنی چه؟ معنای واضحتر سیاسی - سازمانی این شعار استرا - تزیک چیست؟ چه موقع و در تحت چه شرایطی و در کدام نوع سازمان است که وحدت کامل کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست های ایران تحقق خواهد یافت؟

(۱) - البته بگذریم از اینکه در این صورت هم باز این شعار نوی نیست. این شعاری است که از سالها پیش تاکنون در اشکال و قالبهای گوناگون، همراه با دلایل و براهین متفاوت و طبیعتا با مقاصد نهایی مختلف از طسرف طیسف وسیعی از مخالفان، گروهها و سازمانهای چپ مطرح شده است.

مقدمتاً جواب برخی از این سئوالات روشن است . وحدت کامل کليه مارکسیست - لنینیست های ایران ، تنها می تواند در چهار چوب حزب کمونیست ایران و موقعی که این حزب تشکیل شده و خط مشی واحد و سراسری برای جنبش انقلابی ایران طرح ریزی کرده باشد ، امکان پذیر باشد .

بنابراین : تلاش در جهت تحقق شعار فوق ، تنها می تواند در پروسه ی تلاش برای تحقق حزب کمونیست ایران ، بعنوان يك وظیفه ی ککرت و عاجل ، به عنوان هدنی که بطور مشخص در دستور قرار دارد (مهم) معنا بسدهد . این همان معنای واضحتر سازمانی و تا اندازه ای سیاسی این شعار استراتژیک است . اما معنای سیاسی این شعار آنگاه بطور کامل روشن خواهد شد که جواب بدیم : در چه شرایط سیاسی - اجتماعی و به توسط کدام نیرو و کدام طبقه تحقق این شعار یا حرکت به سمت تحقق آن امکان پذیر خواهد بود ؟ عبارت خلاصه تر در چه شرایطی ما می توانیم هدف تشکیل حزب کمونیست را که با همان شعار " وحدت کامل کليه ی نیروهای مارکسیست - لنینیست " نیز قابل بیان است ، در دستور بگذاریم ؟ پاسخ بطور کلی روشن است . اصلی ترین و کلی ترین شرط وحدت کليه ی مارکسیست - لنینیست ها ، عبارتست از : اتحاد نیروهای انقلابی کمونیست با جنبش طبقه ی کارگر . کمونیستها تنها از طریق اتحاد انقلابی با طبقه ی کارگر و از طریق بسیج کامل سیاسی بیشتران این طبقه و لاجرم خود طبقه دريك حزب کمونیست است که خودشان هم می توانند بطور کامل متحد بشوند . هرگونه اتحادی مابین گروههای مختلف مارکسیست - لنینیست ، بدون آنکه در جهت اتحاد انقلابی با جنبش طبقه ی کارگر قرار داشته باشد صرفاً يك وحدت صوری و بسک سر هم بندی محفلی خواهد بود .

بدینقرار : شعار " وحدت کامل کليه ی مارکسیست - لنینیست های ایران " و پروسه ی تحقق آن ، تنها در پروسه ی تشکیل حزب کمونیست ایران

— بعنوان پروسه ای که اصلی ترین وظیفه ی مرحله ای انقلابیون کمونیست و اساسی —
ترین خط مشی موجود در مقابل آنان را تعیین می کند — معنا می دهد • تحقیق
کامل این شعاریه تشکیل حزب در یک رابطه ی انقلابی وسیع و عمیقاً ارگانیک
کمونیستها با جنبش طبقه منوط می شود ؛ همانطور که طرح این شعار خود شرط
لازم برای زمانی است که هدف تشکیل حزب بعنوان یک وظیفه ی عاجل و مشخص
در مقابل کمونیستها قرار داده شده است • شرط لازم می که عمدتاً مقدمات سازمانی^۱
علی استراتژی تشکیل حزب را فراهم می سازد •

اکنون باید ببینیم آیا این شعار و این خط پیشنهادی رفیق نویسنده ؛ با
خط مشی جنبش مسلحانه ی پیشتاز و ضرورت های اساسی مرحله ای آن ؛ تناقض
دارد یا نه ؟

انگلس ؛ بیست سال بعد از تجربه ی کمون ؛ وقتی به اقدامات پرودنیستها و
بلانکیستها در کمون می پردازد ؛ نکته ی جالبی را در انتقاد از کار آنها طرح
می کند • او می گوید : " ولی معجزه آساز از همه ؛ بسیاری کارهای درستی
است که کمون انجام داد ؛ با آنکه از بلانکیستها و طرفداران پرودن تشکیل شده
بود ؛ گفتند ندارد • از نظر تصویب نامه های اقتصادی کمون و جنبه های اختراعی
یا کم اختراعی آنها ؛ در درجه ی اول طرفداران پرودن مؤثر بودند همچنانکه
برای اقدامات و عدم تحریک های سیاسی بلانکیستها • رشخند تاریخ این بار هم
مثل هر وقت دیگر که صاحبان مکاتب به قدرت می رسند باز چنین پیش آورد که آنها
همه شان ؛ به عکس آن چیزی عمل نمایند که آئین مکتبشان حکم می کند • " (۱)
اینجا نیز رفیق نویسنده ی ما با رشخند مشابهی از طرف تاریخ مواجه شده

(۱) — مقدمه ای بر " پیام شورای کل بین الملل در باره ی جنگ داخلی در فرانسه "
به مناسبت بیستین سالروز کمون پاریس • انگلس ؛ ۱۸ مارس ۱۸۹۱

است با این تفاوت بزرگ که اگر بلانکیستها آنگاه که در کمون به قدرت رسیدند گرفتار ریشخند تاریخ شدند ، رفیق نویسنده ی ما به قدرت نرسیده با چنین ریشخندی رو برواست .

کتر از شش سال پیش از این ، رفیق شهید مسعود احمدزاده در رساله ی معروف خود " مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکیک " ، وقتی اساسی ترین ترفهای خود را درباره ی رابطه ی حزب و مبارزه ی مسلحانه بطور کلی و مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز بطور خاص مطرح می کرد - ترفهایی که برای آنها اساسی ترین بن بست سیاسی استراتژیک روز را در هم شکست و روشنی آنها غبار اوهام جادویی و اسطوره های کهن دگماتیستی را که سالیان دراز بر انده ان کمونیستها و نیروهای انقلابی ایران سنگینی می کرد ، محو و نابود ساخت - هرگز گمان نمی کرد که در زمانی چنین کوتاه و از چنین موضعی ، درست از پشت سر خود او - و شاید هم بنام خود او - جریان نفی و انکار این نظرات آغاز شود . اجازه بدید قبل از هر توضیحی گفتار خود رفیق را نقل کنیم : هیچ چیز بهتر از این گفتار ، ماهیت " شعارهای وحدت " رفیق نویسنده و معنای ریشخند نوع بلانکیستی که به آن دچار شده است را روشن نمی کند : " و اما خوب است در مورد این دوراهی - دو راهی حزب یا مبارزه ی چریکی بدون حزب - بیشتر صحبت کنیم و عمق مسئله را بیشتر بشکافیم . سابقا این دوراهی طبیعی به نظر می رسید ؛ زیرا درک ما از حزب و ضرورت حزب سطحی بود و محتوا و صورت حزب را از یکدیگر بازمی شناختیم . اما این دوراهی اینک برای ما وجود ندارد . امروز ما با این ظاهرا دو راهی چگونه برخورد میکنیم ؟ ما می گوئیم نباید منتظر حزب شد . باید دست به مبارزه ی مسلحانه زد . خواهند گفت پس حزب را چکار می کنید ؟ می گوئیم مسئله ی حزب برای ما به شکلی مشخص و نه کلی در پروسه ی مبارزه مطرح خواهد شد . حزب مستقل طبقه ی کارگر را برای چه می خواهیم ؟ برای تامین هژمونی پرولتاریا و ... اتحاد گروهها و سازمانهای

پرولتاری در یک حزب واحد ضروری خواهد بود؛ اما این مسئله اینک به شکل مشخص و کنکرت برای ما مطرح نیست (۱). با علم به اینکه مسئله مطرح خواهد شد، ما به موقع در پروسه‌ی اتحاد خلق به دوران سازمانها، حزب واحد طبقه‌ی کارگر را تشکیل خواهیم داد. اما اینک، بگذار مبارزه‌ی مسلحانه آغاز شود. اتحاد گروهها و سازمانها از نقطه نظر سازماندهی سیاسی - نظامی وسیع تر مبارزه نیز مطرح است. باز در جریان عمل این مسئله را هم حل خواهیم کرد. سابقا ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه را بطور کلی می‌پذیرفتیم و ایجاد حزب بعنوان یک مسئله مشخص مطرح بود اما اینک مبارزه‌ی مسلحانه به صورت یک مسئله‌ی مشخص مطرح است و ضرورت ایجاد حزب را بطور کلی می‌پذیریم. و اما مبارزه‌ی سیاسی در جامعه ما ناگزیر باید مسلحانه باشد. پس طبقه‌ی کارگر، نه در یک جنبش (صرفا کارگری بلکه در یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای شکل پیدا می‌کند، خود آگاهی (آگاهی سیاسی) می‌یابد و بدین ترتیب حزب طبقه‌ی کارگر ایجاد می‌گردد. مبارزه‌ی مسلحانه که امروز توسط گروهها آغاز می‌شود، هدف خود را نه بسیج طبقه‌ی کارگر، بلکه بسیج کل خلق باید قرار دهد. باید بر تمام خلق تکیه کند و مبین خواستهای عمومی تمام خلق باشد. هر جا که بهتر بتوان مبارزه کرد و بهتر خلق را بسیج کرد، به همان جا باید رفت. در اینجا تکیه‌ای بس مهم مطرح می‌شود: در شرایط کنونی، گروهها قبل از تشکیل حزبی، دست به مبارزهای می‌زنند که بر تمام خلق تکیه می‌کند و مبین خواستهای تمام خلق است. در چنین مبارزه‌ای هر گروه انقلابی چه کمونیست و چه غیر کمونیست، می‌تواند شرکت داشته باشد. پس از لحاظ سازماندهی بهتر و وسیعتر مبارزه، از لحاظ وحدت نیروهای انقلابی، اتحاد تمام این گروهها در چهار جوب یک جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی، در پروسه‌ی مبارزه،

(۱) - تأکیدات و مطالب داخل پرانتز از ماست.

اجتناب ناپذیر می‌گردد. بدین ترتیب اتحاد تمام گروهها و سازمانهای انقلابی ضد امپریالیستی که مشی مبارزه‌ی مسلحانه را چه در شهر و چه در روستا پیروزند امری است بسیار مبرم و فوری تر از اتحاد نیروهای پرولتری در چهارچوب حزب طبقه کارگر. (۱) ایجاد جبهه‌ی واحد قبل از ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر در دستور روز انقلابیون قرار می‌گیرد. (۲) (۳) اگر طبقه‌ی کارگر صرفاً در بطن يك مبارزه‌ی تودم‌ای مسلحانه شکل و خود آگاهی پیدا می‌کند پس حزب طبقه‌ی کارگر در بطن جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی نطفه می‌بندد و رشد می‌کند و آنگاه شکل مشخصی پیدا خواهد کرد که امر تأمین هژمونی پرولتاریا و ادامه‌ی انقلاب به شکلی مشخص و مبرم در دستور روز قرار گیرد. (۴)

(۱) - خوب توجه داشته باشید تقدم " اتحاد نیروهای انقلابی ضد امپریالیست معتقد به مشی مسلحانه " بر اتحاد نیروهای پرولتری ، بهیچوجه به معنای تقدم آن اتحاد بر اتحاد کمونیستهای معتقد به مشی مسلحانه در يك سازمان واحد نیست . نه رفیق احمد زاده چنین قصدی ندارد و نه ما چنین اعتقادی داریم . این موضوع به تفصیل در همان بند الف - قسمت اخیر صفحات ۱۸۰ و ۱۸۱ مورد بحث قرار گرفته است . مطابق همین بحث اتحاد سازمانها و گروههای مارکسیست - لنینیست معتقد به خط مشی مسلحانه‌ی پیشتاز، همیشه ، هر موقع و همین الان نیز می‌تواند و باید برقرار گردد و این موضوع ربطی به اتحاد نیروهای پرولتری بطور کلی در حزب و حتی در جبهه ندارد . ما به این موضوع هم در مدارك کتبی خود اشاره کرده ایم و هم رفقای ما مشخصاً در مذاکرات شفاهی یا رفقای فدایی ، آنرا به نحو بازتری مشخص کرده اند . (در اینجا و در آینده نیز بازم آنرا تا کیسید می‌کنیم) . آنچه که ما آنرا غلط و نادرست می‌دانیم نه اتحاد فوری تمام نیروهای مارکسیست - لنینیست معتقد به خط مشی مسلحانه پیشتاز - امری که اصولاً نه مربوط به آینده بلکه مربوط به گذشته و حال است - بلکه جایگزین کردن شعار انتزاعی و دور از مسئولیت " وحدت کامل کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست های ایران " به جای شعار " اتحاد نیروهای انقلابی ضد امپریالیست " ، بعنوان يك مرحله‌ی استراتژیک است .

پاورقیهای (۲) و (۳) و (۴) در صفحه‌ی بعد

اکنون باید پرسید یا رفیق نوسنده ی ما بر سر اعتقاد خود به خط مشی مسلحانه ی پیشتاز استوار است که در این صورت می باید به ضرورت های استراتژیک هر مرحله ی آن و در این مرحله به ضرورت استراتژیک که امر توده ای کردن جنبش مسلحانه ی پیشتاز را در دستور قرار داده است تن در دهد یا اینکه چنین اعتقادی ندارد. در صورت اخیر واضح است که ما دیگر صحبتی با او نداریم. اما در صورت اول، او باید پاسخ دهد: اینک اولین و اصلی ترین حلقه ی امر توده ای کردن مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز چه حلقه ای است؟ در این مرحله، چه هدف و کدام شعار مشخص سیاسی - سازمانی باید در مقابل سازمانهای مسلح پیشتاز قرار بگیرد که بیش از هر هدف و شعار دیگر، به امر توده ای کردن جنبش مسلحانه کسک نماید؟ مادر سطور قبل، همچنین در اعلام مواضع مشخص استراتژیک خودمان، بارها و بارها بطور مستدل نشان داده ایم که این حلقه، این هدف و این شعار مشخص هیچ چیز جز " وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه ی نبرد در ریسک جبهه ی واحد توده ای نخواهد بود. امروز هیچ شعار دیگری، هیچ هدف و برنامه ی دیگری جز " وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه ی نبرد در ریسک جبهه ی واحد توده ای " نمی تواند در دستور روز انقلابیون قرار بگیرد. *

(۲) و (۳) و (۴) - رفیق شهید سعید احمدزاده: مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، صفحات ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰

* - تحقق این شعار بطور کلی به انجام وظایف عمده و مهمی منجر خواهد شد؛ همانطور که انجام این وظایف به تحقق این شعار موکول می شود. از جمله ی این وظایف می توان موارد زیر را مورد توجه قرار داد:

۱ - بسیج هر چه وسیعتر نیروهای خلقی، گسترش پایگاههای تسنوده ای جنبش مسلحانه و نفوذ در میان زحمتکش ترین قشرهای جامعه، از طریق اتحاد ما بین نمایندگان سیاسی و انقلابی این نیروها در این جبهه.

۲ - متحد شدن و متشکل شدن مارکسیست - لنینیست های انقلابی ای که

رفیق احمدزاده با تیزی خاص خود همین هدف را پیش بینی و قاطعانه پیشنهاد می‌کند و رفیق جزئی نیز بطور کلی تری بهمین ضرورت اشاره دارد (۱)۰

→
به نحوی در فعالیت های مشخص انقلابی جنبش نوین خلق عملاً شرکت دارند ، در حول سازمان واحد سیاسی - نظامی ای از مارکسیست - لنینیست های معتقد به - خط مشی مسلحانه ی پیشتاز *

۳ - تامین هسته ی اصلی و نطفه ی روبه رشد تاسیس حزب مارکسیستی - لنینیستی ایران از طریق پروژه ی وحدت نیروهای انقلابی کمونیست از یک طرف و پروژه ی تماس هر چه نزدیکتر با جنبش طبقه ی کارگر و اتحاد با عناصر و قشرهای آگاه و پیشرو کارگر و زحمتکش ، از طرف دیگر *

۴ - تامین امر همزونی پرولتری در این جبهه و طبیعتاً بر کل جنبش انقلابی خلق ، به دلیل برتری کیفی و حتی کمی نیروهای پیشرو مارکسیست - لنینیست *

۵ - پیشبرد امر عظیم مبارزه ی ایدئولوژیک ، به منظور دست یابی به وحدت بر سر یک خط مشی عمومی سیاسی در جنبش *

۶ - ۰۰۰

(۱) - " وحدت نیروهای انقلابی بهیچوجه اهمیت کمتری از وحدت نیرو های مارکسیست ندارد . نرسیدن به هیچیک از این دو وحدت ، موکول به تامین دیگری نیست . یعنی اگر ضرورت و امکان اجازه بدهد ، نیروهای مارکسیست - لنینیست متحد می شوند و بعد در یک جبهه متحد با سایر نیروها وحدت پیدا می کنند و اگر پیش از رسیدن به این وحدت ضرورت و زمینه ی وحدت همه ی نیروها وجود داشته باشد گروهها و سازمانهای مارکسیست منفرداً در یک جبهه متحد با دیگران متحد می شوند به این ترتیب در موارد مختلف بهمین دلیل باید کوشش در جهت همبستگی و وحدت مارکسیست ها در چهار چوب عمومی جنبش انقلابی مسلحانه انجام گردد . و تشخیص ایدئولوژیک سازمانها و افراد در ضمن کوشش برای رسیدن به وحدت عام ، جامه ی عمل می پوشد . وصول به یک " جبهه ی رهایی بخش ملی " یا به عنوان دیگری که این محتوا را در بر داشته باشد کوششی است در راه هدایت کلیه ی نیروهای مبارز به مسیر انقلاب و چنین جبهه ای نه فقط تمام مبارزات مسلحانه را رهبری می کند (مثلاً در یک ارتش آزادیبخش) بلکه همه ی مبارزات سیاسی ، اقتصادی و صنفی را تحت رهبری خود قرار داده و همبستگی ایمن دو

بدینقرار امر تشکیل پرولتاریا و تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر نیز مقدمات دربروسه‌ی اتحاد نیروهای انقلابی ضد امپریالیست خلق نطفه خواهد گرفت و این نطفه دربروسه‌ی

جریان عمده را تأمین می‌کند. چنین سازمانی می‌تواند نه فقط برای محفل‌ها و گروه‌ها و احزاب، بلکه برنامه‌ی روزانه تهیه کند بلکه می‌تواند کوچکترین فداکارها و محافظه‌کارانه‌ترین اقدامات فردی را نیز در جهت انقلاب هدایت کند. به این ترتیب است که رسیدن به چنین مرحله‌ای از تکامل سازمانی، برای جنبش انقلابی به منزله‌ی دست یافتن به وسیله‌ی مهمی برای توده‌ای کردن مبارزات است. (صفحات ۹۲، ۹۴، ۹۵) چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود؟ منسوب به رفیق جزئی (مناظور که ملاحظه می‌شود این تکه از مقاله مورد بحث نیز از انتقادی که قبلاً بر آن وارد کردیم) دید خردنگرانه و درعین حال کلی و غیر مشخص حاکم بر کل آن، که فاقد یک برخورد اصولی در اینجا یعنی تعیین اصل از فرع و روح تحلیل مشخص کردن از پدیده‌های مشخص است) جدانیست. در اینجا نیز بالاخره معلوم نمی‌شود در شرایط خاص ایران و در مرحله‌ی فعلی جنبش، چه شعار و چه ضرورتی بطور مشخص مطرح است؟ این راه‌های مختلف توده‌ای کردن (بزم نویسنده) کدامیک اصل و کدامیک فرع‌اند و چه رابطه‌ی روابطی بین هر یک از آن‌ها و بین همه‌ی آنها با خط اصلی جنبش وجود دارند؟ همچنین قاطعانه معلوم نمی‌شود که "کوشش در جهت همبستگی و وحدت مارکسیست‌ها در چهار جنبش عمومی جنبش انقلابی مسلحانه"، مربوط به چه شرایطی است و آیا اصلی‌ترین ضرورت مرحله‌ای هست یا نه؟ معنای "وحدت مارکسیست‌ها" دقیقاً چیست و این مارکسیست‌ها به چه گروهی از مارکسیست‌ها از نظر اعتقاد استراتژیکی آنها، اطلاق شده است... و الخ؟ ولی با تمام این تفصیلات و توجهاتی که این نوشته، به این دسته از ضرورت‌های جنبش مسلحانه نشان می‌دهد هر چند که برعکس موضعگیریهایی رفیق احمدزاده قاطع، اصولی و مبنی بر رشته دلایل مشخص شورونیک نیستند (مثلاً رابطه‌ی حزب و وحدت کامل مارکسیست‌ها با مسئله‌ی جبهه و وحدت نیروهای انقلابی همچنان مبهم است)؛ اما باز هم بسیار واقع‌بینانه تر از توجهات رفیق نویسنده‌ی "شعارهای وحدت" صورت گرفتند. به همین دلیل نیز آشکارا معلوم است که نظرات جزوه‌ی مورد بحث بسیار به حقیقت نزدیک تر است تا پیشنهادات و نظرات طرح شده در "شعارهای وحدت".

رشد خود، در بطن این جبهه، بالاخره به ضرورت ناگزیر تاسیس حزب، بصورت يك مسئله‌ی مشخص که دیگر پروسه‌ی بعدی رشد جنبش انقلابی و گسترش مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای به آن وابسته است، تحویل خواهد شد. این ملاحظات بطور قاطع سرنوشت مصیبت پار شعاری را که نه بر ضرورت‌های انقلابی بلکه بر ذنیت‌های فردی و بی‌اصولی‌گری گروهی استوار است، روشن می‌سازد. با این وصف اگر هنوز نویسنده‌ی عزیز ما قانع نشده است و ساده لوحانه تصور می‌کند که شعار وحدت کامل کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست‌ها درست همان شعار استراتژیکی در مرحله‌ی فعلی است که توده‌ای شدن مبارزه‌ی مسلحانه در درجه‌ی اول به تحقق آن وابسته است، آنوقت باید به ایشان باز هم تذکر بدیم: مگر این واضح و روشن نیست که شعار شما - نه غیر مستقیم بلکه حتی مستقیا و بعنوان هدف درجه‌ی اول - تشکیل و تاسیس حزب را بطور مشخص و عاجل در دستور روز قرار داده است نه توده‌ای کردن مبارزه‌ی مسلحانه‌ی پیشتاز را!! و درست از همین جا است که بسا قسمت دوم خود نیز - دنباله‌ی زائد و بسیار مبهم " البته مارکسیست - لنینیست‌هایی که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدف‌های جنبش انقلابی ایران قدم بر می‌دارند " - در تناقض قرار می‌گیرد! بدین‌قرار شعار شما نه تنها هیچگونه ارتباطی با توده‌ای کردن مبارزه‌ی مسلحانه - این اصلی‌ترین ضرورت استراتژیک مرحله‌ی فعلی - ندارد بلکه درست و دقیقاً در نقطه‌ی مقابل آن قرار می‌گیرد! چرا که اگر این درست است که به قول رفیق احمدزاده " وقتی طبقه‌ی کارگر در بطن يك مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای تشکل و خود آگاهی (آگاهی سیاسی) پیدا می‌کند پس حزب طبقه‌ی کارگر در بطن جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی نطفه می‌بندد و رشد می‌کند"، آنوقت " شعارهای وحدت" شما، شعار انتزاعی " وحدت کامل کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست‌ها " شعار نفی جبهه و موکول کردن آن به يك زمان نامعلوم (بعد از تحقق غیر ممکن شعار خودتان!)، در واقع چیزی

جز سزیچی از غرورتهای استراتژیک جنبش مسلحانه ی پیشتاز ، سرپیچی از
 ضرورت توده ای کردن مبارزه ی مسلحانه و انحراف از یک استبط حقیقتا کمونیستی
 از منی مسلحانه ی پیشتاز و مبارزه ی مسلحانه ی توده ای نخواهد بود .

طرح و قبول این شعار ، شعارهای ذهنی وحدت شما ، بالاخره به چیزی
 جز بازگشت ارتجاعی بر سر دو راهی کاذب حزب یا ادامه ی مبارزه ی مسلحانه !
 و در واقع عدول از باسخ به ضرورتهایی که حقیقتا به تشکیل واقعی - نه صوری
 و ذهنی - حزب طبقه ی کارگر منجر نخواهد شد ! بعبارت دیگر : شعار
 شما هم گسترش و توده ای کردن مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز و بالاخره خود منی
 مسلحانه را نفی خواهد کرد و هم عملا به نفی صحیح ترس اقدامات مکنه برای تشکیل
 حزب طبقه ی کارگر و مسلما نفی خود این حزب خواهد انجامید .

آینا چشم اندازی چنین مصیبت بار و پایان نسی چنین
 استفادار برای " شعارهای وحسدت " ، رفیق نویسنده ی ما رابسه درک
 اشتباهات مهم خودش رهنمون نخواهد کرد ؟
 خلاصه کنیم :

۱ - مرحله ی استراتژیکی فعلی (استراتژی مرحله ای جدید) که در مقابل
 جنبش مسلحانه ی پیشتاز - جنبشی که مرحله ی اول تثبیت را پشت سر گذارده است -
 قرار می گیرد ، چه هدفی جز توده ای کردن این جنبش می تواند داشته باشد ؟
 ۲ - و اما اگر امروز اصلی ترین حلقه ی توده ای کردن مبارزه ی مسلحانه ی
 پیشتاز به امر وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه نبرد وابسته است و متقابلا اگر
 تنها در پروسه ی طولانی یک مبارزه ی مسلحانه ی توده ای است که وظیفه ی
 سونیالیستی پیشتاز کمونیستی - تشکل پرولتاریا و تشکیل حزب طبقه ی کارگر - قابل
 اجراست ، آنگاه امروز چه شعار دیگری جز شعار " تشکیل جبهه ی واحدی مرکب از
 نیروهای انقلابی وارد در جبهه ی نبرد " می تواند در مقابل سازمانهای انقلابی

سلح قرار داشته باشد ؟

۳ - یا این توصیف آیا شما قبول می‌کنید که نفی شعار جبهه و طرح شعار - های نادرست ، التقاطی و ذهنی گرایانه ای از قبیل " همکاری هر چه بیشتر " و " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها " نظراتی نادرست و منحرف کننده ، مبتنی بر یک سلسله اشتباهات تئوریک و مخالف اصلی ترین ضرورت‌های رشد و گسترش توده ای جنبش مسلحانه ی پیشتاز هستند ؟

ما از رفیق نویسنده ی سرمقاله ی " نبرد خلق " دعوت می‌کنیم موضوع خودش را در قبال سئوالات فوق‌الذکر معلوم نماید .

این سئوالات اساسی ترین موارد اختلاف ما را با " شعارهای وحدت " معلوم می‌سازند . بنابراین سرنوشت این مباحثه به چگونگی پاسخی که به این سئوالات داد می‌شود محول می‌شود .

ما صمیمانه امید داریم پاسخ شما به این سئوالات مثبت باشد ، هر چند که در غیر این صورت مسلماً باز هم نا امید نخواهیم شد . ما با آرزوی بزرگ وحدت کامل و سازمان ، شروع به آغاز این راه کرده ایم و در این راه ، از هیچ کوششی هر چند سترگ و طولانی باشد دریغ نخواهیم کرد . بنابراین شکست در یک قدم از این راه نمی‌تواند نه در عزم راسخ ما در پیمودن آن و برداشتن قدمهای قاطع دیگر خللی ایجاد کند و نه در آرزوی بزرگی که مشوق ما در پیمودن این راه انقلابی بوده است .

«شعارهای وحدت»

نبرد خلق - شماره ششم - اردیبهشت ۱۳۵۴

www.iran-archive.com

شعارهای وحدت

انقلاب به ضرورت آن رسیده باشد بلکه جای مشخص خویش را نیز در درون جنبه‌ها ضد امپریالیستی به درستی تشخیص داده باشند، نمایندگی هر طبقه انقلابی در آغاز خواست‌های طبقاتی خود را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب کافی خواهد داد. نیست و خود را نمایندگی هر طبقه تمام خلق به حساب خواهد آورد، این رشد انقلاب است که نیرو و توان تاریخی هر طبقه‌ای را به اوج خود خواهد داد و او را به ایفای نقش مشخص خود در انقلاب و خواهد داشت. در شرایط کنونی، سازمانهای

زیج سالها پراکنده‌گی، نیروهای انقلابی خلق ما را بر آن می‌دارد که پیوسته با احترام و تقدیر دوباره "وحدت" سخن بگویند و برای رسیدن به آن شعارهای شتاب‌آمیز مطرح کنند. حتی بسیاری از انقلابیون به سادگی شعار "وحسنت نیروهای ضد امپریالیستی" از دهانشان خارج می‌شود. گوئی که اشتیاق نادره‌ی ما برای تحقق هدف‌هایمان کافی است. شعار "وحدت نیروهای ضد امپریالیستی" را زمانی می‌توان مطرح ساخت که تنها نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل

انقلابی ضد رژیم بهیچوجه نمی توانند تشکیل جبهه‌ی واحد دهند، زیرا این سازمان ها خود نم‌تنها تا کون بسه نمایند هی واحد این یا آن طبقه تبدیل نشد ماند، بلکه هنوز رابطه‌ی ارگانیک یا طبقه‌ای که نمایند، ی ایدئولوژی آن هستند نیز پیدا نکرده اند، بنابراین کاملاً نمایند هی توان انقلابی و نقش تاریخی طبقه‌ی خود نیستند که بتوانند براساس آن، نقش مشخصی در جبهه بیابند در واقع می توان گفت که تا تشکیل جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی فاصله‌ی زیادی داریم.

با این حساب باید پرسید که مارکسیست — لنیست ها باید چه شعار در باره‌ی جبهه بد دهند. آیا چون مسئله تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است، شعار ما هم باید نفی کامل آن باشد؟ می گوئیم نه، برخی همکاری هائی امکان پذیر است و باید کوشید این همکاری هارا هرچه بیشتر کرد و آنرا

تحت نظم و برنامه‌ای آورد. در شرایط کنونی، شعار مارکسیست — لنیست ها در باره‌ی مسأله‌ی جبهه باید چنین باشد: همکاری هرچه بیشتر نیرو و های مختلف انقلابی *

این شعار در عین حال که واقع بینانه است و برهه‌ی قابل حصول مبتنی است یونانیز هست و پیوسته همکاری هائی بیشتری را طلب می کند.

اما آیا مارکسیست — لنیست ها چگونه از چه طریق باید وارد همکاری با سایر انقلابیون شوند. آیا باید در یک سازمان غیر مارکسیست — لنیست عضو شوند؟ آیا باید با عناصر غیر مارکسیست — لنیست گروه یا سازمان انقلابی به وجود بیاورند؟ آیا باید در سازمان انقلابی خود، عناصر غیر مارکسیست — لنیست راه عضویت بپذیرند؟ پاسخ تمام این سئوالات منفی است. لنین آموزگار بسزرگ ما می آموزد که کمونیست ها باید

در نطفای ترین شکل تشکیلاتی خود ، سازمان مستقل داشته باشند . هر کس که به این نکته توجه نکند ، به دامن يك سازشکاری هولناك افتاده است . يك کمونیست فقط در يك سازمان یا حزب کمونیستی مبارز ، میتواند کمونیست باشد و به وظیفه ی کمونیستی خود عمل کند . در يك سازمان انقلابی یا حزب ، فرد در وحدت ایدئولوژیک و تشکیلاتی آن حل می شود و دیگر مسئله ی تأمین هزینه ی این یا آن طبقه در درون سازمان مطرح نیست . اگر مبارزه درونی در يك سازمان انقلابی یا حزب يك طبقه درمی گیرد ، باید برای طرد و ریشه کن کردن نفوذ ایدئولوژی طبقات دیگران آن حزب یا سازمان باشد ، نه برای تأمین هزینه ی برآنها . در حالیکه جبهه متعلق به چند طبقه ی انقلابی است و مبارزه ی درونی در آن ، برای طرد ایدئولوژی این یا آن طبقه نیست ، بلکه

به منظور یافتن خطوط مشترکی است که بتواند نیروهای تمام طبقات انقلابی را به خود جذب کند و در عین حال همزبانی يك طبقه ی مشخص را بر آنها اعمال نماید . تحمیل خصلت های حزب به جبهه چپ روی و تحمیل خصلت های جبهه به حزب راست روی است و این هر دو وانحرافی اگر منجر به عواقب هلاکتبار نشوند ، لااقل به کارآیی نیروهای انقلاب آسیب می رسانند . يك کمونیست رابطه ی مشخصی با جامعه دارد که فقط از طریق سازمان سیاسی کمونیستی مستقل قادر به ایجاد و حفظ آن است . اگر باتوجه های کارگزار تیساط ارگانیک دارد ، که این شرط اساسی کمونیست بودن او است ، از طریق این سازمان است ، اگر جبهه تشکیل می دهد ، به وسیله ی این سازمان است و اگر جبهه را ترک می گوید باز سازمان خود این کار را می کند نمبه عنوان یک فرد . يك کمونیست نیرو و توان بالقوه ی عظیمی

خودشان و به جنبش کمونیستی لطمه نمی زنند، بلکه آن سازمان‌ها را هم دچار تضادهای متعارض داخلی، بی نظمی، سردرگمی، نوسان افسارگسیخته به چپ و راست، از دست دادن مواضع اجتماعی و جدا شدن از توده‌ها و طبقه‌ی خود و حتی تجزیه و تلاشی می‌سازند. ممکن است خود این سازمان‌ها به علت نداشتن جهان‌بینی علمی تصور کنند که قوانین علمی حاکم بر جامعه را میتوان با "تدبیر" دگرگون کرد و بدین جهت با پذیرفتن مارکسیست-لنینیست‌ها به عضویت سازمان خود، مشکلات غیر قابل حلی برای خود به وجود بیاورند. در اینجا کمونیست‌ها باید آگاهانه عمل کنند. زیرا کمونیست‌ها باید به حفظ اصالت این سازمان‌ها بعنوان بخشی از نیروهای انقلاب علاقمند باشند و به جای عضو شدن در این سازمان‌ها با آنها فقط در عمل

دارد. این نیرو در حقایق تاریخی ایدئولوژی او است. در توانایی بی مانند جهان‌بینی او برای تفسیر و تغییر جهان است. این نیرو و توان بالقوه‌ی عظیم را فقط در یک سازمان سیاسی مستقل کمونیستی می‌توان به فعل درآورد. حفظ کرد و ورشد داد. در یک سازمان سیاسی غیر کمونیستی یک کمونیست نمیتواند رشد دادن و به فعل درآوردن توان بالقوه‌ی عظیم ایدئولوژیک خود نیست بلکه حتی قادر به حفظ آن هم نیست. زیرا این وجود اجتماعی ما است که شعور ما را می‌سازد و فعالیت سیاسی عالی‌ترین بخش وجود اجتماعی است. یک کمونیست که داخل یک سازمان غیر کمونیستی می‌شود، اگر بتواند در آن سازمان به مهرهای از آن تبدیل شود، در واقع در قالب وجود اجتماعی می‌رقعاست که ایدئولوژی کمونیستی او را تباہ می‌سازد. کمونیست‌هایی که داخل سازمان سیاسی غیر کمونیستی می‌شوند، فقط به

مشخص همکاری کنند .

اماد مورد سازمان های سیاسی کمونیستی: این سازمانها اولاً باید مواضع ایدئولوژیک خود را صریحاً اعلام کنند، ما هیچ چیز نداریم که از توده ها پنهان کنیم، مخفی کاری ایدئولوژیک چیزی بجز عوامفریبی نیست . دوماً این سازمان ها باید عناصر غیر مارکسیست - لنینیست را به عضویت خود نپذیرند، مگر کارگران و زحمتکشانی که زمینه مارکسیست - لنینیست شدن در آنها وجود دارد و خود حاضرند تحت تربیت ایدئولوژیک قرار گیرند. سازمان چریکهای فدائی خلق به عنوان یک سازمان مارکسیست-لنینیستی در این مورد خط مشی روشن و مشخصی دارد. ما تاکنون هرگز افراد و گروههایی را که مارکسیست - لنینیست نباشند به عضویت نپذیرفتیم و در آینده نیز این کار را نخواهیم کرد. البته در آینده در مرحله های از رشد و تحکیم جنبش، بسا

افراد و گروههای انقلابی غیر مارکسیست - لنینیست در ساخت تشکیلاتی جبهه های متشکل خواهیم شد، ولی در شرایط کنونی اگر افراد، گروهها و سازمانهای انقلابی غیر کمونیستی با ما برخورد کنند، فقط قادریم پارای همکاری هائی را با آنها بنامیم . اما آیا فقط داشتن استقلال سازمانی برای مارکسیست - لنینیستها کافی است و نباید در جهت وحدت کلیه مارکسیست - لنینیستهای ایران تلاش کرد؟ می گوئیم چرا، اکنون درست لحظاً است که باید شعار وحدت کامل کلیه مارکسیست - لنینیستها را داد . البته لازم به یاد آوری است که منظور ما کلیه مارکسیست - لنینیست هائی است که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدف های جنبش انقلابی ایران قدم بر میدارند. بسیاری از مارکسیست - لنینیست ها هم هستند که گول

این بدان دلیل است که آنها از واقعیت عینی جامعه‌ی ایران و عمل انقلاب بدورند، بدینجهت هر يك تخيلات فردی خود را بجای واقعیت عینی می نشانند. اکثریت نزدیک به اتفاق اینان روشنفکران ایرانی ساکن خارج از کشور هستند که هیچ تماس مستقیمی با مسائل ایران ندارند و ایران برایشان جامعه‌ای خیالی است که نمی دانند آن را باید با کجا مطابق مطلق^{۱۰} بدانند و کدام "فرمول بسی ناقص" را از پیش باید برای انقلاب آن برگزینند. آن اقلیت ناچیزی هم از آنان که در داخل ایران هستند، در يك حصار محدود و کوچک زندگی روشنفکری زندانی هستند و تصوراتی ذهنی و کتابی راجع به جامعه و انقلاب دارند. در نتیجه مارکسیسم - لنینیسم اینان (این هر دو دسته) سخت آمیخته به سوپزکینوم روشنفکرانه است. آنها مجبورند بین دو قطب دکماتینم و ایدئولوژی روشنفکرانه پیوسته

اپورتونیست های رنگارنگ را خورده اند و به الگوسازی از تجارب تاریخی پرولتاریا سرگرمند، و سرخوردی با انقلاب ایران ندارند. اگر چه هنوز کمی زود است که عنوان "مارکسیست - لنینیست" را از تمامی آنها بگیریم و باید کمی بیشتر منتظر شد، ولی باید به یاد داشت که وقتی از وحدت مارکسیست - لنینیست ها حرف می زنیم، چنانکه یاد شد، باید منظورمان آن مارکسیست - لنینیست های باشد که درون جنبش نوین انقلابی ایران قرار دارند در حالیکه اینان در خارج از جنبش انقلابی هستند.

تلاش اساسی مارکسیست - لنینیست - های که درون جنبش نوین انقلابی هستند باید این باشد که در يك سازمان واحد متمرکز شوند. اگر دیده میشود که بسیاری از "مارکسیست - لنینیست های" ادعایی ایران دستجات مختلفی را تشکیل دادند که همه با هم مخالفند،

نوسان کنند، زیرا ثوری را بدین برخورد با واقعیت عینی نمی توان رشد داد و در شرایطی که برخوردی با واقعیت عینی وجود ندارد، برای توضیح يك مسئله‌ی جدید یا باید بطور مکانیکی و با زور و فشار آنرا تحت شمول مطلق ثوری های موجود در آورد و یا فرمول خیال پردازانسیای برای توضیح آن تراشید. برای مثال کافی است که به مسائل مورد اختلاف مارکسیست - لنینیست های خارج از کشور نگاه کنیم. علاوه بر این بسیاری از این روشنفکران فقط از طریق تحقیق و مطالعه گرایش فکری به مارکسیسم پیدا کرده اند و به علت نداشتن تماس با زندگی خلق، انگیزه‌ی نیرومند اجتماعی برای مبارزه ندارند. به زودی در این دسته، مارکسیسم - لنینیسم تبدیل می شود به دکانی برای خود نمائی و فضل فروش. اینان گذشته از ذهنی بودن، در گذشته های خود نیز صداقت ندارند. اما وضع ما با

آنها به کلی فرق می کند. اولاً ما با واقعیت عینی برخورد مستقیم داریم، در نتیجه اگر مثلاً کسی بگوید که در ایران هنوز فئودالیسم بر روستاها حاکم است، ما می توانیم با او به روستا برویم و آنجا را به او نشان بدهیم، یا اینکه از خود شن بخواهیم در باره‌ی مسائل تحقیق کند و هر حرف درستی هم داشت می پذیریم. از طرفی ما در سخت ترین شرایط داریم مبارزه می کنیم، بنابراین رفقای ما دارای صداقت بسیار زیادی هستند. برای اینکه کسی در راه آرمانش با آغوش باز به استقبال هرگز پروند، نیرومندترین انگیزه اجتماعی لازم است. در نتیجه ما به سادگی می توانیم يك بحث و گفتگوی صادقانه برای حل مسائل داشته باشیم. بندرت ممکن است در صفوف ملغرد از جان گذشته‌ای را دید که صداقت انقلابی نداشته باشد. تازه چنین کسی در صورت وجود به خاطر شکل کار ما

به زودی شناخته و طرد خواهد شد .
 البته بسیاری از مسائل مارکسیست -
 لنینیستی را بدو ن کمک توده های کارگر و
 سایر توده های خلق و تجربیات تاریخی
 آنها نمی توان حل کرد . ولی باید به یاد
 داشت که ما در مرحله ای هستیم که نفوذ
 در توده ها را داریم آغاز میکنیم . ارتباط
 چه بیشتر با توده ها به وحدت مارکسیست
 - لنینیست ها کمک می کند . زیرا اختلاف
 نظرها و سوئیکیستی روشنفکرانه بسا
 مبارزه ی رشد یا بندگی توده های در تضاد
 قرار میگیرد و از صفوف مبارزه طرد
 می گردد . به نظر ما اکنون درست زمانی
 است که باید شعار وحدت کلیه ی
 مارکسیست - لنینیست های ایران را مطرح
 ساخت و در جهت تحقق آن تلاش نمود .
 وحدت قدرت ما را برای مقابله بسا
 دشمن بیشتری می کند ، ازراکه کسی
 خرد و کاری ، و هرز رفتن نیروها جلو میگیرد ،
 توان ما را برای رهبری استراتژیک جنبش

و مبارزات ایدئولوژیک افزایش میدهد ،
 به رشد سیاسی و نظامی ما کمک میکند و غیره .
 اکنون بیشتر مارکسیست - لنینیست -
 هایی که درون جنبش نوین انقلابی
 قرار دارند ، به خوبی نقش و اهمیت
 وحدت مارکسیست - لنینیست های ایران
 را بطور کلی درک می کنند ، ولی گاهی در
 بین برخی از افراد یا محافل
 مارکسیست - لنینیست این مسأله مطرح
 است که باید شرکت در جنبش انقلابی
 اخیر ایران بطور کلی مورد نظر باشند و
 گویا داشتن و یا نداشتن يك سازمان
 باید بولوزی مشخص و اعلام شده ما ی
 مارکسیست - لنینیستی در شرایط
 کنونی رشد جنبش ، تأثیری در اجرای
 وظایف انقلابی ندارد . این حرف اگر
 در شرایط آغاز مبارزه مسلحانه ،
 عواقب زیاد بدی نداشت ، ولی در شرایط
 کنونی دارای عواقب بسیاری است .
 اکنون دیگر ما مبارزه مسلحانه را در

جامعه تثبیت کرد. مایم *درستی مشی تبلیغ مسلحانه را به عنوان شکل محوری مبارزه با غالب نیروهای آگاه خلق اثبات کرد. مایم * و آنها را به سوی مبارزه مسلحانه جلب نمود. مایم * اکنون مسئله اساسی توکله برای ما مطرح است. جلب توده ها است * توده ها را دیگر فقط با شعارهای کلی ضد امپریالیستی نمی توان جلب کرد * باید خواست های نزدیک آنها را و مبارزات خودشان را مورد توجه دقیق قرار دهیم و کار خود را با آن تنظیم نماییم * باید تبلیغ مسلحانه و در کنار آن سایر کارهای تبلیغی و ترویجی خود را در رابطه با خواست های نزدیک و مبارزات خود توده ها انجام بدهیم - چنین کاری

بدون داشتن موضع مشخص طبقاتی ممکن نیست * البته کار ما فقط در رابطه با مبارزات طبقه کارگر نیست بلکه به قول لنین مسا و وظیفه سوسیالیستی و دموکراتیک داریم ولی باید به یاد داشته باشیم که مسا و وظایف دموکراتیک خود را نیز در رابطه با منافع دراز مدت طبقه کارگر انجام میدهم یعنی با موضع گیری مشخص طبقه کارگر در رابطه با مبارزات تمام ائتلاف خلق باید کار کنیم و شکل و سطح مبارزه آنان را ارتقا دهیم ولی همواره باید گام منافع دراز مدت طبقه کارگر یعنی باجهان بینی و موضع گیری مارکسیست لنینیستی * زیراد رغبیر این صورت مجبوریم باجهان بینی و موضع گیری طبقاتی دیگری این کار را بکنیم *

بسر قرار باد وحدت کامل نیروهای مارکسیست - لنینیست ایستوران

پیروز باد اصل * همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی خلق ما *

سازمان چریکهای فدائی خلق

ضمیمه شماره ۱

شکافهائی در «شعارهای وحدت»

www.iran-archive.com

... در تابستان سال ۴۶۹ رفیق احمدزاده تزه‌های اساسی خود را در مبارزه
 ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه و معنای خاص و عام این ضرورت در شرایط خاص اجتماعی
 ایران، همچنین در باره‌ی مناسبات ما بین نیروهای انقلابی مسلح (ضرورت تشکیل
 جبهه)، موضع مارکسیست - لنینیست‌ها در مقابل نیروهای دیگر انقلابی و نسبت به
 حزب طبقه (پسیج سیاسی طبقه‌ی کارگر در بطن یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای
 و در درون یک اتحاد خلقی مرکب از نیروهای انقلابی) روشن ساخت * (۱)
 در مقدمه‌ای که همین رفیق در خرداد سال ۵۰، برای چاپ دوم رساله‌ی خود
 نوشت: بطور مشخص شعار اتحاد تمام نیروهای انقلابی و تمام خلق‌های سراسر
 ایران را طرح کرد.
 در تاریخ فروردین سال ۵۳، نیمه‌ی اول این شعار تکرار شده و از تمساح
 نیروهای اصیل و واقعا انقلابی ایران دعوت می‌شود که صفوف خود را متشکل تر نمود
 و در زیر پرچم واحدی گرد هم آیند * (۲) (صفحه‌ی ۱۲ نبرد خلق، شماره ۶)
 در حدود پائیز یا اوائل زمستان ۵۲، در نشریه‌ای بدون تاریخ انتشار
 به نام "خطابیه‌ی توضیحی سازمان چریکهای فدائی خلق به کارگران ایران در رابطه

(۱) - مراجعه شود به متن رساله‌ی "مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک"
 و بنا به نقل قولهای موجود در صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۱ همین نوشته.
 (۲) - ضمنا چون مدارک منتشر شده از طرف رفقا، بین سالهای ۵۰ تا اول ۵۳،
 در دسترس قرار نداشت، نتوانستیم این مسیر را تا اینجا بطور پیوسته تعقیب کنیم؛
 هر چند که تعیین همین نقاط نیز برای ترسیم شمای کلی مسیر کافی هستند.

با اعدام صاحب جنایتکار کارخانجات جهان " تحت عنوان " کارگران و سایر نیروهای انقلابی برای بی اثر کردن توطئه های دشمنان مشترک خود چه بایستی بکنند " آشکارا تشکیل جبهه ای واحد ، مرکب از " تمامی نیروهای خلق " را کاملا ضروری می شمارد : " اکنون تمام اقشار و تمام طبقات خلق ایران ظلم دولت شاه را احساس می کنند . همه ی ما زورگوینها و غارتگرهای دولت شاه را با گوشت و پوست خود لمس می کنیم . ماهمه دشمن مشترکی داریم . همه ی ما از طرف دولتی که با اسلحه ی بیگانه ثروت ملی و نیروی کار خلق ما را تصاحب کرده و نثار سرمایه داران خارجی می کند مورد ظلم و فشار قرار داریم . در چنین شرایطی وظیفه ی ملی ما حکم می کند که هر چه بیشتر صفوف خود را مستحکم سازیم و نیروهای خود را بر ضد دشمن مشترک متحد سازیم هم میهنان ! تنها راه ما اتحاد همه ی نیروهای تحت استم خلق است . همه ی کسانی که ظلم دولت شاه را با گوشت و پوست خود لمس می کنند باید بگرد هم جمع شوند و دستهای خود را به یکدیگر بدهند و صف یکپارچه و متحدی را بر علیه دولت شاه و بیگانگان که از این دولت حمایت می کنند تشکیل بدهند و بکوشند نیروی از خلق را که از طرف رژیم درسا - آگاهی نگاه داشته شده اند نسبت به واقعیات آگاه سازند با این بسیج عمومی برای آگاهی ملی و ضد امپریالیستی ، جنبش مسلحانه ی رها نبیخس خلق ، ما خواهد توانست در پناه حمایت طبقه ی کارگر و تمامی نیروهای دیگر خلق ستم دیده ایران ، رشد کند و تمامی نیروهای خلق را در جبهه ی واحدی بر علیه دشمن مشترک سازمان دهد و پیروزی نهایی را برای خلق ایران به ارسان آورد مستحکم بساد اتحاد همه ی نیروهای خلق " . (۱)

و بعد تنها در چند ماه بعد از انتشار این خطابه است که مواضع به کلی

(۱) - صفحات ۴۴ تا ۴۷ خطابه . تأکیدات از طرف ما است .

دگرگون می‌شود. " شعارهای وحدت " رسالت نغی کامل اعتقادات و شعارهای تعیین کننده‌ی گذشته را به عهده می‌گیرد: " در شرایط کنونی، سازمان‌های انقلابی ضد رژیم بهیچوجه نمی‌توانند تشکیل جبهه‌ی واحد بدهند. " مسئله تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است. " وحدت نیروهای ضدامپریالیستی شعار شتاب‌آمیزی (!) است که از دهان انقلابیون ساد ماساد بدل خارج می‌شود. (!) " " اکنون درست لحظه‌ای است که باید شعار " وحدت کامل کلیه‌ی مارکسیست-لنینیست‌ها " را داد. البته لازم به یادآوری است که منظور ما کلیه‌ی مارکسیست-لنینیست‌هایی است که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدف‌های جنبش انقلابی ایران قدم برمی‌دارند. " " در آینده در مرحله‌ای از رشد و تحکیم جنبش یا افراد و گروه‌های انقلابی غیرمارکسیست - لنینیست در یک ساختار تشکیلاتی جبهه‌ای متشکل خواهیم شد ولی در شرایط کنونی اگر افراد، گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی غیرکمونیستی با ما برخورد کنند فقط قادریم پارای همکار-یهایی را با آنها بنماییم " " (۱)

اما درست سه یا چهار ماه از انتشار این مقاله نمی‌گذرد که در آذرماه ۵۴، در مقاله‌ی دیگری " چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود " منسوب به رفیق شهید جزینی، که با تعریف " گرانقدر و ارزنده " از طرف همین سازمان معرفی می‌شود چنین می‌خوانیم:

" وحدت نیروهای انقلابی بهیچوجه اهمیت کمتری از وحدت نیروهای مارکسیست ندارد. رسیدن به هیچیک از این دو وحدت موقوف به تأمین دیگری نیست. یعنی اگر ضرورت و امکان اجازه بدهد نیروهای مارکسیست - لنینیست متحد می‌شوند و بعد در یک جبهه‌ی متحد با سایر نیروها وحدت پیدا می‌کنند و اگر

(۱) - نقل از " شعارهای وحدت " سرمقاله‌ی نبرد خلسق، شماره ۶

پیش از رسیدن به این وحدت و ضرورت و زمینه‌ی وحدت همه‌ی نیروها وجود داشته باشد گروهها و سازمانهای مارکسیست منفرداً در یک جبهه‌ی متحد با دیگران متحد می‌شوند. * * * (۱) !!

و به این ترتیب در موارد مختلف و بهین دلیل * باید کوشش در جهت همبستگی و وحدت مارکسیستها در چهارچوب عمومی جنبش انقلابی مسلحانه انجام گردد و تشخیص ایدئولوژیک سازمانها و افراد در ضمن کوشش برای رسیدن به وحدت عام جامعه‌ی عمل می‌پوشد * وصول به یک جبهه‌ی رهایی بخش‌ملی * یا به عنوان دیگری که این محتوا را دربر داشته باشد کوششی است در راه هدایت کلیه‌ی نیروهای مبارز به مسیر انقلاب و چنین جبهه‌ی نه فقط تمام مبارزات مسلحانه را رهبری می‌کند (مثلاً در یک ارتش آزادینخش) بلکه همه‌ی مبارزات سیاسی * اقتصادی و صنفی را تحت رهبری خود قرار داده و همبستگی این دو جزئیات عمده را تأمین می‌کند و * * * (۲) اما دامنه‌ی این تناقضات بین در پی سلسله تردیدها و سردرگمی‌های سیاسی تا همین جا پایان نمی‌پذیرد * اگر برای پس گرفتن شعار * تشکیل صف یکپارچه و متحدی از همه‌ی نیروهای تحت ستم خلق و ایجاد جبهه‌ی واحدی از تمامی نیروهای خلق علیه دشمن مشترک * که آن همه با ذوق و شوق در خطابه آمده بود * به گذشت زمانی معادل نسه ماه احتیاج است و اگر برای رد و نفی شعارهای گدایی وحدت که آن همه با رنگ و لعاب اصولگرایی آراسته شده بود فقط سه ماه وقت لازم است * آن وقت آیا نباید منتظر بود که در زمان کوتاه دیگری * در خطابه * اعلامیه یا مقاله‌ی دیگری * اصل * نوظهور

(۱) - چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود * از انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق *

(۲) - صفحات ۹۲ تا ۹۵ چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود * از انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق *

دیگری عرضه شود؟ در واقع این انتظار زیاد به طول نینجامید و این * چیز نو ظهور* بالاخره در هیأت يك اعلامیه ی کارگری در اردیبهشت ۵۵ به منصه ی ظهور رسید *

این چیز نو ظهور نه تنها دیگر شعار چند ماه قبل خود - * ضرورت وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها * * * همکاری فقط در عمل مشخص یا سایر نیروها * و ... - را به شیخ ترین وجهی نفی می کند (شیخ دقیقا به خاطر اینکه بدون هیچگونه انتقاد از خود ، هیچگونه تحلیل انتقادی از مواضع گذشته ی خود ، از این مواضع عدول می کند ، بدون آنکه به موضع صحیحی نیز دست یافته باشد) بلکه با کمال تاسف ! در ماندگی کارگران زحمتکش و شریف را در گرفتن حق خود و بی پشت و پناهی آنان ! و چشم امید دوختن شان به همکاری و اتحاد با مردم تهران ! دانشجویان و دانش آموزان ، علی الخصوص دانشجویان آگاه و مبارز دانشگاهها که همیشه ! در دفاع از زحمتکشان پیشگام بوده اند را اعلام می دارد (۱) آیا این نوع " همکاری و اتحاد " که بر بی پشت و پناهی و بدبختی و فلاکت (چشم امید به دانشجویان داشتن !) طبقه ی کارگر استوار باشد چیز نو ظهوری نیست ؟ آیا این شعار واقعا چیز نو ظهوری نیست وقتی بدون آنکه " ضرورت وحدت نیروهای انقلابی در يك جبهه ی متحد " را آنها نه به دلیل بی پشت و پناهی طبقه ی کارگر ، بلکه به دلیل ضرورت های رشد و توسعه ی انقلاب و توده ای شدن مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز ، قبول کرده باشد ، از روی ایمن ضرورت پرواز می کند ، از روی تمام آن نفی و انکارها چشم بسته می گذرد و یکبارہ

(۱) - در این لحظات حساس که دولت شاه خائن دست رد به سینه ی کارگران زحمتکش زده است ، جواب حق طلبی آنها را با سر نیزه می دهد و بیشترین ستمها را به آنان روا می دارد ، کارگران زحمتکش و شریف برای گرفتن حق خود هیچ پشت و پناهی ندارند . اینک چشم امید کارگران به همکاری و اتحاد با شهادت خسته شده

شعار " پیوستگی نیروهای خلق ایران " را سر می‌دهد ! آیا این پیوستگی بعد از آن گسستگی‌های تاریخی مربوط به نیرو و توان تاریخی هر طبقه ، بعد از آن استدلالات آنتین در باره ی همکاری فقط در عمل مشخص با سایر نیروها و ۰۰۰ واقعا چیز عجیب و نوظهوری نیست ؟ واقعا چگونه ممکن است از موضع قادر بودن فقط برای پاره ای همکاری ها با نیروهای انقلابی غیر کمونیست ! به موضع پیوستگی ! - و حالا تازه نه اتحاد یا وحدت - با آنها رسید ؟

آیا این پدیده ی نوظهوری در فرهنگ مبارزات کمونیستی جهان نیست که سازمانی کمونیستی به جای پرداختن به وظیفه ی انقلابی و کارگری خود یعنی به جای " معرفت نسبت به ماهیت پرولتاریا و معرفت نسبت به وظایف وی را در ذهن او وارد ساختن (۱) به جای پرداختن به آن نوع فعالیت و عملی که " کارگران را طوری تربیت نماید که به همه و هرگونه موارد خود سری ، ظلم ، اعمال زور و سوء استفاده ، ام از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه ای باشد ، جواب بدهند و آنها هم جوابی فقط از نظر گاه سوسیال دموکراسی و نه غیر آن " (۲) به نحوه سرایی و ضجه و زاری برای جماعت مفلوک و بی پشت و پناهی به نام کارگر پرداخته شود که چون دولت شاه خائن دست رد به سینه اش زده ، حالا برای گرفتن حقیقش ! به مردم تهران ، " بخصوص دانشجوین (!) آگاه و مبارز دانشگاهها (!) که همیشه (هیچگونه چون و چرايي هم ندارد ، همیشه !) در دفاع از زحمتکشان پیشگام

است . بخصوص دانشجوین آگاه و مبارز دانشگاهها که همیشه در دفاع از زحمتکشان پیشگام بود مآند در این روزهای حساس وظیفه‌ای سنگین برعهده دارند و کماکان باید دیدن میهنی خود را به زحمتکشان ایران داد اکند و بطوریکه اگر چه به دفاع از کارگران زحمتکش اعتقاد بی‌برخیزند ۰۰۰ زنده باد اتحاد و پیوستگی (!) نیروهای خلق ایران " نقل از صفحه ی ۲ اعلامیه مورخ اردیبهشت ۵۵ سازمان چریکهای فدایی خلق (این اعلامیه فاقد اسم مشخص) (۱) و (۲) - منتخب آثار لنین ، صفحات ۲۹۱ و ۳۳۲

بوده اند^۱، پناه آورده است و چشم امیدش به همکاری و اتحاد (حالا منهای این همکاری و اتحاد، معنای اتحاد و پیوستگی معلوم می‌شود) معلوم می‌شود که طبقه‌ی کارگر این اتحاد و پیوستگی را برای گرفتن حقوق اقتصادی خود از بورژوازی لازم دارد و پیش‌تاز انقلابی کمونیست هم باید به همین دلیل این شعار را مطرح کند! (با آنها دوخته است!)

همکاری، اتحاد و پیوستگی ای که از درون چنین درکی از مسایل جنبش انقلابی ایران^۲ از موثعبیت طبقات و نقش پیش‌تاز کمونیستی در قبال آنها بیرون آید، نره ای با اتحاد و وحدتی که ضرورت‌های رشد و توسعه‌ی جنبش انقلابی، ضرورت‌های توده‌ای شدن جنبش مسلحانه‌ی پیش‌تاز و منافع استراتژیک و واقعاً انقلابی‌ترین طبقات جامعه و در راس آنها پرولتاریا آنرا ایجاد می‌کند، شباهت ندارد.^۳ (۱)

این شعار چیز نو ظهوری است که هیچ ارتباطی با شعارهای موجود در رساله‌ی رفیق احمدزاده در همین باره^۴، حتی با شعارهای موجود در رساله‌ی رفیق جزئی و همین‌طور خط مشی ارائه شده توسط ما در مقدمه‌ای بر بیانیه‌ی اعلام مواضع که تأسیس جبهه‌ی واحدی از نیروهای انقلابی وارد در جبهه‌ی تیرد را در دستور سازمانهای مسلح پیش‌تاز و نیروهای انقلابی قرار می‌دهد، ندارد.^۵ اکنون باید پرسید، این بی‌پرنسیبی مدعش، این نوسان افسارگسیخته و تردید بی‌انتها در اتخاذ مواضع گوناگون و پایه‌های سیاسی و استراتژیکی، این نسا

(۱) - برای توضیح بیشتر، به "ضمیمه‌ی شماره‌ی ۲ شکاف‌هایی در شعارهای وحدت" مراجعه کنید. این پاورقی در چاپ مجدد این مقاله، پس از بسط و گسترش بیشتر، خود به صورت مقاله‌ی جداگانه‌ای درآمد که در همین نشریه‌ی بحث، به صورت "ضمیمه‌ی شماره‌ی ۲ شکاف‌هایی در شعارهای وحدت" و تحت عنوان "انتقادی کوتاه بر اعلامیه‌ی کارگری سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران مورخ ۱۶"

استواری آشکار در اصول و ... را از طرف يك سازمان انقلابی کمونیستی، به چه چیزی می توان تعبیر کرد و چگونه می توان آنرا توجیه نمود ؟

لنین می گوید : " ممکن است انسان در ظرف ۲۴ ساعت تاکتیک تبلیغات خود را در مورد فلان مسئله ی بخصوص و یا تاکتیک خود را در مورد اجرای فلان جزئی از کارهای سازمانی حزبی تغییر دهد . ولی اگر کسی در مورد این مسئله کسه آیا لازم است بطور کلی و برای همیشه و بدون چون و چرا يك سازمان پیکارچرو تبلیغات سیاسی در میسان توده ها وجود داشته باشد یا نه (و ما اضافه می کنیم نظرات اصولی دیگری که لااقل يك مرحله ی استراتژیک را در سر بگیرند) نظر خود را نه تنها در ظرف ۲۴ ساعت بلکه حتی در ظرف ۲۴ ماه هم تغییر دهد ؟ بدون شك فاقد هرگونه پایه ی اصولی است . "

با این توصیف اگر مقوله ی " وحدت " در جنبش کمونیستی و جنبش انقلابی ایران مقوله ای تبلیغاتی نیست ؟ اگر موضعگیری در قبال این مسایل که مستقیماً به اوضاع سیاسی - اقتصادی جامعه و موقعیت طبقات مختلف اجتماع و سمست گیری های استراتژیک نیروهای مختلف سیاسی مربوط می شود يك موضوع حیاتی و سرنوشت ساز در جنبش ماست ؟ اگر جز " کوچکی از کارهای سازمانی " به شمار نمی رود که بشود هر ۲۴ ساعت آنرا تغییر داد و اگر این مواضع لااقل در يك مرحله مشخص استراتژیک مقولاتی کاملاً اصولی و تعیین کننده هستند ؟ آنگاه این تغییر تقریباً ۲۴ ساعته ی مواضع شما راجع به مسئله ی " وحدت " را چگونه باید تفسیر کرد ؟ شما تمام مواضع گذشته ی خودتان و نظرات مشخص رفیق احمدزاده در باره ی مسئله ی " وحدت " را با " شعارهای وحدت " خود نفی می کنید (آنها هم با آن نوع استدلالات !) هنوز مدتی نمی گذرد که با انتشار " چگونه مبارزه ی مسلحانه

اردیبهشت ماه ۱۳۵۵ * به چاپ رسیده است *

توده ای می‌شود * خط بطلان بر روی شعارهای وحدت خود می‌کشید ! بنده
 بعد هر دو این مواضع را هر يك به نحوی با شعارهای مطروحه در اعلامیه‌ی
 کارگری مورد تردید قرار می‌دهید ... اینها چه معنایی دارد و واقعا شما چه
 مقصودی از این تناقض گویی دنبال می‌کنید ؟ ما جواب را به خود شما واگذار
 می‌کنیم ، نه به تحلیل مطالبی که به عنوان شاهد مثال در این ضمیمه آورده شده
 مخصوصا تجلیل تناقضات دهشتناکی که ما بین آنها وجود دارد می‌پردازم و نه
 به علل و ریشه های تشکیلاتی و ایدئولوژیک این قبیل موضعگیری ها و آن دسته
 دلائل و انگیزه هایی که يك سازمان سیاسی انقلابی را وادار به چنین تناقض گویی
 هایی می‌کند ، خواهیم پرداخت ؛ بلکه نخست از خود شما انتظار جواب داریم در
 حالیکه هر خواننده ای در قضاوت منصفانه ، راجع به شعارهای گوناگون و کاملاً
 متضاد * وحدت * شما مسلماً آزاد خواهد بود .

ضمیمه شماره ۲

شکافهائی در «شعارهای وحدت»

www.iran-archive.com

انتقادی کوتاه بر اعلامیه کارگری

«سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»

مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۵

کارگران ایران متحد شوید

پیروزی داد اعتصابات حق طلبانه کارگران تهران

تنگ و نفرت بر وزارت کار و دولت شاه دروغگو

مردم شریف تهران! دانشجویان!

دانش آموزان از اعتصابات حق طلبانه

کارگران زحمتکش تهران حمایت کنید

در آستانه ی روز جهانی کارگر و در شرایطی که دولت شاه خائن با برگزاری
کنفره ی قلابی و مسخره کارگران می کوشید به مردم م بقبولاند که کارگران ایران در رفاه
و خوشبختی بسر می برند هزاران نفر از کارگران شریف و زحمتکش کارخانجات
تهران برای سیر کردن شکم زن و فرزند ان خود دست به اعتصابات وسیعی زد مانند
کارگران به این ترتیب ثابت کرده اند که سندیکا های دولتی ، وزارت گسارو
دولت شاه تا چه حد دروغگو و ریا کارند .

در هفته ی گذشته کارخانجات چیت تهران (بافکار) ، چیت ری ، چیت ممتاز
سیمان ری ، بی اف گودرچ در حال اعتصاب بسر می بردند ، و چندین کارخانه
و شرکت دیگر آماده شروع اعتصاب هستند . دولت شاه برای خاموش کردن فریاد
حق طلبانه ی کارگران و سرکوب آنها ماموران وزارت کار را از یکسو و ماموران پلیس
و ژاندارمری را از سوی دیگر به سوی کارخانجات اعتصابی روانه داشته است .
ماموران وزارت کار به کارگران اعلام کرده اند که این اعتصابات قانونی نیستند
عجبا که در این مملکت که فریاد مردم از بی قانونی و ظلم دولت بلند است دولتیها

از قانون صحبت می‌کنند .

در کارخانه ی بافکار نماینده ی وزارت کار در مقابل کارگران که گفته بودند : 'ظلمت گزانی و حقوق کم زن و بچه ی ما گرسنه هستند ' با وقاحت جواب داده بود : ' اگر حقوقتان کم است نخرید و نخورید ' . در جای دیگر سرهنگی که مأمور سر هم زدن اعتصابات بوده است به کارگرانی که در جلوی در کارخانه ی چیت ری اجتماع کرده بودند گفته است ' من همین الان با شاه تماس گرفتم و ایشان فرموده اند ! اضافه کردن حقوق کارگران اصلا امکان ندارد ! '

اینست جواب دولت و شخص شاه به کارگران گرسنه و نیازمند کارخانجات تهران . طبق آخرین اخبار رسیده کارگران کارخانجات اعتصابی که تحت محاصره ی پلیس و ژاندارمری چندین شبانه روز کارخانجات را به اشغال خود در آورده بودند و بسا همکاری و جمع آوری کمک مالی از طرف اهالی جنوب تهران به آنها آذوقه رسانده می شد با حمله ی پلیس های مسلح و افراد ژاندارمری با شلیک گلوله ، تهدید سر نیزه و ضربات بانوم از کارخانجات بیرون رانده شده اند .

طبق همین اطلاعات در کارخانه ی بافکار ۲۰۰ نفر از کارگران در یک انبار بزرگ جمع شده اند و پلیس هنوز نتوانسته است این کارگران را بیرون بیاورد و مقاومت آنها همچنان ادامه دارد .

کارگران اعتصابی که در زیر فشار زندگی کمرشان خم شده است ، مسکین ، اضافه دستمزد و در حقیقت حق زندگی شرافتمندانه در این سلطنت رامی خواهند .

مردم تهران ، دانشجویان ، دانش آموزان !

در این لحظات حساس که دولت شاه خائن دست رد بر سینه ی کارگران زحمتکش زده است و جواب حق طلبی آنها را با سر نیزه می دهد و بیشترین ستمها را به آنان روا می دارد ، کارگران زحمتکش و شریف برای گرفتن حق خود هیچ پشت و پناهی ندارند ، اینست چشم و امید کارگران به همکاری و اتحاد با شما دوخته

نده است • بخصوص دانشجویان آگاه و مبارزان دانشگاهها که همیشه در دفاع از زحمتکشان پیشگام بوده اند در این روزهای حساس وظیفه ای سنگین بر عهده دارند و کماکان باید دین میهنی خود را به زحمتکشان ایران ادا کنند و بطوریکه پارچه به دفاع از کارگران زحمتکش اعتصابی برخیزند •

... سازمان چریکهای فدایی خلق ایران حمایت بی دریغ خود را از مبارزات حقوق طلبانه ی کارگران زحمتکش تهران اعلام داشته و آماده است که در جهت خواسته های کارگران تا پای جان مبارزه نماید •

* مسرک بردشمنان طبقتی کارگر *

* مسرک برد دولت ضد کارگری شاه *

* پیروز باد اعتصابات حق طلبانه ی کارگران تهران *

* زنده باد اتحاد و پیوستگی نیروهای خلق ایران *

* سازمان چریکهای فدایی خلق ایران *

* ۵شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ خورشیدی *

بدین آنکه فعلا در اینجا در مقام تحلیل کامل نقطه نظرات موجود در اعلامیه‌ی کارگری رفقای فدائی باشیم ، تنها از این نظر که مقایسه‌ی اجمالی شده باشد بیس آنچه که از نظرگاه لنین افشاگری سیاسی نام دارد . آنچه که رفقای فدائی در همین اعلامیه انجام داده اند ، و بعد ، از این نظر که تفاوت درکی که این رفقا از وظیفه‌ی خود در قبال جنبش کارگری دارند با درک لنینی که از این وظیفه وجود دارد و وظایف و نقشی که این رفقا برای طبقه‌ی کارگر قائل اند ، با وظایف و نقشی که یسک استیباط حقیقتا کمونیستی برای طبقه‌ی کارگر (پیشتاز انقلابی آن) و وظایف سیاسی و انقلابی او قائل است ، روشن شده باشد ؛ تنها به ذکر یک قسمت از گفتار لنین که به مفاهیم مورد مقایسه‌ی فوق ، اشاراتی دارد می‌پردازیم .

این تذکر در عین حال به درک این موضوع که معنا و محتوای واقعی این شعار (شعار اتحاد و پیوستگی نیروهای خلق ایران ، طرح شده در همین اعلامیه) چیست و چه ارتباطی ما بین آن و شعارهای ظاهرا متفاوت قبلی از یک طرف و مطالب مندرج در همین اعلامیه از طرف دیگر وجود دارد ، نیز کمک خواهد کرد .
و اما گفتار لنین :

“ . . . یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی تهیه‌ی زمینه‌ی افشاگرهای همه‌جانبه‌ی سیاسی است . معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده‌ها را با هیچ چیز نمی‌توان تربیت نمود مگر به وسیله‌ی همین افشاگرها . بنابراین چنین فعالیتی یکی از مهمترین وظایف سوسیال دموکراسی بین‌المللی

است * (ظاهراً سازمان چریکهای فدائی خلق ایران هم در صدد اجرای همین وظیفه بوده است ! زمینه‌ی افشاکاری هم روشن است که همین اعتصابات گسترده‌ی نیمه‌ی بهار سال جاری کارگران کارخانجات تهران می‌باشد * حالا خواهیم دید چگونه با اجرای آن می‌پردازند !) * * * (بنابراین) اگر کارگران طسوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خودسری و ظلم ، اعمال زور و سوء استفاده ، اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه‌ای باشد جواب بدهند - و آنها جوابی فقط از نظرگاه سوسیال دموکراسی نه غیر آن - در این صورت معرفت طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد * * *

تا همین جای مطلب ، اولین مقایسه‌ای که پیش می‌آید بین آن کارگرانی است که لنین از آنها صحبت می‌کند و آن کارگرانی که جملات افشاگرانه یا اعلامی‌کارگری رفقای فدائی آنها را توصیف می‌کند * کارگرانی که لنین آنها را تعریف می‌کند ، باید طوری تربیت شده باشند که بتوانند به همه و هرگونه موارد خودسری و ظلم و ... جواب داده ، آنها جوابی فقط از نظرگاه کمونیستی نه غیر آن * حالا ببینیم اعلامیه‌ی کارگری رفقا چه استنباطی از طبقه‌ی کارگر و وظیفه‌ی او دارد و اینکار مهم‌ترینش را بطور خاص در مورد یک موضوع مشخص مربوط به زندگی روزمره‌ی خود آنها چگونه پیش می‌برد * :

* مردم تهران ، دانشجویان ، دانش‌آموزان !

در این لحظات حساس که دولت شاه خائن دست رد به سینه‌ی کارگران زحمتکش زده است و جواب حق طلبی آنها را با سر نیزه می‌دهد ، بیشترین ستمها را به آنان روا می‌دارد ، کارگران زحمتکش و شریف برای گرفتن حق خود هیچ پشت و پناهی ندارند ، اینک چشم و امید کارگران به همکاری با شما دوخته شده است *

بخصوص دانشجویان آگاه و مبارز دانشگاهها که همیشه در دفاع از زحمتکشان پیشگام بوده اند. در این روزهای حساس وظیفه ای سنگین برعهده دارند و کماکان باید دین میهنی خود را به زحمتکشان ایران ادا کنند

جملات فوق که تقریباً قسمت اصلی توضیحی را در این اعلامیه تشکیل می دهد، با تکیه بر حساسیت لحظه ی کنونی شروع می شود، باید پرسید حساسیت این لحظات به چه معنا و به چه دلیلی است ؟

چون دولت شاه خائن دست رد به سینه ی کارگران زده است ! (جالب توجه است . اعلامیه ی رفقا، رابطه ی قهرآمیز و دشمنی خونین طبقاتی بین دولت سرمایه داری شاه و کارگران ایران را با بیان کامل علمی ! و کامل رسای ! " دست رد به سینه زدن " توضیح می دهد) این لحظات حساس شده اند ؟ ! آیاتاکون و بنا بر همان اصطلاح شما، دولت شاه، دست رد به سینه ی کارگران زده بود ؟ آیا به دلیل بی پشت و پناه شدن ! کارگران و اینکه برای گرفتن حقتان (یعنی همان مطالبات صنفی - اقتصادی که مضمون این اعتصابات را تشکیل می داد) دیگر هیچ امیدی به جز دانشجویان دانشگاهها و دانش آموزان نداشتند این لحظسات حساس شمرده شده اند ؟ . . . در غیر این صورت پس حساسیت این لحظسات به خاطر چیست ؟ نکند این همان لحظات حساس باشد که شما با پرداختن سستن به انتشار چنین اعلامیه هایی به جای افشاگریهای واقعا جاندار سیاسی از نظرگاه انقلابی و کمونیستی و به جای روشن کردن خطوط عملی سیاسی انقلابی برای ارتقاء سطح سیاسی این مبارزات آنها را از دست دادید ؟ و هم اکنون نیز در حال از دست دادن آن هستید ؟

و بعد، این جماعت بی پشت و پناه ! مفلوک و بیچاره ! که برای گرفتن حقوق صنفی و اقتصادی خود، چشم و امیدش را به خرده بورژوازی شهری و تازه از آن میان تنها به دانشجویان دانشگاهها، دوخته است (درست به کلمات

و اصطلاحاتی که به کار برده شده توجه کنید . چشم‌امید دوختن کارگزاران به دانشجویان ، بی‌پشت و پناه بودن آنان ، دست رد به سینه‌ی کارگران زدن دو-
 لت شاه و ... اینها مسلماً نمی‌تواند از نقطه نظرهای دیگر این رفقا نسبت به س-
 مایل اصولی و اساسی (ترجدا باشد) چه ارتباطی و چه وجه تشابهی با آن طبقه^۴
 کارگری دارد که باید اساسی‌ترین وظایف انقلاب ضد امپریالیستی و اصلی‌ترین بار
 انقلاب سوسیالیستی را به دوش بگیرد ؟ این جماعتی که شما از آن به نام طبقه‌ی کارگر
 زحمتکش و ... نام می‌برید اما بی‌پشت و پناه است ، دست رد دولت به سینمایش
 خورده و وامانده و حیران چشم‌امید به دانشجوی و دانش‌آموز دوخته است - آن
 هم برای گرفتن حقوق صنفی‌اش - آری این جماعت^۵ و پیشاتازان سیاسی و انقلابی-
 آنها ؛ چه وجه تشابهی دارند با کارگرانی که به همه و هرگونه موارد خود سری و
 ظلم ، اعمال زور و سوء استفاده - اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه‌ی باشد
 - جواب می‌دهند و آنهم جوابی فقط از نظر گاه کمی نیستی ؟ آن تربیت و آموزش
 سیاسی که از کارگران چنین رزمندگان آگاه و بصیری می‌سازد ، آن کار پر حوصله^۶ ،
 توضیحی ، افشاگرانه^۷ ، ترویجی و تبلیغی که کارگران را تا چنین سطحی از بینش
 انقلابی و دانش سیاسی ارتقا^۸ می‌دهد ، با آن تبلیغ و تربیتی که هنوز در قدم اول
 مبارزه - آنهم یک مبارزه صنفی - روحیه‌ی یاس ، عدم اتکا^۹ بخود و ... در آنها
 می‌دمد و در حالی که آنها خود^{۱۰} ، در تمام طول مدت اعتصاب غیرم^{۱۱} تمام تهدیدات^{۱۲}
 و توطئه‌های اعتصاب شکنانه رژیم^{۱۳} ، پایداری و امید و شور خود را از دست
 نداده اند و با اتکا^{۱۴} به نفس کارگری بر سر خواسته‌های خود پایدار مانده اند ...
 (بعنوان نمونه کارگران کارخانه جیت تهران و یا کارگران جیت ممتاز^{۱۵} برای مطالعه
 جزئیات مربوط به اقدامات کارگران در این اعتصابات^{۱۶} ، به فوق‌العاده خبری قیام
 کارگر - ارگان کارگری سازمان مجاهدین خلق ایران " مراجعه شود) آنها را پس
 پشت و پناه^{۱۷} ، منتظر و ناامید و ... معرفی می‌کند چه ارتباطی دارد و به چه

سرانجامی منتهی می شود ؟

بدین ترتیب آیا خود بخود این نتیجه حاصل نمی شود که بین آن گروه و جماعت بی پشت و پناه و امانده و مایوس و چشم امید دوخته به دانشجویان که شما آنان را به نام کارگر توصیف می کنید با محتوای آن توضیحات ، افشاگرها و کار تربیتی که شما برای آنها در نظر می گیرید و همه ی اینها با خود شما یعنی گروه و سازمانی که چنین درکی از وظایف خود ، از وظایف طبقه و ۰۰۰ دارد یک ارتباط منطقی و ارگانیک برقرار است ؟

یکی دیگر از مطالب شدیداً افشاگرانه ای که در این اعلامیه طرح شده است ، توضیح رابطه ی دشمنانه دولت و شخص شاه با کارگران است . شما می نویسید : " مأموران وزارت کار به کارگران اعلام کرده اند که این اعتصابات قانونی نیستند ، عجباً که در این مملکت که فریاد مردم از بی قانونی و ظلم دولت بلند است ، دلتیها از قانون صحبت می کنند . . . در جای دیگر سرهنگی که مأمور برهم زدن اعتصابات بوده است به کارگرانی که در جلوی در کارخانه چیت ری اجتماع کرده بودند ، گفته است : " من همین الان با شاه تماس گرفتم و ایشان فرمودند ! اضافه کردن حقوق کارگران امکان ندارد " ! اینست جواب دولت و شخص شاه به کارگران گرسنه و نیازمند (!) کارخانجات تهران ."

ما از شما می پرسیم کجای این موضوع که دلتیها از قانون صحبت بکنند عجیب است ؟ مگر این قانون منافع و موقعیت ممتاز چه کسانی جز طبقه ی حاکمه و همین " دلتیها " را تامین می کند ؟ اگر " دلتیها " می مورد اشاره شما ، از قانسون صحبت نکنند چه کسانی صحبت بکنند ؟ وانگهی آیا حقیقتاً فریاد مردم از بی قانونی دولت بلند است و اگر قانون اجرا شود و بی قانونی برطرف شود (اتفاقاً این درست همان چیزی است که بخش مآل اندیش تر رژیم می خواهد اجرا شود و سرای اجرای آنها مرتباً تدابیر و برنامه های جدیدتری طرح ریزی می کند) مردم راحت

خواهند شد و فریاد و اعتراضی نخواهند داشت ؟ یا نه ، درست عکس توهی می‌کند شما می‌دهید ، نفس همین قوانین و همین قید و بند های کاملاً قانونی طبقه‌ی حاکم است که شدید ترین فشار را بر توده‌ی مردم وارد می‌آورد . دریناه و پوشش همین قوانین است که هیات حاکمه به خوین ترین وضعی ، مبارزه‌ی مردم مسارا سرکوب می‌کند و توده‌های میلیونی خلق را استثمار می‌کند . مردم با مبارزه‌ی خود عملاً نشان می‌دهند که علیه همین نظم و قانون طبقاتی به پا می‌خیزند و در حقیقت امر خواهان نفی و نابودی همین قوانین هستند ؛ هر چند که این حرکت را آگاهانه انجام ندهند و بطور مشخص بیان نکنند . (۱)

بدین ترتیب واضح است که اعتصاب کارگران و حتی هرگونه حرکت مقاومت جویانه یا مخالفت ضعیف تر از اینها ، از نظر قوانین بیوزواری سرکوب گرایان و مطابق منطق طبقه‌ی حاکمه ، ضد قانونی است . قانون را آنها تعیین می‌کنند و باید منافع و مصالح و ایمنی آنها را حفظ نماید ، نه منافع و مصالح توده‌های مردم و طبقه‌ی کارگر را . شما درست به جای آنکه از این موضع از موضعی طبقاتی ، سیاسی و سوسیال دموکراتیک (کمونیستی) ، به توضیح و افشای ماهیت این قوانین و انگاه

(۱) - بعنوان مثال ، به اقدامات خانه سازی مردم در شهرکها و محلات اطراف تهران مانند شمیران توجه کنید . این اقدامات ، مسلماً از نظر دولت و قوانین موجود ، اقداماتی غیر قانونی هستند ؛ اما از نظر مردم چی ؟ آیا مردم عملاً ملاحظه این قوانین را می‌کنند ؟ (یا هزاران قانون دیگر که توده مردم سعی در زیر پا گذاردن آن دارند) ما در اعلامیه توضیحی خودمان مورخ ۲۵ / ۳ / ۵۵ که بمناسبت انفجار پاسگاه شمیران نو و محل شهرداری این منطقه ، منتشر شده است ضمن تفسیر کوتاهی پیرامون مبارزات حق طلبانه‌ی مردم شمیران نو در طی بیش از یکسال اخیر ، محتسوا و ماهیت مترقی اقدامات آنان که مستقیماً علیه قانون و نظم طبقاتی حاکم سمت دارد ، نشان داده ایم .

دولت شاه خائن به " قانون " و قانون طلبی مزدوران وزارت کار بپردازد ، به يك پيمان مبتذل عاطفی ، روئائی و خرده بورژوا مابانه از قضیه ، مبنی بر " درآمدن فریاد مردم از بی قانونی دولت شاه " اکتفا می‌کند .

همینطور در مورد پاسخ شاه که می‌گوید چنین اضافه دستمزدی امکان ندارد :
 شما به جای آنکه این عدم امکان را از نظر اقتصادی و سیاسی معنا کسرد و رابطه ی آنرا با تمام سیستم سرمایه داری خونخوار ایران و تناقضات اجتناب ناپذیر درونی آن ، از جمله مسئله ی تورم وحشتناک ناشی از غارت میلیاردها تومان درآمد نفت توسط امپریالیستها و هیات حاکمه ، سرشکن کردن فشار این تورم به دوش زحمتکشان ، اوج یافتن تضاد کار و سرمایه در جامعه و ... توضیح بد هید و از همین جا ماهیت ضد خلقی - ضد کارگری شاه و رژیم مزدورش را نتیجه بگیرید ، به جای آنکه از موقعیت مساعد عینی ای که اعتصایات گسترده کارگری پیش آورده برای ارتقاء سطح سیاسی و آگاهی انقلابی طبقه استفاده کنید و ... آنطور که گویاکشف قابل ملاحظه ای کرده باشید بلافاصله بعد از همین جمله می‌گویید : " اینست جواب دولت و شخص شاه به کارگران گرسنه و نیازمند (فقط دو کلمه ی " بدبخت " و " گدا " کم دارد تا توصیفات شما کامل شود !) کارخانجات ایران " .
 بسیار خوب ، جواب دولت و شخص شاه به کارگران گرسنه و نیازمند این باشد ، این چه چیزی را ثابت و چه چیزی را نفی می‌کند ؟ این جواب را که خود کارگران هم شنیده بودند و به قول خودتان همان جناب سرهنگ ، رك و راست و بطور علنی در مقابل همه کارگران این جواب را نقل کرده بود . حالا حرف و توضیح شما چیست ؟ آنها می‌گویند این اضافه دستمزد ها امکان پذیر نیست و لابد برایش هزار دلیل هم می‌آورند (و یا حتی هیچ دلیلی هم نمی‌آورند) ، این دیگر بعهده ی آن سازمان انقلابی پیشتاز طبقه است که دلایل واقعی این عدم خواست و این عدم امکان را که در ماهیت و تضاد های سیستم سرمایه داری و دیکتاتوری خونخوار حاکم ایران نهفته

است ، به کارگران نشان بد همد ، آنرا افشاء کند ، و از آنجا وظایف عملی برینمود .
 های مشخص سیاسی در مقابل جنبش قرار دهد ؛ نه آنکه همان حرف و همان
 اقرار جناب سرمتگ مزدور را مجدداً به عنوان يك توضیح افشاگرانه تکرار
 نماید ! اما اگر شما ، درباره این مسایل نه تنها هیچگونه توضیح سیاسی ای
 بر اساس يك نقطه نظر انقلابی کمونیستی ارائه نمی دهید ، بلکه اساساً توضیحی
 نمی دهید ؛ اگر کار افشاگری شما جز تکرار ساده و قایع و یا ذکر مجدد همان
 بهانه های مزدوران رژیم چیز دیگری نیست و اگر تربیت سیاسی و آسوسوزش
 انقلابی شما ، عملاً چیزی جز تبلیغ و تحویل مثنی احساسات روشنفکرانه و عواطف
 غلیان یافته به این طبقه نیست (حالاً از تمام شواهد آید آلیستی ۰۰۰ در همین
 عواطف و ذهنی گرای های دیگر نسبت به وظایف خود و طبقه می گذریم) ؛ آن
 وقت آیا نباید پرسید در چارچوب مثنی مسلحانه ی پیشتاز ، معنای تربیت
 و آموزش سیاسی و انقلابی طبقه در نزد شما چیست ؟ کار افشاگری سیاسی را
 شما چگونه معنا می کنید ؟ معنا و مفهوم آن ، تربیتی ، که به کارگران یاد
 بد دهد که چگونه از پایگاه نقطه نظر سوسیال دمکراتیک به همه و هرگونه موارد
 ظلم و خود سزی - اغم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه ای باشند - جواب بد دهند
 چگونه مورد قبول شماست ؟ (همانطور که ملاحظه می شود معنا و مفهوم این
 وظایف مورد نظر است نه شکل اجرایی آن که مسلماً متناسب با شرایط خاص هر
 جامعه و خط مثنی اساسی آن جنبش ، قابل پیشبرد است) و اصولاً آیا نباید پرسیده
 شود معنا و مفهوم که شما از طبقه ی کارگر ، از وظایف سیاسی و انقلابی این طبقه ،
 از نقش پیشتاز انقلابی نسبت به آن ۰۰۰ دارید چه وجه تشابهی با معنا و مفهوم
 لنینی این مقولات دارد ؟ و چگونه می توان قبول کرد که افشاگری به اصطلاح سیاسی
 شما ، يك افشاگری سیاسی - انقلابی از پایگاه و نقطه نظر کمونیستی است ، نه
 روایت خرد ، بورژوا ما بانه ی يك واقعه از طرف يك روشنفکر احساساتی که شعور و فهم

کارگران را آماده‌ی پذیرش و درک این قبیل مفاهیم نمی‌دانند و ... ؟
 و اما ادامه‌ی گفتار نئین :

... هرگاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و ...
 ... آنها - یعنی دارای جنبه‌ی فعلی - یاد نگیرند هریک
 ... از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری ، اخلاقی و ...
 ... مشاهده قرار دهند (فعلا که از نظر اعلامیه‌ی رفقای ...
 ... فدائی این دانشجویان هستند که باید کارگران را مورد مشاهده ...
 ... قرار دهند !) هرگاه آنها یاد نگیرند تجزیه و تحلیل ماتریا -
 ... لیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملا در تمام جوانب فعالیت و ...
 ... حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی به کاربرند . (۱) در ...
 ... این صورت معرفت توده‌های کارگر نمی‌تواند معرفت حقیقتسا ...
 ... طبقاتی باشد . کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه‌ی ...
 ... کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد به خود وی معطوف می‌دارد ...
 ... سوسیال دموکرات نیست . زیرا طبقه‌ی کارگر برای اینکه خود را ...
 ... بشناسد باید بر مناسبات متقابل کلیه‌ی طبقات جامعه‌ی معاصر

(۱) - آیا اعلامیه‌ی رفقا ، چنین آموزشی به طبقه‌ی من دهد ؟ هر آدم منصفی که از
 القای وظایف انقلابی کمونیستها نسبت به طبقه‌ی کارگر مطلع باشد ، بعد از
 خواندن این اعلامیه خواه نا خواه به رفیق نویسنده‌ی این اعلامیه خواهد گفت :
 " رفیق عزیز ! شما همینقدر که لطف بفرمایید و از پراکندن این قبیل اعلامیه‌های
 توضیحی ! و انشاگرانه ! که به جای روشن کردن ذهن طبقه‌ی کارگر به روشنائی
 اندیشه‌ی علمی ، آنها را انواع ایده‌های ایده‌آلیستی ، تعبیر و تفسیرات
 احساساتی از وقایع و گرایشات مایوسانه‌ی روشنفکری ، روحیه‌ی عدم انکساف به نفس
 و ... پرمی‌کند ، خود داری کنید وظیفه‌ی خودتانرا به حد کفایت انجام
 داده اید ! " این آدم منصف به شما خواهد گفت : " شما ذهن طبقه‌ی کارگر و

وقف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد * (پایان نقل قول
 صفحات ۳۲۲ و ۳۲۳ منتخب آثار ، تاکیدات از خود نویسد و
 برانترها از طرف ماست)

اکنون در نظر بگیرید يك سلسله اعتصابات صنفی - اقتصادی کارگری در کار-
 خانه های مختلف تهران رخ داده است * يك سازمان انقلابی کمونیستی بر حسب
 تعریفی که لنین از افشاگری سیاسی و نحوه ی تربیت سیاسی طبقه ی کارگرو ۰۰۰
 می کند و متناسب با خصوصیت شرایط اجتماعی و سیاسی که در ایران حاکم است ،
 باید قاعدتا اساس کار تبلیغ سیاسی و افشاگرانه ی خودش را بر موارد زیر استوار
 سازد :

۱ - علل و ریشه های اجتماعی - اقتصادی این اعتصابات را بر پایه يك
 تجزیه و تحلیل ماتریالیستی از اوضاع مورد توجه قرار دهد * بر این اساس ، اولاً
 پراتیک خاص و روزمره ی مبارزاتی آنها تئوریزه می شود ، ثانیاً به این طریق ضمن
 جمع بست مناسبی از کار روزمره ی آنان ، در عین حال نحوه ی این جمع بندی را نیز
 بعنوان آموزش زنده ای در مقابل طبقه و پیشروان آگاه آن قرار خواهد داد *
 بعنوان مثال و نمونه می توانید به تحلیل ما در همین باره ، در اعلامیه ی
 همبستگی که به مناسبت همین اعتصابات در ۱۸ اردیبهشت منتشر کردیم ، آنجا که
 صحبت از بحرانهای توریسی رژیم می شود مراجعه کنید (۱) .

مبارزان پیشرو آنها با این قبیل توضیحات ! مشعشع خود مبنی بر بی پشت و پناهی
 کارگران و چشم امید دوختن به دانشجویان و ۰۰۰ مشوب نکید * آموزش ماتریا-
 لیسم و یاد دادن شیوه ماتریالیستی تجزیه و تحلیل در مورد تمام جوانب و حیات
 تمام طبقات و قشرها به طبقه ی کارگرو پیش کستان ! *

(۱) - در قسمتی از این اعلامیه نوشته می شود : * دولت مزدور شاه جنایتکار که
 میلیارد ها تومان درآمد ناشی از حراج نفت را به چاه و بل طمع و حرص و آرزومایه -

۲ - باید رابطه‌ی مشخصی که این اعتصابات - بعنوان حوادث و وقایع روزمره و زمینه‌ی عینی و اصلی افشاگری - با تمام مظاهر حیات سیاسی و اجتماعی... خود کارگران و طبقات دیگر خلق و همچنین دشمن دارد و یا می‌تواند و باید داشته باشد، پیدا نمود و آنرا بطور روشنی تشریح کرد. به عبارت دیگر پیش‌تاز طبقه، می‌باید وظیفه‌ی تشریح سیاسی این وقایع را از نقطه نظر سوسیال دموکراتیک بعهد گرفته و موضع سیاسی خود و طبقه‌ای که نمایندگی آنرا بعهده دارد نسبت به این قنایا اعلام نماید.

داری خونخوار ایران، خود شاه، دربار فاسد او و اربابان آمریکایی و انگلیسی‌اش سران بر کرده است، اینک با بحران توری شدیدی روبرو است و از طرف دیگر فشارها و مزیقه‌های مالی جدیدی را متحمل می‌شود که نتیجه‌ی مستقیم خنثی شدن اثرات انبساطی افزایش هنگفت درآمد نفت در سه سال گذشته بوده است. در اس این مشکلات تورم سرسام آور فعلی قرارداد که دقیقاً ناشی از چپاول میلیارد ها تومان درآمد نفت توسط هیات حاکمه‌ی فاسد ایران است. با آنکه این تورم بزرگ‌ترین و بدترین ضرباتش را بر طبقه‌ی کارگر، بر زحمتکشان و مزد بگیران میهن ما وارد می‌سازد، با آنکه قدرت خرید بسیار نازل آنها را که حتی کفاف وسایل اولیه‌ی زندگی را نمی‌دهد، باز هم کاهش می‌دهد؛ با این وصف، رژیم جنایتکار شاه می‌خواهد این بار نیز مانند همیشه و مانند تمام رژیم‌های سرمایه‌داری، سنگینی بار بحران و تورم را به دوش زحمتکشان ایران و در وهله‌ی اول بردوش کارگران ایران قرارداد. سرمایه‌داران خونخوار حاکم که از بالاترین نرخ‌های سود، نسبت به خیلی از کشورهای سرمایه‌داری، بهره می‌برند، اینک می‌خواهند باز هم به بهای فزاینده، گرسنگی روزافزون ترو در بدری بیشتر زحمتکشان ایران، همچنان به تشدید روزافزون استثمار وحشیانه خود ادامه دهند. ارائه‌ی فرمول مسخره‌ی اضافه دستزد در سال جاری که عبارت از یک درصد دستزد سال گذشته به اضافه‌ی ۲۰ ریال است، اولین توطئه‌ی ضد کارگری است که رژیم شاه، سال جدید را با آن آغاز کرده است. نتیجه‌ی ای جز سرشکن کردن بحران توری بردوش طبقه‌ی کارگر ایران ندارد. اما مقاومت پرشور و مبارزه‌ی یکپارچه و حق طلبانه‌ی شمس، بخوبی نشان داد که توطئه‌های ضد کارگری - ضد خلقی دولت شاه جنایتکار چگونگی

نمونه های روشنی از تعیین این روابط را درد و اعلامیه همبستگی با مبارزات کارگران و اعلامیه ی پیام به نیروهای آگاه و مبارز خلق - منتشره در ۱۸ اردیبهشت ۵۵ از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران - می توان مشاهده کرد .

در اعلامیه ی همبستگی ، روشن می شود که چگونه مبارزه ی فعلی کارگران جزو بسیار کوچکی از آن وظیفه ی بزرگ و انقلابی - یعنی وظیفه ی سرنگونی رژیم سرمایه داری حاکم - است که در مقابل زحمتکشان ایران قرارداد و جز با پیمودن این راه انقلابی ، زحمتکشان ایران نخواهند توانست آزادی خودشان را به دست بیاورند و الخ . یا در اعلامیه ی درم - پیام به نیروهای انقلابی و مترقی خلق - آنجا که صحبت از ضرورت تلفیق آگاهی انقلابی با جنبش خود بخودی طبقه و رمز شکست ناپذیری این تلفیق، به عمل می آورد و سپس به تعیین وظیفه برای نیروهای انقلابی خلق می پردازد و . . . نمونه های دیگری از این تعیین رابطه و پاسخگویی و موضعگیری مشخص در قبال حوادث روزمره را از دیدگاهی کمونیستی نشناختن می دهد .

۳ - ضمن این بررسی ها ، اصلی ترین نتایج عملی فوری و دراز مدت سیاسی و تئوریک حاصل از این وقایع (زمینه افشاگری) جمع بندی شده و بعنوان یک شعار مشخص عملی یا یک رهنمود روشن سیاسی یا سازمانی ، در مقابل طبقه و نیروهای پیشتاز آن و سایر نیروهای پیشتاز خلق گذارده شود .

مثال بارز این مورد ، شعارهایی است که درد و اعلامیه ی فوق الذکر - منتشره در ۱۸ اردیبهشت - چه از نظر عملی (شعار : نان ، مسکن ، آزادی) و چه از نظر سیاسی (وحدت نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن وحدت نیروهای انقلابی پرولتری) طرح شده است . مخصوصا نحوه ی طرح این شعارها و آن سلسله

مشیت محکمی پاسخ داده می شود

مقدمات و استدلالاتی که این شعارها از آنها منتج شده اند ، در اینجا قابل توجه هستند .

۴ - ۰۰۰

۵ - ۰۰۰

اکنون مشاهده اینکه سازمان جرکهای فدائی خلق ایران ، چگونه به وظیفه انقلابی کمونیستی خود ، در این افشاگری مشخص سیاسی عمل کرده است ، احتیاج به هیچ بحث و استدلال دیگری ندارد . کافیت کسی فقط یکبار دیگر به این اعلامیه نگاه بیندازد تا نتیجه ی تام و تمام این مقایسه بطور کامل روشن شود . (ر.ک به همین اعلامیه که در ضمیمه ی این نوشته آمده است)



اکنون نتایج این مقایسه در زمینه ی ماهیت افشاگرانه ی اعلامیه ی کارگری سازمان جرکهای فدائی آشکارا روشن شده اند . اما در زمینه ی ماهیت شعارهای آن ، که در آن عنوان می شود هنوز صحبت هایی وجود دارد که طرح آنها می تواند به روشنی بیشتر مطلب کمک نماید . بنابراین آنچه که بلافاصله بعد ، مورد توجه قرار می گیرد مسئله ی طرح شعار " اتحاد طبقه کارگر با قشرهای مختلف شهری " و سپس تعمیم این اتحاد به کل نیروهای دیگر خلقی در شعار " اتحاد و پیوستگی نیروهای خلق ایران " در همین اعلامیه مورد بحث است . در اعلامیه بعد از ذکر مقدماتی در مورد وضعیت کارگران انقلابی گفته می شود : " در این لحظات حساس که دولت شاه خائن دست زد به سینه ی کارگران زحمتکش زده است و ... کارگران برای گرفتن حق خود هیچ پشت و پناهی ندارند . اینک چشم و امید کارگران بسه همکاری و اتحاد با شما (مردم تهران ، علی الخصوص دانشجویان و دانش آموزان !)

دوخته شده است ۰۰۰" و سپس در چند جمله بعد و در آخر متن " با بانگسی
رسا شعار داده می شود :

" زنده باد اتحاد و پیوستگی نیروهای خلق ایران :

اولین سوالی که در اینجا پیش می آید اینست که آیا سازمان چریکهای فدائیان
خلق ایران، از آخرین مواضع گذشته ی خود درباره ی وحدت عدول کرده است
(هر چند که این مواضع نیز بنا به ماهیت التقاطی خود هیچگاه از يك استواری
بنیادی برخوردار نبوده دائما در حال نوسان بوده است) مواضع جدیدی را، این
بار بر اساس درك ضرورتهای عینی وحدت نیروهای انقلابی خلق، مورد قبول قرار
داده است ؟

در وهله ی اول مطالعه این اعلامیه و مخصوصا صراحت شعارهای مطرح شده
در آن به نظر می رسد که باید تصور مثبتی از این سوال داشت ؛ اما تنها دقت
بیشتری روی مضمون و محتوای آن مقدماتی که این شعار را موجب شده است، تصور
فوق را به همان سرعت و فوریت ایجاد آن منتفی می سازد . و بدین ترتیب بار دیگر
نشان داده می شود که تصور این رفقا از مقوله وحدت نیروهای انقلابی خلق و
شعارهایی که در همین باره می دهند، نه بر حسب ضرورتهای رشد و توسعه ی
جنبش انقلابی خلق، نه بر اساس ضرورتهای گریز ناپذیر مرحله ی توده ای کسردن
جنبش مسلحانه و ۰۰۰ بلکه بر اساس همان معیارها و ضوابطی که احساسات،
تمایلات و گرایشات روزمره ی فردی و گروهی این رفقا در صدر آن قرار دارد، معین
می گردد .

اگر این تمایلات و گرایشات فردی و گروهی، روزگاری بسیار دور در همین
یکسال پیش ! - نفی شعارهای وحدت گذشته، رد شعار وحدت نیروهای انقلابی
خلق، طرح شعارهای به اصطلاح جدید وحدت (و در واقع شعارهای ضد
وحدت !) مبنی بر : " همکاری فقط در عمل مشخص"، " جنبه نه ! " ولسی

" همکاری هر چه بیشتر " نیروهای انقلابی، بلی ! شعار فوری و کنکرت " وحدت کامل کلیه مارکسیست - لنینیست ها ۰۰۰ " و الخ را ایجاب می‌کرد ، امروز هم درست همین تعابلات فردی و گروهی و احساسات ذهنی و ۰۰۰ هستند که شعارهای دیگری را - شعار " اتحاد طبقه ی کارگر با طبقات و قشرهای غیر پرولتری شهری - دانشجویان ، دانش آموزان و ۰۰۰ " و شعار " اتحاد وییو - ستگی نیروهای خلق ایران " را ایجاب می‌کنند ! بدون آنکه هیچیک از ضروریتهای سیاسی و انقلابی جنبش ، نویسنده را به ضرورت طرح آن رسانیده باشد .

قضیه به اندازه ی کافی روشن است . صرف نظر از تمام آن مواردی که قبلا در مقالات دیگر همین نشریه مورد بحث قرار گرفته اند ، کافی است باز هم نگاهی به متن همین اعلامیه بیندازیم و توجه کنیم که آن ضروریات و ملزوماتی که از نظر نویسنده ، اعلامیه طرح چنین شعاری را لازم ساخته است چه بوده است ؟

نویسنده بعد از شرح بسیار ناقص و کاملا الکی از چگونگی مبارزات اخیر کارگری تهران (مبارزه به خاطر دستمزد و پاره ای حقوق صنفی و اقتصادی دیگر) موقعیت فعلی کارگران را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد .

مطابق این ارزیابی ، اعتصابات و مبارزات اقتصادی کارگران هر آینه اگر اتحادی بین این طبقه و سایر نیروها و در وهله ی اول نیروهای خرده بورژوازی شهری صورت نگیرد ، بنا به دلایل زیر به سرانجام پیروزی نرسیده و شکست خواهد خورد . این دلایل عبارتند از :

- ۱ - دولت شاه خائن در مقابل درخواستهای کارگران شدید مقاومت کرده و بتایر اصطلاح نویسنده ی اعلامیه : " دست رد به سینه ی کارگران زحمتکش زده است " . بنابراین طبیعی است که کارگران باید برای گرفتن حقوق صنفی و اقتصادی خود تنها به مبارزه و پایداری باز هم بیشتر خود امیدوار باشند .
- ۲ - اما بزم نویسنده ی اعلامیه ، کارگران ایران (۱) (و یا کارگران اعتصابی)

تهران ، هر کدام که باشد چندان تفاوتی نمی‌کند ؛ چون بهر حال کارگران تهرانی هم بخش اعظمی از کارگران ایران را تشکیل می‌دهند (دارای آن نیروی کمی و کیفی لازم که بتوانند در این مبارزات موفق بشوند نیستند ؛ زیرا باز هم بنا بر اصطلاح نویسنده : " کارگران زحمتکش و شریف برای گرفتن حق خود (معلوم است این حق ، همان اضافه دستمزدی است که کارگران طالب آن بوده اند) هیچ پشت و پناهی ندارند " ! یعنی استیفای این حقوق (صنفی - اقتصادی) مستلزم وجود يك پشت و پناه در میان سایر طبقات خلق است !

۳ - اما این تنها نویسنده‌ی محترم ما نیست که این موضوع نا توانی و بی پشت و پناهی و ... کارگران و کارگران اعتصابی را فهمیده است ؛ بلکه خود کارگران هم این موضوع را متوجه شده و " اینک چشم و امید به همکاری و اتحاد با مردم تهران (علی‌الخصوص) دانشجویان و دانش‌آموزان دوخته اند " !

۴ - بنا بر همه‌ی دلایل فوق است که نویسنده به ضرورت این همکاری و این اتحاد ! و پیوستگی !! دست یافته و با صدای غزایی اعلام می‌نماید : " زنده باد اتحاد و پیوستگی (!) نیروهای خلق ایران " .

پاورقی مربوط به صفحه قبل

(۱) - واضح است " طبقه‌ی کارگر " با فرد کارگریا با عده‌ی بخصوصی کارگر ، کاملا تفاوت دارد ولی در اینجا بهیچوجه صحبت از يك فرد یا يك جمع ساده‌کارگری نیست . صحبت از سرنوشت و آینده " سیاسی کارگران " بطور مجرد و عام است و طبیعی است این صحبت ، خود بخود " کارگر " را در مفهوم طبقاتی و وابسته به طبقه‌اش در نظر می‌گیرد . با همه‌ی تمامیت و عمومیتی که این مفهوم شامل آنست مثلا وقتی می‌گوییم " چشم و امید کارگران به همکاری و اتحاد با مردم تهران بخصوص دانشجویان و دانش‌آموزان دوخته شده است " این معنایش آن نیست که مثلا فقط چشم امید کارگران فلان کارخانه به اتحاد و همکاری با دانشجویان و ... دوخته شده ؛ بلکه این مفهوم شامل کلیه عناصر طبقه ، خود طبقه و از جمله شامل سازمان سیاسی نماینده این طبقه هم خواهد بود . یعنی معنای دیگر این گفتمان

بی پایگی و غیرمارکیستی بودن این ارزیابی بخودی خود واضح است و احتیاجی به تشریح بیشتر آن ، یعنی بیشتر از چیزی که در همان برخورد اول قابل درک است نیست (۱) . نویسنده به جای آنکه توده ی کارگر را به تشدید و توسعه ی این مبارزات فرا بخواند و رهنمودها و شعارهای مشخص عملی (و نظری) برای بسیج تعداد هر چه بیشتر از کارگران و پیوستن آنها به صفوف اعتصابین مطرح سازد ، به جای آنکه در عین حال جزئی بودن مضمون این مبارزات را توضیح داده و خواهان انقلابی کردن و سیاسی تر کردن این مبارزات بشود ، در این مسیر و از دیدگاه این ضرورت شعار وحدت نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن وحدت نیروهای انقلابی پرولتری را نتیجه بگیرد ؛ مقوله ای به نام ناتوانی و بی پشت و پناهی کارگران در استیفا^ی حقوق صنفی و اقتصادی خود را مطرح کرده ، آنها را تا سرحد يك اصل ارتقا داده و از این دیدگاه ، یعنی دیدگاهی اگونیومیستی ، اصلاح طلبانه و تردیونیونیستی شعار وحدت و پیوستگی نیروهای خلق را که طبیعتاً هدفی جز کمک به مبارزه صنفی - اقتصادی طبقه ی کارگر نخواهد داشت ، مطرح می سازد !!

لنین می گوید :

" کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه ی کارگر را فقط و فقط

و حتی در اکثر موارد بخود وی معطوف می داند ، سوسیال دموکرات

نیست . "

و اعلامیه ی کارگری رفقای فدائی ، نه تنها ذهن طبقه ی کارگر را فقط و فقط

است که سازمان سیاسی نماینده طبقه ی کارگر ایران ، چشم امید شیه همکاری و اتحاد با سازمانها و گروههای سیاسی نماینده این اقشار دخته شده است و ... الخ (۱) - البته در اینجا جای بحث بسیار مفصلی بر سر آن رشته نقطه نظرهای سیاسی و ایدئولوژیکی که به چنین ارزیابی هایی انجامیده اند ، خالی می ماند ، ولی روشن است که جای این بحث دیگر در این نوشته نیست .

به خود او بلکه ذعن او را به مسایل جزئی و فرعی و غیرسیاسی ، به مسایل صنفی طبقه و در واقع به پایین ترین تشرهای طبقه متوجه می سازد !

طرح شعار اتحاد و پیوستگی طبقه ی کارگر با سایر نیروها ، صرفاً بدین علت که رژیم شاه خائن در مبارزه ی اقتصادی کارگران دست رد به سینه ی آنها زده ، بدین علت که کارگران در استیفای حقوق اقتصادی و صنفی خود بی پشت و پناه هستند و توانایی پیروزی در مبارزه صنفی خود را بدون وجود یک پشت و پناه در طبقات دیگر دارا نیستند و نتیجتاً چشم امید به دانشجویان و دانش آموزان و سایر تشرهای خلقی دوخته اند ، چه معنای دیگری دارد ؟ آیا جز این است که یک معنای آن (۱) درست همین متوجه ساختن ذهن نیروهای پیشرو کارگری به مناطق جزئی طبقه ، به پایین ترین سطح منافع طبقه و نتیجتاً متوجه کردن ذهن طبقه ی کارگر و تشرهای پیشرو آن ، نه فقط به خود طبقه بلکه به تشرهای پائینی (عقب افتاده) طبقه است ؟ بدین ترتیب طرح یک شعار مشخص سیاسی ، برای تمام نیروهای انقلابی جامعه - اتحاد و پیوستگی نیروهای خلق ایران - زمانی که مبنای این اتحاد نه هدف برانداختن رژیم سرمایه داری حاکم و ارتقا دادن سطح مبارزه ی روزمره ی توده ها تا سطح یک مبارزه ی سیاسی انقلابی و نه گسترش موقعیت توده ای جنبش مسلحانه ، بلکه تنزل مبارزه ی انقلابی تا سطح یک مبارزه ی محدود صنفی - اقتصادی و حمایت از این مبارزه باشد ، چه معنای دیگری جز سرفرو برد آوردن در مقابل جنبش خود بخودی طبقه ، جز منحرف کردن ذهن و فعالیت

(۱) - ما در اینجا ، همانطور که از ذکر دلایل بیشتری راجع به مردود بودن این شعار و پایگامی که موجد آن شده است خود داری کردیم و فقط به مقایسه این شعار و قول لنین اکتفا کردیم ، همانطور نیز از بسط بیشتر معانی حاصل از طرح این شعار و دیدگاهی که شعار از دریچه ی آن طرح شده ، به جهت رعایت لزوم اختصار خود داری می کنیم .

نیروهای پیشرو طبقه ی کارگر از مبارزه ی انقلابی و سیاسی طبقه ی خود و طبقات دیگر خلق به مبارزه ی محدود صنفی - اقتصادی و مخدوش کردن حقانیت شعار " وحدت نیروهای انقلابی خلق به خاطر درهم شکستن رژیم دیکتاتوری حاکم " می تواند داشته باشد ؟ طبقه ی کارگر ایران ، اتحاد با سایر نیروهای انقلابی را اساسا در پیروسی چه نوع مبارزه ای احتیاج دارد ؟ در پیروسی مبارزه اقتصادی و خود بخودی طبقه ی خود شریک در پیروسی يك مبارزه ی سیاسی - انقلابی برای برانداختن رژیم حاکم ؟

لنین می گوید حس مشاهده ، توجه و ذهن طبقه ی کارگر نه تنها باید بطور مستمر و فعالی به مسایل سیاسی و منافع اساسی طبقه ی خود معطوف باشد ، بلکه باید عمده تا حتی در اکثر موارد به مسایل سیاسی و چگونگی فعالیت و زندگی اجتماعی و ... طبقات دیگر توجه بیشتری نشان دهد و خود را موظف به موضع گیری و پاسخگویی در قبال موقعیتها و مسایل مبتلابه آنها و مظالم و فشارهایی که بر روزوازی بر آنها اعمال می کند بداند آنها موضوع گیری و پاسخگویی ای که فقط بر پایه ی يك نقطه نظر سوسیال دموکراتیک (کمونیستی) استوار باشد و لا غیر (نقل به معنی از همان جملات اصلی) و شما برعکس نه تنها طبقه ی کارگر را در موضعی انفعالی قرار می دهید ، نه تنها توجه و حس مشاهده او را به مسایل سیاسی قشرها و طبقات دیگر خلقی و حتی مسایل و منافع اساسی سیاسی خود او متوجه نمی کنید ، بلکه تمام این طبقه و طبیعتا نیروهای پیشرو و انقلابی آنها و سایر نیروهای مترقی و انقلابی خلق را وامی دارید که طبقه ی کارگر را مورد مشاهده قرار دهند ! آنها نه مسایل سیاسی و انقلابی این طبقه را ، بلکه مسایل صنفی و اقتصادی او را ، نه پیشرو طبقه را بلکه قشرهای پائینی و حداکثر میانی آنها !

بی جهت نیست که من گویم تازه همین اتحاد و وحدتی که شما بعد از به اصطلاح نقض " شعارهای وحدت " گذشته خود مطرح کرده اید ، از اساس با استنباطی

که رفیق احمدزاده از همین شمار دارد و با استنباط سازمان ما که ضمن ارائه دلایل متعدد تر و همه جانبه تری متناظر با پیشرفت امر مبارزه، مؤید نظرات رفیق احمدزاده است مغایرت دارد. این تغایر و تفاوت را می توان از بررسی تطبیقی مضامین موجود در همین اعلامیه مورد بحث و دو اعلامیه ای که از طرف سازمان ما در باره ی همین اعتصابات و مبارزات (اعتصابات و مبارزات کارگری اخیر تهران در بهار سال جاری) منتشر شد نیز به روشنی مشاهده کرد. ما نیز در هر دو این اعلامیه ها شعار وحدت را طرح کردیم؛ اما مسلماً نه از آن درجه ای که اعلامیه ی "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" مطرح کرده است (همانطور که توضیحات افشاگرانه ی ما هم در این اعلامیه ها از درجه و پایگاه دیگری گرفته است) در رسته های از این اعلامیه ها چنین نوشته می شود: "..... رژیم دست نشانده ی شاه و سرمایه داری پوسیده ی حاکم ایران، این یار تنها بایکسی ازد و نیروی آگاه یا خود بخودی جامعه، یعنی سازمانهای انقلابی یا مبارزه ی خود بخودی توده ها روبرو نیستند که هر کدام را مجزا از یکدیگر سرکوب نمایند؛ بلکه وجود هر دو نوع مبارزه و امکان بسیار مساعد تلفیق بین آنها، تلفیق مبارزه ی انقلابی که هم اکنون به طور عمده در وجود سازمانهای انقلابی مسلح پیشماز تجسم می یابد با مبارزه ی صنفی - اقتصادی که مخصوصاً در مبارزات کارگری متجلی می شود، همان پدیده ی جدیدی است که وضع را برای آنها خطرناک کرده است. بدینقرار وظیفه ی بسیار مهمی در مقابل سازمانها و نیروهای انقلابی، نیروهای مبارز آگاه جامعه، گروهها و محافل دموکراتیک خلقی قرار می گیرد. این وظیفه عبارتست از کوشش برای متحد کردن نیروهای انقلابی خلق، نه تنها به خاطر حمایت از مطالبات و خواسته های حق طلبانه ی صنفی - اقتصادی مبارزه ی کارگران و سایر زحمتکشان ایران، بلکه همچنین و مهمتر از آن، به خاطر سیاسی تر کردن، به خاطر انقلابی کردن مبارزات روزمره ی آنان، به خاطر آنکه درست از همان جایی که نقطه ی ضعف و

حلقه‌ی گسته و ضربه پذیر دشمن را تشکیل می‌دهد به او حمله کنیم . اتحاد نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن اتحاد نیروهای انقلابی پرولتری ، به‌کوشش همه‌ی نیروهای پیشرو خلق ، همه‌ی کارگران آگاه ، انقلابیون و روشنفکران مبارز ، زحمتکشان و اقشار و طبقات آگاه و مبارز خلق نیاز دارد

(نقل از " پیام سازمان مجاهدین خلق ایران به نیروها و قشرهای آگاه و مبارز خلق به مناسبت اوج گیری مبارزات حق طلبانه‌ی کارگران ")

و یا در اعلامیه‌ی دیگری تحت عنوان : " همبستگی سازمان مجاهدین خلق با مبارزات حق طلبانه‌ی کارگران " که باز هم در همان موقع منتشر گردیده نوشته می‌شود :

" رفقای کارگر ! سازمان ما ضمن اعلام همبستگی عمیق خود با مبارزات پرشور کارگران ایران ، ضمن تأیید و پشتیبانی کامل از همه‌ی درخواستهای صنفی و مطالبات اقتصادی شما و تأکید بر ضرورت تشدید و توسعه‌ی باز هم بیشترین این مبارزات از همه‌ی کارگران پیشرو ، از همه‌ی نیروهای واقعا پرولتری جامعه دعوت می‌نماید که برای بسیج سیاسی طبقه‌ی کارگر ، نیروهای خود را متحد کنند (توجه کنید اتحاد در رابطه با بسیج سیاسی طبقه توصیه می‌شود) . اتحاد نیروهای آگاه ، پیشرو و انقلابی طبقه‌ی کارگر ، شرط لازم بسیج سیاسی طبقه برای سرنگونی سرمایه داری حاکم ایران است (در اینجا نیز مشخصاً هدف از این بسیج سیاسی ، یعنی سرنگونی سرمایه داری حاکم ، معین شده است) و آن اکنون خواننده‌ی منصف ، خود بخوبی می‌تواند با ادامه‌ی بررسی تطبیقی این موارد سه گانه - گفتار لنین درباره‌ی چگونگی افشاگرهای سیاسی از طرف یک سازمان انقلابی کمونیستی ، * اعلامیه‌ی کارگری سازمان ما مورخ ۱۸ اردیبهشت و اعلامیه‌ی کارگری رفقای فدائی مورخ ۱۶ اردیبهشت - سلسله‌ی این استدلالات را تا نقد کامل و همه جانبه نقطه نظرهای موجود در اعلامیه‌ی کارگری سازمان چریک های فدائی خلق ایران ادامه دهد .

نامه سرگشاده

يك رفيق مجاهد

به

سازمان چريکهای فدائی خلق ايران

www.iran-archive.com

نوشته

يك رفيق مجاهد

خرداد ماه ۱۳۵۴

رقیباً ! من نیز مانند سایر رفقای سازمانی ام ، اطلاعاتی توضیحی ای را که تحت عنوان " درباره ی آخرین توطئه ی دولت شاه خائن " منتشر کرد ماید ، خواندم . البته این اطلاعیه گویا به دلایلی مستقیماً از طرف شما به دست سازمان مانرسید ، بود ، بلکه رفقا آنرا از منابع دیگری به دست آورد ، بودند (۱) . بهر حال این بار نیز مانند دفعات پیش که اعلامیه های شما را می خواندیم ، باز هم به نکات نادرست تسر و منحرف کننده تری از آنچه تاکنون منتشر کرده اید ، برخورد می نمودم . البته همان طور که لابد می دانید ، ما موظف هستیم مدارک مهمی را که مربوط به مسایل جنبش خودمان یا مربوط به جنبش های انقلابی کشورهای دیگر است با دقت بیشتر و همراه با تحلیل و نقد نقطه نظرهای آن بخوانیم ؛ یعنی موظف هستیم راجع به مطالب مطروحه در آن نظر داده و در یک کلاس جمعی راجع به آن (بطور جمعی) بحث نماییم .

مطالعه و تحلیل نکات این اعلامیه نیز مسلماً در دستور قرار داشت . از این نظر من تصمیم گرفتم نظرات خودم را درباره ی اعلامیه ی منتشره ی شما ، این بار نه به شکل یک بحث محدود کلاسی ، بلکه به صورت نامه ای که ملاحظه می کنید خطاب به خود شما در اختیار سازمان و رفقای مسئول خودمان قرار بدهم تا هر طور که

(۱) - این اعلامیه البته بعد از مدتی از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نیز در اختیار ما گذارد و شد . (توضیح : مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران)

صلاح دانستند نسبت به انتشار آن اقدام نمایند . آنچه که باعث این اقدام شد ، صرف نظر از اینکه این اعلامیه شاید بیشتر آن نکات انحرافی که در اعلامیه های پیش شما وجود دارد ، يك جا در خود جمع داشت و از این نظر نمونه ی نسبتا کاملتری بود ، این بود که ضرورت جلوگیری از تکرار این اشتباهات و روشن کردن ماهیت انحرافی این نظرات که مخصوصا وقتی بعنوان " کار توضیحی " هم خوانده شوند می تواند در منحرف کردن نیروهای انقلابی از مسیر اصلی انقلاب و مشتبه ساختن اذهان و افکار مردم ما ، نقش منفی مهمی بخود گیرند ؛ برخورد کتبی و کاملاً مستقیمی را با خود شما ایجاب می نمود . همچنین به لحاظ اینکه این اطلاعیه موضع رسمی شما را درباره ی مسایل جاری در مین ما - از جمله استنباط از مفهوم و معنای تبلیغ مسلحانه و یا چگونگی روابط ایران و عراق - را منعکس می ساخت و متقابلا مسا نیز قبلا در کلاسهای تعلیماتی خود مان راجع به همین مسایل ، به تحلیل هسای مشخصی رسیده بودیم که در نقطه ی مقابل نظر سازمان شما قرار داشت ، برابر آن داشت که راجع به علل این اختلاف بیشتر بیندیشم . - بهر حال نتیجه ی کارچیزی است که می بینید . بدیهی است که این نظرات در عین ملهم بودن از تعلیمات عمومی سازمان و نقطه نظرات سیاسی - استراتژیک آن ، نظری است فردی که برای رسیدن به سطح يك موضع جمعی ، احتیاج به برخورد های عمومی تری در سطح سازمان خواهد داشت .

رفقا ! قبل از اینکه من نظرات و انتقاداتم را نسبت به اطلاعیه ی توضیحی شما بنویسم بهتر است یکبار دیگر محتوای اطلاعیه را یا یکدیگر مرور کنیم . البته متن اصلی اطلاعیه ضعیفه است ؛ اما من سعی می کنم نکات اساسی آن ، یعنی آنچه را که بطور محوری از اطلاعیه ی شما استنباط کرده ام در زیر خلاصه کنم . آنگاه بطور جزئی تری به برخی از مهمترین انتقاداتی که بر آن وارد است با استناد یکلمات و جملات متن اطلاعیه بپردازم .

اطلاعیه همانطور که از عنوان آن برمی آید ، قصد دارد توطئه ی ضد خلقی دیگری از دولت شاه خائن را افشاء نماید . این توطئه که البته از شیوه های قدیمی ساواک است ، عبارت است از : تبلیغات کرکننده بر سر شکست پذیری و ناپسند شوندگی انقلابیون . مخصوصا در مواقعی که انقلابیون ضربات آشکاری بر ثبسات و امنیت رژیم وارد می کنند که عملا نشانه ی شکست پذیری او در مقابل توده هاست ، این عکس العمل شدیدتر شده و رژیم حتما می خواهد ثابت نماید که نه تنها ضریبی مهمی بر او وارد نیامده ، بلکه با ضربات خویش انقلابیون را تا حد زیادی رویه ناپسند کرده است . بنابراین او مطابق تمام اسلاف ناپسند شده ی ارتجاعی خود ، سعی می کند با اتکا به قدرت تاکتیکی خود ، ضعف استراتژیک خود را ، پوشیدگی و تلاش درونی و ذاتی خود را پنهان کند . مخصوصا آنچه که برای دشمن خطرناک تر است و او این را به تجربه آموخته است ، آگاهی توده ها به این ضعف استراتژیک (علیرغم دیدن قوت و قدرت تاکتیکی او) و متقابلا شناخت نیرو و قدرت بی نهایت خسود در يك مقابله ی دراز مدت با اوست . همین جهت دشمن همواره برای هر پیروزی و یا شکست تاکتیکی خود اهمیتی به مراتب بیشتر از انقلابیون نسبت به موارد مشابه پیروزی و شکست (تاکتیکی) نشان داده و به همان میزان ، عکس العمل شدید یا ضعیف نشان می دهد (مثلا در هنگام شکست کاملا سکوت می کند و در هنگامی که ضرباتی بر انقلاب می زند تبلیغاتی وسیعا اغواکننده و دروغ پردازانه به راه می اندازد . این امر درست مخالف موضع انقلابیون در مورد شکست ها و پیروزیهایشان است ؛ چرا که انقلابیون معمولا بزرگترین درسها را از شکستها می گیرند ، درحالی که پیروزی هیچ گاه آنها را وانمی دارد که از يك موضع واقع بینانه خارج شده دست به ارزیابیهای ذهنی و خوش خیالانه ای از اوضاع بزنند ؛ چرا که آنها بیشتر از هر چیز به حقیقت تاریخی و قدرت استراتژیکی خود ، یعنی آن خط مشی اساسی و اصولی که بطور دراز مدت راه پیروزی انقلاب را روشن می کند و نه صرفا پیروزی در فلان

عملیات تاکتیکی ، ایمان دارند) . بهر صورت در این مورد نیز سازمان امنیت بازم
 به حرره ی قدیمی خود متوسل شده و بعد از يك سلسله عملیات نظامی انقلابیون ،
 از جمله عملیات رفقای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، درصد بر می آید کسه
 علیرغم توطئه ی سکوتی که مدت ها حفظ کرده بود ، اسم و مشخصات یکی از مبارزین
 دستگیر شده (رفیق اسپیر محمد معصوم خانی) را بعنوان یکی از عاملین اصلی اسد ام
 نوروزی مزدور منتشر ساخته و این واقعه را تمام شده اعلام نموده و آنرا از زمره وقایع
 پاسخ داده شده از طرف پلیس قلمداد نماید (کما اینکه بعدا نیز این توطئه را با
 انتشار عکس رفقای شهید جعفری و ۰۰۰ ادامه داد) . بهر حال این توطئه ی
 تبلیغاتی از طرف رژیم ، به حق انگیزه ی مناسبی می شود برای افشای این توطئه و
 توضیح محتوای آن به مردم از طرف شما . بدین ترتیب زمینه برای انتشار اطلاعیه ای
 تحت عنوان : " آخرین توطئه ی دولت شاه خائن " فراهم می شود . این اطلاعیه
 شامل چند قسمت است : قسمت اول بعد از روشن کردن دروغهای رژیم و تکذیب
 ادعاهای او بر اساس شواهد مشخص سازمانی با این جمله که " بهر حال هدف ما
 از توضیح این مسئله افشا یك توطئه ی جدید رژیم شاه می باشد " خاتمه می پذیرد
 به عقیده ی من عمده ی استدلالات درست و محقانه ی شما در این قسمت از اطلاعیه
 نهفته است و تنها قسمتی است که اگر به همان اکتفا می کردید ، شاید بسیار بهتر از
 ادامه ی آن به این شکل و مضمونی است که فعلا ادامه پیدا کرده . من نسبت به این
 قسمت هیچگونه انتقادی ندارم . البته فقط در همین قسمت يك نکته باقی می ماند و آن
 اینکه : اگر رفیق یا رفقای " حتی به صورت کادرهای تحت آموزش سازمان " در نیامده
 باشند ، چگونه دارای خانه ای سازمانی (که بهر حال محل آموزش و خانه ی مخفی
 آنها بوده) در نارمک بوده اند ؟ البته شاید این از شیوه های سازمانی شما
 باشد که با اینکه فردی را در روابط مخفی ، سازمان می دهید (نه اینکه مخفی بکنید)
 و آموزش انقلابی او را شروع می کنید ، اما بازم او را رسما به صورت کادر تحسب

آموزش سازمان نمی‌دانید! بهر حال همانطور که گفتم غیر از یک نکته که همپسنان برایم مبهم مانده، مسئله‌ی مورد انتقادی در آن ندارم.

بقیه‌ی اطلاعات را بطور عمده می‌توان شامل دو قسمت، یا حتی سه قسمت دیگر دانست:

- ۱. در قسمت دوم، صحبت از تلاشهای مذبحخانه‌ی دولت شاه می‌شود:
- ۲. دولت شاه که در ماههای اخیر با شکستهای پیاپی در مقابل جنبش چریکی روبرو بوده است، اینک برای کسب حیثیت از دست رفته‌ی خود، سخت به تکاپو افتاده و دست به تلاشهای مذبحخانه زده است.
- ۳. (۱) آنگاه علنی برای این تلاشهای مذبحخانه و کسب به اصطلاح حیثیت! ذکر می‌کنید که در صدر آن "گسترش عملیات تبلیغ مسلحانه از طرف سازمان ما" (سازمان چریکهای فدایی خلق ایران) قرار دارد.
- ۴. دو علت دیگر هم از این علت اول جدا نیستند: (مجموعه علت ذکر می‌کنند) و در واقع می‌توان تمام آن دلایل و عللی را که موجب این تلاشهای مذبحخانه از طرف دولت شاه شده‌اند، همانا فقط در وجود سازمان شما، در عملیات گسترده تبلیغ مسلحانه از طرف سازمان شما و تاثیرگذاری انحصاری این عملیات، بعد از وقایع برقراری روابط ایران و عراق بر روی جامعه و تمام مردم ایران و ... خلاصه کرد.
- ۵. (۲) این را البته بعد اثبات خواهیم کرد. اما این علل:
- ۶. علل تلاشها را باید در عوامل زیر جستجو کرد:
- ۱. ... گسترش عملیات تبلیغ مسلحانه از طرف سازمان ما.
- ۲. ... ادامه‌ی هزینه بیشتر عملیات چریکی در ایران، پس از توافق ایران

(۱) - جملات داخل گیومه نقل مستقیم از متن اعلامیه است. در هر مورد که ایسن جملات نقل می‌شوند برای ایضاح بیشتر مطلب، به متن اصلی کسه ضمیمه است، مراجعه نمایید.

(۲) - بدین جهت اینجا و جای دیگر کلمه "سازمان تان" یا "سازمان شما" را یکبار می‌برم که خود شما بر روی این قبیل کلمات، یعنی مثلا "سازمان ما" تاکید ←

۳ - اقبال مردم ایران به سری خط مشی ظفرنمون مبارزه ی مسلحانه تنها راه رسیدن به آزادی خلق های ایران *
 آنگاه در توضیح این دلایل ظاهرا سه گانه ، تحلیلی هم از رژیم حاکم ایران و تحلیل دیگری از روابط ایران و عراق ارائه می دهد که مطالب اساسی آن را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد :

- ۱ - رژیم حاکم ایران و مخصوصا شخص شاه ، دارای يك حماقت ذاتی و بلاهت جبلی است ، اشتباهات احمقانه و تصورات ابلهانه ی آنها به قدری واضح و در عین حال بزرگ است که هر احمق و ابله دیگری را به خنده و اخواهد داشت !
- ۲ - این کشف محیرالعقول از طرف اطلاعاتیه ی توضیحی عنوان می شود که تا کنون : * شاه کورد لانه مبارزات بر حق خلق را وابسته به بیگانه تصور می کرده و * فکر می کرده است که چریکهای ایرانی از طرف دولت عراق حمایت می شوند * !
- ۳ - شاه و دولت مزدورش که با اعمال تمام شیوه های پلیسی و سرکوش موفق به جلوگیری از عملیات چریکی نشده بودند ، تصمیم می گیرند * قضیه را از ریشه اصلاح کنند * ! یعنی به جای اینکه اینهمه به سرکوب خونین چریکهای بیرون ازند که هر روز بیشتر از طرف دولت عراق ! تقویت می شوند و * * * به جای اینکه وقت و انرژی خودشان را صرف مبارزه با معلول ، یعنی چریکها ! بکنند ، بیایند با دولت عراق کارآمده ، در يك معامله ی پرسود با این دولت ، قضیه ی چریکها و انقلاب ایران را از ریشه حل کنند * * * دولت شاه که با اعمال تمام شیوه های پلیسی و سرکوش موفق به جلوگیری از عملیات چریکی نشده بود ، در صدد برآمد که به اصطلاح قضیه را از ریشه اصلاح کند (یعنی شاه تصور می کند ریشه ی چریکها و عملیات چریکی

→ بسیاری دارند ، در همین اعلامیه به نحو بارزی این تاکید به چشم می خورد *

در ایران ، در خارج از کشور و مثلاً از زمین دولت عراق آب می خورد! (شاه کوردلان به مبارزات برحق خلق ما را وابسته به بیگانه تصور می کرد)

۴ - به دلایل فوق و از روی حمق ذاتی و بلاهت جبلی ! شاه و رژیم حاکم ایران ، به دولت عراق پیشنهاد می کنند که در صورت قطع حمایت از چریکهای ایران !! (که البته بعداً خواهیم دید که این چریکها بزم نویسندگی و اطلاعیه ، کسانی جز همان چریکهای فدائی خلق ایران نیستند ، هر چند که آنها آشکارا و به عیان ابراز نمی کنند) او نیز متقابلاً از حمایت کردها دست برداشته و مسئله ی کردستان را برای عراقیها حل خواهد کرد .

۵ - دولت عراق هم با استفاده ی فوری از تجلی ناگهانی حماقت شاه ، بلافاصله این معامله را قبول کرده و طرفین بر سر میز مذاکره می نشینند . در حالی که خود دولت عراق ! (و البته نه شاه و رژیم اش) بخوبی می داند که چریکهای ایران مستقل و خود مختارند و به هیچ تیروری خارجی از جمله به خود او وابستگی ندارند . اما خوب ، چین در مقابل رژیم احمدی مثل رژیم شاه قرار گرفته است ، لب از لب بساز نمی کند ؛ چرا که معامله از این بهتر دیگر متصور نیست . رژیم ایران مسئله ی کردستان را با آنهمه مشکلات و معضلاتی که برای او پیش آورده ، حل می کند ؛ در عوض آنها هم وابستگی ای که اصلاً وجود نداشته قطع می کنند . بدین ترتیب دولت عراق بزرگترین معامله ی سودآور سیاسی را در تاریخ دیپلماسی جهان به ثبت می رساند ؛ کردستان را با همه ی منابع و چاههای نفت و . . . با دو میلیارد خرج سالانه جنگ و . . . از شاه ابله غنیمت گرفته است ، در حالی که این ابله علیل مغز (همه جا اصطلاحات از متن اطلاعیه اقتباس شده است) به يك لبخند دوستانه ! و يك قول مردانسه ! در باره ی كلك نكردن به چریکهای ایران ! راضی شده است :

* شاه خائن فکری کرد که چریکهای ایرانی از طرف دولت عراق حمایت می شوند ! (عجب فکر معصومانه ای !) و بهمین لحاظ به دولت عراق پیشنهاد

کرد که در صورت قطع حمایت از چرکها ، او نیز متقابلاً از حمایت گرد، عا دست بر داشته مسئله ی کردستان را برای عراقیها حل خواهد کرد . دولت عراق نیز با استفاده از حماقت شاه (عجب عامل تعیین کننده ای و عجب استفاده گرماهری!) چنین قولی به او داد . در حالی که خودشان به خوبی می دانستند که چرکهای ایران مستقل و خود مختارند . (احسنست به این هوش و دانایی عراقیها!) و به هیچ نیروی خارجی از جمله به دولت عراق وابستگی ندارند . *

۶ - در این قسمت از اطلاعیه ، تنها با یک تحلیل بدیع! از عامل برقراری روابط ایران و عراق و یک بررسی عمیقاً موشکافانه! از انگیزه های پنهان طرفین ، روبرو نمی شویم ؛ بلکه در پایان این قسمت در یک تحلیل روان شناسانه ، با هنرمندی ویژه ای ، علت اساسی ای که موجب انحراف و اشتباه مغز علیل شاه ، در مسوود وابستگی چرکها به دولت عراق شده را روشن می کند . بدین ترتیب نویسنده ، اطلاعیه ی توضیحی سازمان چرکهای فدائی خلق ایران نشان می دهد که حیطه ی اطلاعات و بررسی های روان شناسانه ی او حتی تا آخرین شیارهای گذشته ی مغز علیل شاه نیز پیش می رود :

" آن چیزی که مغز علیل شاه را به فکر وابستگی چرکها به دولت عراق راهنمایی می کرد ، همانا وجود دو برنامه ی رادیویی بود که توسط فرستنده های عراق پخش می شد . در حالی که قضیه خیلی ساده تر از اینها بود (ولی شاه خائن و رژیم مزدور او نتوانستند به علت بلاهت ذاتی و علت مغزی ! خود این قضیه ی خیلی ساده ! را بفهمند) . دولت عراق در رابطه با تضادی (۱) که با دولت ایران

(۱) - نکته جالب توجهی در اینجا وجود دارد : شما می نویسید دولت عراق در رابطه با تضادی که با دولت ایران داشت و ... خوب این تضاد چیست ؟ ممکن است بگویید تضاد دولت عراق با دولت ایران بر سر مسئله ی کردستان بود . حالاً ما می پرسیم تضاد دولت ایران با دولت عراق چه بود که از طریق کردستان علیها و اقدام

داشت بخاطر منافع موقتی خودش، حاضر شده بود. اجازه ی پخش فقط چند ساعت برنامه ی رادیویی را به حامیان و طرفداران جنبش انقلابی ایران بدهد.
 ۷. - نتیجه ی اولیه ی معامله ، خوشحالی طرفهای اصلی معامله است. دولت عراق که سود سرشاری به قیمت هیچ ، بدست آورده ، طبیعی است که خوشحال باشد و شاه خائن هم که بار حماقتش افزون شده ، شادان و خندان مجلس مذاکره را بصوب ایران ترك می کند :

" ولی هنوز پایش را از پلکان هواپیما پائین نگذاشته بود که با خبر اعسادم سروان نوروزی مسزور ، نورچشمی دستگه پلیس مواجه می شود و در روز بعد"

می کرد ؟ ممکن است بگویید تضاد دولت ایران با دولت عراق بر سر حمایت عراق از چریکهای ایرانی بود ! حال چند سؤال مطرح می شود : دولت عراق چه انگیزهای از این حمایت داشت ؟ مگر بیمار بود که با کار بیبهره ای - مانند این کمسک ! کرد ها را توسط دولت ایران علیه خود بشوراند ! و چنین درد سر بزرگی برای خود درست کند ؟ اگر قضیه از ابتدا بر سر حمایت دولت عراق از چریکهای ایرانی دور می زد ، پس چرا از همان ابتدا این قضیه را نتوانستند حل کنند ؟ شاید بگویید چون شاه هنوز به این فکر که ریشه ی اصلی کار چریکها دولت عراق است ، نرسیده بود ، در این صورت باز این سؤال مطرح می شود که پس تضاد دولت ایران با دولت عراق ، لااقل تا قبل از این کشف ریشه ی اصلی ، چه بود ؟ وانگهی شما از طرف دیگر قبول می کنید که موضوع حمایت چریکها مسئله ی اصلی نبوده و در این رابطه شاه اشتباه کرده و کلاه سرش رفته است ، بنا بر این ، این سؤال پیش می آید که شاه چه کار باید می کرد ؟ چه امتیازی باید می گرفت که نگرفت و کلاه سرش رفت ؟ به بیان دیگر همان سؤال اول مجددا طرح می شود ، یعنی تضاد اصلی دولت ایران با دولت عراق چه بود که بزعم شما ، شاه احمقانها آبرو عوضی گرفت و تا کردن کلاه سرش رفت ؟ ! این همان حلقه ی مفقوده ای است که اطلاعیه توضیحی ، از توضیح آن باز می ماند و بناچار ، به جای تحلیل واقع - بینانه ای از روابط ایران و عراق به عبارت پردازی های بیبهره و تحلیل های مسن در آوردی قهوه خانه ای می پردازد

و بدین ترتیب عملیات شکننده‌ی چریکها که در واقع مقصود اصلی، خود رفقای فدائی هستند و این در تمام اعلامیه نیز منعکس است، تمام تصورات و محاسبات رژیم و شاه اجمق! را بر هم می‌زند و شاه و دارودسته‌اش شکست سختی می‌خورند: "به این ترتیب تمام خوشحالی آنها از این معامله، به یاس و سرخوردگی تبدیل شده و تمام آرزوهای طلایشان نقش بر آب شده. از آب درمی‌آید! درست بهمین جهت و به دلیل همین ناکامیهای عظیم و شکستهای پی‌درپی و اغفال شدنهای چند جانبه است که (این نتیجه‌گیری بسیار مهم است، به آن توجه کامل داشته باشید) آنها در صدد تقویت روحیه‌ی خود و مأمورانشان برآمدند؛ پس از ماهها ناکامی بالاخره با دستگیری رفیق معصوم خانی، موجی پیدا می‌کنند که تلاقی قسمتی از این شکستها و ناکامیها را "با به راه انداختن يك برنامه‌ی تبلیغاتی توغالی" در مورد این رفیق جبران کنند! (واقعاً دیگر چه کسی میتواند و یا حرات دارد منکر اصل همبستگی متقابل پدیده‌ها، تاثیر متقابل تمام اجزاء و پدیده‌های جهان بر روی یکدیگر بشود؟ وقتی دستگیری يك مبارز با معاهده تاریخی‌ای که اختلافات ۴۰ ساله‌ی دو دولت را پایان می‌دهد و تغییرات استراتژیک وسیعی در منطقه و چگونگی تعادل نیروها در آن باقی می‌گذارد، چنین ارتباط درجه‌ی اولی داشته باشد؛ تکلیف تاثیر و ارتباط مثلاً با يك پنکه با طوفان نه‌ای مهیب دریایی روشن است!) بهمین جهت است که در صدد سرزم کسردن "داستانی خیالی پر ازانه" از دستگیری رفیق معصوم خانی و اتصال آن با اعتماد نوروزی مزدور بر می‌آیند!!

"این دستگیری آنها را به فکر می‌اندازد که با استفاده از فرصت و بایسنس راه انداختن يك برنامه‌ی تبلیغاتی توغالی، قسمت کوچکی از شکستهایشان را (و حتماً از جمله کلاهی که دولت عراق سر آنها گذارده بود!) جبران کنند (و او بهمین لحاظ داستانریایان سازمان امنیت به فعالیت می‌افتند و..."

در قسمت سوم که به قول قدما ، مقدمه و متن طی شده و من خواهد راز در نتیجه گیری شود ، شما با دعوت همه ی دانشجویان مبارز و مردم میهن پرست ایران به اقدامات دفاعی در مقابل توطئه ی جنایت بار رژیم ، بزرگترین نتیجه ی تاریخی را ! از توطئه ی دولت شاه خائن می گیرید ؛ چراکه توانسته اید در مقابل چنین توطئه ای به بزرگترین اقدام مکه که تنها از طرفیک جنبش عظیم تودمائی قابل تصور است ، یعنی به بسیج همگانی مردم دست بزنید (البته فعلا در حیطه ی شوری) :

* اینک وظیفه ی همه ی دانشجویان مبارز و مردم میهن پرست ایران است که در مقابل این توطئه ی جنایت بار رژیم ساکت ننشسته و فعالانه وارد اقدامات دفاعی بشوند .

در قسمت چهارم ، یعنی سه خط آخر که پاراگراف مستقلی را هم تشکیل میدهد شما از نتیجه گیری اولتان عودت می کنید و به دعوت فقط دانشجویان مبارز ایران که البته گذشته از دست زدن به اعتصاب و . . . * باید هر چه بیشتر متن توضیحنامه شما را تکثیر و پخش نمایند * ، کفایت می کنید و به این ترتیب شکستن توطئه ی رژیم شاه مزدور را به این وسیله از آنان خواستار می شوید !!

این سه قسمت اخیر ، درست شامل همان مطالبی است که اینک من می خواهم درباره ی آنها با شما بحث کنم . البته سعی می کنم به اهم مطالب بپردازم و از جزئی نگری و مخصوصا از ایراد به انشا و شیوه ی نگارش که بالاخره در یک اطلاعیه از طرفیک سازمان انقلابی بی اهمیت نیست ، پرهیز کنم .



رفقا ! شما بارها و بارها در این اطلاعیه صحبت از حماقت رژیم خائن

شاه، حماقت خود شاه و مغزعلیل او، اغفال او و زنجش توسط دولت عراق و از همه مهتر، تصور و اعتقاد احمقانه‌ی آنها نسبت به وابسته بودن جنبش انقلابی و چپ‌کها به بیگانه و یا دولت عراق کرده‌اید. من از شما می‌پرسم: رژیم مزدور شاه، رژمی که سالیان دراز است که سرکوب منظم، هدفدار و خونی را علیه خلق رنج‌دیده‌ی ما اجرا می‌کند، رژمی که اکنون هزاران تن از مردم مبارز ماراد رزسر شدیدترین شکجه‌های قرون وسطایی به بند کشیده است، رژمی که فقط در همین ۵-۴ سال اخیر، صدها جوان انقلابی را بیرحمانه به جوخه‌های اعدام سپرده است، چگونه ممکن است "ریشه‌ی قضیه" یعنی علت اساسی مبارزات خلق مارا از جای دیگری بداند؟ و "مبارزات برحق خلق مارا وابسته به بیگانه تصور کند؟ شما چگونه قبول می‌کنید که "دولت شاه خائن" دولتی که نماینده‌ی بلافضل طبقه‌ی حاکمه - یعنی بوزروازی کبرادور - و استثمارگران بزرگ داخلی و خارجی است حتی بطور غریزی هم شده دشمن طبقاتی خود، یعنی توده‌های زحمتکش ایران و بیشتازان انقلابی آنها را نشناسد؟ آیا این از الفبای دیالکتیک مبارزه‌ی طبقاتی نیست وقتی شما توافق دولت شاه خائن را با عراق ناشی از حماقت و مغزعلیل شاه و جهل و تصور نادرست (!) دولت خائن او، از ماهیت و ریشه و پایگاه جنبش انقلابی ایران میدانید آیا این بدان معنی نیست که همان "اعمال تمام شیوه‌های پلیسی و سرکوب" که تا کنون از طرف دولت شاه صورت گرفته فقط بسدین دلیل بوده که دشمن ناآگاهانه و از روی کمال جهالت! و علت مغزی! تصور می‌کرده جنبش انقلابی ایران از بیگانه ریشه می‌گرفته و لابد اگر مبارزات برحق خلق مارا وابسته به بیگانه تصور نمی‌کرد، آنگاه روش دیگری در پیش می‌گرفت؟ آیا این تصور شما از "تصور نادرست و کور-دلانه‌ی رژیم نسبت به ماهیت جنبش" به معنای آن نیست که شما نادانسته اعمال وحشیانه‌ی همین رژیم را لااقل تا امروز که یکبار به برکت عملیات شما (که ما البته در انقلابی بودن آنها شک نداریم) به این چنین درک عظیمی رسیده است تأیید

کرده اید؟ آیا بدین معنی نیست که شما با زخم به نظر من نادانسته اعمال وحشیانه رژیم شاه را به دلیل احمق بودن، علیل بودن مغز و تصورات نادرست و کور دلانه داشتن درباره ی جنبش، موجه جلوه می دهید و به اصطلاح چهره ی مظلوم احمق، بیگانه و نادانی را از او ترسیم می کنید؟! چرا که نسبت به نیروهای خارجی و بیگانه چه کسی انتظار عکس العمل بهتری دارد؟ و آیا این چنین تحلیلی از رژیم خونخوار ایران، رژیم حاکمی که باز هم تاکید می کنم، سرکوب جهت دار و خونین اشعلیسه طبقات محکوم جامعه، شاید در جهان نظیر نداشته باشد، مستقیماً توهین آشکار به همین مردم و مبارزه ی برحق آنها نیست؟ آیا این چنین تحلیلی از موضع رژیم در مقابل انقلابیون و مبارزه ی مردم، خود نشانه ی عدم درک عمیق ماهیت این مبارزه از طرف خود شما نیست؟ صرف نظر از تحلیل بسیار نادرستی که از روابط ایران و عراق ارائه می دهید، همین که رژیم حاکم ایران، دشمن غدارتوده های مردم ایران و مردم منطقه را با خطوط مضحك، احمق، علیل مغز و ۰۰۰ ترسیم می کنید، همین که جنبش انقلابی ایران را با شورش کرد های عراق که چیزی جز یک توطئه ی امپریالیستی و محصول خیانت و خود فروختگی رهبری مرتجع و نفوذال کرد و فریب خلق زحمتکش کرد از طرف این رهبری نبود، معادل قرار می دهید (حتی در مغز مخبط شاه!) همین که برآورد های ذهنی، عاطفی و نتیجتاً غیر علمی ای از موضع گیری و تصورات دشمن نسبت به انقلابیون ارائه می دهید و بالاخره همین که مردم را نیز در یک چنین تصوراتی شریک و همساز می دانید؛ چه نتیجه ی دیگری جز عدم شناخت واقعی دشمن، عدم شناخت واقعی خود و نیروهای انقلاب و عدم شناخت توده — های مردم را از طرف شما می رساند؟ تصویری که شما از دشمن غدار و بیرحم خلق ما و کارهای او در اعلامیه ی توضیحی تان ترسیم می کنید به چه چیزی شباهت دارد؟ این دشمن شباهت زیادی به همان شوالیه ی کله پوک و ساده لوح، قهرمان آن داستان معروف اسپانیایی دارد که ابلهانه به جنگ آسیا های بادی می رفت و آنرا به جای

دنیوهای خیالی ناپدید می‌گردد. شما تبلیغات مذبحخانه‌ی دشمن را در وارونه جلوه دادن حقایق انقلابی جامعه به حق " خیالپردازیهای افسانه‌ای " می‌نابید و مناسبت‌ها را نیز کاملاً با شما موافقم؛ اما ما معتقدیم که دشمن با آگاهی تمام به ماهیت و هدفهای انقلابی و عملیات آنها، برای انحراف افکار عمومی و تحریف واقعیت‌های رشد و گسترش مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خلق، آگاهانه (البته بهمان معنای طبقاتی اش) و از روی برنامه‌دست به چنین تبلیغات دروغ‌پردازانه‌ای می‌زند. در حالی که شما نیز وقتی برنامه‌های حساب‌شده و نقشه‌های استراتژیک دشمن را به حساب کله‌پوکی و بیماری مغزی آنان می‌گذارید، مناسفانه به شکل دیگری از " خیالپردازی افسانه‌ای " منتهی از روی کمال غفلت و ناآگاهی دچار می‌شوید.

تحلیلی که شما از ماهیت رژیم ایران تحت اسم گذارینهای فوق‌الذکر به دست می‌دهید، نه تنها برای مردم زحمتکش ما، حتی برای هر ایرانی شرافتمند که فقط یک روز در زیر سلطه‌ی چنین حکومت‌اندازی بسر برده باشد، آشکار می‌کند که شما رژیم ایران، طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران، ماهیت سرمایه‌داری و امپریالیسم را شناخته‌اید. شما دشمن واقعی توده‌های زحمتکش مردم را شناخته‌اید. مردم ایران بخوبی می‌دانند دشمنی که با اضمال پیچیده‌ترین نوع سیاستهای سرکوب و خفقان با یکبار بردن تکامل یافته‌ترین شیوه‌های امپریالیستی تجاوز و استثمار، سالیان سال مبارزه‌ی آنها را با شکست روبرو ساخته و سلطه‌ی استثمارگرانه‌ی خود را بر آنها تحکیم کرده است نمی‌تواند چنین ماهیت احمقانه و ابلهانه‌ای داشته باشد؛ وقتی کردن‌ترین آدمها به سادگی منافع فردی و طبقاتی خود را و اصلی‌ترین دشمنان خویش را تشخیص می‌دهند، چگونه ممکن است که یکی از پیچیده‌ترین ارگانهای بورژوازی جهانی در ایران، یعنی رژیم وابسته‌ی شاه خائن و طبقه‌ی حاکمه، اصلی‌ترین منافع خویش را نفهمد؟ اصلی‌ترین دشمن تاریخی و طبقاتی خویش را تشخیص ندهد؟ منشأ آنها را واقعاً ابلهانه از جای موهوم بداند و تصور کند که

" همانا وجود دوبرنامه رادیویی که توسط فرستنده های عراق پخش می شود علت بروز همه ی این مخالفتها و مقاومتها و مبارزات شده است !

نه ، رفقسای عزیز ! چنین دشمنی که شما آنرا توصیف می کنید ، دشمن خلق مانیت ، این بیشتر به ترسک سرخرومن می ماند ، نه رژیم که با پیچیدترین روشها خون مردم ما را می مکد ! اما ترسیم چنین سیمایی از دشمن مردم تنها نشاند هنده ی عدم شناخت دشمن واقعی آنها از طرف شما نیست ؛ بلکه همچنین نشان می دهد که شما آن مبارزه ی عمیق ، طولانی ، پرفراز و نشیب و مسلسل و از فدکاری همین مردم را که سالهاست علیه دشمنشان جریان دارد ، درک نکرده اید . شما با ترسیم چنین سیمای ابلهانه ای از رژیم ، نشان دادید که عملا به مبارزه ی تاریخی مردم ما و حتی به مبارزه ی کنونی که هم اکنون جریان دارد ، کم به امید هید . به نیروی انقلابی و آگاهی طبقاتی جاری در میان آنان که محصول تحمل شدیدترین فشار و استثمار طبقاتی و سالها مبارزه ی اجتماعی است واقف نیستید و به آن بی اعتنا می مانید . شما با نوشتن این نکته که " این عملیات مردم ایران را متوجه حماقت شاه کرد و همه عملا دیدند که چریکها هیچگونه وابستگی به جایی ندارند " نشان دادید که حتی از توده ی خود هم عقب مانده اید .

رفقسای عزیز ! مردم زحمتکش ما ، امروز که سهل است ، سالها پیش و حتی قبل از آنکه من و شما به دنیا بیاییم با تبلیغات این رژیم و ماهیت دروغ پردازانه ی آن آشنا بوده اند . آنها نه عمدتا از روی مطالعه و تحقیق ، بلکه در طی سالها زندگی سخت و محنت بار ، در طی مبارزه ی طولانی ملو از شکست و پیروزیهای که علیه همین دستگاه طبقه ی حاکمه داشته اند ، به ماهیت ادعاهای تبلیغات دشمن پی برده اند . مخصوصا مردم مسایلی را که در رابطه ی مستقیم با زندگی روزمره ی آنها باشد ، هر چند که حاوی پیچیدگیها و معضلاتی باشد بخوبی و مطابق با منطق زندگی خود درک می کنند . حتی مردم ما عادت دارند که ایمن

مسائل پیچیده را با کمک استعاره های پر معنی و امثال و حکم معمول و فراوان در بین خود توضیح داده و به اصطلاح تئوریزه نمایند. بنابراین شما چگونه به خود اجازه می دهید که این تصور نادرست خودتان را که فکر می کنید رژیم، احمقانه ! به وابستگی چریکها به بیگانه معتقد است... به مردم مبارز و هشیارمانیز تعمیم بدهید ؟ چگونه حاضر می شوید در تصور احمقانه ای (!) که رژیم بزم شما از چریکها دارد، مردم را نیز شریک او سازید ؟ و بگویید : « این عملیات (سود که) مردم ایران را متوجه حماقت شاه کرد و همه (همه یعنی چه کسانی ؟ آیا مراد از همه ؟ تمام طبقات خلق نیست ؟) دیدند که چریکها هیچگونه وابستگی به جایی ندارند ؟ ! آیا این گفته ی شما که با ادامه ی عملیات نظامی علیرغم قطع شدن برنامه ی رادیو ! همه دیدند که چریکها به جایی وابستگی ندارند ، حداقل بمعنای آن نیست که چریکها تا کون از عدم اعتقاد مردم نسبت به خود و از عدم اعتقاد آنها نسبت به اصالت و وابسته بودن انقلابیون به بیگانه در هراس بوده و بهمین جهت نسبت به نظر مردمشان در باره ی خود یا نظر شك و تردید نگاه می کرده اند ؟ البته در اینجا تنها پندار غلط شما در باره ی نظر شك آلود مردم نسبت به چریکها ! جالب توجه نیست ، بلکه از آن مهتر تصور غلطی است که نسبت به « پروسه ی درک و آگاهی » در مردم دارید .

رفقای عزیز ! شایم که هنوز بعد از گذشت چندین سال از مبارزات مسلحانه ی پیشتاز و بعد از گذشت نیم قرن مبارزه ای که مردم بطور مستمر علیسه دستگاه طبقات حاکمه ی ایران داشته اند ، هنوز به اعتقاد مردم نسبت به خودتان شك دارید و هنوز آنان را قادر به تشخیص دوست و دشمن ، بیگانه و خشنودی نمی دانید ؟ چگونه قبول می کنید که با چند عمل نظامی در عرض کمتر از دو هفته به قول خودتان به یکباره همه معتقد شوند که چریکها به جایی وابستگی ندارند ؟ رژیم شاه دشمن احمق است ! سرش در معامله با عراق کلاه رفته و

چریکها اورا شکست سختی داده اند و ۰۰۰ ! این آگاهی جدید در پای چه پروسه و چه پراتیک جدیدی مستقل از آنچه که تاکنون داشته است ، در مدت ده ، پانزده روز برای خلق ما ایجاد شده است ؟ مردمی که بزعم شما تا دیروز فکر می کردند رژیم شاه ، رژیم عاقل و فهمیده ای است (!) و چریکها (اگر نه صد درصد) ممکن است به بیگانه وابسته باشند ، یکبار و فقط با چند عمل نظامی شما ، یعنی انفجار و ساختمان سازمان امنیت ، چگونه بر تمام اعتقادات ریشه دار خود خط بطلان می کشند و می فهمند که رژیم شاه ، عجب رژیم احمق بوده ، چقدر در معامله با دولت عراق سرش کلاه رفته که فکر کرده چریکها وابسته به خارج اند (و آن وقت اگر گفته ی شما را بهتر بفهمند شاید همان اندازه هم خودشان را احمق و بی شعور فرض کنند) ، و آنگاه نتیجه بگیرند (!) که نه تنها چریکها وابسته به بیگانه نبوده اند ! ، بلکه * افشاء شدن و روشن شدن حماقت شاه برای رژیم مزدور او (گویا رژیم مزدور شاه از شاه جداست و بالعکس !) بسیار گران آمده ، تمام نقشه های شاه خائن نقش بر آب شده و شاه و دار و دسته اش شکست سختی خورده اند ؟ عجب !

رفقا ! باید به شما تبریک گفت ، چه دشمن خوبی دارید ! چه مسررم خوش باوری دارید ، چه کارهای جالبی می کنید و چه نتایج درخشانی می گیرید " خودمان را در آینده دیدیم خوشمان آمد * ! رفقای عزیز ! واقعیات سرسخت موجود در همین حوالی من و شما بخوبی نشان می دهند که قضایا آنطور هم که شما تصور می کنید نیست ! رژیم خائن شاه نه تنها رژیم احمق ، نادان و ۰۰۰ نیست ، بلکه رژیمی است که در چهارچوب منطق طبقاتی خود بسیار هم خوب فکر می کند ؛ نه تنها در مورد اصلی ترین دشمنانش اشتباه نمی کند ، بلکه بخوبی به ماهیت انقلابیون ایران آگاه است ؛ نه تنها مناقعش را بد تشخیص نمی دهد ، بلکه پیچیده ترین نقشه های استراتژیک را حتی برای آینده ی بسیار دورش هم

ترسیم می‌نماید و الخ . همینطور مردم ، اصولا چنین برخوردی با قضایا ندارند . آنان نه معتقدند که رژیم شاه عاقل است و نه احق ، نه خیلی زرتنگ است ! نه خیلی کودن ، نه سرش همیشه کلاه می‌رود و نه اینکه همیشه سر دیگران را کسلاهی می‌گذارد و فقط ! تجربه‌ی زندگی و مبارزه‌ی تاریخی و روزمره‌ی آنها بخوبی به آنها آموخته است که رژیم شاه دشمن غدار و قهار آنهاست . رئیس است که سالهاست به انحاء گوناگون آنان را در زیر سلطه‌ی استثمارگرانه‌ی خود نگاه داشته است ؛ می‌دانند که منافعتشان با منافع این رژیم در تضاد است و علت بدبختی‌ها و زنجبایشان بالاخره از همین رژیم حاکم است و . . . البته این دانستن - عا به معنای این نیست که من و شما انتظار داشته باشیم که فلان کارگر معدن و یا فلان روستایی زحمتکش ده بیاید و برای ما این کلمات را تکرار کند . آنها این چنین مفاهیمی را در وجود اجتماعی و ضمیر طبقاتی خویش " درک " می‌کنند . بطوری که با آماده شدن کوچکترین شرایط ذهنی انقلابی، حتی عناصر و قشرهای نه چندان پیشرو جامعه نیز ، این " درک " مکنون در عمق ضمیر طبقاتی خویش را می‌توانند در بارزترین شکل " دانستن " متجلی سازند .

و بهمین دلیل است که مردم ما در درک ماهیت دروغ پردازانه‌ی رژیم حاکم بطور کلی بسیار پیش رفته‌اند ؛ چرا که آنها بارها و بارها این مسئله را در جریان زندگی و مبارزات خود تجربه کرده‌اند و بهمین دلیل شاید شما حتی برای نمونه نتوانید يك نفر از مردم شرافتمند ما را نشان بدهید - کسی که حالا نه از عناصر پیشرو طبقه اش ، بلکه فقط عقب مانده ترین عنصر طبقه‌ی خود نباشد - که تبلیغات پر سرو صدای رژیم ، در مورد وابستگی چریکها به کشورهای خارجی را (که البته الان مدتهاست بهمین دلیل مقداری خفه شده است) جدی گرفته باشند !

همینطور طبقات مختلف مردم ممکن است بر حسب مواضع طبقاتی و مقتضیات زندگی و چگونگی مبارزاتی خود ، نسبت به چگونگی راه پیروزی ، نسبت به اصلی‌ترین راه

رعایی نسبت به شیوه های گوناگون مبارزه ، اختلافات یا ناباوریهایی داشته باشند (و این در مورد جنبش مسلحانه ، عمدتاً ناشی از ضعفهای ماست که نسبت به کار توضیحی اصولی و صحیح در حول اقدامات عملی تبلیغ مسلحانه و بردن " تئوری مبارزه مسلحانه " به میان مردم از این طریق و همینطور پیوند این عملیات با مبارزه زندگی آنها کار لازم را انجام نداده ایم) . اما آنها نسبت به حقانیت هدفهای فرزندان انقلابی خود ، نسبت به صداقت و اصالت آنها و همچنین نسبت به ضد خلقی بودن رژیم شاه خائن هیچگونه شك و تردیدی ندارند .

بدین جهات بسیار تاسف آواراست وقتی که شما چنین ناباوریهایی نسبت به آگاهی و هشیاری مردم خود نشان می دهید و بسیار تاسف آورتر است وقتی که با تکیه ی مطلق بر مبارزه ی عنصر آگاه ، چشمان خود را بر تمام حرکات عظیم جامعه و آن نیروی عظیم جریان یافته در میان خلق و مبارزه ی طبقاتی ، تاریخی و طولانی او که مستقل از اراده ی من و شما جریان دارد ، می بندید ، از آن غافل می مانید ، به آن بها نمی دهید و آنگاه به ناچار با مسخوردان خود را ! مسخوردان خود را ! خوش به قله می شوید اما نکته ی باریک و بسیار قابل توجه موجود در اینجا این است که این بی اعتنایی به مبارزه و آگاهی مردم ، این کم بها دادن به جریان عظیم مبارزه ی طبقاتی توده ها و ناباوری نسبت به آگاهی و هشیاری طبقاتی آنان و متقابلاً این پر بها دادن به نقش خود و اقدامات خود و تعیین کننده دانستن آن در مقابل نقش تعیین کننده توده ها و اقدامات آنان در هر مبارزه ی اجتماعی و لاجرم مسخورد خود و مسخوردان خود به قله شدن ، مسلماً نمی توانند مقولاتی جدا از یکدیگر باشند . در واقع آنها دوروی سکه ی اندیوید و آلیسم روشنفکری و ایدئولوژی جناح چپ خرده بورژوازی روشنگر را تشکیل می دهند . بنابراین بی جهت نیست که با هر دو اینس جریانها ، بطور کاملاً مرتبط بهمی ، در یک نوشته حتی محدود (اطلاعیه توضیحی فوق الذکر) روبرو می شویم .

از يك طرف اقدامات رفقا ، تمام برنامه ها و آرزوهای رژیم شاه احمق زانقش
 برآب می‌کند ، به او شکست سختی وارد می‌آورد و از طرف دیگر این عملیات مردم
 ایران را که اکنون در کمال غفلت و نادانی بسر می‌برند ، متوجه حماقت (و نسه
 چیز زیاد تردیگری) شاه کرده و همه عملا می‌بینند که چریکها هیچگونه وابستگی
 به جایی ندارند : " این عملیات مردم ایران را متوجه حماقت شاه کرد و همه عملا دیدند
 که چریکها هیچگونه وابستگی به جایی ندارند " . و بعد همین مردم که با کمال ساده
 لوحی تصور می‌کردند : " مبارزه ی مسلحانه ی خلق ایران با قطع چند ساعت برنامه ی
 رادیویی معوق می‌ماند " !! با کمال خرسندی ! مشاهده می‌کنند که " بیشترین
 عملیات چریکی در مدت دو هفته ای که از توافق ایران و عراق گذشته ، انجام گرفته " .
 و به این ترتیب کاملا این تصور باطل را که شاه و رژیمش ممکن است احمق نباشند ! و
 یا " مبارزه ی مسلحانه ی خلق با قطع چند ساعت برنامه ی رادیویی معوق خواهد
 ماند " یا ممکن است معوق بماند ! از کله ی خود بیرون می‌کنند !! (۱)

بدین ترتیب ، همانطور که عملیات انجام شده توسط رفقا ، منحصرامسبب اصلی
 به سختی شکست خوردن رژیم شاه و نقش برآب شدن تمام آرزوها و نقشه های او
 می‌شود ، همانطور نیز آگاهی مردم به اوضاع و احوال اجتماعی روز ، به اوضاع و
 احوال زندگی خود و ... تنها و منحصر از همین منبع عالی آگاهی دهنده سر
 چشمه می‌گیرد . اما موضوع این " آگاهی " چیست ؟ مسلما موضوع آن نمی‌تواند
 درباره ی مسایل روزمره یا اساسی تر همین مردم و رابطه ی آنها با دشمنشان
 باشد . این " آگاهی " چیزی جز همان مشغولیتهای ذهنی همان کسانی که
 منفردا و منحصر خود را در مرکز حوادث می‌پندارند نخواهد بود . در واقع

(۱) - جملات نقل شده مخصوصا جمله ی : " در مدت دو هفته ای که از توافق ایران
 و عراق ... بخوبی این مفهوم را می‌رساند که تدارک این عملیات مخصوصا بخاطر
 اثبات موضوع فوق ، مستقل بودن جنبش مسلحانه از چند ساعت برنامه ی رادیویی

مقولاتی مانند " حماقت " یا " دانایی " رژیم شاه ، معوق ماندن یا نماندن مبارزه‌ی مسلحانه ! به چند ساعت برنامه‌ی رادیویی و ... راهم به چیزی جز همان " مشغولیت‌های ذهنی " نمی‌توان مربوط کرد . به عبارت دیگر باید اطلاعیه‌ی توضیحی را در مقابل این سؤال قرار داد که بسیار خوب ، نتایج مورد نظر شما از این عملیات برآورده شده است ؛ اما شما به ما پاسخ بدهید : چه کسانی ، چه نیروها و چه گروهها و دستجاتی از طبقات مردم ما ، رژیم شاه را با معیار " حماقت " یا " دانایی " ، " علت مغزی " یا " سلامت روانی " ! و ... می‌سنجند که شما در صدد اثبات یکی از این شقوق برآمده‌اید ؟ کدام نیروی مبارز ، کدامیک از گروههای خلقی جامعه ، چریکها را هدایت شده از عراق و وابسته به آن می‌دانستند که حالا متوجه اشتباه خود شده باشند ؟ چه کسی ، چه کسانی ، کدام نیرو و کدام یک از قشرها یا گروههای مبارز و مترقی مردم ما دچار يك چنین تصورات ذهنی و يك چنین قرینه‌سازیهایی من درآوردی و بی‌معنسات ارتباط کارهای چریکی با چند ساعت برنامه‌ی رادیویی — شده بود که شما خود — تان را موظف به از بین بردن این تصورات و جایگزین کردن تصورات درست و تصحیح قرائن ذهنی آنها (عدم ارتباط کار چریکی با چند ساعت برنامه رادیویی) (احق بودن شاه و ...) می‌دانسته‌اید ؟ ماهیت و معنای این قبیل کارهای توضیحی " را چگونه می‌توان توضیح داد ؟ نقش‌ها و مواضعی که قلم سحرانگیز اطلاعیه‌ی توضیحی شما ، از خود شما ، از توده‌ی مردم ما و از دشمن خونخوار مردم ترسیم می‌کند ، چگونه است ؟ آیا حاضرید حتی لحظه‌ای در باره‌ی آن اندیشه کنید ؟ در چنین صورتی به روشنی خواهید دید که مجموعه‌ی این روابط ، روابطی

دولت عراق ! صورت گرفته است . گویا اکنون روزگاری رسیده است که باید با معانی هر روز جدید تری از تبلیغ مسلحانه آشنا شویم !

که به نظر شما توده‌ی مردم، دشمن آنها و پیشتازانقلابی را بهم مرتبط می‌سازد. بیشتر از هر چیز به یک نمایشنامه‌ی کمدی - تراژیک، شایسته دارد تا انعکاس وقایع و حقایق روزمره‌ی جنیش. یکی از مهمترین ویژگیهای مطالب توضیحی شما در آنست که کاراکترهای اصلی و تعیین کننده‌ی آن درست در موضعی مخالف ماهیت وجودی و واقعیت اجتماعی خود قرار گرفته اند. همانند آدمکهای مسخره‌ای که سه وارونه راه می‌روند و کارهای معکوس می‌کنند. در یک طرف صحنه، دشمن و "غدار" مردم قرار دارد؛ دشمنی که مطابق توضیحات شما احق، کله پوک و ابله شکست خورده‌ای از آب درمی‌آید که مرتباً دچار تصورات احمقانه است و منظمآ اشتباهات خردکننده‌ی احمقانه تری را مرتکب می‌شود! و در طرف دیگر، توده‌ی مردم که خیلی خونسرد و بی تفاوت و شاید هم با بی استعدادی قابل نكوهش، در حیات ناظران بی طرف، شاهد و تماشاگر صحنه‌ی نمایش اند. گاهی سر را به علامت تایید برای این حرف‌نگان می‌دهند و گاه برای آن حرف و ... و آنگاه در مرکز صحنه، در هاله‌ای از نور، آنجا که چشم‌ها همه به آن خیره می‌شود و شماره‌های نجوغ همراه شعاعهای نور، جهیدن می‌گیرند، شما ایستاده‌اید. با شمعی‌بری براق در دست، کلاه خودی برسرو سپری سهمگین بردوش، یک تاز میدان نبرد، گاه شمعی‌را در آسمان بالای سر خود به پرواز درمی‌آورد و گاه با قدرت تمام آن را در زمین جلوی پای خود فرو می‌برد. گاه آوازهای پهلوانی سر می‌دهد و گاه خسته و فرسوده می‌ایستد. به آن شمعی‌بر براق تکیه می‌دهد، عرق از پیشانی پاک می‌کشد و چشم‌های "بی تفاوت" را حیران و نگران در انتظار نگه می‌دارد.

چنین صحنه‌ای با آنکه مضحک است اما بسیار غم انگیز نیز هست. و این درست همان صحنه‌ای است که شما از زندگی و مبارزه‌ی توده‌ها، از ماهیت دشمن و نقش پیشتازانقلابی ترسیم می‌کنید. صحنه‌ای که هیچ ارتباطی با زندگی واقعی مردم ندارد و یا شاید بهتر باشد بگویم تنها ارتباط آن با واقعیات آن است که زندگی

واقعی مردم؛ در پشت صحنه‌ی نمایش کم‌دی - تراژیک شما جریان دارد!



رفق‌سای عزیز! مسایل بسیار اشتباه‌آمیز دیگری هم در اعلامیه‌ی توضیحی موجود است. مثلاً وقتی شما به خاطر اثبات عدم وابستگی مبارزه‌ی مسلحانه خلق و چریکها به چند ساعت برنامه‌ی رادیویی و ضرب شست نشان دادن بنده دولت خائن شاه، يك سلسله عملیات مسلحانه انجام می‌دهید (یا حداقل یکی از هدفهای اصلی عملیات را به شهادت همین اعلامیه، اثبات این موضوع می‌دانید) آیا این تصور برای مردم ما و نیروهای انقلابی جامعه پیش نمی‌آید که شما از هدفهای اصولی مبارزه‌ی مسلحانه هم در استراتژی و هم در تاکتیک! یعنی هم در هدفهای اساسی يك مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای و هم در هدفهای اساسی عملیات مسلحانه از طرف سازمان مسلح پیشتاز که اصولاً ماهیت تبلیغی و سیاسی دارد منحرف شده‌اید؟

رفق‌سای عزیز! شما باید بخوبی بدانید که عملیات مسلحانه‌ی پیشتاز به تنهایی نمی‌تواند هدف سرکوب و شکست دشمن را برای خود انتخاب کند. این عملیات تنها می‌توانند بعنوان يك وسیله‌ی تبلیغی - توضیحی، بعنوان يك وسیله‌ی نظامی برای هدفتی اساساً سیاسی، نه نظامی، برای آگاه کردن خلق، برای ارتقا، سطح مبارزه‌ی روزانه‌ی او تا سطح مبارزه‌ی مسلحانه و برای تشکیل او حول سازمان - نمای پیشتاز صورت گیرد. از این نظر هدفهای این عملیات مسلحانه اساساً هدفهای سیاسی هستند. شما باید بخوبی بدانید که يك سازمان مسلح پیشتاز بدون بسیج نیروهای خلق و تازمانی که آنها فعالانه وارد در مبارزه‌ی مسلحانه شده‌اند، هیچ گاه نمی‌تواند هدفهای نظامی را در عملیات مسلحانه‌ی خود اصل قرار دهد. اما

وقتی شما می‌نوسید * دولت شاه که در ماه‌های اخیر با شکستهای پیاپی در مقابل جنبش چریکی روبرو بوده است ، اینک برای کسب حیثیت از دست رفته‌ی خسود سخت به تکاپو افتاده و ۲۰۰۰ " ویا " افشا شدن و روشن شدن حماقت شاه برای رژیم مزدور او ، بسیار گران آمد ؛ تمام آرزوها و نقشه های شاه خائن نقش بر آب شدند. شاه و دارودسته اش که شکست سختی خورده بودند ۲۰۰۰ و از طرفی با عملیات روز افزون چریکها ، روحیه ی طرفداران و مأموران شان خیلی خراب شد. به منظور ترمیم و اصلاح روحیه ی نفرتانمان (گویا منظور تقویت روحیه بوده که لغت تقویت به یاد نویسنده نیامده و لغت اصلاح ! را که کاربرد آن در زبان فارسی با این معنا معمول نیست ، بکار برده است) ، مذبحخانه تلاش می‌کردند ۲۰۰۰ بالاخره در روز ۲۰۰۰ گشتیهای پلیس پس از ماهها ناکامی و شکست موفق می‌شوند یکی از رفقای طلعی و حاجتی سازمان را همراه با ۲۰۰۰ دستگیر کرده و ۲۰۰۰ يك برنامه‌ی تبلیغاتی تو خالی قسمتی از شکستهایشان را جبران کنند ۲۰۰۰۰ یا ما باید همسه‌ی مطالبی را که نوشته اید و معانی همه‌ی کلماتی را که بکار برده اید نادیده بگیریم و آنها را يك نوع تبلیغات بی مسئولیت از نوع هارت و پورت ها و طبل های تو خالی و رجز خوانی‌هایی که معمول رژیم های ارتجاعی است بشمار آوریم و تصور کنیم که شما به " امر تبلیغات انقلابی " از همان درجه ای می‌نگرید که رژیم های ارتجاعی از قبیل همین رژیم خائن می‌نگرد و قبول کنیم که شما واقعا درصد روشن کردن حقایق سیاسی و انقلابی موجود برای توده‌ی مردم ایران و توضیح علمی و روشن واقعیت‌های موجود و ارائه نتایج مشخص سیاسی - تشکیلاتی برای آنها نیستید ؛ بلکه درصدد به راه انداختن بلندگوهای تحسین از خود هستید (که اینها را ما نمی‌خواهیم قبول کنیم) و یا اینکه قبول کنیم شما با احساس مسئولیت کامل انقلابی این مسایل را طرح کرده اید و قصدتان روشن کردن حقایق سیاسی و انقلابی موجود برای خلق بوده است . در چنین صورتی هر کس باید روی تک تک کلمات و جملات شما تامل کند و

بادقت و حوصله بسیار به يك يك آنها بیندیشد. من نیز همین کار را کرده ام، ولی متأسفانه باید بگویم نکات بسیار غیر قابل قبولی از آن بدست آمد. مثلاً اگر مطالب فوق‌الذکر را تبلیغات صرف، به همان معنای ضد انقلابییش ندانیم؛ این نتیجه خیلی آسان از آن بدست می‌آید که شما یعنی سازمانتان به تنهایی خودشان را درگیرا رژیم می‌بیند. برای خودش وظیفه‌ی شکست شاه و دارو دسته‌ی خائنش را تعیین می‌کند. با عملیات خود انحصاراً دشمن را مربع و ناتوان و حتی منکوب می‌سازد و تمام "آرزوها و نقشه‌های استراتژیک او را بر هم می‌زند" و اینها را با قاطعیت تام و تمام می‌گوید؛ حتی با بکار بردن کلماتی مانند "تمام آرزوها" و "خیلی ۰۰۰" "ماهها شکست و ناکامی ۰۰۰"؛ هیچ شک و تردیدی هم در دل خواننده باقی نمی‌گذارد که دیگر دشمن ضربات کاری و نابودکننده‌ای از شما دریافت کرده و خلاصه "بحمدالله دشمنان مرده و دوستان زنده اند" ۰۰۰ و جالب توجه اینجاست که اینهمه را خود به تنهایی انجام می‌دهید؛ حتی این تنهایی به قدری خالص و دست نخورده است که تمام تلاشهای مذبحخانه و شکست‌های دشمن را در سینه‌اش غلتی نکرده‌اید که بالاخره هر سه‌ی آنها هم به وجود مبارک و مستقل خودتان بر می‌گردد. شما می‌نویسید:

"دولت شاه که در ماههای اخیر با شکستهای پیاپی در مقابل ۰۰۰ اینک برای کسب حیثیت از دست رفته ۰۰۰ دست به تلاشهای مذبحخانه زده است. علت این تلاشها را در عوامل زیر می‌توانیم جستجو کنیم:

۱ - گسترش عملیات تبلیغ مسلحانه از طرف سازمان ما" مفهوم این بند آنقدر روشن است که احتیاج به بحثی در مورد اثبات حرکت یک و تنهایی شما در آن ندارد. علی‌الخصوص به "پیش از ده عملیات چریکی در سال ۵۳ از طرف رزمندگان سازمان ما" هم چند سطر بعد متواضعانه اشاره می‌کنید.

۲ - ادامه‌ی هر چه بیشتر عملیات چریکی در ایران پس از توافق جدید

ایران و عراق *

این شماره که شاید ابتدا به منظور بستن دهان اعتراض کنندگان احتمالی عنوان شده است (اعتراض به منحصر بخود نشان دادن عملیات و فعالیت‌های انقلابی از طرف شما) بلافاصله در حد همان رقم دو باقی می‌ماند! گویا نویسندگان بعد از نوشتن عبارت شماره ۲، از اعتراف به وجود فعالیت‌های دیگر انقلابی پشیمان شده و شرمگینانه قضیه را با نوشتن يك جمله ی کلی که باز هم در نهایت معنایی جز تکرار همان مفهوم بند ۱ را منتسب با بیان دیگر ندارد، ختم می‌کند. برای توضیح بیشتر می‌توان به چند سطر بعد توجه کرد، آنجا که بطور مشخص از عملیات چریکی که بعد از توافق ایران و عراق تا انتشار همین اطلاعیه صورت گرفته، نام می‌برد. این عملیات کدامها هستند؟ مطابق تمام شواهد، اسناد و مدارک نیست شده‌ی موجود، در فاصله ی ۱۵ اسفند (روز توافق ایران و عراق) تا انتشار این اطلاعیه که مطمئناً بعد از ۲۰ فروردین صورت گرفته است (۱)، عملیات مسلحانه‌ای که از طرف گروه‌ها و سازمان‌های مختلف مسلح صورت گرفته شده اند عبارتند از:

- ۱ - اعدام انقلابی سرتیپ زندی پور، رئیس کمیته ی مشترک ساواک و شهر-بانی در تاریخ ۲۶ اسفند از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران.
- ۲ - انفجار دو مرکز فعالیت سازمان امنیت، به شنبه ۲۷ اسفند (شب هنگام) توسط سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران.

و اما مطابق اظهارات اطلاعیه توضیحی، صورت عملیات انجام یافته در عمیقین

(۱) - اطلاعیه تاریخ انتشار ندارد ولی با توجه به اینکه رفیق معصوم خانی روزيك - شنبه ۱۷ فروردین دستگیر شده و پلیس در روز ۲۳ فروردین اعلام می‌کند که یکی از افراد شرکت کننده در عملیات اعدام انقلابی نوروزی مزدور را دستگیر کرده است، ما حد اکثر سرعت عمل در نگارش و چاپ اطلاعیه را حساب کرده و تاریخ پخش آنرا ۲۰ فروردین فرض می‌کنیم. البته لازم به یاد آوری است که ما این اطلاعیه را در حدود اوایل اردیبهشت از منابع دیگری غیر از خود رفقای فدایی بدست آوردیم.

فاسله چیز دیگری است :

۱- اعدام سروان نوروزی مزدور
 ۲- اعدام عباس شهبازی ، جاسوس ساواکی
 ۳- انفجار د و مرکز سازمان امنیت تهران
 که هر سه عملیات فوق الذکر از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران صورت گرفته است . بزودی خواهیم دید کدامیک از این دو واقعت دارد .
 صحبت بر سر بند ۲ و " ادامه ی هر چه بیشتر عملیات چریکی در ایران پس از توافق جدید ایران و عراق " بود . اما شما در توضیح همین بند ، تنها با ذکر عملیاتی که مربوط به خودتان است (البته آنها بطور تحریف آمیز ، بطوری که سه بعداً خواهیم دید) نشان دادید که هدفتان از جمله ی فوق " ادامه ی هر چه بیشتر " " مندرج در این بند ، هیچ چیز جز تاکید بیشتر بر کارهای خودتان ، فراموش کردن دیگر نیروهای انقلابی جامعه و در واقع پوشاندن چنین واقعت های انکارناپذیری با آب و رنگ جملات کلی و حتی به بهای تحریف واقعت های دیگر نبوده است . شما در این بند بخوبی نشان دادید که حاضر نیستید با شجاعت به حقوق و نقش دیگر نیروهای انقلابی جامعه اعتراف کنید و از این نظر ترجیح دادید در پس یک تعارف کلی و کاملاً نیم بند ، با شرمندگی تمام ! باز هم خودتان را به نمایش بگذارید ! اما این " نمایش " خود چنان هوش دل از شما می رباید و چنان در اندیشه ی بزرگ نمایی خود غرق می شوید که گویا خودتان را هم فراموش می کنید !! البته این " فراموشی " چیز زیادی نیست ! به تعبیری مقام بسیار والایی از مراحل تکامل نفس و عرفان شرق به همین نوع " فراموشی خود " اختصاص دارد تعجب می کنید ؟ باز هم به متن اعلامیه نگاه خواهیم افکند . مفتاح همه ی رموز در آنجاست . شما می نویسید :

" شاه با رضایت کامل از به اصطلاح معامله ی سیاسی پرسود با دولت عراق پس

از توافق الجزایر به ایران برگشت؛ ولی هنوز پایش را از پلکان هواپیما پائین نگذاشته بود که با خبر اعدام سروان یدالله نوروزی مزدور نورچشمی دستگاه پلیس مواجه شد. دو روز بعد بزرگترین جاسوس سازمان امنیت، عباس شهریاری خائن اعدام شد. دو هفته بعد در مرکز سازمان امنیت تهران توسط چریکهای فدائی خلق ایران منفجر گردید. این عملیات مردم ۰۰۰۰ تا آنجا که حافظه‌ی ضعیف من و شواعسدو مدارک موجود در روزنامه‌ها حتی اعلامیه‌های خودتان نشان می‌دهد، شماسصبح روز دوشنبه ۱۲ اسفند نوروزی مزدور را اعدام کردید. همان روز صبح هم شاه به الجزایر پرواز کرد. حالا اگر همان روز صبح یعنی حتی نیم ساعت بعد از عملیات، خبر این اعدام را مثلا دریای پلکان هواپیما نشنیده باشد، واگر آنقدر دستگاههای ارتباطی خبری ۰۰۰ این دولت احمق! - بزعم شما - دست و پا چلفتی باشند که این خبر را تا ظهر همان روز به اطلاع او نرسانیده باشند؛ عصر آن روز که در روزنامه‌های ایران شرح و تفصیل اعدام این مزدور نوشته شد و خبرگزاریها هم که آنرا حتماً مخابره کردند، پس چگونه شد که شاه فقط وقتی سه روز بعد، یعنی پنجشنبه پانزدهم اسفند، پایش را از پلکان هواپیما پائین می‌گذارد، با خبر اعدام سروان یدالله نوروزی مزدور، مواجه می‌شود؟ رفیق نویسنده‌ی عزیز! آیا این را باید به حساب این بگذارم که شما و رفقایتان که صدور این اعلامیه را تصویب کرده‌اند، تاریخ عملیاتی که انجام داده‌اید، یا انگیزه‌ی انجام آنرا فراموش کرده‌اید که آنرا این چنین به قضیه‌ی توافق ایران و عراق ارتباط داده‌اید؟

موافقتنامه‌ی ایران و عراق در روز ۱۵ اسفند، یعنی سه روز بعد از اعدام نوروزی مزدور و یک روز بعد از اعدام شهریاری جاسوس (۱)، امضاء و منتشر شد و

(۱) - شهرسازی جاسوس روز چهارشنبه ۱۴ اسفند اعدام شد. موافقت نامه روز ۱۵ اسفند امضاء شد.

شاه عصر عمان روزه ایران برگشت . آنوقت شما چگونه این دو " عمل " را با توافقی ایران و عراق مرتبط می‌سازید ؟! مخصوصاً که علاوه بر متن همین جملات ، موضوع این عملیات در رابطه با توضیح بند ۱ صورت می‌گیرد که دقیقاً با محتوای این بند (یعنی عملیات بعد از توافق ، متناقض است) چگونه انگیزه های مربوط به این دو عمل را با جریان توافق ایران و عراق ، با پیچاندن و تحریف کردن وقایع مخلوط می‌کنید ؟ نکند شما از عالم غیبی الهام می‌گیرید و چنین توافقی را از پیش میدانستید ؟ اگر اینطور است بهتر نبود این عملیات را بعد از توافق ایران و عراق انجام میدادید که دیگر برای تحلیل وقایع آنطور که دلتان می‌خواهد مجبور به تحمل اینهمه زحمت نشوید ؟ اینکه به خودتان اجازه می‌دهید وقایع ثبت شده در مقابل چشم همگان را به خاطر جور در آمدن قافیه ی تحلیل هایتان پس و پیش کنید و حوادث آشکار روز را به نفع مصالح عالی ی ! گروهی تان عوض و بدل سازید ، آیا فکر نمی‌کنید دیگران هم از شما یاد بگیرند و مثلاً شوخ طبعی از میان آنان در تفسیر این دو عمل نظامی شما بگویند : " این دو عمل یعنی اعدام نوروزی مزدور و اعدام شهرساری جاسوس که مخصوصاً در آستانه ی سفر شاه به الجزایر و حین ملاقات با صدام حسین صورت گرفت ، اخطار مهمی بود از طرف عراق ! که از موضع قدرت با شاه روسرو خواهد شد ! " و با تفاسیری از این قبیل . می‌بینید رقفا که " تفسیر به رأی " ابداعی شما رشته ایست که سردراز دارد . به این ترتیب به تعداد آدم‌های کهنیانی در دهان و یا قلمی در دست دارند می‌شود از یک واقعیت ، روایت درست کرد ؛ روایاتی شیرین و دلکش که هیچکس را بد نیاید ! اما رقفا از مثالها و تشبیهات گذشته ، آیا بهتر نیست به جای اینگونه برخورد با وقایع و پدیده ها ، اینگونه تحریف و جابجا کردن آنها ، اینگونه واژگونه نشان دادن حقایق ، به امکان تصورات ذهنی و باطل خود درباره ی این وقایع و پدیده ها بیندیشید ؟ آیا بهتر نیست بجای محدود کردن پدیده ها در قالب تنگ ایدئولوژی تان (منظور از ایدئولوژی در اینجا

مفهوم عام آن یعنی استنباطی است که هر کس بر حسب مقتضیات زندگی و حیات اجتماعی خود از جهان دارد (و به جای تحریف و قایح تا حد تعاملات کوچکتان جهان خود را گسترش دهید، ابعاد واقعی و حقیقی پدیده‌ها را در نظر آورید و ظرفیت ایدئولوژیک خودتان را بالا ببرید؟ ادامه‌ی تنگ نظریه‌هایی از این قبیل که شما را از قبول نقش و تاثیر نیروهای دیگر باز می‌دارد و باب کردن چنین تحلیل‌هایی از وقایع و حوادث جاری در میهنمان، که بر تحریف وقایع و رخدادها استوار است، در نهایت به نفع چه کسی تمام می‌شود؟ آیا جز به نفع بداندیشان جنبش مسلحانه، جز به نفع فرض طلبان و بی‌عملان و در نتیجه جز به نفع رژیم خائن شاه خواهند بود؟

۳- اقبال مردم ایران به سوی خط مشی ظفرنمون مبارزه‌ی مسلحانه تنها راه رسیدن به آزادی خلقهای ایران^{۱۰۰} این بند سوم هم گویا از آن عبارات کلی است که به نظر شما باید در هر اعلامیه‌ی سیاسی آنرا گنجانید؛ حالا اگر هیچ ارتباطی هم به متن اعلامیه نداشته باشد و یا حتی با مقدمات و موخرات آن در تضاد باشد، اشکالی ندارد. شما با نوشتن بن‌جای این عبارت، بدون آنکه برای آن توضیح روشن کننده‌ای در نظر بگیرید، بدون آنکه تفاوت آنرا با بسیاری از ادعاهای شیبه به آن که امروزه از دهان اپورتونیستها مکرراً می‌شنویم، مشخص نمایند (این مشخص نمودن احتیاج به بحث و استدلال جداگانه‌ای نداشت، همینقدر که به مفهوم خاصی که^{۱۰۱} این استراتژی ظفرنمون^{۱۰۲} تنها راه رهایی بخش خلق^{۱۰۳} برای شما داشت، اشاره می‌کردید کفایت می‌کرد) با رها کردن این عبارت در فضای نامانوس کلمات، در واقع معنای اساسی و محتوای انقلابی آنرا هم لوט کرده‌اید. شما چند سطر قبل از آن می‌نویسید: "دولت شاه در ماههای اخیر ۰۰۰ دست به تلاشهای مذبحخانه زده است ۰۰۰" علت این تلاشها را می‌توانیم در غل زير جستجو کنیم:

۱ - ۰۰۰ (قبلا بحث کردیم)

۲ - ۰۰۰ (اینهم قبلا بحث شد)

۳ - "اقبال مردم به سوی ۰۰۰ تنها راه رهایی بخش خلق".

حال اگر توجه کنیم که از توافق ایران و عراق تا انتشار اطلاعیه توضیحی تا ن (متأسفانه اطلاعیه تاریخ انتشار ندارد که ما اجباراً دو سه روز بعد از تاریخ دستگیری رفیق معصوم خانی، یعنی روز ۲۰ فروردین را مأخذ می‌گیریم) زمانی در حدود یکماه و چند روزی می‌گذرد. آنگاه چگونه ممکن است "اقبال مردم ایران به سوی خط مشی ظفرنمون مبارزه‌ی مسلحانه" تنها راه رسیدن به آزادی‌خلفهای ایران! در همین مدت یکماه و چند روز دچار چنان تغییرات شگرفی شده باشد (یا شاید اصولاً در همین مدت یک‌ماه مردم اقبال نشان داده باشند؟ این را باید خودتان بگویید) که رژیم را فوراً در مدت کوتاهی به دست و پا انداخته و تلاشهای مذبحخانه‌اش را آغاز کرده باشد؟! در غیر این صورت این عبارت چه ارتباطی دارد به تلاش‌های مذبحخانه‌ی رژیم در چند ماهه‌ی اخیر؟

رقفا! ما شنیده بودیم که در شرایط انقلابی، تحولات با شتاب بیشتری صورت می‌گیرند. اما متوجه نشده بودیم که شما می‌توانید مردمی را که بزم خودتان تا یکی دو ماه پیش، هنوز در ماهیت اصیل یا غیراصیل جنبش در شک و تردید بودند و یا اصلاً صرف‌نظر از این مسئله، همین مردم بی‌شک و تردید را یکباره در عرض یکی دو ماه با "گسترش عملیات تبلیغ مسلحانه از طرف سازمانتان" و همچنین با ادامه‌ی هر چه بیشتر عملیات چریکی در ایران بعد از توافق ایران و عراق "بازهم از طرف سازمانتان! به سوی "خط مشی ظفرنمون ۰۰۰ تنها راه رسیدن به آزادی" بکشانید!

رقفا! این چنین سرعت تحولات کیفی در یک جامعه، آنهم به دلیل عملکرد اراده‌ی فائده‌ی يك سازمان سیاسی، شاید در طول تاریخ سابقه نداشته.

باشد . این بهر حال دست آورد بزرگی برای سازمان شماست ! اما چنین دست
 آوردهایی شاید و با يك تعبير حتی غلط فیزیکی ، تنها با تحولات درونی هسته‌ی
 خورشید قابل مقایسه باشد . و نه فعل و انفعالات اجتماعی ! اما رفقا ما در روی کره
 خورشید زندگی نمی‌کنیم . ما در روی کره ی زمین زندگی می‌کنیم ، زمین سخت و نسا
 عموماً ، زمینی با سخت گیرهای دیالکتیکی مخصوص به خودش ! بنابراین طرح
 این علت سوم " اقبال ۰۰۰ " یعنی طرح عبارت کلی بدون محتوا و تحلیلی
 خاص ، بدون ارتباط با مقدمه و مؤخره و حتی بدون ارتباط با مقصود واقعی
 اطلاعیه ! چه معنایی می‌تواند داشته باشد ؟ این کار مسلماً بیهوده نبوده است .
 اما رفقا آیا تنها فایده ی آن عبارت از پوششی نیست که می‌تواند برای تمایلات
 فردگرایانه و قهرمان پرستانه ی شما ، برای نظرات و گرایشات دپارتمانالیستی
 شما برای تعصبات قسمتی و گروهی شما فراهم بیاورد ؟ مسلماً اسمی هم از مردم
 بردن و اقبال آن‌ها را نسبت به مبارزه ذکر کردن در کار خیل کلمات خود ستایانه ا
 راجع به مبدأ و علت العلل تحولات و تغییرات بودن خود ، مقداری از زشتی چهره‌ی
 خود پرست را کم می‌کند و آنرا به آب و رنگ " مردمی " آرایش می‌دهد !
 رفقا ! تنها در این اطلاعیه نیست و تنها این بار نیست که شدیدترین
 تمایلات قهرمان پرستانه ، شدیدترین گرایشات گروه پرستانه ی شما آشکار شده است .
 من از ذکر آنها صرف نظر می‌کنم . اما رفقای عزیز این بیماری بسیار خطرناک است . این
 انحراف بزرگی در تفکر و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی بشمار می‌رود . درك شود
 ونسب سازمانی شما ، درك تعصب خود پرستانه ی گروهی شما که اینك بخوبی در نقطه
 نظرهای سیاسی - تشکیلاتی و حتی تبلیغاتی شما منعکس شده است احتیاج بفراس
 زیادی ندارد . کافی است که کسی اعلامیه های شما را با کمی دقت بیشتر مطالعه
 کند ، آنوقت متوجه خواهد شد که چه خطر بزرگی سازمان شما را از درون تهدید
 می‌کند .

ارتباط کاملاً مشخصی بین چنین نظرات منحرف و مبتذل سیاسی و تبلیغی شما و خود پرستیها و شوخیسم سازمانی شما وجود دارد. بهمین دلیل بی جهت نیست که شما به مبارزه می مردم و آن نیروی عظیم ناشی از این مبارزه در بطن جامعه کم بها می دهید (یا اصلاً بها نمی دهید) و مرتب از عملیات قهرمانانه ی خود ستایش می کنید، و تمام تحولات جامعه را یا با آن می سنجید و یا ناشی از اثرات و جسود خودتان می دانید. چشمان خود را بر واقعیات جامعه می بندید و دلتان می خواهد که تاریخ و پدیده ها را بر اساس تمایلات ذهنی خودتان تفسیر کنید و لاجرم مجبور به تحریف حقایق و گرافه گویی های غیر انقلابی می شوید.

مثالعت اختلاف ایران و عراق را به خودتان و عملیات سازمانتان نسبت می دهید و بعد علت توافقشان را هم ناشی از خودتان می دانید (تصمیم شاه احمق به حل ریشه ای قضایای چریکی!) و چون چنین تحلیلی را با واقعیات در تضاد می بینید به توجیهات مافیزیکی روی می آورید. شما مردم را به کاری زده و خودتان را با رژیم طرف حساب می کنید و آنوقت مجبور می شوید بر اساس تمایلاتتان رژیم حاکم را احمق، غلیل مغزو و... تصور نمایید. همینطور بی جهت نیست که کنار توضیحی شما نه تنها يك استنباط توده ای از مبارزه ی مسلحانه رایج دست نمیدهد نه تشبیه تبلیغ و درک مفاهیم اساسی مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز و ارتباطی که باید با انواع گوناگون مبارزه ی روزمره ی خلق ما پیدا کند کمکی نمی کند؛ بلکه با چنین "توضیحاتی" مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز را تا سطح مبارزه ی نظامی يسک گسره آنارشیستی و جدا از مردم - که البته با منتهای فداکاری تصور می کند - درهم شکستن ماشین عظیم سیاسی - نظامی - پلیسی بورژوازی حاکم برعهده او گذاشته شده - با يك دسته از پلیس های وحشی و آموزش دیده ی سیستم سرمایه داری تنزل می دهید. رفقای عزیز! شما فکر می کنید این چنین کار توضیحی ای که بدین منوال و با این محتوی صورت می گیرد در نهایت به نفع چه کسی تمام می شود؟

وقتی شما می‌نویسید : " این عملیات نشان داد که مبارزه ی مسلحانه ی خلق ایران هرگز با قطع چند ساعت برنامه ی رادیویی معوق نخواهد ماند . " باید به این سؤال پاسخ بدید که چه کسی ، کدام ابله یا مخیطی تصور کرده بود که " مبارزه ی مسلحانه ی خلق ایران وابسته به چند ساعت برنامه ی رادیویی است " که شما خودتان را موظف به نفی فوری نظری (اطلاعیه توضیحی) و عملی (عمل نظامی !) این تصور دشتناک ! دانسته اید ؟ اگر قبول می‌کنید جنبش مسلحانه ی پیشتاز و طبیعتا مبارزه ی مسلحانه ای که هر چه از حیات آن می‌گذرد شرکت وسیع‌ترود ، ها را در خود خواهد داشت ، ضرورت اجتماعی ای مستقل از اراده ی من و شما و یا حتی هر گروه و سازمان دیگر است ، ضرورتی که عینیت خودش را بطور کلی و خواه و ناخواه در جامعه ظاهر و تثبیت خواهد نمود ؛ آنگاه دیگر معوق ماندن این ضرورت به دلیل قطع چند ساعت برنامه ی رادیویی چه معنایی می‌دهد ؟ توجه به وجود يك ارتباط مشخص مابین آن نقطه نظری که خود را موظف به اثبات " معوق ماندن مبارزه ی مسلحانه با قطع چند ساعت برنامه ی رادیویی می‌داند " و همان مقایسه ی ضمنی - منتهی از قول و تصور رژیم - بین انقلاب ایران و شورش کرد های عراق که در صفحات قبل صورت گرفته بود ، می‌تواند نکات جالبی در برداشته باشد . تشخیص این نوع وظایف و قبول این قبیل مقایسات بهر حال نمی‌تواند از چگونگی استنباط از مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز جدا باشد . چه کسی از این نحوه تبلیغات سود می‌برد - ما یا دشمن ، ما یا اپورتونیستها - که چند عمل موفقیت آمیز نظامی

(۱) - این چند عمل نظامی که هم شما و هم ما به تبع شما ، مرتباً آنرا تکرار کرده‌ایم چه عملیاتی هستند ؟ اینها به قول شما عبارتند از : اعدام نوروزی مزدور و اعدام شهرداری جاسوس و انفجار د و مرکز ساواک ، که البته دو عمل اول قبل از توافق ایران و عراق صورت گرفته اما شما به شیوه ی نادرست و غیر انقلابی ، زمان آنرا تحریف کرده و به بعد از این توافق نسبت داده اید . بنابراین میماند عملیات بمب گذاری و انفجار در د و مرکز ساواک .

شکست سختی بر نیروهای دشمن نامیده شود که تمام آرزو ها و نقشه های شاه و رژیم حاکم ایران را نقش بر آب کرده است ؟ چه کسی از این نحوه ی کار توضیحی و تبلیغات سود می بود که عملیات تبلیغ مسلحانه ، به صورت يك تعرض نظامی که هدف شکست و نابودی دشمن را در دستور قرار داده است قلمداد گردد ؟! و بالاخره چه کسی از این نحوه تبلیغات سود می برد که چرکها و انقلابیون ، نیروهای ضد بره ای معرفی شوند که دشمن هیچوجه ، هیچ وسیله و امکائی برای ضربه زدن به آنها را ندارد ؟! " با عملیات روز افزون - ریکها روحیه ی طرفداران و ماموران شان خیلی خراب شده بود - به منظور تویم و اصرار روحیه ی نفرتشان مذبح حانه تسلاتش می کردند تا وسیله ای بیابند ولی هیچ امکائی پیدا نمی کردند تا اینکه بالاخره در روز یکشنبه ۱۷ فروردین کشتیهای پلیس پس از ماهها ناکامی و شکست (۱)

(۱) - اگر بخواهیم از همان اصطلاحات و مفاهیم مورد علاقه ی رفقا (اطلاعاتی توضیحی) استفاده کنیم ، اتفاقا پلیس ماهها شکست خورده و ناکام نبود ، در طی همین فاصله زمستان تا فروردین ، ضربات نسبتا مهمی به جنبش وارد آمد که از آن جمله است : دستگیری یکی از رفقای علنی ما ، دستگیری يك گروه مذهبی که عملیاتش هم انجام داده بودند و بعدها دو نفر آنان به شهادت رسیدند ، دستگیری تعداد کثیری از عناصر سمیاتیان جنبش علی الخصوص در میان خانواده های اجرا و عناصر مخفی که بعدها هتیک به زندانهای طویل المدتی هم محکوم شدند اما علت اینکه چرا رفقای فدایی این ضربات را نادیده گرفته و فقط دستگیری يك رفیق جانبی در سازمان خودشان را وسیله ای برای جبران شکست های دشمن می بینند و یا اینکه چرا شکست دشمن را تنها در ضربه نخوردن سازمان خودشان می دانند و . . . نکته ی واضحی است که احتیاج به بحث ندارد . این نکته واضح ، مدتهاست در فرمول معروفی که جنبش انقلابی و چریکی ایران را در سازمان چریک - های فدایی خلق ایران خلاصه می کند توضیح داده شده است ! جالب توجه تر از همه اینجاست که هر چه دشمن بنا به اقتضای طبیعتش ، انقلابیون را در سبک ردیف قرار داده و برایش تفاوتی نمی کند که این مبارز انقلابی مربوط به کدام سازمان یا گروه انقلابی است ، رفقای فدایی اصرار باز هم بیشتری در جدا کردن خرج خون

موفق می‌شود یکی از رفقای علنی و جانبی سازمان ما را همراه با ۳۰ عدد اعلامیه دستگیر کرده ۲۰۰۰ این دستگیری آنها را به فکر می‌اندازد که با استفاده از فرصت با بسزاه انداختن يك برنامه ی تبلیغاتی تو خالی قسمت کوچکی از شکستهایشان را جبران کنند و ۲۰۰۰

روشن است ، ما بحث درباره ی شیوه های مزدور صفتانه و دروغ پردازانسته ی تبلیغاتی دشمن نداریم . همه ی بحث ما بر سر محتوا و شیوه ی تبلیغات و گسار توضیحی شما دور می‌زند . بدین قرار آیا دشمن به غیر از دستگیری حداکثریک رفیق علنی و جانبی از سازمان شما ، هیچ ضربه ی دیگری در طول این مدت به جنبش نزده است ؟ آیا در گذشته یا در آینده ، به جز این قبیل تلاشهای مذبحانفعا کاربرد دیگری از او ساخته نبوده و نخواهد بود ؟ این نوع برآورد های ذهنی گرایانه از قدرت تاکتیکی دشمن چه دلیلی دارد ؟ (صرفنظر از آن نقطه نظر منحرف و تنگ نظرانه ای که جنبش را محدود به يك سازمان می‌بیند) از کجا منشأ می‌گیرد و در نهایت به چه کسی خدمت می‌کند ؟ به مردم یا به دشمن مردم ؟

درواقع کاملا واضح است که شما وظیفه ی درهم شکستن افسانه ی شکست ناپذیری استراتژیک دشمن را که تنها از طریق تاکتیک های تبلیغ مسلحانه کما ساسا خصلتی سیاسی و آگاهگرانه دارند و در یک پروسه ی طولانی کار پرحوصله ی سیاسی و در یک پروسه ی سنجیده و سرشکل و جمع آوری نیروهای خلق حول محور همیمن عملیات سازمانها امکان پذیر است با درهم شکستن قدرت تاکتیکی دشمن در یک عمل یا رشته عمل نظامی خاص توسط پیشتاز و نتیجتا بانفی و انکار ذهنی گرایانه ، قدرت تاکتیکی دشمن از طریق این قبیل اعلامیه های توضیحی اشتباه گرفته‌اید !! این اشتباه مسلما جز انحراف از اصلی‌ترین هدفهای جنبش مسلحانه ی پیشتاز که مقدمات

از سایر انقلابیون دارند . در این زمینه نمونه های بیشماری وجود دارد که فعلا از طرح آنها در اینجا می‌گذریم .

امر تشییت، توجیه و توییح عملی و تشویک تاکتیک و استراتژی مبارزه‌ی مسلمانان را بر روی کلیه‌ی طبقات و قشرهای مختلف خلقی و نیروهای پیشاتاز نمایند. آنها را در دستور قرار می‌دهد چیز دیگری نخواهد بود.

رفیق شهید مسعود احمدزاده در این باره اشاره روشنی دارد. او می‌گوید: «... اما در ایران، در کشوری که به اصطلاح "جزیره‌ی ثبات" در اقیانوس متلاطم نام گرفته، در کشوری با اختناق ظاهراً خدشه‌ناپذیر هیچ‌ساله، در کشوری که با خشونت توصیف‌ناپذیری هرگونه تشکیلی باید نابود شود و باید بهای لازم را به جنبه‌ی کاتالیزوری، برانگیزنده و امید دهنده‌ی مبارزه (سلحانه) داد، شود. اساساً این جنبه‌ی مبارزه اینک تعیین‌کننده است.»

در اینجا رفیق احمدزاده با دست‌گذاشتن روی قدرت تاکتیکی دشمن، و اتفاقاً درست بهمین دلیل که شکل و سازماندهی پیشاپیش توده‌ها در هر صورت آن، به دلیل قدرت تاکتیکی دشمن به شدت سرکوب می‌شود، تاکتیک سلحانه را پیشنهاد می‌کند.

اما تاکتیک سلحانه تاکتیک نظامی نیست که برای نابودی قدرت تاکتیکی دشمن طرح شده باشد، بلکه تاکتیکی است که به قول او اساساً و در مرحله‌ی اول استراتژی مبارزه‌ی سلحانه، جنبه‌ی کاتالیزوری و برانگیزاننده (نه نظامی و به اصطلاح نابودکننده‌ای) داشته و در پروسه‌ی رشد خود موجب امیدتوده‌ها به قدرت خود و سمت‌گیری مبارزه‌ی آنها به سمت مبارزه‌ی سلحانه خواهد شد. این درست همان تاکتیک کاملاً لازمی است که هدف استراتژیک مبارزه‌ی سلحانه‌ی توده‌های (جنبه‌ی استراتژیک مبارزه سلحانه) آنرا ایجاد می‌کند. بدین‌قرار در طی یک پروسه طولانی از آگاهی‌توده‌ها به ضرورت مبارزه‌ی سلحانه علیه دشمن، از طریق تاکتیک‌های سلحانه‌ی پیشاتاز که اساساً خصالتی تبلیغی - سیاسی و آگاه‌گرانه دارند، است که توده‌ها به شکست‌پذیری استراتژیک و نه حتماً تاکتیکی دشمن ایمان می‌آورند.

با این توصیف ، وظیفه ی پیشتاز انقلابی متقاعد کردن توده ها به شکست پذیری استراتژیک دشمن است نه الزاماً شکست قدرت تاکتیکی او در هر عمل مجزایا در یک دوره ی محدود از عمل و کار انقلابی . وظیفه ی او این است که توده ها را به قدرت تاریخی و لایزال خود واقف گرداند و منشأ و مظهر این قدرت را - قدرتی راکمه قادر به شکست استراتژیک دشمن خواهد بود - در توان تاریخی و انقلابی خود او ، در شکل سیاسی او ، در حول محور مبارزه ی مسلحانه به او نشان بدهد ، نه اینکه حتماً و با القائنات غلو آمیز ، غیر واقعی و ذهنی گزایانه و حتی با تحریف وقایع و پیروی از شیوه های ارتجاعی تبلیغاتی - به جای آگاهی واقعا سیاسی و انقلابی دادن به توده ها - او را نسبت به قدرت تاکتیکی دشمن ذهنی نماید . اگر نیروهای خود بخودی توده ، قدرت تاکتیکی دشمن را " مطلق " می کنند و برای آن ماهیت شکست ناپذیر اسطوره ای قائل اند ، این وظیفه ی پیشتاز انقلابی است که از چنین پدیده ها^۴ ضعف کار خود را در نشان دادن قدرت استراتژیک توده ها به خود آنها (متقابلاً نشان دادن ضعف و پوسیدگی درونی استراتژیک دشمن) درک کند ، نه اینکه بالکل منکر این قدرت تاکتیکی شده و توده ها را به شکل دیگری دچار تصورات واهی و انتظارات ذهنی گزایانه ای (خارج از وجود اجتماعی خودشان) بنماید .

این شیوه ی نادرست ، ممکن است در یک دوره ی بسیار کوتاه و موقت ، در یک دوره از فراز جنبش ، دوره ی موفقیت های پی در پی تاکتیکی پیشتاز ، مخصوصاً به اعتبار تمایلات طبقاتی برخی از قشرها و نیروهای که از جنبش دفاع می کنند (طبقه متوسط مخصوصاً اقشار روشنفکر آن) نتایجی حاصل کند و امید و حرکتی را موجب شود اما مسلماً این نتیجه ی کوتاه مدت ، با آن تربیت عمیق و طولانی سیاسی توده ها که يك پیشتاز انقلابی کمونیست در مد نظر دارد ، زمین تا آسمان تفاوت دارد . بدین قرار اگر موفقیت های تاکتیکی جنبش پیشتاز با يك کار تبلیغی واقع بینانه ی

سیاسی ناظر بر ارزیابی عمیقاً علمی و صحیح از اوضاع نیروهای انقلاب و ضد انقلاب و با هدف تربیت سیاسی توده و نیروهای آگاه مبارز نماینده ی آن ، توأم نباشد و یا بدتر از آن ! موقعیت تاکتیکی جنبش پشتوانه ای برای کار تبلیغی غیر واقعی و غلوآمیز گروهها و سازمانهای این گردن که درك صحیح و علمی ای از وظایف پیشتاز انقلابی ندارند ؛ آنگاه نه تنها تاکتیک مسلحانه ی پیشتاز به اصلی ترین هدف مرحله ایش دست نیافته است ، بلکه کوچکترین شکست تاکتیکی نیروی انقلاب می تواند تمام نتایج حاصل شده از موفقیتها را خنثی کرده و در مجموع به ضد خود تبدیل شود .

"توده ای" که شکست پذیری دشمن را در يك مبارزه ی سخت و طولانی که بایست خود در آن نقش اساسی و درجه ی اول داشته باشد ، ندیده (او را برای این دیدن تربیت نکرده اند) بلکه در اقدامات قهرمانانه ، دفعتی و بسیار با اهمیت غولهای انسانی به نام "چریک" می بیند (و این قبیل تبلیغات معمولاً چنین نقشی را ایفا می کنند) توده ای که از مبارزه ی مسلحانه مفاهیمی را تداعی می کند ، همان مفاهیمی که توسط اطلاعیه های توضیحی از این قبیل القا می شود که بر حسب آن عده ی معدودی مردان و زنان انقلابی ، البته از سرشتی ویژه ، با قدرتی ما فوق انسان و طبیعتاً جدای از آنها ، می توانند منفرداً با اقدامات جنگی خود دشمن را "شکست سختی بدهند" ، به اوضرات سهمگین وارد بیاورند و تمام آرزو هها و نقشه های او را نقش بر آب کنند (ولابد عنقریب است که مراسم دفن و کفن کامل این دشمن غدار ، توسط همین سورمن های عضو "گروه شکست ناپذیر" اعلام بشود) . آری ، چنین توده ای ، چگونه خواهد توانست به قدرت تاریخی و انقلابی خود واقف شود ! چگونه خواهد توانست حتی يك شکست کوچک تاکتیکی را بر "گروه شکست ناپذیر" ایده آل خود تحمیل کند بدون آنکه ایمان ایده آلپستی^۱ش به کفر و زندگه ای بس عظیم تر از ناامیدی اولیه تبدیل نشود ؟ (۱) بدین قرار باید پرسید آیا امید متافیزیکی او بر شکست پذیری حتمی و جزئی دشمن در هر یاورتی در صحنه بعد

عمل تاکتیکی، اندیشه‌ی شکست‌پذیری، تاکتیکی دشمن به «ای اندیشه‌ی شکست‌پذیری استراتژیک» (و به همان معنای فوق) به ضد خود، به ناامیدی عمیق‌تر و مطلق‌تر دیگری نسبت به خود و پیش‌تاز خود تبدیل نخواهد شد، وقتی کسی جنبش مواجه با یک سلسله شکست‌های تاکتیکی گردد، شکست‌هایی که به‌رحال برای

(۱) — در اینجا تذکر نکته‌ای درباره‌ی اصطلاح عام "توده" مخصوصاً در رابطه با موضوع مورد بحث در فوق ضروری است. ما عمده‌جا در این بحث از توده نام می‌بریم ولی این امر نباید ما را از آن دسته تفاوتها و اختلافاتی که نگرش‌های گوناگون طبقات و قشرهای مختلف تشکیل دهنده‌ی همین "توده" نسبت به هر مسئله‌ای از جمله مسئله فوق دارند، غافل سازد. در واقع درک عمیق تر واکنش نیروهای مختلف خلقی در مقابل اقدامات و تبلیغات پیش‌تاز انقلابی، کاملاً مستلزم یک تشریح دقیق طبقاتی است. در غیر این صورت هر سخن و قضاوتی تنها و حداکثر در کلیت خوش می‌تواند معنا بدهد. اما در مورد موضوع مورد بحث در فوق، کافی است خاطر نشان کنیم که هر چه از طبقات و قشرهایی که با ویژگی آگاهی طبقاتی خود میز می‌شوند (روشنفکران، دانشجویان، ...) به سمت زحمتکش‌ترین قشرها و طبقات جامعه پیش برویم مخصوصاً پرولتاریا و توده‌ی زحمتکش شهری، تصویری نیروها از قدرت تاکتیکی دشمن معتدل‌تر و به واقعیت وجودی خود بیشتر نزدیک است تا تصور روشنفکران و قشرهایی که با آگاهی بالای خود میز می‌شوند. به همین دلیل نیز دسته‌ی اخیر به همان شدت که زود ناامید می‌شوند بهمان شدت نیز تحت تاثیر تبلیغات عکس‌قرار گرفته و خارج‌زند حتی موفقیت‌های کوچک انقلاب‌آرا ساوی ناپودی کامل دشمن تصور کنند. آنها پیروزی را برای همین امروز و فردا می‌خواهند و در این صورت روشن است که تصویریک مبارزه‌ی سخت و طولانی و آماند برای آن چقدر برایشان مشکل خواهد بود. طبیعی است که در شرایط نسیب جنبش، اینها اگر نه بهمان سرعت (چون سرعت این حرکت دیگر به نحوه و کیفیت تربیت پیش‌تاز انقلابی نیز بستگی دارد) ولی به‌رحال بسیار سریع‌تر از نیروهای زحمتکش جامعه سمت بازگشت در پیش می‌گیرند؛ در حالی که نیروهای زحمتکش شهری و در صدر آن پرولتاریا، به دلیل آنکه با قدرت تاکتیکی دشمن در شکل مادی‌تر و ملموس‌تری روبرو است (قدرت سرمایه‌ی تکنولوژی، قدرت ارتش، بیوروکراسی) و این روبرویی ماهیت کاملاً متضادتری نسبت به روبرویی قشرهای آگاه

هر جنبشی محتمل و بسیار هم محتمل است ؟
 اینجا و درست در همین لحظه است که "اطلاعیه توضیحی" جواب واقعی
 سالها اشتباه کاری و تبلیغات غیر مسئولانه ی خود را تنها نه از دشمن ، بلکه از
 توده ها دریافت خواهد داشت .



ادامه ی همین اطلاعیه :
 نظرات نادرست باز هم بیشتری را ارائه می دهد .
 نظرات نادرستی که درباره ی تعیین وظیفه برای " همه ی دانشجویان و همه
 مردم میهن پرست ایران " ابراز داشته اید ، باز هم نشان می دهد که دامنه ی
 انحرافات و اشتباهات سیاسی - تشکیلاتی شما تنها به چند نقطه نظر غلط محدود
 نیست . شما بعد از اشاره به توطئه ی دشمن در مورد متهم کردن رفیق استبر و
 احتمال محاکمه و اعدام او از طرف رژیم می نویسید : " اینک وظیفه همه دانشجویان
 مبارز و مردم میهن پرست است . . . و فعالانه وارد در اقدامات دفاعی بشوند . . ."
 باید پرسید : دانشجویان مبارز و همه ی مردم میهن پرست ایران وارد در کدام اقدام

جامعه دارد ؟ (قشرهای آگاه می توانند و بالقوه این امکان را دارند که در این سیستم
 حل بشوند و معمولا هم ارتباطات مشخص مادی و معنوی بین آنها و سیستم حاکم
 موجود است ؟ در حالی که زحمتکشان درست در مقابل این سیستم قرار دارند و
 هیچگونه امکانی برای جذب و حل آنها در این سیستم نیست) معمولا به این
 سادگیها تسلیم تبلیغات خوش خیالانه و روشنفکرانه نمی شوند ؟ همانطور که
 وقتی به جنبش روی آور شوند بیخیالی نخواهند بود که از باد های لرزاننده ی
 که بسیاری از نیروهای متزلزل را به ناامیدی میکشاند ،
 برخورد بلرزند .

دفاعی بشوند ؟ معنای عملی وظیفه ای که شما در مقابل مردم میهن پرست و تمام دانشجویان مبارز قرار می دهید صرف نظر از محتوای سیاسی عجیبی که برای ایمن وظیفه تعیین کرده اید ، یعنی جلوگیری از متهم کردن رفیق دانشجویی دستگیر شده " که ممکن است حتی به محاکمه و اعدام این رفیق هم " بزعم شما بیانجامد " چیست ؟ آنها بطور مشخص چکار باید بکنند و دعوت شما را چگونه پاسخ گویند ؟ اعتصاب بکنند ؟ شورش بکنند ؟ دست به عملیات مسلحانه بزنند ؟ سازمان و گروه تشکیل دهند و یا گوشه های خود را بگیرند که تبلیغات رژیم را نشنوند ؟ ۰۰۰ از اینها گذشته ، اولاً شما همه ی دانشجویان مبارز و مردم میهن پرست را برای بسیج درجه امر مهمی مورد خطاب قرار داده اید ؟ اگر مورد نظر شما صرفاً جلوگیری از متهم کردن این رفیق و یا احیاناً جلوگیری از اعدام این رفیق توسط اقدامات مردم و دانش-جویان است ؟ پس چرا در مورد صدها رفیق مبارز دیگری که هم اکنون زیر شدیدترین شکنجه ها قرار دارند این عمل را انجام نمی دهید ؟ این رفیق اسیر چه تفاوتی با دیگر رفقای اسیر مبارز دارد ؟ در چنین صورتی ، آیا شما وظایف اصلی خود را بعنوان یک سازمان انقلابی ، فراموش کرده و به خرده کاری در مورد جلوگیری از این تبلیغ دشمن ، یا آن حیلے ای او که مسلماً تمام ناشدنی است و نمی تواند تا ابد شما را به دنبال خود بکشاند ، نیافتاده اید ؟ اما اگر مقصود شما استفاده از این فرصت مساعد سیاسی برای بسیج مردم و دانشجویان است ؟ در این صورت اولاً : تحلیل مشخص شما از این فرصت مساعد سیاسی چیست ؟ این انگیزه ی همه گیر توده ای که باید توده ی مردم را وادار به اقدامات دفاعی علیه توطئه ی جنایت بار شاه بکند ، چه محتوای سیاسی و اجتماعی دارد ؟ و چگونه طبقات مختلف خلق همه این طبقات - در این انگیزه شریک و متحدند ؟ اما اگر واقعاً چنین فرصتی وجود داشته ، نه آنرا شما با تحلیل مشخص نشان داده اید و نه اینکه متناسب با تحلیل دیگری موضع مشترک طبقات و نیروهای مختلف خلق را در قبال این انگیزه روشن

کرده اید تا بتوانید شعار درست و توده گیری طرح کنید ؟ آنوقت در چنین صورتی ،
 مگر کاملاً واضح و روشن نیست که این دعوت چیزی جز يك عبارت پر دازی خام تکرار
 و کلی گویی غیر مسئولانه نخواهد بود ؟ " همه ی دانشجویان مبارز و مردم میهن
 پرست را به اقدامات دفاعی " دعوت کردن که چیزی را روشن نمی کند ، این اقدام
 دفاعی آخر برای چه ؟ با چه تحلیل مشخص و چگونه باید صورت گیرد ؟ طرح چنین
 مطالب بی جایی در يك اطلاعیه ی توضیحی رسمی ، آیا به معنای بی اعتبار کردن
 خود و سبک کردن حیثیت سازمانتان و همینطور سلب اعتماد از جنبش مسلحانه
 نیست ؟ چرا شما شعاری طرح می کنید که پایگاه ندارد ؟ چرا چنان درخواستی
 می کنید که پاسختان ندهند ؟ وانگهی بر اساس چه نوع انگیزه ی مشترك و منافع
 مشخص سیاسی - اجتماعی موجود بین همه دانشجویان و مردم میهن پرست ایران
 (البته در این مورد خاص یعنی دستگیری این رفیق) شما همه آنها را يك جسا
 مورد خطاب قرار داده و برای تمام آنها يك وظیفه کلی " اقدامات دفاعی " که
 گنیم معلوم نیست چه معنایی دارد تعیین کرده اید ؟ همینطور بر اساس چه
 تحلیلی از طبقات جامعه ما ، شما دانشجویان مبارز را از مردم میهن پرست
 ایران جدا می کنید (مثلاً چرا نوشتید همه کارگران مبارز و مردم میهن پرست)
 و آنگاه دوباره آنها را متحداً طرف خطاب قرار داده برای آنها يك وظیفه ی واحد
 تعیین می کنید و سپس در مرتبه سوم این دعوت عام و همگانی را که شامل مردم میهن
 پرست و همه دانشجویان مبارز می شود ، پس می گیرید و آنرا محدود می کنید به
 دانشجویان دانشگاه صنعتی و وظیفه ای مهتر از سایرین برای آنها قایل می شوید ؟
 شما چگونه و بر اساس و مطابق کدام تحلیل از جامعه روشنگری و دانشجویان ایران
 و همینطور مطابق کدام تحلیل از طبقات مردم ما ، فهمیده اید که دانشجویان
 دانشگاه صنعتی در " اقدامات دفاعی " طرح شده در اطلاعیه تان نقش و وظیفه ی
 مهمتری دارند ؟ (۱) دعوت شما که عام بود ، پس چه فرقی است اولاً بین آن
 پاییزی در صفحه بعد

دانشجوی دانشگاه صنعتی با دانشجوی ادبیات دانشگاه تهران و ثانیاً این همان دانشجویان پیشه ور شهری؟ حالب توجه تر از همه در اینجا پاراگراف آخر اطلاعیه است که بازگشت مجدد به سمت دانشجویان و درخواستی جدید از آنها بر همه آن اقدامات دفاعی* و خطاب و دستورها به مردم میهن پرست و ۰۰۰ خط بطلان می‌کشد و مطرح می‌کند: " دانشجویان مبارز ایران در این هنگام وظیفه دارند گذشته از دست زدن به اعتصاب و اعتراض علیه وحشی‌گریهای رژیم شاه خائن (که گویا اعتصاب و اعتراض و ۰۰۰ خودش بطور اتوماتیک از طرف این دانشجویان صورت می‌گیرد و جزئیات آنهاست و بهین دلیل گفته می‌شود گذشته از ۰۰۰) هر چه بیشتر متن این توضیحنامه را تکثیر کرده و برای اطلاع سایر هموطنان در اختیارشان قرار دهند تا توسطه رژیم شاه مزدور در سطحی وسیع و عمومی در هم بشکند ۰۰۰ و بدین ترتیب بالاخره معلوم می‌شود که مقصود شما از همه ی این کلمات تهییجی و خطاب و عتاب‌ها، چیزی جز این توصیه محموده! که " در صورت امکان! این اعلامیه را تکثیر کرده و پخش نمایید" نبوده است!

رفقای عزیز! سردرگمی و اغتشاش فکری، پراکنده‌گویی و سطحی‌نگری از سر تا پای " کلمات توضیحی " شما جاری است. این‌ها چه دلیل دارند؟ چه چیز موجب این همه اشتباه و انحراف در نقطه نظرهای سیاسی و تشکیلاتی شما شده است؟ آیا فکر نمی‌کنید اندیشیدن در نفس تنگ منافع محدود گروهی و آلوده

(۱) - ممکنست بگوئید چون رفیق معصوم خانی دانشجوی دانشگاه صنعتی بوده، شما وظیفه ی مهمتری برای دانشجویان این دانشگاه قرار داده اید. در چنین صورتی، اگر دعوت شما از قشرها و طبقات مختلف مردم بر اساس چنین معیارهایی صورت می‌گیرد، آنوقت آیا بهتر و درست تر نبود که وظایف بسیار مهمتر و درجه اول‌تری برای دانشجویان همکلاس و سپس دانشجویان هم رشته ی این رفیق تعیین کنید تا دیگر تیرا در دست به قلب هدف زده باشید؟ با این توصیف باز هم باید پرسید: پس مسئله ی دعوت از همه ی مردم را دیگر چگونه توجیه می‌کنید؟

بودن به تعصبات شدید قسمتی، شما را از تگرستن همه جانبه به واقعیت‌های گوناگون زندگی و جهان باز داشته است؟ آیا گمان نمی‌برید که "شونیس سازمانی" این درست همان بیماری مهلکی است که اکنون به جان سازمان شما رخنه کرده است؟ بیماری‌ای که رخنه گاه خویش را نه در پائین، نه در بین توده های سازمانی، بلکه در بالا، در بین عناصر رهبری پیدا می‌کند. رفقا! اگر قبول می‌کنید که درست عمر تعصب شدید قسمتی و منافع محدود گروهی، بالاخره منافع مشخص فردی خوابیده است، بنا بر این آیا این درست نخواهد بود که به وجود چنین گرایش‌ها فردگرایانه ای در رهبری سازمانتان، به وجود رگه های مشخصی از منفعت طلبی فردی مثلا در انواع گوناگون رهبری طلبی فردی، پی‌برید؟ آیا قبول نمی‌کنید که چنین گرایش‌ها رهبری طلبانه ای وقتی در صدر قرار بگیرد، حتی حاضر است با ایزوله کردن سازمان از توده ها و نیروهای انقلابی، با مدیدن روح شونیس سازمانی در اعضا، و با حاکم کردن منافع محدود گروهی و در نظر نگرفتن منافع کل جنبش و توده ها، به افتاع تمایلات خود بپردازد و آیا واقعا چنین گرایش‌ها در رهبری شما موجود نیست؟ در اینجا مخصوصا خطاب من به رفقای کادر رهبری شماست.

رفقا! این تنها یک یا دو نمونه بود. صحبتی از نمونه های بسیار بارز آشکار این گرایش انحرافی که تقریبا در تمام نوشته ها و آثار مطبوعاتی سیاسی شما وجود دارد نمی‌گم، صحبتی از متن سراسر خود ستایانه و تحریف آمیز وقایع در اعلامیه، مربوط به اعدام نوروزی خائن نمی‌گم، صحبتی از اعلامیه ی مربوط به اعدام نیک طبع که بالاخره در آخرین تجدید نظر برای حفظ همان مواضع کذایی مجبوره خط زدن جمله ی "همزمان با هم" شدید، نمی‌گم، صحبتی از نیش و کتایه زدن هایسی چون "اهداف دموکراتیک" نمی‌گم و بالاخره چیزی در مورد این پیراهن عثمان "پشتاز بودن" که دست شما افتاده و تصور کودکانه ای از آن که نه بر اساس تفکر و اندیشه ی پشتاز و نه بر اساس ارائه ی تئوری پشتاز و خط مشی سیاسی

بیشتر از در هر مرحله ، بلکه بر اساس شلیک اولین تیر استوار است (که حتی در همین صورتش هم بسیار قابل شك می شود !) نمی گفتم . (۱) همینطور از بسیاری مواضع تنگ نظرانه ای که در چاپ و نشر اقدامات سایر انقلابیون و سازمانهای انقلابی دیگر نشان داده اید ذکر می کنم . اینها را فرصتی دیگر باید ، چرا که عاقل را (اکنون) اشارتی کافی است .

رفقا ! من به ضحیهای خود پایان می دهم ، در حالی که عمیقاً معتقدم چنین برخورد هایی نه تنها به معنای جدایی از یکدیگر ، نه تنها به معنای شکاف بین دو سازمان و جدایی در جنبش مسلحانه نیست ، بلکه قدمی واقعی و سالم به سوی وحدت است .
 رفقا ! ما باید به سمت وحدت پیش برویم . این جبر تاریخ و ضرورت گریز ناپذیر پیروزی مبارزه ی خلق است و این درست همان هدفی است که سازمان ما برای آن ارزش فراوانی قائل است . اما این بدان معنی نیست که ما باضعفهای یکدیگر سازش کنیم . (ما باید خود را اصلاح کنیم تا بتوانیم دشمن را در هم بشکیم) این آموزش بسیار درستی مخصوصاً در شرایط کنونی جنبش ماست . يك معنای این آموزش این است که تنها در جریان يك مبارزه ی ایدئولوژیک است که می توان به مواضع سالمی از وحدت دست یافت و در جریان چنین وحدتی است که می توان چنین دشمن مقتدری را به زانو در آورد .

رفقا ! آرزوی وحدت اینك آرزوی بسیار بزرگی در جنبش انقلابی ماست . این آرزوی است که بطور تاریخی ناکام مانده است و شاید یکی از علل مهم ناکامیهای مبارزات طولانی خلق ما نیز همین باشد . بنابراین کار در چنین راه سترگسی ، راعی که مسلماً ملو از خار و خاشاک ، دهها سال رکود و خمودگی ، افتراق و چند

(۱) - نقش مبارز پیشرو را تنها چیزی می تواند بازی کند که شعوری پیشرو را هبر آن باشد . - منتخب آثار لنین -
 درك همین يك جمله برای بیان تمام مقصود من از این مطلب کافی است .

دستی بوده است اکنون برای يك انقلابی بسیار شورانگیز و شوق آراست •
این نوشته تنها اگر توانسته باشد اولین گام بسیار کوچک این راه باشد نویسنده
امیدوار خواهد شد که از موضع صادقانه و با احساس مسئولیتی به انتقاد نشته
است •

خردادماه ۱۳۵۴

ضمیمه ی

* نامہ سرگشاہ ی یك رفیق مجاہد *

اطلاعیه توضیحی

در بارہ ی آخرین توطئہ ی شاہ خائسین

بنا بہ خبری کہ از طرف سازمان امنیت دولت شاہ بہ جراید داده شدہ است رفیق دانشجو محمد معصوم خانی یکی از افراد شرکت کنندہ در عملیات اعدام انقلابی سروان نوروزی مزدور معرفی شدہ است .

برای روشن شدن اذہان عمومی مردم مبارز ایران و تمامی دانشجویان میهن پرست لازم است در این زمینہ توضیحاتی دادہ شود .

رفیق محمد معصوم خانی از اعضای علنی سازمان ما بودہ و جزو کادریہای حرفہ ای چریک محسوب نمی شدہ است و بہمین لحاظ ہرگز نمی توانستہ در عملیات نظامی شرکت نماید .

رفیق معصوم خانی در حدود یکماہ قبل از دستگیری با سازمان ما ارتباط برقرار کردہ و در حال آموزش چریکی بودہ است . اولین برنامه ی علی رفیق معصوم خانی پخش تعدادی اعلامیہ و کار توضیحی در محیط های دانشجویی بودہ است کہ این کار را با همکاری سہ تن دیگر از رفقای مبارز انجام می دادہ است . کہ این رفقا نیز ہمگی جزو نیروہای تازہ بہ سازمان پیوستہ بودند این رفقا در حدود یک ماہ پیش یعنی چند ہفتہ بعد از اعدام انقلابی سروان نوروزی برای آنکہ مکانی مستقل

برای مطالعه و خود سازی داشته باشند منزلی را در محله ی نارمک تهران اجاره کرده و مشغول آموزش انقلاب می شوند تا اینکه رفیق معصوم خانی در ساعت ۷:۴۵ دقیقه روز یکشنبه ۱۷ / ۱ / ۵۴ در خیابان شیراز واقع در امیرآباد هنگام حمل تعدادی اعلامیه توسط گشتیهای پلیس دستگیر می شود .

این دستگیری برای نیروهای سرکوفت خورده ی پلیس که در ماههای اخیر ضربات جانانه ای از طرف واحدهای چریکی خورده اند و قدرت پوشالیشان در اذهان مردم ایران فرو ریخته است فرصت خوبی پدید آورد تا به این وسیله به تقویت روحیه ی خراب خود بپردازند و با تبلیغات روی این مساله مجدداً برای خود هیبت و قدرتی دست و پا کنند .

ما بدین وسیله صریحاً اعلام می داریم که اعدام انقلابی سروان نوروزی خانی توسط یک واحد از رزمندگان حرفه ای سازمان ما اجرا شده و در هنگام عمل اعدام، رفیق معصوم خانی و رفقای دانشجوی مبارز او از برنامه ی عملیاتی نیز اطلاع نداشتند و حتی رسماً به صورت کادری تحت آموزش سازمان نیز در نیامده بودند . بهر حال هدف ما از توضیح این مطلب افشاء یک توطئه جدید رژیم شاه می باشد . دولت شاه که در ماههای اخیر با شکستهای پیاپی در مقابل جنبش چریکی روبرو بوده است اینک برای کسب حیثیت از دست رفته ی خود سخت به تکاپو افتاده و دست به تلاشهای مذبوحانه زده است . علت این تلاشها را در عوامل زیر می توانیم جستجو کنیم .

- ۱ - گسترش عملیات تبلیغ مسلحانه از طرف سازمان ما .
- ۲ - ادامه ی هر چه بیشتر عملیات چریکی در ایران پس از توافق جدید ایران و عراق .
- ۳ - اقبال مردم ایران به سوی خط مشی ظفرنمون مبارزه ی مسلحانه تنها راه رسیدن به آزادی خلقهای ایران .

بطوریکه هموطنان عزیز اطلاع دارند در سال ۵۳ پیش از ده عملیات چریکی توسط رزمندگان سازمان ما صورت گرفت که شرح تمامی این عملیات به وسیله اعلامیه‌ها توضیحی به اطلاع مردم مبارز ایران رسید . همچنین این عملیات توسط رادیوهای حامی جنبش مسلحانه تشریح شده و در سطح وسیعی پخش شدند و در اختیار افکار عمومی قرار گرفتند . این عملیات که نشانه‌ی تثبیت کامل و گسترش مبارزه‌ی مسلحانه در جامعه‌ی ما بود برای دولت پویشی شاه بسیار گران آمد . دولت شاه که با اضمحلال تمام شیوه‌های پلیسی و سرکوش موفق به جلوگیری از عملیات چریکی نشده بود ، در صدد برآمد که به اصطلاح قضیه را از ریشه اصلاح کند شاه کوردلانه مبارزات برحق خلق ما را وابسته به بیگانه تصور می‌کرد . شاه خائن فکر می‌کرد که چریکهای ایرانی از طرف دولت عراق حمایت می‌شوند و به همین لحاظ به دولت عراق پیشنهاد کرده که در صورت قطع حمایت از چریکها ، او نیز متقابلاً از حمایت کردها دست برداشته و مسأله کردستان را برای عراقی‌ها حل خواهد کرد . دولت عراق نیز با استفاده از حماقت شاه چنین قولی به او داد در حالی که سینه خودشان بخوبی می‌دانستند که چریکهای ایران مستقل و خود مختارند و به هیچ نیروی خارجی از جمله به دولت عراق وابستگی ندارند . لازم به توضیح است ، آن چیزی که مغز علیل شاه را به فکر وابستگی چریکها به دولت عراق راهنمایی می‌کرد همانا وجود دو برنامه‌ی رادیویی بود که توسط فرستنده‌های عراق پخش می‌شد در حالی که قضیه خیلی ساده تر از اینها بود . دولت عراق در رابطه با تضادی که با دولت ایران داشت به خاطر منافع موقتی خودش حاضر شده بود اجازه‌ی پخش فقط چند ساعت برنامه‌ی رادیویی را به حامیان و طرفداران جنبش انقلابی ایران بدهد . انقلابیون نیز خوب می‌دانستند که این يك امکان موقتی می‌باشد ولی بهر حال برای روشن شدن افکار مردم ایران در شرایطی که دولت شاه خلق ما را از هر نوع وسیله کسب آگاهی محروم کرده است ، استفاده از هر وسیله‌ای را مجاز

می‌دانستند و بهره برداری از تضاد بین دولت های ایران و عراق و گرفتن برنامه‌ی رادیویی نیز بر این اساس بوده است .

بهرحال دولت عراق از این مساله حد اکثر استفاده را در تحمیل شاه خائن بکار برد و در قبال حل مساله عظیمی چون مساله کردهای عراق رادیوهای مربوطه را تعطیل کرد و شاه با رضایت کامل از به اصطلاح معامله‌ی سیاسی پرسود با دولت عراق پس از توافق الجزایر به ایران برگشت . ولی هنوز پایش را از یلکان هواپیما پائین نگذاشته بود که با خبر اعدام سروان یدالله نوروزی مزدور نور چشمی دستگاه پلیس مواجه شد و در روز بعد بزرگترین جاسوس سازمان امنیت ، عباس شهریاری خائن اعدام شد و دو هفته‌ی بعد دو مرکز سازمان امنیت تهران توسط چریکهای فدایی خلق منفجر گردید . این عملیات مردم ایران را متوجه حماقت شاه کرده همه عملاً دیدند که چریکها هیچگونه وابستگی به جایی ندارند و در مدت دو هفته‌ای که از توافق ایران و عراق می‌گذشت بیشترین عملیات چریکی انجام گرفته . این عملیات نشان داد که مبارزه مسلحانه خلق ایران هرگز با قطع چند ساعت برنامه‌ی رادیویی معوق نخواهد ماند و فقط مشکلاتی در امر کار توضیحی ایجاد می‌کند که آنها با تلاش و فداکاری بیشتر انقلابیون و همکاری وسیعتر مردم زحمکش ایران قابل جبران است . افشاء شدن و روشن شدن حماقت شاه برای رژیم مزدور او بسیار گران آمد تمام برنامه‌ها و نقشه‌های شاه خائن نقش بر آب شدند . شاه و دار و دسته‌اش که شکست سختی خورده بودند و از طرفی با عملیات روزافزون چریکها روحیه طرفداران و مامورانشان خیلی خراب شده بود به منظور ترمیم و اصلاح روحیه‌ی نفرتشان مذبحخانه تلاش می‌کردند تا وسیله‌ای بیابند ولی هیچ امکانشی پیدا نمی‌کردند تا اینکه بالاخره در روز یکشنبه ۱۷ فروردین ماه گشتیهای پلیس پس از ماهها ناکامی و شکست موفق می‌شوند یکی از رفقای علنی و جانبی سازمان مارا همراه با ۲۰ عدد اعلامیه دستگیر کرده و به خانه‌ی وی دستبرد بزنند این دستگیری

آنها را به فکر می‌اندازد که با استفاده از فرصت و با برآه انداختن يك بزاسمی تبلیغاتی توخالی قسمت کوچکی از شکستهایشان را جبران کنند و بهمین لحاظ داستان‌سرایان سازمان امنیت به فعالیت می‌افتند و داستانی برای فریب و تخریب روحیه ی مردم می‌سازند . داستان آنها این است که به اصطلاح توانستند یکی از چریکهای اعدام کننده ی سروان نوروزی مزدور را دستگیر کنند تصادف نیز به ترکیب عناصر داستان آنها کمک می‌کند . رفیق جوان دستگیر شده دانشجوی دانشگاه صنعتی است رژیم هم به دروغ قبلا اعلام کرده که اعدام کنندگان دانشجوی بودماند . از طرفی رقای واحد آموزشی تضاد فادر نارمک تهران چند هفته پس از اعدام انقلابی سروان نوروزی خائن ، خانه ای گرفته اند که می‌شود این امر را نیزه جریان اعدام سروان نوروزی که خانه اش در نارمک بوده نسبت داد . بهر حال با ترکیب این عناصر داستانی خیالپردازانه درست می‌کنند و آنرا در روزنامه های عصر روز ۲۲ فروردین بجای می‌رسانند تا به اصطلاح افکار مردم را منحرف نمایند . دشمن می‌خواهد با متهم کردن رفیق دانشجوی دستگیر شده و حتی محاکمه و اعدام او به مقاصد پلیدی که در بالا اشاره کردیم دست یابد . اینک وظیفه ی همه دانشجویان مبارز و مردم میهن پرست ایران است که در مقابل این توطئه ی جنایت بار رژیم ساکت ننشسته و فعالانه وارد اقدامات دفاعی بشوند ، به ویژه دانشجویان دانشگاه صنعتی وظیفه ای مهمتر از سایرین برعهده دارند . اینک یکی از رقای مبارزانشان در زیر شکجه های رژیم قرار دارد . رژیم شاه خائن با آخرین شکجه های روانی و جسمانی می‌کوشد روحیه ی این رفیق را درهم بشکند و حتی می‌کوشند با تهدید های وحشیانه او را وادار به اجرای برنامه های تبلیغاتی نمایند . اینکامین رفیق جوان تا چه حد بتواند شکجه را تحمل کند ، از محاسبه ی ما خارج است ولی همه دانشجویان مبارز باید توجه داشته باشند که رفیق و همکارشان در زیر شکجه های وحشیانه ی دشمن اسیر است و به کمک ایشان احتیاج دارد .

دانشجویان مبارز ایران در این هنگام وظیفه دارند گذشته از دست زدن به اعتصاب و اعتراض بر علیه وحشیگریهای رژیم شاه خائن ، هر چه بیشتر متن ایمن توضیحنامه را تکثیر کرده و برای اطلاع سایر هموطنان در اختیارشان قرار بدهند تا توطئه ی رژیم شاه مزدور در سطحی وسیع و عمومی در هم بشکند .

" پولادین باد مقاومت دلیرانه ی زینندگان خلق در زیر شکنجه های "

دوخیمان شاه

" سرگ بر توطئه های رژیم محمد رضا شاه خائن "

" یا ایمان به پیروزی راهمسان "

" سازمان چریکهای فدایی خلق "

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

پیش بسوی مبارزه بخاطر وحدت همه‌ی نیروهای انقلابی خلق